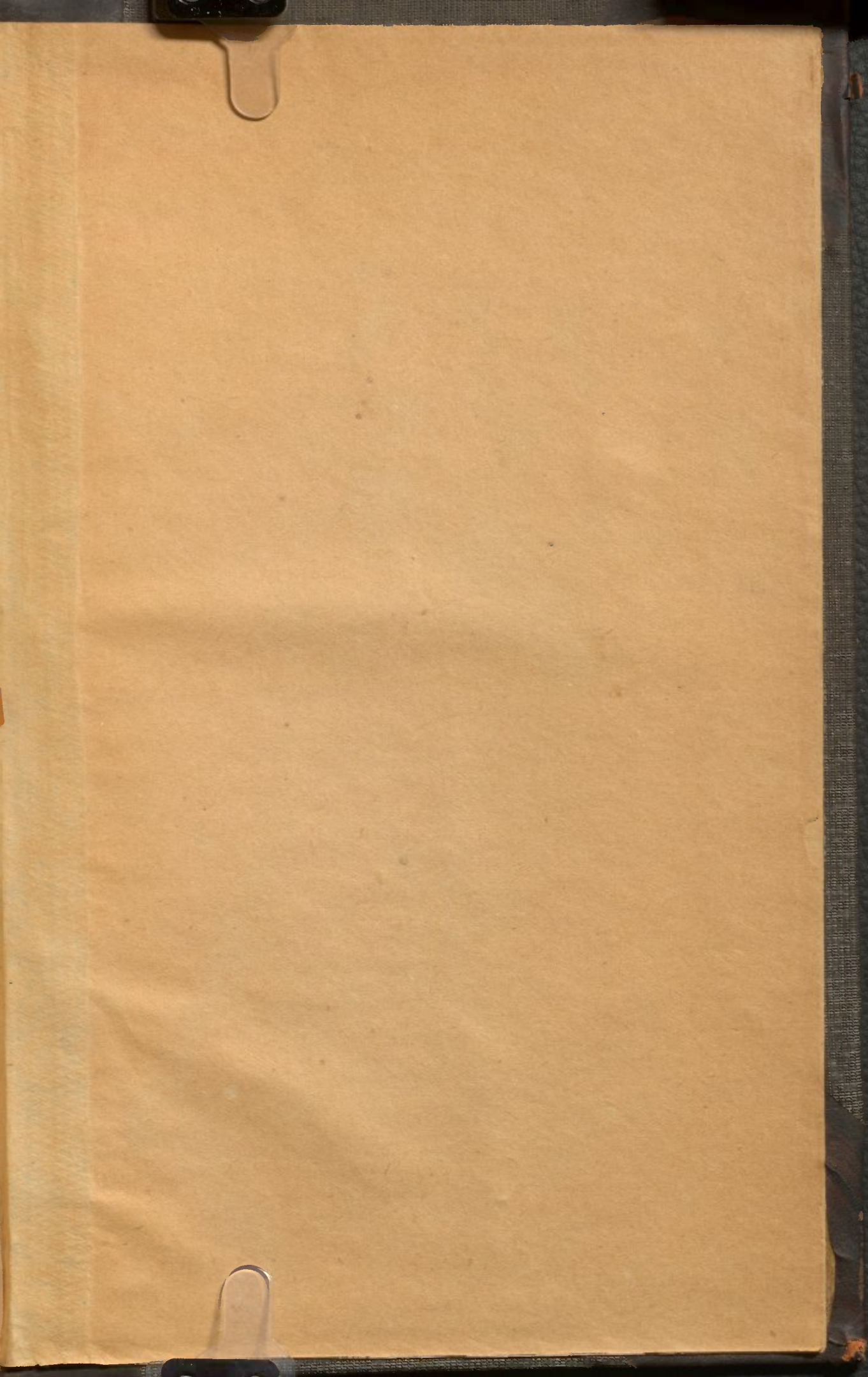


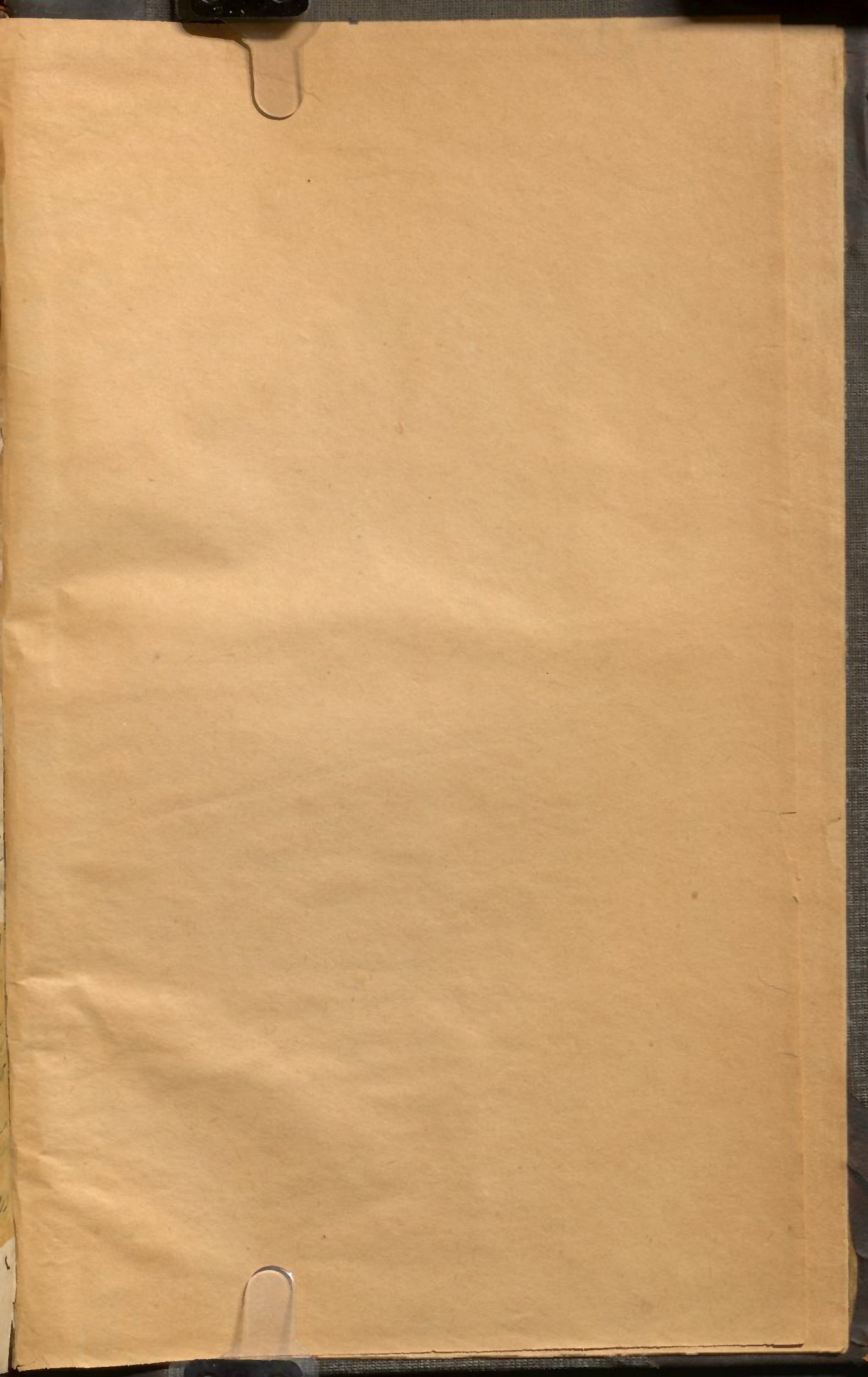
C.

4127650

134

Tarjuma-i-
Kanzu'd-DAQA'iq.
(Summite fiqh).





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح مناهج السيرة والاسلام واورد منا هبل التكليف صلبه الانام وحصل العلماء قادة للجنة والفقهاء
 سادة بني الامم الكريمة ومنهم زيادة بالمنة والصلوة على رسول الله الذي يبلغ قدره من انوار النبوة والبرهان
 والحدارة والحق به الذي افاضوا على البرايا بنابيع الفضل والمطارة ووسط العدل في الكفاف والارض
 واوطارة **والمعقول** الصبر الصوف الخفيف الحقة اللبيف القصد الراجح الرفع الخالق ترار الاقدام اهلي
 العلم والاعتقاد لغير الله محمد جمال الاردي المعروف بكرماني قدان رمي ان رسته حكيم والاعين
 غنمة الى ان كتب ترجمته كمنز الدقائق وان كنت متفرقا بالعوائق على وجه يكون حاوية لتفريح الاقتل
 المرفوع في مختصر المرام كما ان اغلب مسائله ذكرها الحكماء واقعة على اعماره المنهج وسرعة
 مستغنيا بالبدون لانه ان يوفق على الاتمام ويوقل كنه المرام ويحفظ من حظار و
 ذليل وقول بلا عمل وهو بالاقابة جدير وانما في ذلك معسر وسعي **كار الطيارة**
 والرضي وضو سني اروي از رستهگاه موی پشیا تا بر زرخ از نرم کوش تا نرم کوشی و بکر
 سنی دوست و دو بای ناد و آریخ و شناسند و بقول ز فرجه رسته سنی ارج
 و شناسند فرضی تا مسح ربع سرور ربع ریش و بقول ما ملک رحمة الله علیه مسح تمام سر
 فرضی است و بقول من افعه رحمة الله علیه در مسح مقدس است و فرضی است و از انبوه
 رحمة الله علیه در مسح ریش هم در اربع است بر و انی مسح تمام ریش فرضی است و بر و انی
 مسح فرضی با و سنت در وضو سنی دو دست تا بند دست در ابتدا او وضو سنی الله اعظم
 و احد مدعا دین الاسلام کفنی پیش از استنجا و بعدة غسل شول نحو وضو موار کتبه
 و از در ده و پیش کند یا بهار مختلف برای هر یکی کمال کف و نزد یک نام تا فرم یک کف
 از مضمضه و استنشاق کند و خلل کردن بر ریش و از گشتان دست و بای و سه کان بار
 سنی بر عضوی و نیت رفع حدث لا شيا حنة الصلوة و بلع مسح تمام مسح
 و کوشی با مسح و بقول من افعه نیت و نیت در وضو فرضی است و نیز بقول او
 مسح کوشی با مسح و نیت است و بقول لام مالک رحمة الله علیه نیت و نیت بر ریش
 در وضو فرضی است و **مسح** در وضو ابتدا کردن از عضو است و مسح ریش یک و نیت بر ریش

مناد
تبتدر

ارج
شمالی
مذکاه کوه کعبه

سار و ترتیب در و هنوز صفا مضمون بر حکم نفس و اولی مرتبه شش است **در ناقص**
مسئله بیرون آمدن بلبدر از تن ششگنده و ضلالت و قی بری دین اگر چه از تلخ و ناکام است
و با طعام و ناریا کند و بقول من فوج بیرون آمدن بلبدر از غیر مسلمانی ناقص و عجزی و بقول از غیر
قی ناقص است خواه بر ما بگردانید **مسئله** قی کردن بلیغ که از شکم ترا بدیا از سر فرود آید اگر
برای دین باشد ناقص فی یا خون که بر و حیوی قالب است و بقول ابی یوسف رحمه الله اگر بلیغ از
شکم ترا دوری دین باشد ناقص است **مسئله** قی کردن حیوانی است و بقول ابی یوسف رحمه الله اگر خون عالم ششگنده
و ضلالت و قی کردن خون که اب دین در و غالب است و بقول اب دین بیرون آمدن ناقص فی
مسئله در قی کردن اندک اندک خون جمع کند بری دین شود و اینی ذلت قی معتبر است
اگر یک شوری دل لا و ناقص است بقول ابی حنیفه و امام محمد رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله اشجار و حمل
یعنی اگر در یک محله است ناقص بود و الا فی **مسئله** خواب ناقص است در حالتی که بر لبها
صفحه باشد و یا بر یک سری شسته **مسئله** خواب در حال غار ناقص فی و بقول من فوج ناقص
است مگر در حال فوج و بر واقع از قی ناقص است و بر واقع فی و بقول من فوج ناقص
در حال فوج ناقص است **مسئله** بهوش و در خوابی و مریع ناقص است و بقول من فوج ناقص
مسئله مالهرة فاقه بیرون آمدن مری با کذبانه ناقص است دان عبارات از کناکر
مرد برینم نک برینم را با ماسکی شرمگاه مردوزن نمانت ناقص است و بقول محمد رحمه
ناقص فی بیرون آمدن کرم از جراثیم ناقص فی و از سر ناقص است **مسئله** مری
و مری مردوزن یا البهوت و عزان ناقص نیست و بقول من فوج ناقص است مری مردوزن یا البهوت
کف و مری مردوزن را بقول من فوج مری مردوزن را اگر البهوت بود ناقص است **مسئله** در غسل فریض
است اب و در دین و مری کردن و تمام اندام شستن و بقول من فوج اب و در دین و مری کردن
مسئله مالدین اندام فرض فی و بقول من فوج مری کردن **مسئله** رس سندان در دین بولت بر خیز
ناگردد فرض فی و نزدیک مالک است **مسئله** نیت در غسل مری و شستن و در دین
از الشی و کستی فرج و زایل کردن محال است از تن لوده و شو کردن لیس ماریا بر تن فرج
مسئله ماری کردن کبیورین فرضی نیست آنست موی تر فوج غسل با خروج اب مری با
دفع و البهوت فرضی است اما البهوت در حاله الفصال از البهوت چهنده از محل حمل شرط است
و در حاله خروج شرط نیست و بقول ابی یوسف در حاله خروج شرط است و بقول من فوج در دین

حاله شهرت شرطی **مسئله** تا بکند حقیقه در و بر و قبل مفاعل و معقول غسل فرضی **مسئله** تا بکند
 زن از حقیقت و نقیض غسل فرضی **مسئله** خروج و ذی و ذی با حقیقت که در و تری بود غسل فرضی
مسئله غسل جمیع و عیدین و برای اعرام بسنی و روز عرفه است و بقول مالک غسل جمیع واجب است
 و بر و این است **مسئله** لیسیت و حقیقت که اسلام آورده و اکتب فاما غسل که مسلمان شود
 و جنبه بود **مسئله** و صغیرا نیز است باب باران و جنبه و در باران که در آن است
 تا اگر **مسئله** و در وصف متغیر که در دو بار است در فانی گفته شود اما و صغیرا نیز است فانی که
 متغیر بود و لیسیت کثرت او را و بانی که در و جنبه می گفته باشند و بانی که از در حقیقت و مسوره سوره
 آرد و بانی که جنبه را روی غلط کنند در و وصف تا کرد لیسیت آنکه اعرام را محظوظ بر است غالب شود
 بانی است که کم از حد که باشد و در نجاست افتد اما اگر آب است مقدار حد که لیسیت را روانی مالو
 و بقول شافعی است اگر آب **مسئله** مقدار در و قبله باشد یعنی با مقدار طری نجاست در و افتد و حقیقت
 سوا بود و **مسئله** تا کم از حد که نجاست با کم است تا آن نجاست در و ظاهر شود **مسئله**
 باب روان و صغیرا غسل را و الو اگر نجاست در و افتد اگر نجاست ظاهر شود یعنی نزه و در و
 بوی نجاست پیدا نشود و حد را جاری است که گاه را سیرد **مسئله** مردن جنبه که چون نزارد
 در است سیرد ببلید نکند چون مکرر است و زینور و کرم و مایه و عوگ و مانند آن و بقول شافعی
 بلید نکند مکرر مایه **مسئله** آب مستعمل لیسیت و یا رفع حدت چون قرار کرد جای مکرر است
 و پاک کننده و بقول شافعی و مالک پاک کننده است و بقول احناف و ابی لیسیت نجاست فاما
 بقول احناف نجاست مطلق است و بقول اهل حنفیه نجاست نجاست نجاست و بقول زفر اگر از نجاست
 لغت و صغیرا و صغیرا زدن مستعمل پاک است و پاک کننده است **مسئله** جنبه در راه فرضی برای طلب
 و اندام وی از نجاست حقیقت پاک است بقول احناف نجاست نجاست و بلید نجاست و بقول اهل حنفیه
 مرد جنبه نجاست و آب پاک و یک رو است ابی حنفیه و بقول محمد هر دو پاکند و علم القنوز **مسئله**
 بر لیسیت تا میرسد تا کم و با عت کنند تا کم شود مکرر است آدمی و حوک و بقول شافعی سیم
 لیسیت است بر با عت مکرر است و بقول مالک هر دو از پاک نشود موی آدمی و حیوانی
 این آن پاک است و بقول شافعی موی است و استخوان و عصب و ریه است
مسئله آب چاه بلید نجاست فاما در نجاست و در نجاست شتر و سگ

رضا سید خدایا

و اگر لب بکرافتند بلیغند و لب بکنند که بگور و کجی از راه را بلیغ بکنند و بقولش صفتی پس افکنده بزم
برندگان از راه را بلیغ بکنند **مسئله** افتادن لول ای کونست او حلال است و در جاه افند بلیغ بکنند و لول
محمد و لول ای کونست او حلال است یا کونست **مسئله** حدت بنزد بلیغ بنزدی کردن بلیغ و
خون کم بر روی صورتی غالب است و مثل آن بلیغ بنزد و بقول محمد بلیغ با اگر خون که در هر جراحت
ست و پیش از خروج بجا می برکت و در جاه افند بلیغ بکنند و بقول محمد بلیغ بکنند **مسئله**
انت بلیغ لول ای کونست وی حلال است در جمع احوال جایز فی و بقول ابی یوسف برتداوی
جایز است و بقول محمد در جمع احوال جایز است خواه در تداوی خواه در غیر وی **مسئله** خوردن برکت
و مانند آن در جاه است و لول نمایه بیرون آرند و خوردن کبوتر و مانند آن حلال و لول بکنند تا
یا کونست و خوردن کره و مانند آن سهفت و لول و خوردن کوفت و مانند آن تمام اب جاه بکنند **مسئله**
ببوسیدن و بر زمین خوردن و بزرگ و در جاه تمام اب بکنند **مسئله** جایز است در آرد لول و کسید تمام
مکانی نیست و لول بکنند **مسئله** اگر در جاه حیوانی بوسیده یا بر زبیده یا فند و وقت
معلوم فی نماز ریشها کوز ما بگردانند و اگر بوسیده و بر زبیده یا کسید یا کسید یا کسید یا کسید
جابه و آوند که در آن آب رسیده باشد بوسند و بقول ابی یوسف و محمد در هر دو صورت هیچ اشک
ما بگردانند ما دمی که حقیق شود که افتاد **مسئله** عروق بر خنجر حکم پس گزوده او دارد **مسئله** بر خنجر
ادی و الب با کونست و ای کونست وی حلال است یا کونست پس گزوده او دارد **مسئله** بر خنجر
چون لول بر سر و بکنند و مانند آن بلیغ است و بقولش صفتی پس گزوده در دکان و در دکان و در دکان
و بقول مالک پس گزوده سگ و خون و پاک شده است **مسئله** پس گزوده کره مکرده و مانند آن
کوبه کرد و بر بندگان که کونست آن حرام است و خنجر دکان چون لول و مانند آن مکرده است و بقول
ابی یوسف پس گزوده کره مکرده فی و بقولش صفتی پس گزوده در دکان چهار بار یا کونست **مسئله**
پس گزوده خردا ستر مشک که اگر لب بگور و کجی از راه را بلیغ بکنند و بقولش صفتی پس افکنده بزم
تقدیم تمام صند جایز فی **مسئله** اگر بخورند خردا ستر بگور و کجی از راه را بلیغ بکنند و بقولش صفتی پس افکنده بزم
لقول ابی یوسف و شفع و مالک زهم الله کند و صون لول و بقول محمد و صون زودت
با **مسئله** تیمم است اگر اب و در لول مقدار یک میل و آن سه صند فرست است
نه هزار کونست تا در آرزو و لول بر آرزو جان دور است که نبی بر آن که وقت

دو کونست

بیرون آمدن بار بر سر نیم جایز نبود **مسئله** نیم جایز است خوف زنا در مرفعی و بقول سلفی اگر خوف
 تلف آن بود و یا عضو جایز بود **مسئله** بعد از آنکه خوف بملک و یا خوف مرفعی بود نیم جایز
 است در حالت جنابت و وحدت در شهر بیرون از شهر و بقول ابی یوسف و محمد در شهر است
 جنبت و وحدت جایز نیست **مسئله** اگر از ترس دهنه بگویند سیر در غمران و از ترس و از ترس نشانی
 کند جایز بود و اگر ترس راه را ببرد چیزی که بدان آب کشند موقوفی اگر نیم کند جایز بود **مسئله** ما بهر نیم
 دو مار و گشت زدن است بر زمین یا آن یکبار بر روی می کشد مارد و وح برود است تا ریح کشند
 و بقول اول مالک و بقول سلفی یونانیند و سلفی کشند و بقول دوم مالک تا نصف ذراع **مسئله**
 استیجاب در نیم شرط است بر و این تا اگر نیم انگیزین در حالت نیم کشند و یا جنبانند جایز نبود
مسئله جنبت وحدت و خالفی در نیم برابر اند **مسئله** نیم جایز بدان است از جنبی زنی اگر
 میزدند و بقول سلفی و محمد سلفی کشند جایز نبود مگر در غیر این **مسئله** نیم مگر در جایز است
 عزیز از خاک و بقول ابی یوسف بی جنب از خاک جایز نبود **مسئله** سنت در نیم شرط است و بقول زفر
 شرط نیست **مسئله** نیم کافر به سنت اسلام جایز نیست فاما و هنوز برای اسلام جایز بود و بقول ابی
 یوسف نیم کافر برای اسلام جایز بود **مسئله** هر چه ناقص و نه نیست ناقص نیم است و ناقص میکند
 نیم بلاد بیک آب نیز و ارتداد ناقص نیم است و بقول زفر ارتداد ناقص نیم است **مسئله** اگر قادر
 است برانی که فاضل است از حاجت نیم جایز نیست **مسئله** اگر در حالت عیاب فاضل نیم کرد بود
 بر آب فاضل قادر است نیم باطل بود و اگر نماز بود و یا بر آن نماز و بقول سلفی و حاکم
 در حالت عیاب فاضل نیم است **مسئله** جنب است تا غیر نماز اگر رها بود آب دارد و به جنبی است
 تا نیم وقت توقف کند **مسئله** بیسی از دخول وقت نیم جایز است و بقول سلفی جایز
 نبود **مسئله** از ای دو زنی آنچه خواهر از فرزندی و نوافل است نیم جایز است و بقول سلفی جایز
 نبود **مسئله** بعد از خوف نماز جنازه و نماز عید یا و خود از بی نیم جایز بود اگر به بناک
 نماز نیاید نیم کند جنازه در حالت نماز عید یا و خود از بی نیم جایز است و بقول سلفی
 است و بقول سلفی بعد از خوف نماز جنازه و عید یا و خود از بی نیم جایز است و بقول سلفی
 وقت نیم جایز است **مسئله** اگر آب در محتاج خوف و ترس است از ترس نیم نماز و اگر دهنه تا و سلفی
 عاد و بکشند و بقول ابی یوسف اعاد بکنند **مسئله** اگر گمان ترس آب دلخ میزد از یک ترس برب

اگر در حالت عیاب فاضل نیم کرد بود

طلب کند واجب مقدار بر نصاب سهو که است یا چهار عدد که در آن زمان از اول طلب واجب است
 و بقول فنی طلب بیجا نیز می در هر حال **مسئله** اگر بر وقت است طلب کند از نوبت دیگر
 مثل و سخن مثال در اول جمع جائز بود و اگر سخن مثل برادر بیجا نیز بود **مسئله** اگر بیشتر
 از انعام جنب مجروح است بیجا کند و انعام صحیح نیز بدو اگر بیشتر از انعام صحیح است و بیجا کند
 فاما بر او است مسکنند طار که می بود بر حاکم خراجت مسکنند در میان وضو و بیجا کند
 و بقول فنی انعام صحیح نیز بدو بر آن مجروح بیجا کند **باب المسح علی الخفين** مسح بر بوزه مرد و
 زن را جایز است و اگر بویزه با نذر وضو تمام و جنب نماید **مسئله** مدت مسح در هر
 مقیم یک شبانه روز است و در حق مسافر سه شبانه روز است و بقول مالک روایت است که مقیم
 بر بوزه مسح کند **مسئله** طهارت کامل بوقت حدت شرط است نه وقت لبس و بقول فنی
 بوقت لبس شرط است تا اگر دو بای شست و موزه بویزه بود وضو تمام کرد و بوزه حدت
 شد مسح جائز بود و بقول فنی جائز است **مسئله** ابتداء موزه مسح از وقت حدت است و بقول
 مالک از وقت لبس و بقول فنی از وقت مسح بر پشت موزه ثانی یکبار مسح کند آغاز
 از سر انگشتان بای کند تا سر و بقول فنی و مالک بر پشت بای و کف بای موزه
 مسح کند مسح موزه سه انگشت فرضی است **مسئله** در بیدگی لباس در موزه مانع
 است و آن مقدار سه انگشت است از جزو تن انگشتان بای و در کلاه که
 در موزه مانع نمی و بقول زفر و من فنی مانع است و بقول مالک در بیدگی موزه اگر لباس است
 مانع می **مسئله** اگر در بیدگی موزه مستغرق است چون مسح کند مقدار سه انگشت شود و
 اگر انگره دارد و موزه رسد مسح جائز بود و چون مسح کند زبانه از درج باشد مانع حواز
 نماز بود و همچنین بر تنگی بر انگره و طهارت چون مسح کند مقدار ربع بود مانع حواز است
مسئله بر بویزه مسکننده و طهارت مسکننده است و کشیدن بای از موزه و کشیدن مده
 مسح اگر خوف تلف بای سبب که مانع شود چون مده مسح تمام نیز موزه کشد اگر وضو
 دارد مرد و بای لبس و نماز ندارد و وضو ای ده کند و بقول فنی طهارت مسکننده **مسئله**
 بزور آدن بپوشی از قدم از محل حوضات مسح است و بر او مسح از اول جنبه اگر باشد
 بای از محل حوضه زایل شد موزه باطل است و آن قول ابو یوسف است و بقول محمد اگر مسح کرد

اگر مسح کرد بر بویزه مسکننده و طهارت مسکننده است و کشیدن بای از موزه و کشیدن مده
 مسح اگر خوف تلف بای سبب که مانع شود چون مده مسح تمام نیز موزه کشد اگر وضو
 دارد مرد و بای لبس و نماز ندارد و وضو ای ده کند و بقول فنی طهارت مسکننده

از قدم مقدار که انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود **مسئله** اگر نسیح کرد پس از تمام شدن یکبار روز
مسح را بگذرد و بعد از آن مسح تمام کند و بقول شافعی یکبار از روز نسیح تمام کند بعد از آن بگذرد **مسئله**
اگر مسح کرد یکبار از نسیح کند بعد از آن مسح تمام کند و باقی بماند و اگر یکبار از تمام نسیح است
یکبار از نسیح تمام کند **مسئله** مسح بر موزه جایز است و بقول شافعی جایز است **مسئله** مسح بر چوبی با نیاب
که با جلد و غل است جایز است با اتفاق فاما جود بی که کیفیت یافته اند و بی جلد و غل است
بر آن نیز مسح جایز است و بقول از ابی حنیفه جایز است **مسئله** بر دستار و کلاه و روی پشم و غیره
نسیح است که باز دارد و دست می بخشد مسح جایز است **مسئله** مسح بر حجره و بر جامه که بر جراحت است
جایز بود و حکم سنگی و اهرس و زردی مسح نمود و اگر طلقی میخورد و بر وجه است
مسح بر آن کس و اعضاء که نسیح بخورد آنرا در یکبای موزه دارد و بر آن مسح میکند و یکبای
میگوید جایز است و اگر حجره بیوضو است مسح بر آن جایز بود فاما اگر موزه بیوضو نشود
مسح بر آن جایز نشود **مسئله** اگر حجره بر جراحت است و مقداری زیر حجره اندام
صحیح است و بر تمام حجره و یا بر جامه که بر جراحت است مسح میکند جایز است **مسئله** اگر حجره
افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز است و محل حجره نبود و اگر نیکو نشود مسح بر حجره
نبود و مسح باطل نشود **مسئله** در مسح موزه مسح سر نیست شرط فی و بقول شافعی در مسح
موزه و سر نیست شرط است **باب الحقیق** حیض عیادت است از بیرون آلودن
خون زن مالم و سالی که از غلته استیحا کند **مسئله** اقل مدة حیض شش روز است و
بقول ایوب و زفر و در شش روز است و بیشتر از سه روز و بقول شافعی یک روز
و بقول مالک اندک و بسیار خون حیض نیست **مسئله** اگر حیض ده شب از روز است و بقول شافعی
پانزده شب از دست **مسئله** هر یک از شش روز و یا زیادتر از ده شب از روز خون
ببندند و یک سال استیحا فیه **مسئله** جمیع الوان خون حیض شش روزه است و سرخ و
زرد و تیره و زنگی و سبز بود هر چند غالی و بقول ابی یوسف بیست روز است
مسح بر آن جایز است و بیسی از خون حیض فی **مسئله** در حالت حیض و نفاز نماز
در روز و در محل مسح و طواف کعبه و خواندن قرآن و مس مسح بیغلاف و وطنی

و مس از این که زیر از است جائزنی اما قضا روزی است و نمازنی و بقول محمد از این که نماز
کند بختران چه برست که مس کند و بقول مالک قرات قرآن جائز است **مس** حکایت مانع نماز
قراة قرآن در مس صحف و دخول مسجد و طواف کعبه **مس** حدت مانع نماز و مس صحف است **مس**
اگر خون عین بدنه از مس قطع نشد پس از غسل و طه جائز بود و اگر از مس بدنه از خون منقطع
شد و طه جائز نبود مگر غسل کند یا ادنی وقت نماز بگذارد و که قدرت بر غسل در وقت نماز
طهری که در میان دو خون در عده حیض و نفاس بود حکم حیض و نفاس دارد و بقول ابو یوسف
و محمد اگر طهری در عده نفاس یا زده شب روزه بود فاضل بود اول نفاس و در حیض بوقاقل طهر
پانزده شب از است و اگر او حد ندارد مگر در وضو عادت بوقت استراحت اگر طهر مستند
و بدین چون مستمر شود و روز نماز طهر و حیض فراموشی شد بگذارد و خون منقطع شد بقول ابی عیسی
بسیار وقت عده او تمام شود و بر قول او اگر طهر قدر است و بقول محمد بن ابراهیم بیانی
چون از گاه طلاق نوزده ماه کم رسد ساعت بگذرد و تا آنکه شود دیگر کند و بقول او اگر طهر
ای زن مقدر است شش ماه کم نیک است و بقول عبداللہ زعفرانی طهر ای زن مقدر است
بر است و بوقت روزی بقول او بعد از چهار ماه و یک روز کم نیک است تا آنکه شود دیگر کند و
بقول محمد اقل طهر شش ماه و روز است اگر از این دو برسد و خون او بقول مالک اقل طهر هر دو
بجو از آنک و بسیار **مس** خون استخاضه خون منی است از نماز و روزه و وطی منع نمکند
مس اگر عادت در حیض کم از ده روز و نفاسی که از چهار روز است و اگر کمتر حیض و یا نفاسی خون
زیاده شد آن زنا و ده از عادت استخاضه بود و بقول مالک هر روز زیاده حیض الحاق کند و باقی
طهر بود **مس** اگر بیخ استخاضه استمرار شد ماهی ده روز حیض بود و باقی استخاضه و نفاسی
زن بعد از زوجه و بر و این استخاضه بر زمان عیسویه او کنند از استخاضه یکبار روز و در وقت
مس زن استخاضه که سلسله بول بود و یا اطلاق شکم و یا استلار و بی زرافه و یا حیوانات
سایب و اول او برای هر وقت بر فرض و هنوز در و بدان و نفوس و نقل بگذارد و بقول
ش فنی نماز فایده برین و هنوز جائزنی و بقول مالک برای هر فرض و نفاس و طهر **مس**
و هنوز صاحب عذر بخروج وقت باطل نبود و بقول زفر بن عدیل وقت باطل نبود بخروج وقت
و بقول ابو یوسف بعد از خروج وقت باطل نبود صاحب عذر است که بصورت از اوقات
نماز حلالی از عذر نباشد **مس** نفاس عبارت از خون است که بعد از ولادت بود **مس**

شش ماه

چون حال حکم استیجاب دارد و بقول شافعی حکم عینی دارد **مسئله** بجه از شک افتد اگر بعضی از خلفت او ظاهر
شمارند یک انگشت بود حکم ولد دارد و حنفی که بعد از این سقط بیرون آمد حکم نفاسی دارد **مسئله**
اول نفاسی حد ندارد و اکثر حلالت نیز از دست و بقول شافعی سقطت بیست روز است و بقول مالک و حنفی
بیست روز است **مسئله** حنفی که زیاد از حد است از حد بیست روز است استیجاب **مسئله** و وجه آن از یک شک است
شود نفاسی از اول بود و بقول محمد و زفر از ولد دوم **باب الاغتسال** غایت شستن
عاجبه و تنی بلید بآب و بپوشیدن آن کتبه بخاست بود چون سرکه و کلاب و بانی که شسته اند
مالدار بک و مسبو و درخت و بقول محمد و زفر و شافعی شستن عاجبه و تنی بجز آب جاری
شستن عاجبه و روغن جاری **مسئله** موزه بلید از نجاست تدارک خاک و تر مالیدن پاک
شود اگر چه نجاست خشک بود و بقول احنافه از نجاست خشک مالیدن و از نجاست تر مالیدن
پاک شود اما اختلاف در نجاست تدارک است فاما نجاستی که تدارک نیست موزه پاک شود مگر
بیشتر **مسئله** موزه و عاجبه از آب مین نجاست مالیدن پاک شود و از آب مین تر پاک نشود
مگر شستن و بقول شافعی آب مین پاک است **مسئله** تیغ و کار و آینه بلید مالیدن پاک شود
ر مین بلید خشک و از نجاست مانند نماز جاری بود و تنجینی و بقول شافعی و زفر نماز نیز جاری بود
مسئله خون دریم و هر ویسی افکنده مالیدن و بول آنچه گوشت است و حرام است و سرکه کبی سب و کاوی
مغذات مقدار و رع عفو است و رباوت از درج مانع حوازل صلوه است و درم بین میان کف است
و بقول زفر و شافعی و اندکی و لبر از نجاست مانع است و بقول زفر سرکه کبی آنچه گوشت است
حلال است نجاست محفنه است و گوشت هر چه حرام است سرکه کبی و آنچه است فلفله است و بول
مسئله بول آنچه گوشت است و حلال است و بول آنچه افکنده بر نرکان که گوشت است حرام است و خون ماهی
و عاب است و زهر و بولی که بر آئنده رسد مانند سرکوزان نجاست محفنه است چون کم او بلید
شود مانع تیغ و ربع مانع است و بقول محمد گوشت ریح حلال است بول پاک است و بول سب
پاک است و بول افکنده آنچه گوشت است حرام است از بر نرکان نجاست مغذات است **مسئله**
نجاستی که دیده شود عرفاتی علی نجاست عاجبه پاک شود و آنچه از او مانده عفو است **مسئله**
از نجاستی که دیده شود یا شستن و شستن پاک شود و بقول شافعی مالیدن
پاک شود و بقول محمد هر که نجاست شود و در نجاست است که از نظر مالیدن **مسئله**
بشستن است بکن یا کلوغ و باب شستن افضل است و عدد شستن شستن و بقول

و زفر از اول بود و بقول محمد و زفر از ولد دوم

چون حال حکم استیجاب دارد و بقول شافعی حکم عینی دارد **مسئله** بجه از شک افتد اگر بعضی از خلفت او ظاهر
شمارند یک انگشت بود حکم ولد دارد و حنفی که بعد از این سقط بیرون آمد حکم نفاسی دارد **مسئله**
اول نفاسی حد ندارد و اکثر حلالت نیز از دست و بقول شافعی سقطت بیست روز است و بقول مالک و حنفی
بیست روز است **مسئله** حنفی که زیاد از حد است از حد بیست روز است استیجاب دارد **مسئله** و وجه از یک شک است
شود نفاسی از اول بود و بقول محمد و زفر از ولد دوم **باب الاغتسال** غایت شستن
عاجبه و تنی بلید بآب و بپوشیدن آن کتبه بخاست بود چون سرکه و کلاب و بانی که شسته اند
مالدار بک و مسبو و درخت و بقول محمد و زفر و شافعی شستن عاجبه و تنی بجز آب جاری
شستن عاجبه و روغن جابر بن یوسف **مسئله** موزه بلید از نجاست تدارک خاک و تر مالیدن پاک
شود اگر چه نجاست خشک بود و بقول احنافه از نجاست خشک مالیدن و از نجاست تر مالیدن
پاک شود اما اختلاف در نجاست تدارک است فاما نجاستی که تدارک نیست موزه پاک شود مگر
بپوشیدن **مسئله** موزه و عاجبه از آب مین نجاست مالیدن پاک شود و از آب مین تر پاک نشود
مگر شستن و بقول شافعی آب مین پاک است **مسئله** تیغ و کار و آینه بلید مالیدن پاک شود **مسئله**
ر مین بلید خشک و از نجاست مانند نماز جابر بود و تنجینی و بقول شافعی و زفر نماز نیز جابر بود
مسئله خون دریم و هر ویسی افکنده مالیدن و بول آنچه گوشت است و حرام است و سرکه کبی سب و کاوی
مغذات مقدار و عفو است و ریاضت از درج مانع حوازل صلوه است و درم بین میان کف است
و بقول زفر و شافعی و اندکی و لبار از نجاست مانع است و بقول زفر سرکه کبی آنچه گوشت است
حلال است نجاست محفنه است و گوشت هر چه حرام است سرکه کبی و آنچه است فلفله است و بقول زفر
مسئله بول آنچه گوشت است و حلال است و بول آنچه افکنده بر نیکان که گوشت است حرام است و خون ماهی
و عاب است و زهر و بولی که بر آئنده رسد مانند سرکوزان نجاست محفنه است چون کم او بلید
شود مانع تیغ و ربع مانع است و بقول محمد گوشت ریح حلال است بول پاک است و بول سب
پاک است و ویسی افکنده آنچه گوشت است او حرام است از بر نیکان نجاست مغذات است **مسئله**
نجاستی که دیده شود عرفاتی علی نجاست عاجبه پاک شود و آنچه از او مانده عفو است **مسئله**
از نجاستی که دیده شود یا شستن و شستن پاک شود و بقول شافعی مالیدن
پاک شود و بقول محمد هر که با شستن شود و در نجاست که از نظر مالیدن **مسئله**
بشستن است بپوشیدن یا کلوغ و باب شستن افضل است و عدد شستن شستن و بقول

و زفر نماز نیز جابر بود

واقامت مثل اذان است فکر زیادت کند و واقامت بعد از اذان و وقت الصلوة و تار و لوقول تعنی
 واقامت هر کلمه یکبار گوید و در اذان هر کلمه یکی گوید و واقامت شتاب کند و در
 اذان و واقامت استغفار بعد از هر دو در حال اذان واقامت مسح می گوید و در کلامی علی الصلوة و
 اللیلح روی می است برالت و همچنین و در لیلح لوقت علی الصلوة و اللیلح مکرر و در هر دو
 کدکس آنست کند **مسئله** شریف میان اذان واقامت اعلام کردن مصلحان و بر لفظ الصلوة
 و الصلوة و یا بلفظ واقمت الصلوة واقمت الصلوة تا به تحمل حاله که نزدیک نیست یعنی اگر
 مسجد مزاح شوق تا اعلام بر یک بار رسد یا یکی نیست در وقت یا تکمیل و لوقول شافی ابو
 لویف ترتیب برای ایام کردن یا یکی نیست لوقول الصلوة مرجح اللد و قول محمد کرده
مسئله میان اذان واقامت حدیثی مکرر در مؤذن و لوقول ایلوله و مجرب در مؤذن حدیثی مکرر کند
 و لوقول شافی مقدار در رکعت هفتاد **مسئله** برای نماز قاسم اذان واقامت کند و در بابی
 مجرب اذان واقامت گوید و یا بسبزه کند یا قامت و لوقول مالک بیگ واقامت کند و جمع
 خواند **مسئله** پیش از زود قول وقت اذان بگوید و اگر وقت در وقت اعاده کند و لوقول شافی و ایلوله
 اذان فجر در لفظ اخرین جاریست **مسئله** اذان واقامت جنب واقامت مجدد و اذان
 زن و قانس و قانس و مسرت مکرده است **مسئله** اذان منزه و حرمان لله و نابینا و بیابانی
 و در بعضی مکرده بی **مسئله** اگر مسافر ترک اذان واقامت کرد مکرده **مسئله** اگر در شهر خوانده
 حضور نماز مسکین بود و اذان واقامت ترک مکرر مکرده **مسئله** مستحب است هر دو رکوع
 در خانه نماز مسکین بود و اذان واقامت کند مگر زنان **کتاب شرط الصلوة**
 ایاتی از حدیث و مخالفت و باکی حاکم از مخالفت و جای نماز و پوشیدن از شرط نماز **مسئله**
 عورت مرد از زیناف تا زرد انگشت و لوقول شافی ناف مرد از عورت است و زانونی
مسئله عورت زن خصر تمام تن اوست مگر روی و دو کف و بر او قدم از عورت است
 و بروایت اول صحیح است **مسئله** از کثیر عورت آنچه عورت مرد است و شک و است کثیر تر
 عورت است و هر چه جز است از اندام او عورت نیست **مسئله** هر یکی از یک ساق یا هر
 و ربع یک ساق یا هر ربع از آن مانع عورت است و بر یکی از عورت علف پیش قبل
 و در بر و حصی باغ عورت است و لوقول ابی لویف اگر مکتوب کثیره اللیف در دست
 علیق نیست و قول شافی اگر چه اندک است **مسئله** اگر با وجود حاکم سر کج او باکی است بر پیش نماز

تمام تا بدو از اذان و اقامت
 حاجت و نیت نماند
 این بابک عامه است
 ۱۲۰

گذارد جایز نبود و اگر کم از ربع یا یک است محذور بود برینه نماز کمال و یا با جا دارد اگر عامه بدو است
او اندک برای رکوع و سجود استندت کند و بقول زفر و شافعی استند نماز گذارد باید رکوع و
سجود و اگر عامه تمام بلیت است و یا کمتر از ربع یا یک است محذور است با جا همه بخشی نماز بگذارد
و یا برینه بگذارد و بقول محمد بن یحیی قول او استند برینه نماز بگذارد **مسئله** در حال برنگی
نشسته یا بایستد نماز گذاردن افضل است از ایستاده نماز رکوع و سجود **مسئله** نیت از
شروط نماز است و میان نیت و نماز فعلی دیگر فاصله نکند و شرط در نیت وقت نماز است که در
دل براند که کدام نماز میکند **مسئله** نیت مطلق نیت برای نماز نفل و نیت و تراویح
و برای فرائض شرط است یعنی نیت فرائض در اظهر نیت فرضی کند بقای عصر و تقدیری نیت
فرضی متعلق است اما غیر نیت کند و در نماز خوانده نیت ثنا خدا را کند و نیت دعا برای
نیت کند **مسئله** استقبال قبله شرط نماز است و اگر در آنجا نیت کند فرضی است و در غیر آنجا
توجه جهت کعبه فرضی است و در حال خوف بهر جهت که ممکن بود توجه کند **مسئله** در حال
التهاب قبله بختری کند بهر سمت که دل او میاراند **مسئله** اگر بختری کند نماز بگذارد و بعد
شد که منتقبل هوا عادت نکند و اگر در میان نماز دالت بگردد و یا نیت قبله و بقول
شافعی اگر مستدرا عادت کند **مسئله** اگر در نیت تاریکی قومی کما عادت بگذارد و نیز و اگر
یک جهت بختری کرد و در حال امام معلوم نه نماز همه جایز بود **باب صفت الصلوة** فرائض نماز
تخریم و قیام و قراة و رکوع و سجود و وقعه اجزیه مقدار استند و خروج از نماز بقول
اصح و بقول ابی یوسف و محذور خروج اصح از نماز بقیا فرضی فی و بقول مالک وقعه اجزیه
فرائض نماز خواندن نایب و هم کورت و لغین قراة یعنی در رکعت اولی
رکعت دوم یا سه در بجه سجده او در نماز فاسد شود عادت او است و بقول شافعی
قراة فاتحه فرضی است و بقول امام زفر ترتیب افعال نماز فرضی است و بقول امام مالک
صم توره و فاتحه فرضی است تا اگر لاحق نماز با امام میکند و یا آنچه نیت شده است
بعد از قراة امام میکند و جایز بود و بقول زفر جایز نبود **مسئله** بقول ابو کان
واجب است و بقول ابو شیب و شافعی فرضی است **مسئله** وقعه اولی و استند در رکوع
و وقعه و خروج از نماز بلفظ سلام و دعا و قنوت در رکعت دوم و تکبیرات و وقعه و
تند خواندن در آخر و معرب و غیره و استند خواندن در ظهر و عصر و در نفل نماز

سجده اللهم و...
و...
و...

و احسنه و بقول من فتح تشهد و فعه دوم و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فرضیست بقول من
تتمتع تحت خواندن قنوت مکرر در نصف اخر و در زمان **فصل** بر او استیفاء دو دست در بیکدیگر
و گویده و الشیخ انگشتان دست و بلند گفتی تکبیر امام را و او همسر گفتی شتا و لغو و تسمیه و
لفظ ای است است و بقول من فتح تسمیه و امیدی بیکدیگر کنید در نماز که قنات بیکدیگر است و بقول مالک
تسمیه و امینی و لغو و شتا امام و مغرور نگویید **فصل** دست راست بر دست چپ از ترساف
بنهادن دست است در حال قیام و بقول من فتح دست بر تسمیه بید و بقول مالک از برای گفتن **فصل**
تکبیر رکوع و در حال بر کوفتی که از رکوع و در سایر تسمیه گفتی در رکوع و کوفتی است و بقول
مالک تسمیه در رکوع بی و در اسجود تسمیه فرضی است **فصل** کوفتی را نویسد و دست و کوفتی کردن
انگشتان دست در رکوع و السناد بعد از رکوع است است و بقول من فتح و ابی یوسف
السناد بعد از رکوع فرضی است **فصل** نهادن دو دست و در الو بجز زمین در بر زمین
و جلوس میان دو سجده است است و بقول ابی یوسف و من فتح جلوس است و بقول
من فتح در قعدہ اطرفه بر سر نشیند و بقول مالک در بر دو قعدہ بر سر نشیند **فصل** در بر دو قعدہ
السلام و دعای مانوره است است و بقول من فتح و در دو قعدہ اخره فرضی است **فصل** در حال
قیام نظر سجده گاه کردن و فرود آوردن فازه و بیرون دست از استی و در تکبیر حرکتی در رکوع
و بقدر امکان و السناد قوم کوی صلوة در حال اقامت چون مؤذن کجی علی العلق رسد
و از راه امام در نماز چون مؤذن قدامت الصلوة گوید او ایستاد است و بقول ابی یوسف
مالک بعد از فراغ مؤذن از اقامت امام شروع کند و بقول زفر بن حجون مؤذن دوم با بر قعدا
الصلوة گوید امام شروع کند **فصل** چون در نماز در ابتدا تکبیر و دستها بر دارد و بر سر کوفتی
تکلم سبحان الله و یا الله الم الله شروع میکنند و یا تکبیر فارغ تکبیر جاریست و چنانچه از حال
در نماز قراءه منقو اند و ظاهر است از بی جانی که اگر در حال فتح تسمیه فارغ مسکون در نماز
نیز و بقول من فتح و در حال تکبیر دستها تا کف بر آید و نیز بقول او شروع جاریست
بکار یا الله آبر و یا باللذ اکثر و بقول ابی یوسف در همه الله جاریست و یا الله اکثر یا الله تکبیر اکثر
این تکبیر را بشکوه میداند و بقول مالک شروع جاریست و در تکلم الله اکثر **فصل** از جای تکبیر
الحکم اغفر لی گوید یا جاریست **فصل** چون از بیکدیگر فارغ شود دست راست بر دست چپ نهان

بند در حال ثنا و تقوی گوید برای قراة ایهسته یعنی تقوی شیخ قراة است و بقول ابی کویان شیخ
 پس مسوق تقوی گوید و مقتدی نگوید **مسئله** تقوی بعد از تکبیر گوید و بقول ابی یوسف شیخ
 تکبیرات تکبیر گوید **مسئله** ششم در بر رکعت ایهسته گوید و بروایت از ابن جنین در تسمیه در تمام سجده
 یکبار گوید در رکعت اول بعد از تقوی و بقول محمد در نماز که قراة هر یک تسمیه در میان قانع
 و نوره نگوید و در نماز که قراة ایهسته تسمیه در میان قانع و نوره نگوید **مسئله** ششم
 ایچ است از قرآن منزلی است برای خدا کردن میان نورانیانه از قانع است و نه از آن
 سوره و بقول شیخ تسمیه ایچ است از قانع و از اول هر رکعتی **مسئله** بعد از تسمیه قانع و
 سوره خواند و یا سه است از هر رکعتی که خواهد و امام و مقتدی ایچ ایهسته نگویند چون
 از قراة قانع تقوی تکبیر گوید فی بدالف اکبر و در رکوع هر دو دست بر زانو بند و از آن
 دست کش ده و وارد پشت سجده خواند و سر بر سر می دارد و در سجده که در رکوع اول
 سجده الله طهره ربنا لک الحمد نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد امام چهارم هر دو را هر دو لفظ
 کفنی جایز است و از هر رکعت ربنا لک الحمد نیز گوید و بقول شیخ امام و مقتدی سجده الله طهره
 حمد ربنا لک الحمد گوید **مسئله** چون سجده کند تکبیر گوید و در زانو بر زمین بند بعد است و بعد
 روی میان دو کف بند و بقول مالک مجرب است او دست بند بعد را نوبت اول زانو بند
 دست سجده به پیشانی و بین کند و اگر یکی از اینها سجده کند مگر در سجده و بقول ابی یوسف
 اگر سجده به بین نکند به پیشانی جایز نبود **مسئله** سجده بر هیچ وجه و شمار افضل جایز است با
 کرامت و بقول شیخ جایز نیست در سجده به لکن ده دارد و شکم از ران دور دارد
 و انگشتان پای مستقبل قبله کند و سه بار سبحان ربی الاعلی گوید و ران خود را فرو رود
 و شکم باران متصل کند چون سر بر داد تکبیر گوید و بنشیند و تکبیر گوید و سجده کند و تکبیر
 و بالتذ و اول سر بر داد بعد دست بعد را نوبت در حال التذ و در رکعت بر زانو بند
 و نه نشیند و بقول شیخ جمله حقیقه در نماز است رکوع دوم مثل رکعت اولی است
 مگر ثنا و تقوی نگوید **مسئله** دست بر ندارد سجد در تکبیر هر سجده و تکبیر قنوت و تکبیرات
 غیرین و استلام حجر و صفا برده و وفات هنگام رفتن زمین چهار و بقول شیخ در تکبیر

جماعت است مگر است اول با امامت و امامت است بر او که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
در اگر هم در قرآن است بر او است که در آیه است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
بود و بقول است بر او است که در آیه است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
و قالوا و این بر وقت و زمان است و اول از آن است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
جماعت زمان نگرد است و اگر زمانه تمام است جماعت است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
و پس از آن است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
پس از آن است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
از خود است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
پس از آن است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
نموده است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
و اقتضا است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
مما و در عمل است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
شود و شرط است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
بر زمانه و با هر کسی و در هر مکان است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
باشد تا مردم را بر او استوارند و از او است
نماز باشد تا مردم را بر او استوارند و از او است
و شرط است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
باشد تا مردم را بر او استوارند و از او است
مردمان است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
مردمان است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
زمان جماعت مردان است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
و اقتضا است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
میکند و اقتضا است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
منه و بقول است که جمیع مردم را بر او استوارند و از او است
را حاضر است جمیع مردم را بر او استوارند و از او است

تکلیف میوزنه میسکند و اقتدا او الساده بیغنته و بکوز نشسته و اقتدا که در همان وقت
سکند از او محض خود و اقتدا و مستغنی بقرض و بقول محمد اقتدا و متوضی بجم و قیام بقای خود
در **مسئله** اگر کسی بپوشد که امام بیو عهد امامت کرده است امام و قیام نماز را عادت کند و در تن
ش قیام عادت نکند **مسئله** اگر ای و قاری اقتدا کرد در نماز بی امامی نماز هم فاسد شود و بقول
ابویوسف و محمد بن نماز امام و کس نمیکند مثل امام این جائز بود **مسئله** اگر امام در رکعت آخر وضو
شد و ای را خلیفه گرفت نماز هم فاسد شود و بقول ابویوسف و از نماز هم جایز بود **باب**
احکام الصلوات اگر در نماز بی قصد حدث و وضو زد و هم این بنا کند و بقول شیعی استیفاء
کند **مسئله** اگر امام بی قصد حدث شد خلیفه بگوید **مسئله** اگر بر امام قرائت سینه شد خلیفه کرد و بقول
ابویوسف و محمد بن اختلاف جائز بود **مسئله** اگر نماز کرد از همه از مسجد بیرون آمد به گمان حدث
و حدث نبود نماز از سر بگردد **مسئله** اگر در نماز در خواب افتاد یا احتلام شد یا بی عهد شد نماز از سر
بگردد اگر بعد از تشهد حدث رسید بغیر قصد و وضو کند و سلام گوید **مسئله** اگر بعد از تشهد
بقصد حدث کرد یا سخی گفت نماز جائز بود و تمام شود **مسئله** اگر بجم بعد از تشهد قادر
شد بر استعمال آب و یاد درین حالت بدت میسوزد تمام شد و یا میوزنه کند بعد از آنکه
یا ای قرات المومن و یا بر سینه چاپه یافت و یا بر کسی نماز با نرسد میسوزد و فاسد
بگردد و سجود و یا نماز فایته یا آورده و یا امام حدث شد و ای را خلیفه گرفت و یاد در
نماز غیر آفتاب بر آید و یاد در نماز جمع وقت ظهر در آید و یا جیره افتاد بعد از تکبیرین
عزالت و یا عدد بعد از اول شد از این دو از هر صورت نماز باطل شود و در این مقام
بقول ابویوسف و محمد بن **مسئله** اگر امام مسوق را خلیفه گرفت جائز بود اگر مسوق
تمام کرد و بعد از تشهد بقیه کند و یا سخی گفت و یا حلی دیگر معافی نماز کرد نماز او
فاسد شود و نماز قوم جائز بود و بقول ابویوسف نماز قوم نیز فاسد بود **مسئله** اگر امام بعد از
تشهد فتنه کند و یا حدث شد اگر در نماز مسوق فاسد شود و بقول ابویوسف و محمد بن
فاسد شود و اگر امام بعد از تشهد از مسجد بیرون آمد و یا سخی گفت نماز مسوق باقی
جائز بود **مسئله** اگر در رکوع و یا در سجده حدث بر آید و وضو زد و بنا کند و رکوع و

سجود اعادوت کند **مسئله** اگر در رکوع سجد و سجود نماید که در این نماز سجده ترک او در وقت سجده
 اعادوت سجده در رکوع افضل است و بقول شافعی و زفری واجب است **مسئله** اگر امام را بعد از سجده
 و ایستادن و یکم مقتدی است مقتدی خلفه خود و بی نیت امام **باب ثانی فی الصلوة**
 سعی کفایت و دعا که مشابیه کلام مردمان است مفید نماز است و بقول شافعی سعی کفایت در نماز
 بقدر امری مفید است و نیز بقول او دعای که مشابیه کلام الناکت مفید نمازنی **مسئله**
 نالیدن و او را کردن و اگر با او از بلند از در و بیار مصیبت مفید نماز است و بقول ابو یوسف
 او مفید نماز نیست اگر چه از در و بیار مصیبت بود داده مفید است و هر دو حال
 و نالیدن و او را کردن و اگر شکر کردن با او از بلند از در نیست و در وقت است مفید بود **مسئله**
 سرفکی که در آن مضطر بود برای تحویل صورت بود مفید نماز است اگر حروف ظاهر شود **مسئله**
 حواری عطشی بر عهد الله و فتح قرأت بر غیر امام حجو و حوا کفایت بله الله العزیز مصیبت کفایت
 ایح الله العزیز تصلی کفایت لا اله الا الله نماز فالدخو و نزلتم و در حوا سلام مفید نماز است
 و بقول ابو یوسف حوا کفایت بله الله مفیدنی **مسئله** اگر در وقت دوم از نماز ظهر تکبیر افتتاح
 کفایت به نیت ظهر و یا نیت نفل ظهر باطل شود و اگر به نیت ظهر تکبیر افتتاح کفایت بهمان ظهر بود و رقیق
 که گذارده است هم از ظهر محسوب شود **مسئله** اگر مردی در نماز ایستاده از مصیبت میخواند نماز فالدخو و
 بقول ابو یوسف و محمد نماز فالدخو **مسئله** خوردن و این نالیدن مفید نماز است اما اگر آنچه
 میان دندان بود و خورد نماز فالدخو اگر کم از خورد بود و اگر ازین زیاده یا مقدار نخورد بود
 مفید نماز است و هر دو و بقول امام محمد فالدخو **مسئله** اگر در اول وقت نماز در نماز و قیام کرد
 صحیح است که نظر در پیشته و قیام کردن نماز فالدخو با جماع علماء **مسئله** اگر در موضع
 سجده که یک نماز فالدخو و اگر چه کند از نده بزه کار شود **مسئله** اگر چه است بازی کردن در نماز
 سجده و یا با ندامت و در این کسکه که هر چه سجده بکنار و شکستی و ترک کرد آوردن کشتن
 در وقت نهادن به تهکمه و درین کسکه است و در کسکه چشم چسب در وقت مستکرم
 کردن نمی جنبانند مگر و بود من الهادی و برین سنگی حوا کسکه و در سجده با می
 کسکه اینک در در سلام بدست و مریع کشیدن در عقده بی عقده و بسین موی بنیان سر و اگر
 چاه بویچه کرد و چاه بویچه از طرف او فرود کشیدن و فازه آوردن

از امامان و ائمه اهل بیت
 علیهم السلام
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و حشم بوسیده کردن و قیام امام محراب و بدو کانه علی کرده و قوم بر زمین و باقیام امام تنها بر زمین
مستقیم و مکان نماز نکرده بود و بلند می دوکان و در طحاوی مقدار مرد گفته است و در باب
شیخ پدایر گفته است مقدار یکبار و علیه الاغتنام **مسئله** و اگر امام بکند در محراب کند و برون
محراب آید است مکره نبود مگر در است پوشیدن جامه که در صورت بود و نیز
مکره است نماز گذاردن اگر کسی نماز گذارنده در سقف و یا بسوی او و یا برابر او صورت بود
مسئله اگر صورت چیزی داشته باشد که در نظر نیاید و یا بر بریده و صورت چیزی که جان ندارد و پیش
نماز گذارنده و یا برابر او یا بر او بود مکره نبود **مسئله** مکره است شمردن با انگشتان آیتها
و تشبیحات و زناز و بقول ابن سنیف و محمد بن مکره نبود **مسئله** کسی که در نماز گذارنده
نماز در این سینه که حکایت میکنند و یا پیش نماز گذارنده مصحف و یا شیخ معلق باشد و شیخ
و جبرائیل پیشی بود و بر لب مصور نماز گذارد و مسجد اگر صورت نکند نماز مکره نبود **فصل**
مکره است روی بقبله آوردن در حال بول و غایب کردن و است بقصد کردن در این حالت و نشستن
مبسر و وطنی کردن و بول و غایب **مسئله** در دوازده مسجد در وقت نماز بنه کردن مکره بود
مسئله بول و غایب و وطنی کردن زیر مسجد خانه مکره نبود **مسئله** نشستن در مسجد با یک و باب
رز مکره نبود **مسئله** **مسئله** و تراجم است در روایت از ابو حنیفه
مفروض است و بقول ابی یوسف و محمد بن مکره است و صحیح است که از فرق علی است
مسئله و تراجم است یک کلام و بقول شافعی یک رکعت است و بروایت از ابی
سه رکعت است بدو کلام **مسئله** در هر رکوع از در تاخت و لوله خوانند و در رکعت
سیوم پیش از رکوع بعد از یکبار و عاقل قنوت خوانند در جمع اوقات و بقول شافعی
دعاء قنوت بعد از رکوع خوانند در نصف النهار و بعد از رمضان در روز
و عاقل قنوت بخوانند **مسئله** و تراجم است بخوانند و بقول شافعی در رکعت دوم از خیر
بعد از رکوع قنوت خوانند **مسئله** مقتدی در روز و عاقل قنوت خوانند در هر روز
و بقول امام یوسف مقتدی در خیر نماز خوانند **مسئله** سنت پیش از خیر و بعد از ظهر و
مغرب و عشا و در رکعت است پیش از ظهر و جمع و بعد از جمع چهار رکعت

و حشم بوسیده کردن و قیام امام محراب و بدو کانه علی کرده و قوم بر زمین و باقیام امام تنها بر زمین
مستقیم و مکان نماز نکرده بود و بلند می دوکان و در طحاوی مقدار مرد گفته است و در باب
شیخ پدایر گفته است مقدار یکبار و علیه الاغتنام **مسئله** و اگر امام بکند در محراب کند و برون
محراب آید است مکره نبود مگر در است پوشیدن جامه که در صورت بود و نیز
مکره است نماز گذاردن اگر کسی نماز گذارنده در سقف و یا بسوی او و یا برابر او صورت بود
مسئله اگر صورت چیزی داشته باشد که در نظر نیاید و یا بر بریده و صورت چیزی که جان ندارد و پیش
نماز گذارنده و یا برابر او یا بر او بود مکره نبود **مسئله** مکره است شمردن با انگشتان آیتها
و تشبیحات و زناز و بقول ابن سنیف و محمد بن مکره نبود **مسئله** کسی که در نماز گذارنده
نماز در این سینه که حکایت میکنند و یا پیش نماز گذارنده مصحف و یا شیخ معلق باشد و شیخ
و جبرائیل پیشی بود و بر لب مصور نماز گذارد و مسجد اگر صورت نکند نماز مکره نبود **فصل**
مکره است روی بقبله آوردن در حال بول و غایب کردن و است بقصد کردن در این حالت و نشستن
مبسر و وطنی کردن و بول و غایب **مسئله** در دوازده مسجد در وقت نماز بنه کردن مکره بود
مسئله بول و غایب و وطنی کردن زیر مسجد خانه مکره نبود **مسئله** نشستن در مسجد با یک و باب
رز مکره نبود **مسئله** **مسئله** و تراجم است در روایت از ابو حنیفه
مفروض است و بقول ابی یوسف و محمد بن مکره است و صحیح است که از فرق علی است
مسئله و تراجم است یک کلام و بقول شافعی یک رکعت است و بروایت از ابی
سه رکعت است بدو کلام **مسئله** در هر رکوع از در تاخت و لوله خوانند و در رکعت
سیوم پیش از رکوع بعد از یکبار و عاقل قنوت خوانند در جمع اوقات و بقول شافعی
دعاء قنوت بعد از رکوع خوانند در نصف النهار و بعد از رمضان در روز
و عاقل قنوت بخوانند **مسئله** و تراجم است بخوانند و بقول شافعی در رکعت دوم از خیر
بعد از رکوع قنوت خوانند **مسئله** مقتدی در روز و عاقل قنوت خوانند در هر روز
و بقول امام یوسف مقتدی در خیر نماز خوانند **مسئله** سنت پیش از خیر و بعد از ظهر و
مغرب و عشا و در رکعت است پیش از ظهر و جمع و بعد از جمع چهار رکعت

بیک سلام و بقول ابی یوسف بعد از جمعه شش رکعت است و فتوی بر امام ابو یوسف است و
بقول شافعی پیش از جمعه چهار رکعت بود و سلام سنت است **مسئله** پیش از ظهر چهار رکعت
مستحب است و پیش از غروب چهار رکعت مستحب است و بعد از مغرب شش رکعت مستحب است
مسئله در نوافل روز روزه از چهار رکعت بیک سلام مکرر است و در نوافل شب
روزه از هشت رکعت بیک سلام مکرر است **مسئله** در روز ولادت نقل چهارگانه
افضل است و بقول ابی یوسف و محمد بن ابی یوسف در ثبوت و گمانه افضل است و بقول شافعی
سبع روز دو گانه افضل **مسئله** در ازی ضیاع بهترین است از کثرت سجود **مسئله** در دو رکعت
از نماز فرضی و در جمیع رکعات نقل و در قراة فرضی است و بقول شافعی در هر رکعت
قراة فرضی است و بقول مالک و ابی یوسف در هر رکعت قراة فرضی است **مسئله** نقل شروع
لازم شود اگر چه طلوع آفتاب و یا وقت غروب شروع کند تا اگر بعد از شروع آن کند
تضوا واجب است و بقول شافعی قضا واجب نیاید و بقول زفر در نقلی هم بوقت غروب
و یا زوال و یا طلوع آفتاب شروع کند و اف کند قضا واجب نیاید اگر سنت چهارگانه
در نقل شروع کرد و اف در نماز معفود اول دو رکعت قضا واجب است و بقول
ابی یوسف چهار رکعت واجب است **مسئله** اگر چهار رکعت نماز گذارد و در هر چهار
رکعت قرات بخواند و یا در اولی خواند و در دو رکعت اخر بخواند و یا
در دو رکعت اول بخواند و در دو رکعت اخر بخواند و در هر رکعت قضا کند و بقول ابی یوسف
در مسئله اولی چهار رکعت قضا کند یعنی آنکه هر چهار رکعت قرات بخواند است
مسئله اگر چهارگانه گذارد و در یک رکعت اول خواند و در سه دیگر بخواند
چهارگانه قضا کند و بقول محمد و گانه قضا کند **مسئله** بعد از نمازی منتهی آن
نماز نگذارد یعنی اگر چهار رکعت نقل گذارد و در هر چهار رکعت قرات خواند
و در فرضی دو رکعت اول فاتحه یا بقره خواند و در دو رکعت اخر فاتحه بخواند
مسئله گذاردن نقل سنتی یا قدرت قیام جائز است و را بنوا و بنا یعنی اگر نشسته
در نقل شروع کند یا شروع قیام کند و نشسته تمام کند و در دو رکعت اول و بقول ابی یوسف

و محذور اگر شروع قیام کرد و نشسته تمام میکند جایز نبود مگر بعد از **مسئله** اگر در حال ایستادن بیرون
 شهر نماز نفل مستحب دارد و بر کعبه و مسجد اشراف میکند جایز بود بجز در این دو وقت و بقول
 ابن یوسف در شهر جایز بود **مسئله** اگر در حال ایستادن رکعت شروع کند در نفل و در میان
 نماز فرود آید و هم بران بنا تمام کند و اگر بر عکس بود از سر بگیرد و بقول زفر و زهری و زهری
 بنا جایز بود و بقول ابن یوسف در هر دو فصل استفسال کند یعنی بعد از آنکه رکعت
 تصدیق نماید و اجماع است در نفل را کتب نه در حال شروع و در حال بنا **مسئله**

المکروه در راه رمضان بعد از نماز عن است رکعت بده سلام بجز از نماز و بنا
 بعد از آن در باجماعت بیک وقت است و بعد از چهار رکعت مقدار رکعت چهارمینند
 و بقول مالک تراویح سه رکعت نماز است **مسئله** در راه رمضان تراویح نماز است که از آن
 و بغیر تراویح است جایز نبود **باب ادب رکعت الفرضیه** اگر در یک رکعت تنها از فرضی
 ظهر او کرد و اقامت کردند و رکعت تمام کند و با اتمام اقتدا کند اگر سه رکعت کرده
 بعد اقامت کرد و چهار رکعت تمام کند و با اتمام اقتدا کند **مسئله** اگر یک رکعت
 از نماز ظهر و یا از مغرب بگذارد و بعد اقامت کرد و قطع کند و با اتمام اقتدا کند **مسئله**

مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از نماز بی کسی از کثرت نماز و اگر نماز کرده بیرون آمدن
 مکروه بود **مسئله** اقامت کردند و ظهر و یا دعوت بیرون آمدن مکروه است اگر نماز او را که
مسئله اگر کثرت نماز بی فتنه و فتنه است بگذارد و در فرضی با اتمام اقتدا
 کند و اگر استقامت فتنه نشود فضا کند مگر که با فرضی فوت شود و بقول محمد است نماز فرضی
 فوت شد و قضای بعد از طلوع اقرب **مسئله** اگر استقامت ظهر فوت شد و وقت
 باقی است بی کسی از دو رکعت است فضا کند و بقول محمد بعد از دو رکعت است فضا کند
مسئله اگر یک رکعت از ظهر بجا آید رسید و گویند حوزده است که اگر ظهر بجا آید تراویح

زن وی مطلق بود و در مسئله طلاق واقع شود و لو استجماعت باید **مسئله**
 اگر ایمن است از فوت وقت جایز بود که پیش از فرض نفل بگذارد و اگر وقت تمام بود
 تطوع ترک آید بفرقی است **مسئله** اگر معذری در رکوع اقتدا کرد بجز بجزیم گفت
 و با استقامت تمام کرد رکوع را از آن رکعت اول محسوب بود و بقول زفر و زهری

مسئله اگر مقتدی پیش از امام رکوع کرد و امام مقتدی بود رکوع سجد جائز بقول
بفرضا نیز بقول **باب قضاء القدر** و مقتدی ترتیب فرقی است معان نماز و وقت
و فائتیه و میانه نماز نماز فوائتیه و بقول شافعی ترتیب محبت است **مسئله** ترتیب قط
شعبه لفتیق زمان و بنیاد و کثرت فوائتیه و آن شش نماز است و بقول زفر تا یک
ماه ترتیب فرقی است و بقول مالک بنیاد و لفتیق حای ترتیب ساق قط شعبه
مسئله اگر نماز فوائتیه بمقتدر از شش رکوع بگذارد آن بکلی از شش رکوع ترتیب قط
شده باز بنیاد **مسئله** اگر با تکرار فائتیه صلوة وقت گذارد و وقت فائتیه
لغف و موقوف اگر چه و ترتیب تا اگر نماز فائتیه شده و با تکرار او شش نماز
گذارد بقوم منزه که گذارد و از هم نماز نماز بر افتد و هیچ نمازی باز نگردد
و بقول ابی یوسف و محمد بن ابی یوسف هیچ نماز باز نگردد و نیز بقول ابن یونس
و زفر نماز وقت فائتیه **باب سجده و تبرک** و احصای از واحیات نماز
سجود و سجود و احوال بدی بعد از سلام با تشهد و سلام و بقول شافعی سجد از سلام
آرد و بقول مالک سجده و تفهات پیش از سلام آرد و بسجود زیاده بسجود سلام
مسئله اگر سهو مکرر باشد همان دو سجده واجب است **مسئله** بعد از امام مقتدی
سجده واجب است و بسجود مقتدر واجب است بقوم غیر امام و نه بر مقتدی
مسئله اگر از قعدہ اول سهو کرد و اگر بقوم نزدیک ترتیب باز کرد و قعدہ آرد و
اگر بقیام نزدیک ترتیب با بسجود سجده سهو بجا آرد و اگر قعدہ اخیره سهو کرد با بسجود
رکعت پنجم با و ام که از رکعت پنجم سجده مقتدر نیست با بسجود و قعدہ آرد و
سجده سهو کند و اگر سجده کرد فرقی فائتیه و رکعتی سر از سجده نماز نقل نشود
و شش رکعت تمام کند و بقول ابی یوسف بجز در نماز سردار سجده نماز نقل باطل است
و بقول محمد بن اسماعیل نماز فائتیه و نماز نقل و شش رکعت تمام کنند **مسئله** اگر قعدہ اخیره
آورد پنجم با بسجود قعدہ نماز کرد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم سجده مقتدر کرد
و شش رکعت پنجم کند و فرقی جائز بود و دو رکعت نقل بود و سجده سهو بجا آرد

مسئله اگر در دو گانه نقل سهو کرد و سجده سهو بجا آورد دو گانه دیگر بر آن بنا
 نکند و اگر بنا کرد صحیح باشد و اجابت سجده سهو نکند **مسئله** اگر کسی در سجده
 نماز بگذارد سهو سلام گفت و رکعت بر او افتاد از بعد از سلام اگر سجده سهو
 بجا آورد اقتضا جانز لوجه والانی و لقبول مجددی در هر دو حال اقتضا درست
 بود اگر هم نیارد **مسئله** اگر سلام به نیت قطع صلوة گفت و بر وجهه
 سهو است جانز نیت که سجده سهو نکند **مسئله** اگر در نماز نیک افتاد و هم
 نیت رکعت گذارد یا چهار رکعت اول بار لوجه نماز از سر بگیرد و اگر بارها
 شک افتاد است بخیر نیت کند و بر آن بنا کند و اگر بخیری روی نماند و شک
 باقی است بنا بر اقلی کند **مسئله** اگر در نماز ظهر سلام گفت یکمان آنکه تمام
 کرده ۱۵۰۰ از هر معلوم شد که دو رکعت گذارده است بر بعضی واجب است تمام
 دو رکعت دیگر نیت کند و سجده سهو آورد **باب المرضی**
 اگر مرضی التادین نتواند و یا بقیام خوف زیادتی مرضی است نشسته
 یا رکوع و سجود گذارد و اگر ای سجده رکوع و سجود بجا نبرد یا نرسد رکوع
 و برای سجده فرقی از آن است که در بر ندارد و ای مرضی چیزی که سجده
 کند روی و اگر چیزی بر در اند و نزدیک ای بیمار نیند برای سجده
 اگر سر فرو نرزد و جانز لوجه والانی **مسئله** اگر بیمار مقدره نیز نتواند
 بنیت یا بر لبها افتد و آن است که برای رکوع و سجده اگر آن است
 نیز نتواند کرد تا غیر نماز کند و هیچ دول و اوردی آن است که نیت و بقول
 با برود آن است که نیت و اگر نتواند نیت آن است که نیت و اگر نتواند نیت آن است
 کند اگر رکوع و سجود نتواند و بر فجاج قدرت دالو جانز لوجه
 نشسته رکوع و سجده نتواند و بر فجاج قدرت دالو جانز لوجه

باین رت و بقول شاهی رحمه الله علیه شنیده جایز نبود **مسئله** اگر در میان
 نماز موفقی حادث شد صیغی بخواهد انداد کند **مسئله** اگر شنیده بر کوع و
 سجود می گذارد و میان نماز فادرسد بر قیام مافی نماز استاده گذارد
 و بقول محمد بن یحیی از سر کیر و نماز باین رت میگذارد و میان نماز فادرسد بر کوع
 و سجود از سر کیر و بقول زفر هم بران بنا کند **مسئله** اگر در نماز نقل مانده
 شد جایز بود که همین نیکم کند **مسئله** اگر در رکعت روان بی عذر شنیده نماز
 گذارد جایز بود و بقول ابی لوف و محمد بن ابی لوف و محمد بن ابی لوف و محمد بن ابی لوف
 و لکن توجه باینست که اگر است نزدیک افتقار نماز بر ما که گشته
 نکرده و مگر بعد از آن خلف در غیر مروط است **مسئله** اگر در پیشانی
 و دیوانگی بیخ نماز گذشت بعد از پیشانی قضا لازم آید و در زبانه بر
 بیخ قضا واجب و بقول شاهی اگر کوفت کاملی در احوال گذشت

مسئله سجود التلاوة

قضا واجب فی واللذاعلم بالصواب
 چهارده سجده است در اول سوره حج و سوره می و بقول شاهی در سوره
 حج دو سجده است و در سوره می سجده نیست و بقول مالک در قرآن
 مانده سجده است و در سوره والنجم والثقیف و در افتراء سجده نیست
مسئله سجده تلاوة واجب است بر خواننده و شنونده اگر هم قصد
 شنیدن اندازد و بقول شاهی سجده تلاوة سنت موكده است
مسئله بتلاوة امام سجده بر مقتدی واجب شود و خواندن مقتدی
 این سجده بر امام و بر مقتدی سجده واجب نشود و بقول محمد بن
 بتلاوة مقتدی بر خواننده و سماع بعد از فراغ نماز سجده واجب است

مسئله اگر در نماز آیه سجده شنید از غیر امام خوف بعد از قرائت سجده
 از خطا کرد در نماز سجده کرد و برون نماز اعدادت کند و نماز اعدادت نکند
 و بر و این از ابی حنیفه رحمه الله علیه نماز نیز اعدا ده کند اگر آیت
 سجده نیز امام شنید بعد از آنکه اگر در پیشی از آنکه امام سجده کند ما و
 سجده کند و اگر بعد از سجده آوردن امام اقتدا کند اگر بهمان رکعت
 در صافیت سجده نکند و اگر اقتدا نکرد سجده واجب شعف و بقول
 مالک رحمه الله علیه واجب شعف **مسئله** اگر در نماز آیه سجده خواند و سجده
 نکرد و برون نماز قضا نکند اگر برون نماز آیه سجده خواند و سجده کرد
 و در نماز بهمان آیه خواند سجده واجب است و اگر در آن نماز سجده
 نکرد و در نماز بهمان آیه خواند سجده کرد از هر دو سجده محسوب بود
مسئله اگر در یک مجلس آیه سجده مکرر خواند یک سجده کافی بود اگر آیت
 سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب است **مسئله** شرایط نماز
 شرایط سجده تلاوة آیت و چون سجده از دو تکبیر کوچکتر است
 بر تازد و سجده کند و سر از سجده بکبر کوبان بردارد و بعد از سجده تلاوة
 شنید سلام غنیت و بقول است فقی تکبیر و سلام و این است **مسئله** مکرره
 که مکرره قرآن خواند و آیه سجده مکرر کرد و اگر آیه سجده خواند و بادی از او
 شرک دارد مکرره نمود و لکن میسخت است که باریه سجده تک آیه یاد و آیه
 ضم کند و الله اعلم بالصواب **باب المسافر** هر که بگذارد و خانه ندارد
 و نیز بقصد رفتن در شب یا روز ببرد و در تری و همگی و در
 کوه مسافر شعف و بقول ایسوف عدت دو شب یا روز راه است و مسافر
 از مکرر روز و بقول مالک جعل است مصلی و بقول شعف و این دو

شماره زشت ای شش زده فرزند است و بر دایه یک شب از روز راه است **مسئله**
در سفر فرائض چهار گانه دو گانه گذارد و بقول شافعی چهار گانه گذارد **مسئله**
اگر مسافری چهار گانه گذارد و سفره اولی است چنانچه چایز بود اگر سفره اولی نیاید
چایز نبود **مسئله** اگر مسافری در شهر خود را بگذرد و ماوراء شهر و یا در وی بی در آمد
به نیت آنکه بایزده روز باشد مقیم گردد و اگر شهری و دیهلی در آمد به نیت آنکه
امروز یا فردا برون خواهیم آمد و در سایر شهرها مقیم نگردد و بقول
شافعی اگر نیت اقامت چهار شب از شهر گذارد مقیم نگردد و بقول
مکرمه و مناسبت اقامت بایزده روز کرد مقیم نشود **مسئله** اگر در
شکر نیت اقامت بایزده شب از روز کرد مقیم نشود **مسئله** و همچنین اگر در
بغی را در دارالاسلام می گزید که در نزد غیر مصر و یا در بحر و یا در راه
شهری محصر کردند و نیت اقامت بایزده شب از روز کرد مقیم نشوند
و بقول زفر اگر شکر یا قوت و شوکت در چهار و یا در صحرا در راه
نزول کنند به نیت اقامت بایزده شب از روز مقیم نشود **مسئله** اگر شکر در
خیابان باشد در صحرا برای آب و گاه نزول کنند به نیت اقامت بایزده شب
روز مقیم نشوند اگر آب و گاه بایزده شب از روز کافی نباشد و اگر آب
و گاه بایزده شب از روز کافی نباشد به نیت اقامت آن گاه چایز بود
مسئله اقتدا مسافر به مقیم در وقت چایز بود و سایر چهار گانه گذارد و بعد
از خروج وقت چایز فی **مسئله** اقتدا مقیم مسافر در وقت وفایه چایز بود
اگر از وطن آنها انتقال کرد با اهل و عیال در شهری دیگر و وطن ساخت و از
وطن خود مسافر شود در وطن اول در آمد و نیت اقامت گذارد و دو گانه
گذارد اما وطن آنها بوطع سفر باطل نشود **مسئله** وطن اقامت بمنزل خود
و سفر باطل بود و وطن اقامت بمنزل دیگر در وطن دیگر باطل بود
مسئله اگر در سفری غازی فوت شود در غیر فرض میکنند دو گانه نیت و اگر غازی

در حضورت نشود و لفظا میکنند چهارگانه قضا کند **مسئله** معنی و لغت و اقامت از وقت
 و آن مقدار بحر است تا اگر از وقت مقداری مانده است که در وقت نتوان کرد از مسافر
 شد و گانه قضا کند و بقول زفر چهارگانه قضا کند زیرا که هر قول او از وقت
 مقداری معین است که از آن محال است بگویند **مسئله** عاصی و ناطق را براندازد
 سفر و بقول است عاصی در رخصت سفر حکم مطیع ندارند **مسئله** نیت اقامت
 سفر در ارضی معین است نه از تبع یعنی نیت اقامت و موالی و کتوب معین است و
 نیت لشکری و بنده و زن معین نیست **باب الحاق**
 شروط ادای جمع در شهر طاعت و یا نماز گاه او و مفسر موضوع است که در او امر
 و قاصی بود که تقیید الحاق شرط و اقامت حدیث کند و بقول است فی الحقیقه نیت
مسئله مساکم مهر دارد در ادای جمع و بقول مجری جمع در نماز جایز است **مسئله** جمع در عرفات
 جایز بود **مسئله** ادای جمع در مواضع یک شهر جایز بود و بقول امام اعظم ابوحنیفه هم
 ادای جمع بجز یک موضع جایز است و بقول ابویوسف در دو موضع جایز بود و بر او نیز از یک
 چون بزرگ نماز دو موضع شرط است برای حقوا جمع و بقول است فی الحقیقه نیت
 جایز است **مسئله** از شروط جمع سلطان است و یا نایب او و بقول است فی الحقیقه نیت
 شرط نیت **مسئله** از شروط جمع وقت ظهر است و بجز وقت ظهر جمع باطل
 است و ظهر از سر سبک دو بقول است فی الحقیقه نیت تمام کند و بقول مالک جمع تمام کند
 خطبه سببی از نماز جمع از شروط است و نیت است که خطبه با محل نماز و در خطبه با
 و صورت استاده اقامت کند و بقول است فی الحقیقه نیت است **مسئله** اگر در خطبه
 بالحدیث و بالبیان اللد و یا بآله الا اللد است میکنند جایز بود و بقول ابویوسف
 و محمد بن یحیی مگر آنکه مقداری خواند که در عرف خطبه گویند و آن مقدار نیت
مسئله از شروط جمع حاجت است و اقل او مقتدی است **مسئله** اقامت
 و بقول ابویوسف دو مقتدی خبر امام و بقول است فی الحقیقه نیت است
 امام شرط از مردان آزاد و مقیم **مسئله** اگر سببی از آنکه امام بخیره کند

رفتند جمع باطل نفو و بقول ابی یوسف و محمد بن یحیی اگر بعد از تکبیر رفتند باطل نفو و جمع تمام کنند و
بقول زفر اگر بی غره رفتند ظهور از هر کس در شرط ادای جمع اذن تمام است
تا اگر باد شاه در جامع است و جمع با الصواب نحو تکبیر و با جمع است
مخبر در آمدند و در نماز مسجد استند و جمع تکبیر و زوری در صورت جائز بود
در شرط و صواب جمع امانت و ذکورت و صحت و حرمت و سلامت و
جمع دو بابی است یعنی جمع بر معنی و مجرد و تفرقت و بر آزاد و کس
و است و بابی و جمع او سلامت و الو و اجابت و بر زن و مسافر و بنده
و ناسی و هابی مانده جمع واجب است و اگر ادا کردند از فرقی وقت
اینان محسوب بود و بقول زفر از فرقی وقت جائز بود و
بقول ابی یوسف اگر تا بیاقاید و اذ جمع بر و واجب نفو
جمع امانت است فر و مر لقی و سیده در جمع
جمع و با اقتضای این جمع منعده شود
یعنی امانت جمع باب اینان جائز اگر بجز این
و دیگرند جمع نفو و بقول زفر امانت اینان جائز بود
اگر غیر بود و بی از جمع ظهور تکبیر و بوف و بقول زفر به جائز بود
در بعد از ادای ظهر برای جمع کف ظهر باطل نفو و بقول ابی یوسف و محمد بن یحیی
باطل نفو تکبیر و کس و جمع و بقول زفر ظهر باطل نفو اگر هم جمع در باید
جمع و کس و یا محسوب است در شهر
روز جمع ظهور تکبیر اذ جمع کرده بود اگر در شهر و یا در کعبه

سه روز نماز جمعه افتد کرد نماز جمعه تمام کند و بقول محمد بن طاهر تمام کند **مسئله** چون امام بر سر
خطبه بیرون آید نماز کند و سخن بگوید و بقول بیولف و محمد بن پیش از شروع امام
در خطبه جایز بود و بقول شافعی سه رکعت و بخت مسجد بگذارد **مسئله** و جهت سینه
و ترک بیج برای جمعه بستن آذان اول و چون خطیب بر منبر نشست یا نماز گویند
و پیش از بعد از تمام خطبه اقامه بگیرد گویند **باب العیدین** نماز عید و جهت بر کسی که جمعه
و جهت بر دو شرط جمعه شرط عیدین است **مسئله** مستحب است در روز
مظطر طعام خوردن پیش از بیرون آمدن آفتاب بجانب نمازگاه و غسل مسواک
و خوشبو می کردن خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر بعد از بی
نمازگاه رفتن بی آنکه بگیرد گویند و بقول بیولف و محمد بن بلند گویند **مسئله** نماز
پیش از عید مکروه است و بقول شافعی سه مکروه بی **مسئله** چون آفتاب بر آید
وقت نماز عید در آید نماز اول **مسئله** نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد
از نشستن ادا می فرماید سه تکبیر گوید و در رکعت دوم ابتدا و بقوله کند بعد از تکبیر
گوید و بقول شافعی در رکعت اول بعد از نشستن پنج تکبیر و در رکعت دوم پیش از قرائت پنج تکبیر
گوید و بر و ای گوید از وی در رکعت اول تکبیر زیاد معنی است و در رکعت
دوم پنج **مسئله** بعد از نماز عید دو خطبه کند با جسته میان دو خطبه و در خطبه عید
فطر احکام صدقه فطر بیان کند **مسئله** اگر نماز با امام فوت شد قضا واجب
نیاید یعنی اگر امام نماز عید گذارد و از شخص فوت شد قضا کند اگر از امام
نیز فوت شد روز دوم بجا است گذارند **مسئله** نماز عید فطر سبب عذر
تاخیر کند تا روز دوم **مسئله** احکام عید فطر احکام عید است و در عید اضحی تاخیر
اقل است تا اداء نماز عید و در راه نماز عید اضحی تکبیر بلند گوید و در خطبه احکام عید
اضحی و تکبیرات تشریح بیان کند **مسئله** نماز عید اضحی بعد از نماز عید تا سیوم روز

فاما

بعد از آنکه تسبیح منبت و آن تسبیح باهل عرفات رو در **مکه** بکشد
تشریح منبت و بروایی و حسب و آن منبت بکشد بعد از آنکه غرض
روز عید بعد از هر نمازی یکبار گوید و بقول ابی یوسف و محمد بن از غرض تا نماز
در ایام تشریح و آن منبت نماز است **مکه** بکشد کسی است که میفهمد باشد در شهر
بعد از نماز فرض بجای جمعه و آن جماعت در اینست و بقول ابی یوسف و محمد بن
کثیران تشریح و حسب بر هر که فرض بکند و بقول شافعی کثیرات از ظهر روز چهارم
گذشت بار بعد از آنکه یکبار نماز بکند و چهارم روز بعد از آن ختم کند **مکه** اگر
مسب و میفهمد وزن ببرد افتد اگر در آن کثیر تشریح برایشان واجب شود **باب** **بکسوف**
چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت امامت کند مثل نقل و بقول ابی یوسف
هر رکعتی دو رکوع آرد **مکه** در روز کسوف فرات بلند خوانند و خطبه کند و بقول ابی یوسف
بلند خوانند و بقول شافعی بعد از نماز و خطبه کند **مکه** چون نماز کند اردو عا کتبه تا نماز
روزش شود و اگر امام جمعه حاضر نشد تنها کند **مکه** بکسوف ماه و مبارکی و بار و خوف
جماعت کند **باب** **الاستفا** اگر مساک باران شد تنها نماز کند اردو عا بکسوف
کند و بقول ابی یوسف و محمد بن کجاست کند اردو **مکه** در استسقاء دار قلب کند
و بقول احمد بن امام بعد از نماز خطبه کند و در او بگرداند و صفت او است که اگر در آن
طرف بالا رود کند و اگر در پشت طرف است جانب کند و بقول مالک بن
قوم برود اگر در پیش در استسقاء حاضر شوند و بقول مالک بن حاضر شوند
مکه بسته روز برای استسقاء بر او آمد **باب** **صلو** **بکسوف** چون سبب زمین باد
خوب شود و در وسط آن شوند یک طایفه مقابل زمین شوند و در وسط آن دوم با امام نماز کند
اگر میفهمد دو رکعت و اگر سبب فرزند یک رکعت و بعد از او ایستادگی با رکعت
آن طایفه مقابل زمین شوند و در وسط آن دوم با امام در باقی نماز افتد کند و بعد از آن

تشریح

امام

اولی باقی نماندنی و آت نام کند و مقابله کند و طایفه

امام سلام گوید و آن طایفه سلام گویند و مقابل و پیش رو می شوند و طایفه دوم با نماز باقی
 تمام کنند **مسئله** نماز مغرب امام با طایفه اولی دو رکعت کند اردو با طایفه دوم یک رکعت
 و بقول شافعی بعد از آنکه امام با طایفه اولی یک رکعت کند اردو توقف کند تا طایفه اولی
 نماز تمام کنند و بعد از سلام مقابل و پیش رو شوند و طایفه دوم بیاید و با امام اقامه کند
 و بعد از آنکه همه بر خیزند باقی نماز بخوانند و امام با ایشان سلام گوید و بقول مالک مثل نماز
 شافعی است مگر آنکه چون امام با طایفه دوم نماز تمام کند توقف کند بلکه سلام گوید
 و طایفه دوم بعد از سلام امام با نماز بخوانند **مسئله** اگر خوف شتر شود و فرود آمدن از
 راه ممکن نبود سوره بشاره تنها نماز کند در هر جهت که تواند توجه کند و بقول محمد
 سوار کجاست که از نماز **مسئله** نماز خوف بدین طریق است حضور و پیش رو شود **مسئله** اگر بیای
 نماز تمام کرد نماز فاسد شود و بقول شافعی فاسد نشود **باب صلوة ایجاب چون عرض نموت**
 نزدیک شود روی او می تپد کند و بهلوی رکعت و تلقین نماید که کند و بعد از
 موت در سجده آن بی بندند و چشمه بخوراند و بر اعنسل دهند بر کتفه خوشبوی کرده بکنند
 و ناسه با چسبند و عذره او سوزند و جامه او بکشند و روغن و هندلی مضمضه و استنشاق
 و آب چون سینه با پاک کنی رو با شستنی بر اندام بریزند و اگر آب گرم موجود بود
 آن تازه بریزند و سر و ریشش لکل خرد و بشویند و بر بهلوی خشنه و بشویند تا آب
 از ریش رسد بعد بر بهلوی ریش کند و همچنان بشویند بعد شستند و شکم
 ری بماند نیز می اگر خمری از روی جدا شود بشویند و غسل اعادت کنند و بجا نه
 نظرات است با از اندام می کشند و خوشبویی بر سر و ریشش در کنند و کافور بر ریش
 بپسندد بماند **مسئله** سر و ریشش شستند و مضمضه و استنشاق و عوی فرو سازند و بقول
 شافعی غسل میت با جامه دهند و مضمضه و استنشاق بکنند و سر و ریشش شستند که کند
 و ماضی فرو آورند **مسئله** کفن مسنون مردان از اول و لقا نه و سر این است و در

مستحب است نزدیک مسأخران و بقول شافعی سه پیراهن از کفن نیست **مسئله** کفایت
 از اردو لفاذ و آن هر دو از سر تا قدم اند و پیراهن هرگز کردن ناساق **مسئله** پوشیدن
 کفن ابتدا از پهلو چپ کنند بعد جابت راست پوشانند و کفن بپوشند
 اگر ترسند که کفنی باشد **مسئله** کفن مسنون زنان پیراهن و از اردو و منی
 و سینه بند و لفاذ است و کفن کفایت زنان از اردو لفاذ و دامن است **مسئله**
 اول پیراهن پوشانند و موی وی بطریق کسوی برسیند وی بر پیراهن نهند بعد
 دامن پوشانند بعد لفاذ و کفن را خوشبوی کنند یکبار و یا سه بار و یا پنج بار
 و یا هفت بار پیش از پوشیدن **مسئله** کفن ضروری هر چه موجود شود **مسئله**
 اولتیر یا ماعت در جنازه اعیان سلطان است بعد قاضی اگر حاضر آیند بعد امام جمعی
 بعد دینی میت و بقول شافعی سه و بی مقدم است بر و ابی **مسئله** نماز جنازه فرض
 کفایت است و شرط او اسلام میت است و طهارت **مسئله** وی تواند که دیگری
 بواذن کند یا ماعت **مسئله** اگر غریب یا و یا سلطان امامت کرد وی تواند که اعزاز
 کند و سلطان بی و اگر بگوید یا گذارد در و انباشد که دیگری عادت کند **مسئله**
 اگر شش از امامت و نماز میت مدون شد بر کور او نماز کنند مادام که زنده بود
 بقول ابوحنیفه و محمد سه ماسه روز نماز گذارند **مسئله** نماز جنازه چهار تکبیر است و اول
 تا گوید و بعد از تکبیر دوم در رد بر بنی و بعد از تکبیر سوم برای میت دعا خوانند
 و بعد از تکبیر چهارم سلام گوید بجانب راست و بقول شافعی بعد از تکبیر اول
 فاتحه خوانند و بعد از تکبیر چهارم یک سلام گوید **مسئله** اگر امام پنج تکبیر گفت قوم در
 پنجم تکبیر گفت و بقول زفر سه مرتبه گفته **مسئله** در نماز جنازه کودک استغفار
 کنند و آن دعا گوید اللهم اجعل له فرطاً و اجعل له اجراً و اجعل له شقاً
 و مشقاً **مسئله** اگر خطیب بعد از تکبیرها بعد از دو تکبیر حاضر شود در حال تکبیر گوید تا آن زمان که
 ای تقبول انشاء الله

اگر شش از امامت و نماز میت مدون شد بر کور او نماز کنند مادام که زنده بود
 بقول ابوحنیفه و محمد سه ماسه روز نماز گذارند

تکبیر اول

وصی

الفصل في صلاة الجنازة وصية
 وبارک است در وقت زکات علی

و علی ابراهیم علیه السلام
 و در زمانه
 و در زمانه
 و در زمانه

اگر شش از امامت و نماز میت مدون شد بر کور او نماز کنند مادام که زنده بود
 بقول ابوحنیفه و محمد سه ماسه روز نماز گذارند

بعد صاحب شدن او امام تکبیر گوید و بقول نبوت و شافی مع در حال تکبیر گوید **مسئله**
 که کسی حاضر بود در اول تکبیر با امام تکبیر گفت اوی انتظار تکبیر گوید اتفاق **مسئله**
 در جنازه مرد در زن برابر سینه ایستد و نماز جنازه در حال سواری نکند **مسئله**
 نماز جنازه در مسجد مکرده بود و بقول شافی مکره نی **مسئله** اگر کج بعد از ولادت گشت
 و میت شد نماز گذارند و اگر نکند میت نماز نکند از آنکه اگر کودک اسلام آورد و نماز
 و پدر او اسلام آورد و یا کودک تنها اسیر شد و پدر درین مسایل نماز نکند و زن
مسئله اگر کافر بی پدر و ولی او مسلمان است روا باشد که ولی او بشود و کفن
 دهد و دفن کند و جهان شوند که جامه نجس نپوشند و رعایت سنت کنند و در جاه
 پیچیدنی رعایت سنت کفن است **مسئله** چهار جنازه بر کبریا اول بایستی
 راست بنشیند بر کبریا بعد پایه راست بسینه بعد پایه چپ بنشیند بعد پایه چپ
 بسینه و بقول شافی مع دو کس جنازه بر کبریا بنشیند با هم بدست گیرند و جنازه
 بسوگردن و بسینه جنازه بر سینه نهند و با پایا بسینه بدست گیرند **مسئله** در بردن
 جنازه شتاب کنند بی پویه **مسئله** قوم پس جنازه روند و بقول شافی میت جنازه نه
مسئله چون سردن برسد پیش از وضع جنازه نه نشینند **مسئله** کور باطله حفره
 و میت را از جانب قبر در آند و بقول شافی مع آنرا کور نهند چنانچه بر میت
 برابر قبله موضع قدم بود و میت هم ازین جانب بکشند و در کور در آزند
مسئله فرود آرنده میت بسم الله و دعا ملت رسول الله گوید **مسئله** روی میت
 در کور جانب قبله کند و بند کفن نکند و بدو خشت بر طه لند و نهادن
 فی خشت خام بر طه مستحب است و نهادن خشت نجسه و چوب بر خند مکرده
 است **مسئله** کور عورت در حاله دفن بجایه پوشند و کور مرد بنوشند **مسئله** بعد
 از پوشیدن بر طه خاک فرود نهند **مسئله** کور مسن کنند یعنی از زمین مقدار بدست نفع
 است کاهرا

اگر کودکی مادر یا نیا یا پیر در در سوختن
 و کور بنوشند از آن

نهند

بدست و یا پشت بلند کنند و مربع نکنند و بقول شافعی مع مربع کنند کورج نکنند
 از دفن میت را از کور بیرون نیارند مگر زین معصوب بود **باب التمهید شهید**
 که کشته اهل حرب و یا کشته با عین و یا قطع الطريق بود و یا در موکه کشته یا
 جراحت یابند و یا کشته مسلمانان بظلم بود و بکشتن او دینه واجب نبود **مسئله**
 شهید را شویند و با جاج خون آلوده دفن نکنند و کفن دهند و نماز بخارند که اگر
 آنچه از کفن نبود چون پوستین و لباس و کلاه و موزه و سلاح دور کنند زیادت
 و نقصان در کفن جایز بود و بقول شافعی بر شهید نماز نکنند **مسئله** اگر جنب
 و یا کودکی شهید شد غسل دهند و بقول ابو یوسف و محمد غسل ندهند شهیدی که
 مرتضی شود غسل دهند و مرتضی آن بود که بعد از جراحت چیزی بخورد و یا
 دار و کند و یا وقت نماز بگذرد یا هوش بود و یا از موکه بجائی زنده برسد و یا
 وصیت کند و همچنین اگر در شهر کشته یا بند و کشتن او بظلم بود سلاح او بخورد
 معلوم و یا بجد و قصاص کشته شود غسل دهند و نماز گذارند و بقول محمد اگر
 وصیت کرد و یا کم از یک شیار از زیست شویند **مسئله** بر کشتن از اهل
 و قطع الطريق نماز گذارند و بقول شافعی غسل دهند و نماز گذارند **باب**
الصلوة فی القبة که از درن فرض و نقل درون کعبه و بر بام کعبه جایز است و بقول
 فرض و نقل درون کعبه و بر بام کعبه جایز است و بقول مالک مع فرض درون کعبه
 جایز نبود و نقل جایز بود **مسئله** اگر درون کعبه نماز بجاعت میکند اردو پشت
 بعضی از قوم بجانب پشت امام است جایز بود و اگر روی مقتدی بجانب
 روی امام بود جایز است **مسئله** اگر در مسجد و اتم نماز میکند از جهت و کعبه
 ایستاده اند و بعضی از امام نزدیکتر از کعبه اگر جانب امام باشد جایز بود
کتاب البکوة عقل و بلوغ و اسلام و حریت و ملک نصیب که فارغ از این موارد

در
 آن
 و
 در

علامه
 محمد

حاجت صحیح بود و چون کس و شب و متاع خانه و اما عید و فرس و سلاح از
شرائط و وجوب زکوة است و نیز قولان حول مال نام از حد ما و بقدری بود چون
زکوة از شرط و وجوب زکوة است **مسئله** در اداء زکوة نیست زکوة شرط است
در حال ادای و با در حال جدا کردن زکوة و بقول شیخ فخر عقل و بلوغ شرط است
سپس مال مخزون و صبر زکوة بر قبول او واجب است و نیز بقول او در مال بدو
زکوة واجب است و قیمت مال از دین شرط نیست **مسئله** اگر کسی جمیع مال بحد فقه
کند و نیست زکوة نباید فرض ساقط شود یعنی زکوة بر وی واجب نشود و زکوة
امام محمد بن ابراهیم از تصاب صدقه کند زکوة ساقط شود و بر مدیون زکوة واجب
باب صدقه السواکم سایه است که بفری از مال بودن **مسئله** از هر چه بزرگ
کو کند و نیست و وارزده کو کند و از باز زده **مسئله** کو کند و از بزرگ
چهار کو کند و از بزرگ بزرگ است مخاضی بزرگه یکساله مای در دوم نهاده
کو در سه و شش بزرگه که دو ساله مای در سوم نهاده و از بزرگه چون
کو کند و از هر یک شش بزرگه که سه ساله و از هر هفته کو کند و از صفت
یک شتر یک جده یعنی شتر که چهار ساله و از بیفاد و شش و شتر که دو کان
ساله و از نو یک و هفت و هفت ناصبت شتر بعد حساب از هر که کند
آنچه زیادت شود از هر پنج شتر یک کو کند و هفت تا مجموع صد جمل صحیح شود و در
دو هفت و یک نیت مخاض دهد و در صد خانه شتر که هفت دهد با حساب از هر که
و در زیادت از هر پنج شتر یک کو کند و هفت و در صد هفتاد پنج شتر هفت
و یک نیت مخاض دهد و در صد و شش هفت هفت دهد تا در صفت آنچه
زیادت شود بر دو نیت حساب از هر که در خانه بعد از صد خانه از هر حساب
کرده است همچنان حساب کند و زکوة در **مسئله** بقول شیخ فخر صد شتر که

در صد شتر و شش در صد نیت بودن بزرگه که در اول سال

زیاده شود سینه لبون بدید تا صدوسی روز پس که حقه و رویت لبون مید
بعد از هر چهل شتر یک سینه لبون دهد و از هر چهار یک حقه دهد **مسئله** شتر بخ
و تازی برار است و زر کوه **مسئله** لغات نورسی عدوت چون سال بران گذرد
کوین که بکند دهد و از هر چهل شتر یک که ساله دو ساله دهد و از هر شتر که
آنچه زیاده بنود و از هر سری علم حقه سینه دهد تا صحت و نقول ابو یوسف و محمد
رحمها بعد زیادت بر چهل غنیمت از آن رگوه و حب نماید تا صحت و در صحت
شتر با لغات و رویت و حب آمد لغتی دو کوساله که ساله دهد و در صفا و یک
و یک سینه و حب آمد و در شتا و شتر در سینه دهد و آنچه بدین زیاده بود در
هر سه کاه رگوه غنیمت و از هر سینه و کاه و شتر حقه سینه و در **مسئله** لغات که سینه
چهل و دهن یک کوسند و حب تا صدوست و از صدوست یک
و دو کوسند و حب آید تا رویت و در رویت و یک کوسند که سینه
دهند و در چهار صد چهار کوسند دهد و در زیادت از این هر صدی که سینه
دهد بز حکم پیش دارد **مسئله** کوسندی که زکوه دهد کم از یک که نماید و او
و این کم در رویت فاما از نقول ابو یوسف و محمد و شتر حقه سینه از شتر آری
که شتر لغت زیاده شتر ماه که شتره شتره و این رویت از ابو حنیفه **مسئله** در
و شتر و خرگوه و نقول حنیفه اگر کوسان زیاده اند هر روز مخیز از هر چهل
و بیار دهند و با غنیمت کند از رویت درم لغت پنج درم و **مسئله** از بزگان
و شتر بجان کوسان رگوه و نقول ابو یوسف که سینه از هر چهل که در شتر
کوسان که در رویت پنج شتر که از هر لغات یکی دهد و نقول از هر شتر که
کبار است و حب از شتر نیمان **مسئله** در چهار یا با که بر این است
و بار آید و با در خانه غنیمت زکوه و حب و نقول مالک سینه و حب

مسئله زکوة در نصاب است و زیادت بر نصاب عفو است و بقول محمد و زفر
 هر دو است **مسئله** نصابی که بعد از وجوب هلاک شده زکوة او ساقط شود و بقول
 و بقول شافعی **مسئله** اگر کو ساله دو ساله واجب شد و موجودی بزرگتر دهند
 و زیادت از قیمت دو ساله از مصدق رسانند و کمتر از دو ساله دهد و زیاده
 قیمت بمصدق دهد و پیام قیمه دهد و بقول شافعی **مسئله** واجب در زکوة
 وسط است نه نیک و نه نزار **مسئله** اگر در میان سال در نصاب از نصاب
 زیادت شد با نصاب هم کند و از هر دو زکوة دهد و بقول شافعی **مسئله** از زیادت زکوة
 واجب نیاید **مسئله** اگر با عیان از قومی خراج و عشر زکوة ستند و دوباره نشاندند
مسئله اگر مالک نصاب زکوة سالهای آینده و زکوة نصابها معدوم که مالک
 ندست میدهد جایز بود و بقول زفر **مسئله** تجلیل زکوة نصابها معدوم جایز است
 و بقول مالک تجلیل زکوة سال آینده جایز است **باب زکوة المال** نصاب نفقه
 دو بیت درم است و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب
 ز بیت دینار است و زکوة آن نصف دینار است و از زرف و نفقهها
 و از پیرایه و از اوالمی آن زکوة واجبست و بقول شافعی **مسئله** از پیرایه و اوالمی
 و انگشتر نفقه زکوة واجبست **مسئله** آنچه زیاده شود بر دولت درم و
 دینار زکوة ندهد با چهل درم و چهار دینار شود پس از چهل درم یک درم زکوة
 دهد و از چهار دینار دو قیراط دهد و همچنین درم چهل درمی و چهار دیناری که زیاده
 شود و یکمان درم و دوکان قیراط زکوة دهد و هر مثقالی بست قیراط و بقول شافعی
 و شافعی **مسئله** هر چه زیادت شود بر نصاب زرف و نفقه از آنکه بسیار چشم از آن
 حصه زکوة دهد **مسئله** در نفقه وزن دولت درم و در زرف وزن بیت دینار نفقه
 تمام شدن سال و نفقه ادای زکوة معتبر است **مسئله** در درم وزن سینه

مصدق
 صدقه دهند

دینار یک مثقال دهفت مثقال به اوزن
 ده درم شود **مسئله** ده درم شش تو از
 مثالی است که کان در دوازده مثقال است
 است ۵۱۱

یعنی درمی که وزن وی متقال شود **مسئله** اگر در در اتم نقره غالب بود و در دینار زر غالب
 بود حکم خالص زر نقره دارد و اگر در دینار و درم مس غالب است حکم عروض دارد **مسئله**
 کالایی که نیت تجاره دارد اگر قیمت وی بفضای رسد از زر نقره زکوة واجب
زیر **مسئله** اگر نقصان نصاب در میان سال شود و در آن سال کمال شد زکوة واجب
 آید و بقول شافعی در چهار باید کمال نصاب در تمام سال شرط است و در مال
 تجارت یا فوسل **مسئله** قیمت عروض تجارت ضم کند بزر و یا نقره یعنی اگر صد
 درم نقره و یا کالایی تجارت بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر
 ده متقال زر و نقره ضم بقیمت یعنی کالایی تجارت ده متقال زر زکوة واجب آید
مسئله زر نقره ضم کند بقیمت اگر صد درم نقره و پنج متقال زر دارد و قیمت پنج
 متقال زر صد درم نقره می شود و زکوة نقره واجب آید و اگر صد درم نقره نازده
 متقال می ارزد زکوة واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد زر نقره ضم کند بزر
 با جزا یعنی اگر نصاب در نصف دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد
 و اگر نصاب زر ربع دارد باید که از نصاب نقره سه ربع باشد نگاه زکوة واجب
آید باب العاشر عاشر نصاب کرده اما مست بر گذر رای سندن زکوة از تجار
 اگر تجار بر عاشر گذشت و گفت که سال تمام نشده است یا گفت که من
 دین نیت و یا زکوة بفقیر و یا بشاری دیگر داده ام و در آن سال عاشری دیگر
 و بدین سخنان نگویند یا میکنند تصدیق کنند و بقول ابو یوسف اگر مسکوب که
 بشاری دیگر داده ام بی گویند تصدیق کنند **مسئله** اگر مالک سوایم میکند که
 زکوة بفقیر داده ام تصدیق کنند اگر مسکوب خورد و بقول شافعی تصدیق سوایم
 کنند **مسئله** در آنچه مسلمان مصدق است ذمی نیز مصدق است **مسئله**
 جویی را تصدیق کنند مگر که بیدان جاریه ام و دلمنت درین تصدیق کنند **مسئله**

تصدیق سوایم کند
 تصدیق سوایم کند
 تصدیق سوایم کند

عاشرا مسلم ربع عشر ستاند و از دمی نصف عشر و از حربی عشر بدان شرط که اصاب
کامل بود و سال بدان گذشته و اگر چنانچه از مسلمان نمی ستاند عاشرا مسلمان نیز
از حریان نشاند و اگر حربی در آن سال دو بار بر عاشرا گذشت باز در عشر
نشاند مگر از در حویب باز آمد **مسئله** اگر دمی آخر و خضر بر عاشرا گذشت همیشه
نصف عشر نشاند و از حویب هیچ نشاند و بقول شافعی از هر دو هیچ نشاند و
بقول زرارفتت هر دو نصف عشر نشاند و بقول ابو یوسف اگر با خمر و خضر بر مسکاف
بر عاشرا گذشت از قیمت هر دو نصف عشر نشاند و اگر با خمر بر عاشرا گذشت
لی خمر بر خمر نشاند و اگر با خمر گذشت لی خمر از خمر بهر نشاند **مسئله** اگر با خمر
یا صد درم بر عاشرا گذشت و گفت که صد درم دیگر در خانه دارم و حال گذشت
عاشرا نشاند و محسن از مال بضاعت و مضاربه عاشرا بهر نشاند و از کسب غده
باز دون نیز نشاند **مسئله** اگر با خمر خوارب گذشت و عشر داد باز با خمر مسلمان
گذشت دوباره و بد **باب** اگر با کافور معدن رز و نقره و آهن و مثل این از زمین
خراجی و عشری محسن واجب بقول شافعی مالک رحمه الله واجب نیاید **مسئله** اگر کوفی
در شهر ای خود و با در زمین خود یافت هیچ واجب نیاید و بقول ابو یوسف محمد
بما الله محسن واجب **مسئله** اگر کبخی از عمر ای خود یافت اگر مضر و ب اهل
جاهلیت محسن واجب اید با تقاضا و چهار محسن دیگر مالک فیدم را بود و او
کسب که با دل فتح امام این زمین را خط کشید است و بد و داده و بقول ابو یوسف
رحمه الله چهار محسن باینده را بود **مسئله** اگر سیماس محسن واجب است و عمل
ابو یوسف واجب **مسئله** اگر در در حویب از زمین لا مالک کبخی یافت هیچ واجب
نیاید **مسئله** و مردار بید و فروزه و غیر محسن واجب است و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه از
عشر و مردار محسن واجب است **باب** العنبر اگر در زمین غیر ای انگین موجود است عشر

و جب آید و بقولش فی رحمہ آمد و جب **مسلمہ** اگر زمین کہ بآب آید از آن و بآب
و سبیل زنده است آنچه نمودن آید از اندک و بسیار بی باقی و باقی ماند و عشر و آب
مکرور بنرم و زودگاه و بقول ابوالوفد و محمد و شافعی و غیره واجب نیاید در ضرری
که باقی ماند و در ضرری که کم از پنج دوسم باشد و هر دو سفی است صاع است
هر صاعی هشت رطل است و بقول ابویوسف پنج رطل و نشت رطل است **مسلمه**
ز غنمی که بدو و بایه شتر زنده نصف عشر و جب آید **مسلمه** مؤمنی و غنمی که در
زرعت شده است چون از اجزای مزارع و علف نمودن بر کمره و از کل عشر
و **مسلمه** در زمین تعلیمی و عشر واجب است اگر چه بکلام آید و بکلام
که بخرد و بقول ابویوسف اگر تعلیمی اسلام آورد و با کمال از دگر و یک عشر
آید و بقول محمد اگر ملک تعلیمی در زمین صاحب باشد همچنان دو عشر واجب آید
اگر حادث باشد یک عشر واجب آید **مسلمه** اگر دمی از کمال زمین عشری خرید
خارج و جب آید و بقول ابویوسف دو عشر واجب آید و بقول محمد یک عشر واجب
آید **مسلمه** اگر کمالی که منفع از دمی زمین بشود و با دمی نسبت با دمی زمین
بر مانع مسلمان رود که یک عشر واجب آید **مسلمه** اگر مسلمان در سرای خود بستن
کرد حکم آت را بود و اگر بآب بارانی و بآب چشمه و بآب بزرگ عشر واجب آید
و اگر بآب حوضی که با دهنه خور کرده است بزرگ و خارج واجب آید و از دمی سرای
خود بستن کرد خارج واجب آید اگر چه بآب عشری بزرگ است **مسلمه** اگر وی بستن
جوامع است **مسلمه** بر دمی از سرای رومی واجب نیاید **مسلمه** اگر چشمه قمر و لفظ از دمی
سرور آید هیچ واجب نیاید و اگر چشمه قمر و لفظ از دمی خارجی سرور آید خارج واجب
آید **باب** هر قدر که فخر و مسکن و عامل و مکاتب و مدیون و منقطع غراب
و این سبب است فقیر که ستم که خرمی ارد که بدان کتب او نمود و بدان اظهار

فوقانیان

کتاب

سوال کشود مسکین انکه هیچ ندارد و سوال کند و بقول شافعی بر عکس است و بقول
محمد منقطع اطعام مصرف زکوة است یعنی از قافله عام دور افتاده نه منقطع الثوات **مسئله**
اگر زکوة بهفت گروه و یا یک گروه از ایشان دهد جایز بود و بقول شافعی بر
جایز نبود مگر از هر صنفی بسه نفر دهد **مسئله** دفع زکوة بزمی جایز نبود و صدقات تطوع بزمی
جایز بود و بقول ابو یوسف و شافعی بر صدقات تطوع نیز جایز است **مسئله** بر آوردن
مسجد و کف میت و گذاردن دینه میت و فویدن بنده برای آزاد کردن از وی
زکوة جایز است و بقول مالک خریدن بنده از وجه زکوة برای آزاد کردن جایز بود
مسئله دفع زکوة بدرد مادر او یا جد او و جدات و بالاتر و بفرزند و بنده اگر چه فرقه
سنت و بنی و شوهر و ببنده خود و مکاتب مختصه مرد و ام و بلید خود و ببنده که بلفظ او
از داده است جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد دفع زکوة ببنوهر واجب است **مسئله**
دفع زکوة به توانگری که مالک لثبات است و ببنده وی و بطفل وی و ببنده
و کنونی ایشان جایز است و بقول شافعی دفع زکوة بتوانگری غایب جایز بود **مسئله** اگر
تجاری دفع زکوة بشخصی که بکمان انکه فقیر است و او غنی و یا آشامی و یا کافر و یا پسر
او و یا پسر او بود و جایز بود و اگر بنده او و یا مکاتب او بود جایز نبود و باز دیگرند
و بقول ابی یوسف در جمیع مسایل جایز نبود و عاده واجب **مسئله** اگر
دولت درم زکوة بیک فقیر دهد جایز بود بکاره بیته و بقول زفر جایز نیست **مسئله**
مستحب است بی نیاز کردن فقیر از سوال **مسئله** مکروه است فرستادن
زکوة بشهری دیگر برای قرابته فقیر و یا برای قومی که از اهل این شهر فقیر تر است
مسئله فقیری که فوت یکروزه سوال **بیت صدقه و الفطر** واجب است صدقه
فطر بر مسلمانان آزاد و مالک لثبات که فاضل بود از خانه و مسافران
و جامه و اسب و سلاح و بندکان خدمه و بقول ابن عمر صدقه واجب است بری

و اگر علی و علی و عقیل
مقتضی و عاریت از بنوهر طلب است

دارد
فطر

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely discussing religious or legal matters related to the main text. The text is written diagonally across the right side of the page.

مالک نصاب است زیاده از قوت یکروزه برای نفس و عیال خود **مسئله** صدقه فطر
برده از نفس خود و از فرزندان صغار در ویش و از بندگان خدمت و از برده
ام ولد خود **مسئله** صدقه فطر از زن خود و از فرزندان کبار و مکاتب خود و از
یک بنده مشترک و بنده گان واجب بی و بقول شافعی از زن و فرزند بالغ
و بنده مشترک واجب است و بقول مالک از مکاتب واجب آید و بقول
ابن ابی یوسف و محمد اگر بنده گان مشترک قیمت کنند اگر هر یکی را تمام بنده برسد صدقه
فطر واجب آید و اگر بنده میان نباشد بانسب الاجماع واجب آید **مسئله** اگر بنده بشرط
خیار فروخته است صدقه موقوف بود هر که مالک شود او در وقت و بقول زهری
خیار واجب آید و بقول شافعی بر مالک وقت و حرج واجب آید **مسئله** صدقه فطر
لصف صاع از گندم و از آرد گندم و از نویز و یک صاع از جو و ناص **مسئله** وقت
و حرج صدقه فطر صبح روز است فطر کسی که بعد از صبح متولد و یا مسلمان شود و یا
پیش از صبح فوت شد صدقه او واجب است و بقول شافعی وقت و حرج صدقه
در خواب وقت خوب است و از شب فطر بس کسی که در شب فطر بر او دیا
مسلمان شود و یا اسلام آورد صدقه واجب آید **مسئله** تقدیم صدقه فطر و تاخر
او جایز بود **باب الصوم** صوم عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع از صبح صادق
تا غروب آفتاب بانیت صوم از مسلم و مسلمه که پاک از حیض و نفاس **مسئله**
صوم رمضان فرض عین است و صوم نذر واجب وقت نیت صوم رمضان
در نذر معین و صوم نقل و خواب وقت مغرب است تا نیم روز و بقول شافعی
در صوم نیت از شب شرط است بجز نقل و بقول مالک در نقل نیت از شب
شرط است **مسئله** روزه ماه رمضان فرضیت مطلق صوم بی نیت فرضیت
جایز بود و نذر معین معین حکم دارد در نذر صوم رمضان و نذر معین به نیت نقل

باز آنکه

Handwritten mark or signature at the bottom right corner of the page.

جایز بود و بقول شافعی به نیت نفل جایز نی و بطلاق نیت از وی دو قول است
بقول مالک اگر میداند که روزه ماه رمضان به نیت نفل میکند جایز نبود
و اگر نمیداند از نفل محسوب بود **مسئله** در قضا و رمضان و نذر غیر معین و صوم کفار
نیت از شب شرط است بدین ماه رمضان یک بگذشتن روز شعبان رمضان
نابت شود **مسئله** روزه تنگ مکوه به نیت از نفل و بقول شافعی ابتدا مکوه
سه **مسئله** شخصی ماه رمضان و یا ماه شوال تمام دید و قاضی قول او را رد
کرد روزه دارد و اگر اخطار کند قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی
در روزه ماه رمضان با اخطار قضا با کفارت واجب آید **مسئله** در روزه ماه
رمضان با بر و غبار قول یک عدل معتبر است اگر چه بنده و یا اذن بود و بقول
مالک یک قول از شافعی شهادت دو مرد و یا دو زن شرط است **مسئله** در
روزه رمضان و شوال اگر بر غبار نباشد شهادت جمع عظیم شرط است و بقول
شافعی کوهایی بیکر و مقبول بود **مسئله** روزه ماه ذی الحجه حکم شوال دارد در شهادت
مسئله اختلاف مطالع معتبر است **مسئله** در داملی شب آدینه دیدند و در
ملتان شب شبینه معتبر روزه داملی بود و الله اعلم **باب** فیفسد الصوم و **الفصل**
اگر بنیان اکل و شرب کرد و یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک فاسد شود
و بوطی حاله فراموشی کفارت واجب آید **مسئله** اگر روزه در محتمل شد و یا
بنظر شکیوه انزال کرد و یا روغن در سر انداخت و یا حیضت کرد و یا سر مرده
و یا بوسه زد انزال شد و یا در حلق غبار و یا مکس و یا طعام کم از دانه خورد
در میان دندان بود بخورد درین مسائل روزه فاسد نشود و اگر قبل
انزال شد روزه فاسد نشود و بقول زفریه بخورد آنچه در میان دندان
است اگر چه اندک است روزه فاسد نشود اگر قتی کرد و باز فرود رفت

سه یک

روزه فاسد نشود و قول بی یوسف اگر قری بری دهن بوده است بفرود آید
 روزه تبا نه شود **مسئله** اگر قری کرد و باز فرود بیاید و یا قری آورد و سنگریزه و یا باره
 آهن فرود برد قضا بی کفارت واجب آید و بقول بیوسف اگر قری کرد و سنگریزه و یا باره
 آهن آورد روزه فاسد نشود و بقول مالک بفرود آمدن سنگریزه و یا باره و آهن
 کفارت نیز واجب آید **مسئله** اگر جماع کرد و یا جماع کرده شد و یا بخورد و یا
 بیاشامد چیزی که بدان غذا حاصل آید و یا داد و بخورد و این همه بقصد بوده است
 قضا و کفاره واجب آید و بقول شافعی جماع کفاره واجب است و بقول ازو
 در جماع بر زن کفارت واجب است **مسئله** کفاره صوم چشم کفاره ظاهر است و
 بقول مالک مجز است در تخم ریختن در آزاد کردن و طعام و صوم چنانکه در
 کفارت سوگند **مسئله** اگر بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزه غیر رمضان
 بقصد فاسد کرد کفارت واجب نیاید **مسئله** اگر بچقنه کرد چکانیدن در روزه
 و کوشش و نهادن دار و تر در رواحه شکم و یا سرکه دار و بشکم و یا بدهانه نرسد
 روزه فاسد نشود **مسئله** اگر در سوراخ ذکر چکانید روزه فاسد نشود و بقول
 شود **مسئله** چشیدن چیزی بجز روغن خائیدن کند و مکروه است در روزه
مسئله در روزه سرمه کردن و چوب کردن سبب است و مسواک کردن و کوزه
 زدن اگر این بود از جماع و انزال مکروه نی و بقول شافعی مسواک کردن در
 آخر روزه مکروه بود و بقول مالک مسواک شد در روزه مکروه بود **باب**
الافطار افطار در رمضان جایز است بسبب خوف زیادت مرض و یا
 بسبب سفر و بقول شافعی بسبب خوف زیادت مرض افطار جایز بود
 مگر خوف هلاک نفس یا فوت عضو **مسئله** در سفر روزه داشتن فاضل است
 و اگر زیان دارد افطار افضل است و بقول شافعی در هر دو حال افطار افضل

حقنه
 دارو
 در دهن
 این چنین است

بیوسف فاسد

کتبه

است **مسئله** اگر مسافر و مریض در مردند قضا واجب نیاید **مسئله** شخصی مجرد بر قضا
 رمضان است و وصیت کرد فدیة ولی طوام دهد از هر روز نصف صاع از کدم
 و یا یک صاع از جو و از نلت مال معتبر بود و اگر وصیت نکرده است فدیة بر او
 لازم نشود و بقول شافعی وصیت فدیة لازم نشود از اکل مال معتبر بود **مسئله**
 مسافر و مریض بعد از اقامت و صحت بر آنچه قادر شوند روزه رمضان قضا کنند
 بی شرط تابع **مسئله** صوم رمضان وقت مقدم است بر قضا در رمضان **مسئله**
 اگر حامله و شیر دهنده خوف نفس یا خوف فرزند دارد جایز است که انظار
 کنند قضا بر این بی وجوب فدیة و بقول شافعی به فدیة نیز واجب بود **مسئله**
 شیخ فانی که قدرت روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیة واجب است
 و بقول مالک فدیة واجب است **مسئله** در روزه نقل بر دایمی بی عذر افطار جایز
 است و قضا واجب آید و بقول شافعی به واجب نیاید **مسئله** اگر در
 روزه رمضان کودکی بالغ شد و کافر یا مسلمان شد بقیة آن روز امسک
 کند و با افطار قضا کنند و بقول مالک و زنی که اسلام آورده است با افطار
 قضا کند و بقول ابو یوسف اگر پس از بلوغ پیش از زوال بگویند آن بوز
 با افطار قضا کند **مسئله** اگر مسافر در روزه رمضان نیت افطار کرد
 و در شهر خود در آمد پیش از غم روز نیت صوم کرد جایز بود **مسئله** اگر در رمضان
 بهوش شد قضا واجب آید اگر چه تمام ماه بهوش باشد و در آن شب
 این اغما حادث شده است آن روز قضا کنند و بقول مالک بهوش در روز
 قضا کنند **مسئله** اگر تمام ماه رمضان دیوانه بود قضا واجب نیاید اگر میان
 ماه بهوش آید همه روز گذشت قضا کند و بقول مالک بخون تمام ماه
 رمضان قضا واجب آید و بقول زفر و شافعی در دیوانگی اگر تمام ماه بخون

قضا واجب نیاید **مسئله** اگر در رمضان امساک کرد بی نیت صوم و افطار قضا
 واجب آید و بقول زفر واجب بی **مسئله** در روزه رمضان مسافر میقیم شود
 حالضرباک شد بقیه روز امساک کند و بقول شافعی امساک واجب بی
مسئله اگر بخورد کمان آنکه نیت و روز روزه بود و یا افطار کرد کمان خورد
 و غروب نبود در باقی روز امساک کند و قضا واجب آید بی کفارت **مسئله**
 اگر روزه داری بغذا موشی چیزی خورد و بعد بقرصد خورد کمان آنکه روزه
 فائده شده است قضا واجب آید بی کفارت و اگر حکم میداشت قضا
 با کفارت واجب آید **مسئله** اگر زنی روزه دار خفته بود و یا دیوانه را اندر دطر
 بر خفته قضا واجب آید بر مجنون نه اگر در میان راه رمضان بهوش آید قضا
 واجب آید و بقول زفر و شافعی قضا واجب است **فصل فی النذر** اگر نذر
 کرد بصوم عید افطار کند و قضا دارد و بقول زفر و شافعی قضا نکند **مسئله** اگر
 بانذر نیت سو کند کرد کفاره سو کند نیز واجب آید و بقول ابو یوسف کفاره
 واجب بی **مسئله** اگر نذر کرد که امسال تمام روزه دارم دور و روز عید و نیم
 روز تشریح افطار کند و قضا دارد و اگر درین ایام نیت روزه کرد
 افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب آید
باب الاعتکاف اعتکاف سنت است و آن درنگ کردن است در مسجد
 با صوم و نیت اعتکاف و بقول شافعی صوم شرط نیت **مسئله** اقل اعتکاف
 نقل یک عه است و بقول نجیفه یک روز است و بقول ابی یوسف بیشتر
 از روز **مسئله** زن در مسجد اعتکاف نیت کند **مسئله** از مسجد بیرون نیاید
 مگر برای حاجه شرعی چون جمعه و یا برای حاجه طبع چون بول و غایط اگر
 اگر عتربی بیرون آمد اعتکاف فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد

اگر حکم میداشت
 نیز قضا واجب است با کفارت و بقول ابو یوسف و محمد

فاسد است

موضع منه الی مکة
مسیره فتنه ایام ۱۲

ذو الحلیفه و هو وادی منه الی مکة
مسیره فتنه ایام ۱۲

بلکه موضع منه الی مکة
مکه شنبه

فاسد نشود و مگر بیشتر از نیم روز بیرون ماند و بقول شافعی خروج برای جمعه مفید است
مسئله در اعتکاف خوردن و آشامیدن و خفتن و خوییدن و فروختن بی
احضار مسیح جایز است و احضار کمالا مکروه بود **مسئله** مکروه است خاموشی و سخن
گفتن مگر سخن نیک **مسئله** در اعتکاف بوطی و لمس و قبیل حرام است و بقول شافعی
لمس و بوسیدن در اعتکاف جایز است **مسئله** اعتکاف بوطی باطل نشود **مسئله**
اگر نذر کرد اعتکاف روزها سینهاتیر لازم نشود **مسئله** اگر اعتکاف در روز نذر کرد
شب اول و شب میان لازم آید و بقول ابی یوسف شب اول لازم نشود **باب حج**
حج فرض است بر هر مرد عاقل و بالغ صحیح و قادر بر زاد و راه که فاضل بود از
مسکن و سب و جاهل و سلاخ و نفقه خود بمقدار رفتن و بازگشتن و نفقه
عیال و امن طریق **مسئله** حج در عمر یکبار فرض است در حال و بقول محمد و شافعی
بر تراجیح و مہلت فرض است بشرطی که فوت نشود بقول مالک حج فرض است
بر کسی که قدرت بر شیی دارد **مسئله** بر زن حج فرض است بشرط حرم
یا شوهر اگر مسافت نبود بی محرم جایز نبود و بشرط حرم یا شوهر اگر مسافرت
سفر بود و بقول شافعی اگر زن بیرون آید با کار و رانی که در آن زمان باشند
جایز بود **مسئله** اگر کودکی بعد از اوام بالغ نشود و یا بنده بعد از اوام آزاد نشود
و بدان اوام حج کردند آن از فرض واقع نشود **مسئله** جای اوام بستن
ذو الحلیفه است و اہل عراق را ذات عوق و اہل شام را حنظل و اہل
بجدر اقران و اہل من یملکہم بہر کہ خارج ازین مواضع است چون خواہند کہ در
مکہ در آید ازین مواضع بی اوام نکند و اگر حرمیت حج و عمرہ ندارد و بقول
شافعی بی حرمیت حج و عمرہ اوام لازم نشود **مسئله** جایز است کہ پیش از
رسیدن بمواقبت حرم نشود و تا میز اوام از مواقبت جایز نیست **مسئله** کسی کہ

شمار

بجز اہل بیت و اہل عراق و اہل شام را حنظل و اہل
بجدر اقران و اہل من یملکہم بہر کہ خارج ازین مواضع است چون خواہند کہ در

داخل میقات است حای احوال من در صل است و نهان موفقت **مسد** مواضع احوال
 است که برای حج حرم است و برای عمره صل **باب** احوال من حون حوا به که احوال
 وضو زد اگر غسل کند بهتر بود و از زرد و جاد زرد و باشته نونند و خود را خوشبو
 کند و دو رکعت نماز کند از دو کوبد اللهم انزل علی قلوبنا و قلوبکم منی و بعد از نماز
 بسمه کند به نیت حج یعنی بگوید لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک الحمد
 و الشکر لک و الکمال لا شریک لک و زیادت در نیتها جز نبوده و نقصان
 جائز است **مسد** حون نیت احوال من که گفت حرم شود و مجرد نیت بی نیت حرم نشود
 و بقول نیت مجرد نیت حرم نشود **مسد** به برهنه در وطن و بی نیت در نیت حرم
 و از هر که جمیع کعبه زانان و از معاصی و مجادله و نقصان و بقول از مجادله با مشرکان
 در اقدام و تا آخر وقت حج و از گشتن صید و از زاریت راه موی که در صید
 و از پوشیدن پیراهن و شکار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن کون
 از زرد و در شاکت میرود و نیز بهتر بود و از پوشیدن جامه رنگ کرده بویس
 و پاپوش قرمز و یا بویس و بقول نیت پوشیدن جامه رنگین شسته تمهید پاک بود
 اگر جامه رنگین نماند بویس که بوی رنگ از روی جامه جز نبوده **مسد** به برهنه در
 پوشیدن سبزه روی و گشتن سبزه روی بکل خیره و خوشبوئی نماندن و سبزه
 تر خوردن که گران موی خود و فرد آوردن ناض **مسد** جائز است که حرم غسل کند
 و در حمام رود و در سایه خانه و یا محل نشیند و با همیان دیگری در کمر بند و بویس
 مالک در سایه جنبه بودن و همیان در کمر بستن مکره بود اگر در همیان نفضه دیگری
 بود **مسد** نیت با و از نیت بسیار کوبه بعد از نماز و در وقت سحر هر بار که بر لبه
 بر آید و در وادی فرو آید و با سواری را نماند و چون در مکه در آید آمده و محل
 مسجد کند و کعبه را حون نماند کعبه و کعبه کوبد و روی کعبه شود و در کعبه کوبد بان نیت

التورسی بون
 احوالی
 قانی
 محتسب
 کعبه
 بویس
 بویس

محمل
 انبار در سایه دار

ای قال لا اله الا الله

آنرا بی این از مسلمانان در هجوم مردمان بر او هکند ندید و در او ز پر بار و راس
 آرد و بر کتف صفت این طواف کعبه کند از راس حطیم و حطیم موضع است
 که در نماز و آن کعبه است و میان او و میان دیوار کعبه فرجه است کعبه را هفت
 شوط طواف کند و در سه شوط اول و ثانی و سومی در هر دو کتف بچنانی در دور با هر شفته
 رود و هر بار که بچرخد بگذرد اگر نوازند بوسه و حتم طواف با سلام بخرد کند و در هر شفته
 نماز در مقام ابراهیم خلیل علیه السلام و یاد و جانمی که ممکن شود در آنجا بگذرد
 و آن دور کعبت و صحبت و بعد از طواف قدوم بجانب صفا رود و در صفا
 بر آید و استقبال نماید بپشت و کعبه و غسل کند و وصله نیز و دعا کند و حاجت بخواهد
 بکعبه بجانب مرده فرود آید و کعبه رود و چون بطن وادی عصبه میان
 دو میل اخضر نشاید رود و بگذرد بر آید و چنانکه بر صفا کرده است بنحی که کند
 و میان صفا و مرده هفت شوط طواف کند و ابتدا طواف از صفا کند و در
 چشم کند و سعی میان صفا و مرده و حسی است و بقول شایع رکس است و چون از
 طواف صفا و مرده فارغ شد بکعبه با حرام مقیم شود و طواف کعبه کند هر بار که خوا
 بکعبه بگردد و در هر شوط از زوبه و آن ششم و هفتم و نهم و دهم حطیم کند و در حطیم
 سر و آن آمدن لطیف میباشد که در هر شوط که آن روز از کعبه است و نماز
 قرآن از مساک افعال پنج نماز رود و بعد از نماز از روز عرفه طرف غرب است
 رود و بعد از حج و خطبه کند مثل نمعه و بقول مالک بعد از نماز خطبه کند **بعد**
 خطبه نماز ظهر و عصر در وقت ظهر یک آذان دو اقامت کند از این شرط اجرام
 و بقول ابو یوسف و محمد و سایر امامان شرط منقرض است جمع کند و بقول زفریانه که نماز
 دیگر با حرام و امام باشد مالک از ظهر از و با امام فوت شد پس نماز دیگر با امام
 در یافت نزدیک او جمع کند **بعد** از نماز جانب موقوف رود

بر او
 موقوف
 است

بعضی غرض
و از بعضی روایات

بزرگ یک کوه رحمت **مسئله** جمیع عوفات موقوف است مگر بطین **مسئله** چون
بوفات ایستند حمد و تکبیر و تهلیل و تبلیه و صلوة گوید و دعا کند و باید که استقبال
بایستد و بهتر است که امام سوار بایستد و بعد از عزوب بجانب مزدلفه رود و در آنجا
و نیز دیگر کوه فرخ فرود آید و امام با مردمان نماز مؤمنان عشا گذارد و با ذرات
دافامت در وقت عشا بقول ز فرید و اقامه **مسئله** اگر نماز مؤمن در راه
گذارد جایز نبود پیش از طلوع صبح اعاده کند و بقول ابی یوسف جایز بود **مسئله** بعد
نماز باشد بعد از طلوع صبح پیش از آنکه روش شود امام بجایه بگذارد و بایستد
و تکبیر و تهلیل و تبلیه گوید و صلوة و دعا کند و جمیع مزدلفه موقوف است مگر بطین
و چون روکش شود بجانب منار رود و هفت سنگریزه مثل خسته فنا از
بیندازد و بهر سنگ تکبیر گوید و باول سنگریزه قطع تبلیه کند بعد از آن که بگوید
صلی و یا قهر کند و حلق بهتر است و همه چیز صلال شود مگر وطی و بقول مالک
نیز صلال نمود **مسئله** بعد بجایب مکه رود روز بخورد و دوم و سوم و هفت بار
طواف کعبه کند طواف رکن و این طواف زیارت است و درین طواف
رمل سعی کنند اگر عقب طواف قدم میان صفا و مروه سعی کرده است بعد
وطی صلال شود **مسئله** تا غیر طواف از ایام بخورده است **مسئله** بعد از مکه باز
رود و بجانب منار رود و دوم روز بخورد بعد از زوال سه بار رمی چهار کند
ابتدا کند متصل مسجد حنیف است هفت سنگریزه بیندازد و با هر سنگریزه
تکبیر گوید بعد بر ابع متصل است رمی کند و این حجره الوسطی است و درین
دو نیز هفت سنگریزه اندازد و بهر سنگی تکبیر گوید بعد حجره العقبه مثل آن
رمی کند و در حجره اولی و وسطی وقوف کند در آن مقام که مردان بایستند
و حمد و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل و صلوة نیز گوید و حاجتخواهر و در حجره العقبه وقوف

بعضی روایات

کنند و بسوم

بکند و سپه روز اگر مکت کند همچین ربه چهار کند و بعد از زوال و اگر چهارم روز
 پیش از زوال آفتاب یک بار چهار کند درست بود و بقول موسی در پیش و
مسئله بهر می که بعد از می است یعنی در می اول و دوم سنگ پیاده اندازد
 بهر می که بعد از او نبود سوار سنگیزه اندازد **مسئله** مکره است که پیش و نهند
 در وقت سویی مکره و قیم شود بمنابر ای ربه چهار **مسئله** چون برون آید سویی مکره
 در محصب فرود آید بعده در مکره فرود آید و طواف صد کند صفت بار و آنرا
 طواف دواع نیز خوانند و این طواف واجب است مکره اهل مکره و بقول
 شافعی واجب است **مسئله** بعد از طواف صد در رکعت نازک اندازد آب نزم
 بخورد و بعده بلغم آید و او میان حجره و میان در است و سینه و روی
 بلغم نهد و بوسد و هر دو کعبه بگیرد و بدیوار کعبه بچسند **فصل** هر که در مکره در نهد
 و بوفه و قوف کند طواف قدوم از دی ساقط شود **مسئله** اگر روز عوفه از
 زوال تا فجر حرامی بوفه و قوف کرد حج او تمام بود اگر چه غنیمتند که این
 عرفات است و یا صفت و بهوش بود و بقول مالک اگر در روز خودی از شب
 و قوف کرد درست بود حج او **مسئله** اگر قصد کعبه کرد و بهوش شد اگر یازاد
 از جهت او اهلال کند رف صوت تبسبه کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد
 جایز نبود **مسئله** زن در جمیع افعال که یاد کردیم حکم مردان دارد مگر در برهنه کردن
 سر و تبسبه کردن با او از جهت بند و رمی و سعی کردن میان دو میل کردن
 سویی سر قاماری برهنه کند و سویی کوتاه کند و جامه دوخته پوشد **مسئله** اگر
 قربانی تطوع و یا نذر یا جوای مید و مانند آن را نشانی کند و بان قربانی
 بجهت کعبه توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی را فرستاده بعده توجه کرد
 محرم شود تا قربانی نرسد و یا اگر قربانی نهند بعده توجه کند به نیت اوام

از

محرم شود پیش از رسیدن بقربانی **مسد** اگر بر شتر قربانی جلاجل اندازد و یا گوهر
 او را از فرود تری بجانب دست بشکافد و یا کوهی که بر شتر قربانی را نشانی کند
 محرم نشود **مسد** بدن از شتر و یا گاو باشد و نزدیک امام شافعی از شتر باشد
 نه از گاو و نزدیک امام مالک هرگز از شتر عاقبت است بس گاو دهد و اگر عاقبت
 همان شتر دهد **باب لغویان** قرآن افضل است بعد از تمتع بعد از افراد و قرآن
 اجوام بستان است برای عمره و حج از میقات تا پیش از آن در ماهها و حج بقول
 شافعی افراد افضل است و بقول مالک تمتع افضل است **مسد** در قرآن گوید
 اللهم انی اریب العمره و ارج فیفسره همالی و تقبلها منی یعنی ای بار خدا یا من میخوانم حج
 و عمره را بجهت آسان کردن ایشان را بر من و هر دو از من قبول کن و طواف
 سعی برای عمره و بده برای حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعی کند
 هر دو روا باشد با آنکه چون روز خورنی چهار کند کوسهندی و یا شتر یا گاو
 کند و یا بستم حصه از شتر و یا گاو که عاقبت بود از قربانی سه روز در حج روزه دارد که
 آفران عوف بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد اگر چه در مکه بود و بقول
 شافعی در مکه روزه داشتن روا نبود **مسد** اگر کار روز بخور روز نه شدت قربانی
 متعین نشود و بقول شافعی بعد از ایام تشریق روزه دارد و بقول مالک هم درین
 ایام روزه دارد و اگر قارن در مکه نیاید و بوفه و قوف کرد قربانی بر وی واجب است
 برای انداختن عمره و قضاء عمره واجب است و بقول شافعی قربانی واجب نیاید
باب التمتع تمتع اجوام بند از میقات و طواف کند برای عمره و سعی
 و یا صلح و یا قصر کند و برین افعال از عمره حلال گردد و مالک بقول در عمره صلح
 نیست **مسد** باول طواف تلبیه قطع کند اگر ابتدا بطواف کرد و بقول مالک
 چون نظر او بکعبه افتد تلبیه قطع کند **مسد** چون از عمره فارغ شود روز تریه از

۹۲۱

عام بر ای حج احرام بند و افعال حج آرد و زح کند و اگر از قربا یا خارج بود روزه
 دارد بعد از مقیم شود و یا در شهر یا در عمره واقع نشود و حاکم ذکر کرده است در قرآن
مسئله اگر سه روز از نول دارد بعد از مقیم شود در روزهای عمره واقع نشود و اگر بعد از
 احرام بستن برای عمره و روزه دارد و غسل از طواف جایز نبود و اگر تمتع خواست
 بر آنکه براند محرم شود و قربان کند و قربان شتر و گاو و میشکند و یا بفعل فلابه کند
 و اشعار روایات بدیع گوشت نکند و بقول **مسئله** اولوف و محمد بخاری
مسئله چون قربان بعد از عمره حلال نشود **مسئله** برای حج روزه احرام بند و چنانچه
 گذشت در محرمی که قربانند اگر پیش از روزه احرام بند و بهر بود و چون روزه حلال
 کند از احرام حج و عمره حلال کرد **مسئله** شصت و نوزدهم کلمی اگر کسی که شویک بکند
 و بقول شکی را قطع و قرآن شروع است و بقول مالک رحمه الله اذ اهل
 بیقات است در حق او تمتع و قرآن مشروع است تمتع بعد از عمره بشهر خود یا راند
 و عوق بندی کرد تمتع او باطل شود و بقول شکی باطل شود و اگر سون بدی کرد تمتع باطل
 نشود و بقول محمد باطل نشود **مسئله** اگر پیش از ماه هجرت برای عمره احرام بست تمتع
 بود و اگر چهار شوط پیش از ماه هجرت طواف کرد و یا پیش از آن بعد از حج کرد
 سال تمتع نباشد **مسئله** ماههای حج سبیل و نذر القصد و ذی الحج تمتع و بقول مالک
 تمام ذی الحج است **مسئله** احرام برای حج پیش از ماههای حج جایز است با اگر جهت
مسئله که فرود ماههای حج مقیم شد و از عمره فارغ شد و یا حلی و یا قصر کرده بعد
 بکند و یا بصره مقیم شد و در آن سال حج کند تمتع او جایز بود و بقول محمد رحمه الله
 و محمد رحمه الله اگر در بصره مقیم شد تمتع او جایز نبود **مسئله** اگر عمره است در بعد از حج
 حلی کرد و بصره مقیم شد بعد عمره قصر کرد و در پیشتر حج در آن سال حج کرد
 تمتع نباشد و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله تمتع نیز **مسئله** اگر بکند مانند موسی بصره و

این کلام از امام است
 در حج

نباید با عهده تفاهت بود و فساد بهم متمتع نباشد با اتفاق و اگر سویی اصل خود بازگشت
 متمتع باشد **مسئله** اگر برای عمره در ماهها حج اوام بست و بعد از آن سال حج کرد و از عمره
 و حج هر کدام را که فاسد کنند تمام کند و قربانی لازم نشود **مسئله** اگر متمتع شد و اضحیه داد
 از قربانی متوجه بجز بود **مسئله** اگر زنی نزدیک اوام حایض شد غسل کند و اوام
 بخندد و افعال حج آرد مگر طواف کند و اگر نزدیک طواف صدر حایض شد طواف
 ترکیب آرد چنانچه کوفی در مکه سرای گرفت پیش از گذشتن سه روز بخ طواف صدر
 وی ساقط شود و اگر بعد از گذشتن سه روز ایام بخ در مکه سرای گرفت طواف
 صدر از وی ساقط نشود **باب اطبایات** اگر محرمی تمام عضو خوشبوی بکند پسند
 واجب شود و اگر کمتر از عضو خوشبوی کرد صدقه واجب شود و بقول محمد بن
 واجب شود **مسئله** اگر موی سری بخارنگ کرد قربانی واجب شود **مسئله** اگر
 بروغن زیت سر و لب کرد قربانی واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد بن صدقه
 واجب شود و بقول شافعی اگر در موی استعمال کرد قربانی واجب نشود و اگر
 در غیر موی استعمال کرد هیچ واجب نیست **مسئله** اگر جامه دوخته پوشید و یا روز تمام
 سر پوشید قربانی واجب شود و اگر کمتر از روز بود صدقه دهد و بقول ابو یوسف
 اگر بیشتر از نیم دور پوشید قربانی واجب شود و بقول شافعی مجرد پوشیدن جامه
 قربانی واجب آید و اگر کمتر از جمیع بود صدقه دهد و بقول مالک اگر تمام سر و ریش
 صلق کرد قربانی واجب آید و در کمتر از آن واجب نیاید و بقول شافعی اگر همه
 موی صلق کرد قربانی واجب آید **مسئله** اگر محرمی سر محرمی دیگر صلق کرد اگر با
 مخلوق بوده است بر مخلوق قربانی واجب آید و اگر بی امر او صلق کرد نیز بر مخلوق
 قربانی واجب آید و بقول شافعی بر مخلوق در غیر از هیچ واجب نیست و فاما بر
 حالی صدقه واجب آید در امر و غیر امر و بقول شافعی بر حالی هیچ واجب نیست **مسئله**

گرد

مسأله اگر در حج
 کرد و ریش تراشید و قربانی واجب است

اگر نام معلوم

اگر تمام کردن سرد و یا موی هر دو غسل و یا یکی سرد قربانی واجب آید و اگر موضع حمامه
 خلق کرد قربانی واجب آید و بقول ابو یوسف و محمد بن صدقه واجب آید و نیز بقول الشافعی
 بخلق عضو کامل قربانی واجب آید و بخلوت کمر از عضوی چون سینه و ساق و موی
 ز بار طعام واجب آید **مسئله** اگر سبیت کوتاه کرد حکومت عدل واجب آید یعنی بر موی
 ربع ریش نسبت کنند تا اگر خود از سبیت ربعی از ربع ریش است ربع کوسند واجب آید
مسئله اگر سبیت حلالی کوتاه کرد و یا ناخن او بر سر طعام واجب شود چه خواهد و اگر
 ناخن دو دست بود و پای خود بر سر قربانی واجب شود اگر در یک مجامع بود
 همچنین اگر ناخن دو دست و دو پای خود بر سر قربانی واجب شود و اگر ناخن
 دست پای متفوق بر سر بهر ناخن صدقه واجب شود چنانچه هیچ ناخن متفوق
 از هر دو دست و از هر دو پای برید و بقول محمد بن قربانی واجب شود **مسئله** در
 ناخن شکسته اگر در کند هیچ واجب نشود **مسئله** اگر محرم بسبب بی خودی خود را بچوب
 کرد و یا جام پوشید و یا خلق کند میخ بود کوسند قربانی دهد در روم و یا شش
 در و نیش اسه صاع طعام دهد و یا سه روزه دارد در هر موضعی که خواهد و بقول
 شافعی صدقه روا باشد مگر در روم **فصل** حرمی سوی فح ریا بشهوت
 نظر کرد و از زنی جدا شد هیچ لازم نشود و اگر بوسه زد و یا بشهوت لمس کرد
 و یا افاد حج بجاء کرد در قبل و یا در پیش از زوقوف بوزن یک کوسند واجب
 شود و حج تمام کند در سال آینده قضا کند و بقول شافعی رحمه الله اگر قبل و
 طسرا ل کرد او را او فاسد شود و نیز بقول شافعی در جماع قبل الوقوف
 شتر و یا گاو واجب شود **مسئله** در قضا حج از زن جدا نشود و بقول مالک از خانه
 جدا گانه بیرون آیند و بقول زفری چون حرم شود جدا شوند و بقول شافعی
 نزدیک شوند بوضع و قاع جدا شوند **مسئله** اگر بعد از زوقوف جماع کردند قربانی

قربانی واجب شود اگر در عمره پیش از طواف چهار شوط جاه کرد عمره فاسد شود و یک
 کوسپند واجب شود و عمره تمام کند و قضا کند و اگر بعد از طواف اکثر اشواط جاه
 کرد یک کوسپند واجب آید و عمره فاسد نشود و بقول شیخ فیعی مع در هر دو عمره فاسد
 شود و شتر و یا گاو قربانی دهد **مسئله** در حج و عمره جماع عامد و ناسی معصیت بقول
 شیخ فیعی جماع ناسی در حج معصیت **مسئله** اگر بوضو طواف رکن کرد یعنی طواف زیارت
 کوسپند واجب آید و اگر جنب طواف رکن کرد شتر و یا گاو واجب شود و
 طواف عاده کند و اگر بوضو طواف قدوم و یا طواف صدر کرد صدقه واجب
 شود **مسئله** اگر سه شوط و یا زیادتر و یا کمتر از طواف رکن ترک کرد کوسپند
 واجب نشود و اگر چهار شوط و یا بیشتر از آن ترک آورد از طواف رکن
 همچنان محرم باشد و اگر بیشتر از طواف صدر ترک آورد و در حال جنابت
 طواف صدر آورد یک کوسپند واجب شود و اگر سه شوط و یا کمتر از طواف
 صدر ترک آورد صدقه واجب شود و از هر شوطی یک درویش البقیه صحاب
 کند **مسئله** اگر بوضو طواف رکن کرد و طواف صدر در آن ایام تشریق
 یا ذبح کرد یک کوسپند واجب آید **مسئله** اگر در حال جنابت طواف رکن کرد در
 آن ایام تشریق طواف صدر در حال پاکی کرد و کوسپند واجب نشود
 و بقول بیهوتف و محمد بن یک کوسپند واجب شود اگر طواف سعی برای عمره
 بی وضو کرد و بسوی اهل خود بازگشته و طواف سعی اعاده نکرد یک کوسپند
 واجب شود **مسئله** اگر میان صفا و مروه سعی نکرد و یا پیش از امام از عرفات
 افاصنت کرد ای بازگشت یک کوسپند واجب شود و بقول شیخ فیعی رحمه الله
 در افاصنت هیچ واجب نشود **مسئله** اگر بوقوف بزدلفه نکرد یک کوسپند واجب
 نشود **مسئله** اگر در هیچ روزی چهار نکره یا یک و زری نکرد یک کوسپند واجب

حج فاسد نشود و اگر بعد از
 جماع کرد کوسپند واجب نمود

نموده است

شود و اگر ایام نحر تا غیر خلق کرد یک کوسپند واجب شود و بقول ابویوسف محمد
 پنج واجب نشود **مسئله** اگر طایف رکن تا غیر کرد یک کوسپند واجب آید و بقول
 ابویوسف و محمد هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر در حج و عمره در زمین حلال خلق کرد
 یک کوسپند واجب آید و بقول ابویوسف و محمد هیچ واجب نیاید **مسئله**
 اگر قارن پیش از ذبح صلیق کرد و کوسپند واجب آید **فصل** اگر محرمی صید
 را کشت و یا کشته او را دلالت کرد و با بروی لازم آید و بقول شافعی بر لاله
 لازم نشود **مسئله** فایضت صید است بقوم دو عدل در موضع قتل یا در موضع
 بود بموضع قتل و قیمت صید هر بی بخرد و ذبح کند اگر قیمت هر بی قربانی رسد
 و یا طعام بخرد و صدقه کند چون صدقه نظر و یا بمقابله طعام هر دروشی یکسان
 او روزی دارد اگر کمتر از نصف صاع فاضل آید صدقه دهد بدل آن یا روزه
 دارد و بقول محمد و شافعی رحمه الله اگر صید را نظیری است از چهار پایان در
 خرابان بود چنانچه آید و کوسپند **مسئله** اگر صید را تجردم کرنا طعنوی از او برید
 یا توشین بکند نقصان آن ضامن شود و اگر بر صید بکند و یا با نهایی او برید
 و یا صید را در او شید و یا بیضه او بکند قیمت آن واجب آید **مسئله**
 اگر بیضه صید بکند و از وی حوزه مرده بدون آمد قیمت حوزه واجب نشود
مسئله بکشتن زان و غلیب و از و کرک و مار و کزدم و موش و سگ کزنده و
 و مورچه و گیک و گنده و باضه هیچ واجب نیاید و بکشتن سبزش و ملخ هر چه خواهد
 صدقه کند **مسئله** بکشتن دده از کوسپند تجاوز نکند و بقول زفر قیمت ده
 هر چند که باشد واجب شود اگر بیشتر از کوسپند بود و بقول شافعی هیچ
 هیچ واجب نشود **مسئله** اگر صید حله کرد و محرم او را کشت هیچ واجب نشود
 و بقول زفر با ضامن شود **مسئله** اگر محرم باضطرار صید را کشت جزا را لازم

مسئله
مستأنس
بغدادی
موزه و دربار

و واجب شود **مسئله** در اوام ذبح کردن گو سینه و کاه و شتر مرغ و فاسکی و بطاری
جایز بود **مسئله** اگر محرم کبوتر مشرول و یا اهوشتان را ذبح کرد جز لازم آید بقول
رحمه الله در کبوتر خال لازم نیاید **مسئله** اگر محرمی صید را ذبح کرد و اوام بود و بقول
شافعی به کشته را اوام بود و دیگران اطلاق **مسئله** اگر محرم صید ذبح کرد و خورد
قیمت آن ضامن شود و بقول ابو یوسف و محمد هیچ لازم نشود مگر استغفار و اگر خور
دیگر ذبح محرم را خورد بروی هیچ لازم نشود **مسئله** اگر محرم صید گرفت و ذبح
کرد جایز بود که آنرا دیگری محرم بخورد اگر راه نمویا نکرده باشد و صید کردن
نفرموده و بقول مالک اگر حلال برای محرم صید کرد محرم را حلال نبود **مسئله** اگر محرم
صید را بعد از ذبح کرد قیمت آن صدقه کند روز ندارد و بقول زفرع روزه نیز
باشد **مسئله** اگر با صید حلال در زمین حرم در آمد ارسال کند و نزدیک امامت فنی ارسال
بر و واجب نیست و اگر ذبحت اگر باقی مانده باشد بیع فسخ کند اگر در ذبح
آید **مسئله** اگر ارام بست و در خانه او و یا در قفس او صید است ارسال واجب نشود
بقول شافعی بیع ارسال لازم شود **مسئله** اگر محرم صید گرفت بعد اوام بست بعد
آن دیگری از دست ارسال کنایند ارسال شود قیمت او را و بقول ابو یوسف
و محمد ضامن نشود **مسئله** اگر محرمی صید را گرفت دیگری را که خود را نکرده باقی
ضامن نشود **مسئله** اگر محرمی صیدی گرفت و محرمی دیگر آن صید را بکشت بر همی
خوا لازم نشود قیمت او را و گیرنده بدان ضامن شده است رجوع کند بر کشته
و بقول زفرع رجوع کند **مسئله** اگر گیاه حرام و یا درخت غیر ملوک و درختی که از
جنس آن نهال کنند برید قیمت آن ضامن شود مگر آنکه خشک باشد **مسئله** چنانچه
گیاه حرام و بریدن آن حرام است مگر که جوانیدن او خردگی است در دست
و بقول ابو یوسف به جوانیدن گیاه جایز است **مسئله** خیزی که بسبب آن بر نمود

در

دم لازم نشود بر قارن دو دم لازم شود مگر از میقات تجاوز کند محرم نبود برای حج
 و عمره یک دم واجب شود و بقول زفر درین صورت نیز دو دم لازم شود و بقول زفر
 در مسأله اول بر قارن یک دم **مسئله** اگر دو محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزای کامل
 شود و بقول شافعی بر هر دو یک جزا لازم شود **مسئله** اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید
 را کشتند بر هر دو یک جزا لازم شود **مسئله** اگر محرم صید را بر خورد یا بفروشد بیع باطل
 بود اگر غیر محرم آهو از حرم بیرون آورد پس از وی چیزی داد و هر دو مردند هر دو لازم است
 و اگر بعد از ادای ضمان آهو که آورد ضمانت لازم شود **باب مجاوزة الموقت** اگر کسی
 از میقات تجاوز کرد دو دم لازم شود با اجماع اما اگر بعد با او ام و تلبیه گوید آن کفایت
 و نزدیک میقات تلبیه گفت دم باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد که اگر با احرام باز
 گشت دم ساقط شود اگر چه تلبیه نگفت و بقول زفر ساقط نشود اگر چه تلبیه نگفت **مسئله**
 اگر از میقات تجاوز کرد بعد از احرام برای عمره است و عمره افاد کرد بعد با او ام
 از میقات عمره قضا کرد دم ساقط شود و بقول زفر ساقط نشود **مسئله** اگر کسی
 برای حاجتی در بستان نبی عامر در آمد و او بود که در مکه بی او ام در آید و میقات
 او کسی که داخل بستان است بستان بود **مسئله** اگر در مکه بی احرام در آمد
 بعد از آن سال وقت آمد و احرام بست و حج که از او اجبی که در آن سال
 بر او بوده است جایز بود از حج اسلام و از آنجا بر آمدن مکه بی او ام لازم
 شده است و بقول زفر جایز نبود و اگر سال گذشت بعد در سال دوم
 از میقات احرام بست برای حج از حجی که بسبب در آمدن مکه بروی لازم
 شده است محسوب نبود **باب إضافة الاحرام الی الاوام** اگر کسی احرام بست بر اثر
 عمره و یک شوط طواف کرد بعد از احرام بست برای حج واجب بود که حج
 بر اندازد و بی آن حج حج و عمره بروی لازم شود و قربانی نیز در او لازم شود

و بقول بی یوسف و محمد عمره براندازد و قضا کند و حج تمام کند قربانی لازم است و اگر
 هر دو تمام کرد جایز بود و بر قربانی لازم است **مسئله** اگر برای حج احرام بست بعد از روز
 نحر برای حج دوم احرام بست اگر در حج اول صحت زده است بعد از احرام بست است
 حج دوم لازم نشود بی لزوم دم و اگر پیش از زمین بود اگر چه قصر کرده است یا نکرده
 و بقول بی یوسف و محمد اگر بعد از قصر بود هیچ لازم نشود و اگر پیش صلی احرام بست
 دم لازم نشود **مسئله** اگر از افعال عمره قصر بیاید بود و برای عمره دیگر احرام بست قربانی
 لازم نشود **مسئله** اگر برای او احرام بست بعد از برای عمره پس وقف بوفات کرد عمره
 نقض کرده باشد میخورد توجه بوفات است و قوف عمره بر نیفتد و اگر برای حج طواف
 تخمه کرد بعد از احرام بست برای عمره و هر دو تمام کرد دم واجب نشود و بر اقلند
 عمره سخت بود و اگر حاج روز نحر برای عمره اهللال کرد عمره لازم نشود و واجب بود که
 عمره براندازد و قضا کند و قربانی بدهد و اگر عمره تمام کرد جایز بود و دم نشود **مسئله** اگر
 حج فوت شد بعد از او احرام بست برای عمره یا برای حج هر دو براندازد **باب الاحصار**
 سوی حرم اگر بسبب دشمن یا بسبب مرض از حج مانده گویند سوی بوختند یا حرمه
 نذوح کنند بعد از احرام برون آید و بر صلی و قصر بنود و بقول بی یوسف صلی
 واجب بود و اگر قافل از حج بسبب دشمن یا بسبب بیماری مانده و قربانی بجا
 حرم بوختند تا ذبح کنند و ذبح قربانی احصار بخروم جایز نبود فاما پیش از روز
 نحر جایز بود و بقول بی یوسف و محمد جایز نبود ذبح دوم احصار حج مکرر در روز نحر **مسئله**
 اگر احصار از او احرام حج حلال شود حج و عمره لازم شود و اگر قارن بود حج و عمره دوم لازم
 او احرام برای عمره بست باشد چون حلال شود و لازم شود و اگر قارن بود حج دوم
 عمره لازم نشود اگر عمره محرمه گویند قربانی بدهد فاما بعد از احصار زایل شد
 و بر هر دو حج قادر شد توجه کند و اگر بعد از حج زنده توجه لازم نشود و اگر

حج

حرم

در این باب

بر همدی بیخ تا در شد بنح همدی صلال شود و اگر حج بی همدی قادر شد بی ذبح
 همدی از احوام برود آید و بقول ز فرعی بی ذبح برود نیاید **مسئله** بعد از وقت
 بوفه احصار باشد **مسئله** اگر بلاک از طواف و توقیف ممنوع شد احصار ثابت نشود
 و اگر یکی از ممنوع بود محصر نباشد **باب الغوازه** اگر بکوت و قوف یوفج فوت **اصطلاح**
 عمره کند یعنی طواف سعی کند و صلال شود و حج قضا کند از میقات اگر ص اول باز
 پیش از میقات احوام بسته است دم لازم نشود و بقول شافعی دم نیز لازم شود
مسئله عمره فوت نشود و عمره طواف سعی است و در تمام سال ادای عمره **اصطلاح**
 ادای عمره در روز نحر و عرفه و ایام تشریح مکره بود **مسئله** عمره سنت است و بقول
 شافعی ایفته است **باب الحج عن الغیر** نیابت در عبادت مالی در حاله نحر و قدرت
 جایز بود در عبادت بدنی به هیچ حال جایز است و در عبادت که مرکب است از
 مال و بدن در حاله نحر نیابت جایز بود و نحر ناموت شرط است در حج و قضا
 در حج نفل بالقدرت بهم نیابت جایز بود **مسئله** اگر نایب از دو کس احرام بست
 لفظه ضامن شود و حج از نایب واقع شود **مسئله** دم احصار بر فرمایند بود و بقول
 ابیوسف بر نایب بود اگر دم قرآن و جنایت بر نایب است **مسئله** اگر فردی
 وصیت حج کرد و نایب گرفتند برای حج و نایب در راه مردن نزل میت
 بنشد یا راه از مال حج فرمایند و بقول ابیوسف و محمد مع از اینجا که نایب مرده است
 نایب گیرند و بقول محمد اگر نزل مالی که نایب داده بودند چیزی مانده است نایب
 گیرند و الا وصیت باطل شود **مسئله** و بقول ابیوسف به آنچه باقی است از نشت مال
 اول و آنچه باقیست از نفقه نایب بدان نایب گیرند **مسئله** اگر کسی حج از پدر
 و مادر اسلال کرد بعد برای یکی از ایشان تعیین حج کرد جایز بود محرم شود **باب**
الهدی گزین همدی کوه سهند است و هدی بر شتر و گاو و گوسفند واقع شود و

فصل فی احرام
 و عبادت
 و حج
 و عمره
 و نحر
 و عرفه
 و ایام
 تشریح
 مکره
 بود
 و بقول
 شافعی
 ایفته
 است
 و حج
 از نایب
 واقع
 شود
 و دم
 احصار
 بر فرمایند
 بود
 و بقول
 ابیوسف
 بر نایب
 بود
 اگر دم
 قرآن
 و جنایت
 بر نایب
 است
 و اگر
 فردی
 وصیت
 حج
 کرد
 و نایب
 گرفتند
 برای
 حج
 و نایب
 در راه
 مردن
 نزل
 میت
 بنشد
 یا راه
 از مال
 حج
 فرمایند
 و بقول
 ابیوسف
 و محمد
 مع از
 اینجا
 که
 نایب
 مرده
 است
 نایب
 گیرند
 و بقول
 محمد
 اگر
 نزل
 مالی
 که
 نایب
 داده
 بودند
 چیزی
 مانده
 است
 نایب
 گیرند
 و الا
 وصیت
 باطل
 شود
 و بقول
 ابیوسف
 به
 آنچه
 باقی
 است
 از
 نشت
 مال
 اول
 و آنچه
 باقیست
 از
 نفقه
 نایب
 بدان
 نایب
 گیرند
 و اگر
 کسی
 حج
 از
 پدر
 و
 مادر
 اسلال
 کرد
 بعد
 برای
 یکی
 از
 ایشان
 تعیین
 حج
 کرد
 جایز
 بود
 محرم
 شود
 و

در آنچه درست در همد درست بود و کوسند در نیمه خرد است
 و در طراوت رکن که در حاله جاست کرده باشد و کور و طبع بعد از وقت عرفه
 که درین دو خبر بدنه و حب شود **مسئله** از قرب با طبع و سعه و قرآن بخورد و انا دم که هفت
 نذر و هدی آهوار بخورد و تمام صدقه دهد **مسئله** در حج قربا متعه و قرآن روا باشد
 مگر روز **مسئله** جمله قربا منهاج روا باشد مگر در عزم و قربا بی نذر و فعل اما وقت
 بدنه نذر نیز مخصوص است **مسئله** لصدق هدی بر فقره عزم جایز نبود **مسئله** بدن هدی
 با شش سوی عرفات و حب نیست **مسئله** جل و مهار هدی صدقه کند و فرود حج
 گفته از هدی ندهد و با ضرورت سوار باشد و فعل است که جایز است که
 با ضرورت سوار شود **مسئله** هدی را نذر شد و لیکن آب سرد در لسان او نذر
 کم شود مگر آنکه در رود و نادر شدن زبان دارد بدو نذر صدقه کند **مسئله** اگر
 هدی واجب هلاک شد یا معیبت گشت بجای او دیگر یا روزی معیبت همورا
 بود و اگر هدی تطوع معیبت گشت و فعل او را بخون او رکت کند و گوشت او نذر
 و از آن خود بخورد و گوشت آن نیز خوردند و بدرون صدقه دهد **مسئله** بدنه تطوع
 و متعه و قرآن را فدا ده **مسئله** قربا آهوار و جاهه را فدا ده **مسئله** اگر
 بر کس عرقه قومی کوزید دادند بوقوف است یا منشی از عرقه شنوند اگر
 دادند بوقوف است یا دور و زجر شوند **مسئله** اگر روز دوم حیره او بی ترک
 آورد اگر اول رمی اعاده کند بعد با نذر مکنند نیز بود اگر حیره او بی
 تنهاری گشت جایز بود و فعل است که جایز نبود تمام اعاده کند **مسئله** اگر حج
 ساده رفتی بر خود و صاحب که سوار نشود با طواف رکن کند **مسئله** اگر
 کتک محرم بخورد بیشتر از نوزاد کند که کتک را از محرم او ام سرور آورد و وظی کند
 و فعل ز فرشتوا نذر **باب**

النکاح

قوام او باشد و غیر آن جایز نبود و بقول
 تان فیه یخونوا و هم

نکاح چنانچه از عقد است که بر ملک منقعه بقصد وارث میشود **مسئله** نکاح منقطع و
 بقصد سنهوت ناوجب است و نکاح منقطع شود با بیجاب و قبول که مهر و لفظ مالک می باشد
 چنانکه زن که بدین نفس خود را بتوزنی داد و مهر و قبول کرد و اگر لفظ ماضی بود و نام
 مستقبالی بود چنانکه مرد گوید لیس خود را بتوزنی داد و **مسئله** نکاح جائز نبود مگر بلفظ
 نکاح و تزویج و بالفاضی که موضوع است برای ملک عین در حال خون و عفت است
 و بقصد وقت و ملک بقول منقطع نشود مگر بلفظ تزویج چنانکه گوید زوجه
 و بخت **مسئله** نکاح منقطع نشود مگر بحضور و در آرد و بجز در وزن از او بشرط آنکه غایب
 و بالغ و مسلمان باشد و بقول یا اگر چه فاسق و محدود و قدف یا بنیاب یا بران عاقدین
 باشند و بقول مالک اگر بی شهود نکاح کرد بشرط اعلان جائز و بقول مشافعی بحضور
 گواهان فاسق و محدود و قدف و ما بنا و زنان نکاح منقطع نشود **مسئله** نکاح عثمان
 با ذمه یعنی کتابیه بحضور و ذمی جائز بود و بقول محمد و زفر بحضور و ذمی جائز **مسئله** اگر
 مردی را از مردی که دختر بچری تزویج کند و کسلی تزویج کرد بحضور نکرد و بحضور بدین صغیر
 جائز بود و عینت بدر جائز نبود مگر بحضور و گواه **فصل در احکام نکاح** حرام است نکاح
 مادر و دختر و جدات مادری و پدری اگر چه دور تر اند و نکاح خواهر و خواهرزاده
 پسر و زاده و عمه و خاله و خنوسوی و در حدی که مادری موطوه بود وزن مذکور حد
 اگر چه دور ترند وزن پسر و پسر اگر چه فرود ترند **مسئله** هر چه در نسب حرام است
 در رضاع نیز حرام است **مسئله** جمع کردن میان دو خواهر نکاح حرام است **مسئله**
 اگر دو خواهر در ملک یکی اند اگر یکی را و طلی کرد و دوم را زوجه و طلی کند تا موطوه را
 از ملک خود بر وزن نیارد و با کسی نیز نندهد اگر خواهر جاریه موطوه خود را نکاح کرد
 درست بود و لیکن مهر دورا و طلی کند تا موطوه را بر خود حرام کرد و از نسب و تزویج
 اگر دو خواهر بدو عقد خواست و تقدیم و یا غیر معلوم تا در مهر و نکاح تقابل کنند

یک
 بجز زنده وزن گوید
 نکاح

بینه
 تواند

و نصف مهر بر هر دو خواهد دند **مسلم** اگر دوزن بیک عقد نکاح کرد اگر هر یکی از این دو
زن مرد بودنی نکاح میان ایشان جایز نبود ی نکاح هر دوزن جایز نبود و بقول زنی
از یک جانب فرض کنند تا اگر یکی مادر و دوم دختر باشد جمع کردن این زن در
نکاح جایز نبود **مسلم** بزنا و مس و نظر بشهوه و مت مصاهرت ثابت شود تا اگر زن
مرد را و یا مرد زن را بشهوه مس کرد یا مردی بدخول فرج زن بشهوه نظر کرد
روا باشد که مادر و دختران را نکاح کند و بقول شافعی بزنا و مس و نظر بشهوه و مت
مصاهرت ثابت نشود و در صورت مذکوره مادر و دختر آن زن اگر نکاح کنند
بود **مسلم** اگر خواهر معتمده خود نکاح کند جایز نبود و بقول شافعی اگر عدت از طلاق
باین دو یا از سه طلاق بود جایز بود **مسلم** و است نکاح موملکنیزک و نکاح بنده با
خود و نکاح مجوسیه و بت پرست **مسلم** نکاح کنایه و صاحبیه جایز است و بقول
ابی یوسف و محمد صاحبیه جایز نیست **مسلم** اگر حرمی را مهر را نکاح کرد جایز بود
بقول شافعی جایز است نکاح کنیزک غیر مسلم یا کنایه یا بیگانه است اگر چه قادر است بر
نکاح حره و بقول شافعی نکاح حره بکنیزک کنایه یا بیگانه با قدرت بر کنیزک **مسلم** جایز است
نکاح حره بر کنیزک جایز است و نکاح کنیزک بر حره جایز است اگر چه حره در عقد بود
لذطلاق باین و بقول ابویوسف و محمد نکاح کنیزک در عدت حره از طلاق باین
بود و بقول شافعی نکاح کنیزک بر حره بنده را جایز بود و بقول مالک نکاح کنیزک بر
حره بر ضا و حره جایز بود جایز است که هر چهار زن از حرایر و انامی نکاح کنند
و زیادت بر آن جایز است و بقول شافعی نکاح حره زیادت بر یک کنیزک جایز است
مسلم جایز است که بنده دوزن نکاح کنند و زیادت بر آن جایز است و بقول
مالک جایز است که بنده چهار زن نکاح کند **مسلم** نکاح حاصل از زنا جایز نیست
ولیکنی و طبعی از صل کند و بقول ابویوسف نکاح فاسد شود **مسلم** نکاح زنی که حل وی

مسلم

از صلح

از حیال بود با لفاق جایز نبود **مسئله** اگر مولی کنیزک خود و طی کرد بعد از تزویج کرد در دست
 بود **مسئله** اگر مردی زن را در هر چه زنا کرده بعد آن زن را نکاح کرد نکاح جایز بود و
 تواند که پیش از استبراء و طی کند **مسئله** اگر دو زن بیک عقد نکاح کرد و نکاح
 یکی ازین دو زن حرام است آن زن که نکاح او درست است نکاح او جایز
 بود و تمام مهر سهم مهر او شود و بقول ابویوسف و محمد بن عمر مثل مهر دو زن قسمت کنند
 آن زن که نکاح او جایز است هر چه نصیب او آید مهر او همان بود **مسئله** نکاح
 متعده و موقوف باطل است و صورت متعده است که چند روز نکاح کند باز
 بگذارد که مردی بزنی گوید این ده درم تمام تو چند روز متعده گیرم و صورت
 موقوف است که مردی بزنی نکاح کند و بگوید دو کوه ماد و روز و بقول نکاح
 مالک متعده جایز است و بقول زفر نکاح موقت جایز **مسئله** اگر زنی بر مردی و غوی
 نکاح کرد و بیینه اقامت کرد و قاضی حکم کرد و در حقیقت میان ایشان نکاح
 نبود و طی این زن و تنگی وی برای و طی جایز بود و بقول ابویوسف و محمد بن عمر
 جایز است **باب الاولیاء و اولیاء نکاح** حره عاقله بالغه بلا و یسافذ بود اگر بکر بود تا
 و بقول محمد و دیگر و آیه از ابی یوسف نکاح موقوف بود یا اجازت و یا بقول مالک
 و شافعی بعبارة زنان نکاح موقوف نشود **مسئله** بکر بالغه را چه نکند بکر نکاح و بقول
 شافعی روا بود که ولی بکر بالغه را چه نکند بکر نکاح **مسئله** اگر وی از بکر بالغه دستوری
 خواست برای نکاح و او سکوة کرد و یا بجنید و یا بی اذن او تزویج کرد
 خبر نکاح بدو رسید سکوت آورد و یا بجنید در هر دو صورت سکوت و غنچه
 اذن بود اما غیر وی از وی دستوری خواست برای تزویج اقامت نکند بکر اذن
 نبود **مسئله** اگر وی از زنی بالغه دستوری خواست اجازت بقول شرط است **مسئله**
 بزوال بکارت بچستن و بیض و جواحه در میانیکایی شوهر بزنا حکم بکارت زائل

بکر

و بقول محمد بن محمد در حدیث صحیح

شود و بقول بایوسف و محمد در زنا حکم نسیه دارد **مسئله** اگر شوهر گفت که خبر کنان
 بتوز سید و تو سکوت کردی زن گفت رد که **مقرون** زن معتبر است و بقول زفر
 قول شوهر معتبر بود **مسئله** جایز است که ولی صغیره و صغیره بکر و نسیه را تزویج کند و یا
 بجهت است و بقول شافعی و لایق تزویج نیست مگر بزر و صبرا و نیز بقول شافعی
 در بزر صغیره و نسیه و لایق تزویج نیست و بقول مالک و لایق نیست مگر بزر را **مسئله** ولایت
 بر ترتیب میراث است بوجهی اولی اقرب البعد و اولایت نبود **مسئله** صغیره و صغیره
 را در تزویج غیر بزر و جد بلیغ اختیار فسخ است بشرط اقصاء قاضی و بقول ابویوسف
 اختیار فسخ نیست چنانکه در تزویج بطلب و جد **مسئله** اگر بکر را نکاح معلوم شد اختیار
 او بکسور باطل شود و اختیار مرد سکوت باطل شود مگر آنکه رضای او دم
 و یا دلیل رضا از وی ظاهر شود انگاه نکاح اختیار او باطل شود و اگر یکی از این اش
 از فسخ بگرد میراث بر ندهد **مسئله** بنده بر آید او و صغیره ببلوغ و مجنون بر عاقل و کافر
 مسلمان ولایت ندارد **مسئله** اگر عصبیه ولی نبود ولایت تزویج مادر را بود بعد از خواهر
 مادر پدری را بعد از خواهر پدری را بعد از اولاد دام را بعد از ذوی الارحام را بعد از
 قاضی را و بقول محمد بن عصبیه را ولایت نیست مگر قاضی را **مسئله** اگر ولی اقرب غایب
 است بنبیقت سفوی البعد تواند که تزویج کند و بقول شافعی سلطان تزویج
 کند و بقول زفر هیچ کس نتواند که تزویج کند **مسئله** ولی اقرب بعد از تزویج ولی
 البعد از سفر آمد نکاح باطل شود و بقول زفر باطل شود **مسئله** ولایت تزویج مجنون
 پسرا بود و بقول محمد بن **فضل بن الکفارات** اگر زینة بالفه بغیر کفو خود را بزنی
 داد ولی تواند که تفویض کند و رضا بعضی از اولیاء بمنزله رضا اکل است
 و بقول ابی یوسف رضا بعضی از اولیاء در رضا همه نیست قبض مهر و مانند
 آن رضا بود **مسئله** اگر ولی بعد از علم نکاح بیحاکم شد صحی او باطل شود **مسئله**

کفارات

کفایت در نسب معتبر است پس پیش کفویتش بود و عرب کفو بود **مسئله**
 کفایت در حریت و بیعت معتبر است تا اگر بیلازاد و مسلمان است کفو بود کسی
 که بذر وجد او مسلمان و آزادند و بقول سیوسف کفو بود **مسئله** اگر یکی را بذر وجد
 آزاد و مسلمان است کفو بود کسی را که بذر وجد و فرزند و بالاتر مسلمان و آزاد
 باشند **مسئله** کفایت در دیانت معتبر است تا اگر زنی از قومی که ضابطه فاسق را
 خواست اولیا را ولایت تقریب بود و محمد کفایت در دیانت معتبر نیست **مسئله**
 کفایت در مال معتبر است یعنی باید که شوهر مالک مهر و نفقه بود تا اگر از مهر دو
 عاقر بود یا یکی عاقر بود کفو نبود و بقول ابی یوسف اگر شوهر قادر است تسلیم
 مهر محال نفقه هر روزه حاصل میکند کفو بود **مسئله** کفایت در حرفه معتبر است و موزه
 کفو زار و عطار نبود و بقول ابی یوسف کفایت در حرفه معتبر نیست **مسئله** اگر
 زنی شوهر کرد و از مهر مثل نقصان کرد اولیا را ولایت اعتراض بود تا مهر تمام کند
 و بنا مفارقه کند و بقول ابی یوسف و محمد اولیا را ولایت اعتراض نیست **مسئله**
 اگر بذر صغیر یا صغیره را بغیر تزویج کرد و یا در مهر نقصان و زیادت فاش
 کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نبود **مسئله** تزویج صغیر و صغیره یعنی
 بزبان کثیر فاش و یا بغیر تزویج بر وجه شوهر اند **مسئله** جایز است این هم را که دختر
 عم خود بکلم ولایت برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر جایز نیست **مسئله** اگر زنی در
 راه کیل گرفت یا نفس این زن برای خود بزیب کند و کیل نفس این زن
 بحضور کوهان بزنی کرد جایز بود و بقول زفر و بی جایز نبود **مسئله** نکاح
 بنده و کنیزک بی اذن مولا موقوف است با جازت مولی و بقول مالک است
 بود و موقوف نیست **مسئله** نکاح موقوف بود یعنی اگر فضولی زنی را بی
 اذن او مردی حاضر تزویج کرد و یا بزیب حاضر را برای مرد غایب بزیب

۲
 ۵
 ۱۰

بتعوی

خوست بی اذن او این نکاح موقوف بود با جازت ایشان و تقویٰ است **فصل**
 فصولی باطل است **مسئله** زنی نفسی در بغایبی بر زنی برود بجز اولاد و گواه و از جهت
 غایب کسی قبول نکند و یا مردی بجزورد و گواه گفت که فلان زنی خواستم و کس
 این زن قبول نکند این نکاح باطل بود و بقول سالیوسف موقوف بود با جازت
 ایشان **مسئله** اگر وکیل گرفت برای او زنی خواهد وکیل دوزن بیک عقد
 جایز نبود و اگر کنیزکی برای زنی خوست جایز بود و بقول سالیوسف و محمد جایز
 نی **باب** مهر نکاح بی ذکر مهر جایز بود و اقل مهر درم است و بقول شیخ
 صلواتی من دارد در بیع صلواتی مهر در در **مسئله** نگاه کرد بده درم نقره
 یا کم از ده درم نقره بوطی شوهر و یا بموت یکی از زن و شوهر ده نقره واجب آید و
 بقول زفر و صورتی کم از ده درم بود مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر مهر از ده درم
 بود و پیش از دخول طلاق گفت هیچ درم نقره واجب آید و بقول زفر مهر واجب
 آید **مسئله** اگر در نکاح مهر سه نباشد و یا نیمی مهر کردند بدخول و موت مهر مثل واجب آید
 آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید و متعه سه جامه است بقدر حال مرد
 و زن بر این و دینی و جاد است از آن جنس که مثل این زن می بود
 و بقول شیخ نیمی در موت پیش از دخول هیچ واجب نیاید و بقول مالک
 مستحب است **مسئله** اگر بعد از نکاح مهر تعیین کردند و یا زیادت کردند در
 مهر بعد از وطی و موت سه و زیادت تمام واجب آید و بطلاق پیش از
 دخول مفروض و زیادت متصرف شود و بقول زفر بوطی و موت زیادت لازم
 نیاید **مسئله** اگر زن بعد از عقد نکاح از مهر خطا کرد جایز بود **مسئله** خلوت صحیح حکم
 وطی دارد و خلوت صحیح است که هیچ یکی از ایشان رضی و صام بصورتی
 و یا مجرم کج فرض و نقل و غیره نباشد و زن حایض نباشد تا اگر بعد از خلوت

مواکل

زیاد یا قاطع شود و بقول
 مفروض بعد از عقد طلاق است
 از دخول مسقف شود و بقول
 است و طلاق پیش از دخول

بیم

صحیح طلاق گوید تمام مهر لازم و واجب آید و بقول مشایخ لصف مهر واجب آید
مسئله خلوة محبوب و عین و خصی نیز حکم دخول دارد **مسئله** و بقول بی یوسف و
 محمد خلوة محبوب حکم دخول ندارد **مسئله** در صلوات صحیح و فاسده عدت
 واجب آید **مسئله** مستحب است متوبه برای مهر مطلقه مگر برای مطلقه پیش از دخول
 که در نکاح او مهر سه نباشد و برای او تمه واجب شود **مسئله** در نکاح سفارته
 مثل واجب آید و نکاح سفارته خالی از مهر کرد که شخصی ذمه و یا خواهر
 خود بزیاده مهر بزرگ بشرط که زیاده مذکور برین شخص خواهر و یا دختر زینت و مهر
 و مهر دوم عوض یکدیگر باشند هر دو عقد درست است و برای مهری از آن
 مهر مثل واجب آید و بقول مشایخ هر دو عقد باطل شود **مسئله** که جری زنی شوهر
 بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله و یا تعلیم و آن بود نکاح جایز بود و مهر مستحب
 آید و بقول محمد خدمت یکساله واجب آید **مسئله** اگر بنده زنی مره خودت دادن
 مویس بر آنکه مهر او خدمت یکساله بود نکاح درست بود و مهر خدمت یکساله
 بود **مسئله** اگر بنده خودت زیاده را بمهر هزار درم و زن هزار درم در قبض کرد
 بعد از قبض شوهر بخشید و پیش از دخول مطلقه شد شوهر بیا نقد درم بر زن
 رجوع کند **مسئله** و اگر هزار درم پیش از قبض شوهر بخشید و بیا با نقد قبض کرد
 و آن با نقد مقبوض با آن با نقد دیگر غیر مقبوض تمام هزار درم نشوهر بخشید
 و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول ابو یوسف و محمد
 درین صورت که با نقد قبض کرده است بدو بیست و پنجاه درم بر زن
 رجوع کند **مسئله** مردی زیاده را نکاح کرد بکالائی و پیش از قبض و یا بعد از
 قبض بخشید و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول
 زین العیت نصف کالا شوهر رجوع کند بر زن **مسئله** اگر زیاده را بمهر هزار درم

قیمت

مهر زن آن کالای شوهر

نقوه نکاح که بشرط که از شهر برون نبرد و یازنی دیگر بر سر او نخواهد اگر شرط وفا
کرد هزار درم مهر بود و اگر وفا نکند مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر زنی بلا نکاح کرد
هزار درم بشرط که درین شهر دارد و اگر برون برود مهر او دو هزار درم اگر بشرط
وفا کرد و زن را در آن شهر داشت مهر او هزار درم بود و اگر از شهر برون
کرد مهر مثل واجب زیادت بر دو هزار نکنند و نفقمان از مهرار نکنند و بقول ابو یوسف
و محمد در هر دو شرط درست بود اگر در شهر داشت یک هزار مهر بود و اگر برون برود
هزار بود و بقول زفر هر دو شرط فاسد بود و مهر مثل واجب آید زیادت بر دو
هزار و نفقمان از یک هزار نکنند **مسئله** اگر زنی را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده
کرد آید و قیمت هر دو بنده مختلف است بهم مثل حکم شود اگر مثل موافق بنده
اعطای بود اعلی واجب آید و اگر موافق بنده او سزا بود ادنی واجب آید و اگر
کمتر از اعلی است و زیادت بر ادنی مهر مثل واجب آید و بقول ابویوسف و محمد
در همه صورت بنده ادنی واجب آید **مسئله** اگر زنی را نکاح کرد بر اسی و یا چیزی
غیر معین و شرط واجب آید یا قیمت و بشرط بقول شافعی مهر مثل واجب آید **مسئله**
زنی را نکاح کرد بجامه غیر موصوف مهر مثل واجب آید **مسئله** زنی را بخر و یا بکوی
نکاح کرد درست بود و مهر مثل واجب آید **مسئله** اگر زیاده نکاح کرد بر تم
سرکه و غیر ظاهر شد و یازنی را نکاح کرد بر بنده معین و از او مهر مثل واجب
آید و بقول ابی یوسف و محمد در سرکه بوزن آن شکر سرکه واجب آید و در سلا
بنده بقول بنده ابی یوسف قیمت بنده واجب آید **مسئله** زنی را نکاح کرد
و مهر او دو بنده معین کرد آید و یکی از ایشان آزاد بود مهر او بنده باهر
بود اگر قیمت او درم نقوه بود و بقول ابی یوسف مهر او بنده باقی بود و قیمت
اگر بنده بود و بقول محمد مهر او بنده باقی بود و مثل مهر تمام کنند اگر مهر مثل بیشتر

مسئله

بود
خبر

ابنده بود

ازینده بود **مسئله** زنی را نکاح کرد بکاح فاسد و فاضی نشین از دخول و خلوت تفریق
 کرد هیچ وجهی نیاید بوطی مهر مثل واجب آید زیادت نکند از نسبی و بقول زنی
 قیمت زیادت واجب **مسئله** در نکاح فاسد غنیمت نیست نمود و عدت واجب
 آید از وقت تفریق **مسئله** در مهر مثل قیاس زنی نکند از قوم بدر او باشند
 و شرط آنست که در مهر مثل مساوات در میان مهر و وزن در عمر و جمال و مال و عمر
 و زمان و عقل و دین و بکارت و اگر از قوم بدر او مثل موجود نشود بر اجنبیه
 قیاس نکند **مسئله** اگر ولی زن مکهر ضامن شد جایز بود وزن مخیر بود در طلب
 مهر از ولی و شوهر **مسئله** در مهر مثل بیعت دست همای زن تواند که شوهر را در طلب
 و از سفر بر وزن منع کند اگر چه بعد از دخول بود بقول ابو یوسف و محمد اگر دخول
 برضا زن بود نتواند که منع کند از و طی **مسئله** اگر میان زن بر شوهر اختلاف
 شد در مقدار مهر حکم مهر مثل کند یعنی قول هر که موافق مهر مثل بود همان معتبر بود
 و بقول ابو یوسف قول شوهر معتبر بود مگر که اندکی گوید که در عرف بدان مقدار مهر
 نکند و اگر در مسیبه پس از دخول طلا گفت قول شوهر معتبر است تا نصف مهر
مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در نسبه مهر مثل واجب آید و اگر بعد از
 موت زن و شوهر اختلاف شد میان ورنه در اصل مسیبه قول منکر معتبر بود و
 بقول ابو یوسف و محمد مهر مثل حکم نکند چنانکه در جاهل حیوة و فتوی همبر است
 و اگر ورنه اختلاف کردند در مقدار قول ورنه شوهر معتبر بود در اندک گویند
 و عرف آن مقدار مهر نبود و بقول قول ورنه زن معتبر است تا مقدار مهر مثل
مسئله اگر شوهر برای زن خبری فرستاد زن بگوید از وجه مهدیه بود و شوهر بگوید
 از وجه مهر بود و قول شوهر معتبر بود مگر در خبری که برای خوردن ساخته باشد **فصل**
 اگر در زمانه ذمیه را نکاح کرد بمردار و یا به مهر و دین آنجا نیست در و طی

در صورتی که در وقت نکاح
 در وقت نکاح مهر مثل
 در وقت نکاح مهر مثل
 در وقت نکاح مهر مثل

میش از دخول و بیعت هیچ واجب نیست و بقول ابو یوسف و محمد در وقت دخول مهر منحل است
آید اگر در احوال حرمه را نکاح کرد بعد از او بانی مهر و این عقد در عقد او است
در سبب بدخول و طلاق پیش از دخول و بیعت هیچ واجب نیست **مسئله** اگر
زنی را بجز معین و یا کوچک معین نکاح کرد و مهر و پیش از بیعت مسلمان نشدند
با یکی پیش از بیعت مسلمان نشد همان غیر و خوک واجب آید و اگر غیر و خوک معین
نشد در قیمت واجب آید و در خوک مهر منحل و بقول ابی یوسف در معین و غیر معین
مهر منحل واجب آید و بقول محمد در معین و غیر معین قیمت واجب آید **باب نکاح**
الزانی نکاح بنده و کنیزک و مکاتب و بدو دام ولد جابر شود مگر باذن مولی
و بقول مالک نکاح بنده باذن مولی در سبب **مسئله** اگر بنده باذن مولی زنی را نکاح
کرد و بای مهر از بیعت و با نفوذ **مسئله** اگر مکاتب و با بدو باذن مولی نکاح
کرد و بای مهر سبب گفتد و فروختن ایشان جابر نبود **مسئله** اگر بنده باذن مولی
نکاح کرد و مولی گفت که طلاق رجعی بگو اجازت بود و اگر گفت طلاق گو و صدقه
کن تا وی اجازت نبود **مسئله** اگر مولی بنده را گفت این زن را نکاح کن این اذن
متبادل نکاح صحیح و فاسد بود اما اگر بنده نکاح فاسد خواست و دخول کرد
مهر نفوذ نشد و بقول ابی یوسف و محمد این اذن متبادل نکاح فاسد بود و در
صورت مهر بعد از عین طلب کند **مسئله** اگر مولی برای بنده باذن خود زنی را نکاح
کرد و مهر منحل و یا کمتر از آن جابر بود و این زن برابر بود با دام و داران و مگر **مسئله** اگر
کنیز خود را تزویج کرد و بوی و حجب بنا بد که این کنیزک است بر تن مهر و نشد
ملك مولی کنیزک را خدمت فرماید و هرگاه که تن مهر و خدمت باید و طلاق **مسئله**
مولی تواند که بنده و کنیزک را اجیر کند بر نکاح و بقول ابی یوسف مولی نتواند که بنده را
جیر کند بر نکاح **مسئله** اگر مولی کنیزک را پیش از دخول گشت مهر از تن مهر و طوطی

نکاح

و بقول

نود در

و بقول ابیوسف و محمد ساقط نشود **مسئله** اگر هر پیش از دخول بکشت مهر ساقط
 نشود و بقول ابیوسف و محمد ساقط نشود و ولایت اذن در غزل مولی و است
 نه کنیز را اما بقول ابیوسف و محمد کنیز را **مسئله** اگر کنیزک و مکاتبه آزاد شدند و
 که نکاح براندازد اگر چه شوهر او آزاد بود و بقول شیخ کنیزک نتواند که نکاح
 براندازد اگر شوهر او آزاد بود و بقول زفر مکاتبه را ضیاع نکاح نبود **مسئله**
 اگر کنیزک بی مولی شوهر کرده و بعد از آنکه نکاح نافذ بود و نتواند که براندازد
 و زیرا که نفوذ نکاح بعد از عقد حاصل شد و بقول زفر نافذ نبود **مسئله** اگر کنیزک بی اذن
 موسا شوهر کرد آزاد شد و پیش از آنکه آزاد شدن شوهر و طلی کرد مهر سه مولی
 را بود و اگر پیش از عقد دخول نکند مهر کنیزک را بود **مسئله** اگر بزد کنیزک بستر را
 و طلی کرد و این کنیزک فرزند آورد و پدر دعوی کرد نسب از پدر ثابت شود
 و کنیزک ام ولد او بود و بر بر قیمت برای پسرو اجب آید و مهر کنیزک و قیمت ولد
 واجب نیاید و درین صورت اگر بزد نباشد و جد کنیزک نبسه را و طلی کند
 و دعوی نسب کند نسب او ثابت نشود و بقول زفر و شیخ مهر کنیزک بر جد لازم
 شود **مسئله** اگر پس کنیزک خود پدر بزرگ داد و این کنیزک از پدر او فرزند آورد
 نکاح جایز بود و کنیزک ام ولد بذر او نشود و مهر کنیزک بر او لازم آید نه قیمت
 کنیزک و فرزند او آزاد شود و بقول شیخ نکاح جایز **مسئله** اگر حره در نکاح بنده
 است و این حره موسا شوهر را گفت که شوهر مرا آزاد کن از جهه من هزار درم
 و موسا آزاد کرد نکاح فاسد شود و بنده از جهت حره آزاد نشود و ولد او حره
 را بود و مهر ساقط شود و بر حره هزار درم برای موسا واجب آید و بقول زفر
 نکاح فاسد نشود **مسئله** اگر گفت زین حره موسا شوهر را گفت که شوهر من از جهت
 من آزاد کن و درم ذکر کرد نکاح فاسد نشود و ولد موسا را بود و بقول ابیوسف

کفاح فاسد شود و ولاد هر راجع بود **باب نکاح الکافر** کافر زنی را نکاح کند بی شهود و یا
در عدت کافر و دیگر و جنین نکاح در دین ایشان جایز نیست بوجه زن و شوهر
اسلام آوردند بمر آن نکاح مقدر دارند و بقول ابی یوسف و محمد کفاح معتدّه کافر جایز
نی و بقول زفر نکاح کافر بی کواحه و یا در عدت کافر دست **مسئله** اگر کافر یا مادر
و یا دختر و یا محرمه دیگر از آن خود را نکاح کرد و زن و شوهر اسلام آوردند میان
ایشان تفریق کنند **مسئله** جایز نیست که مرتد مسلم را و یا کافر او یا مرتد را بشوهر
کند **مسئله** اگر یکی از زن و شوهر مسلمانست و فرزند صغیر مسلمان بود و همچنین اگر یکی
از ایشان مسلمان شود و اگر یکی از ایشان کتابی است و دوم مجوسی فرزند
صغیر کتابی بود **مسئله** این ولد و نکاح او مسلمان را اگر دختر باشد حلال بود و بقول
شافعی حلال نبود **مسئله** اگر زن و یا شوهر یکی مسلمان شد بر دوم اسلام عوض کنند
اگر اسلام آورد نکاح قدیم بود و اگر از اسلام امتناع آورد تفریق کنند و امتناع
شوهر از اسلام در حال عرض اسلام حکم طلاق دارد و بقول ابی یوسف حکم فسخ دارد
و امتناع زن حکم طلاق ندارد اما اگر زن و یا شوهر در دار حرب اسلام آورد
وقت واقع نشود تا حقیقت نکذرد و بعد از گذشتن بر حقیقت واقع نشود و بقول
شافعی اگر اسلام پیش از دخول بود در حال وقت واقع نشود **مسئله** تباین طلاق
سبب وقت است نه سببی یا اگر یکی از زن و شوهر در دار حرب مسلمان شد و بعد
اسلام آمد وقت واقع نشود اگر یکی از زن و یا شوهر بیرون شده وقت واقع
شود میان ایشان و اگر هر دو کافر از دار حرب بیرون مسلمان شدند و در دار
اسلام آوردند وقت واقع نشود و بقول شافعی در مسأله اول وقت واقع نشود در
دوم وقت واقع شود **مسئله** اگر زنی از دار حرب بگریخت کرد و در اسلام
احتمال ندارد نکاح این زن پیش از عدت جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز

کفاح کند جایز نبود که مرتد مسلمان را
و یا کافر او یا مرتد را

نبود **مسئله** اگر یکی از زن و شوهر مرتد شد در حال نکاح فسخ شود و بقول محمد ارتداد
 شوهر حکم طلاق دارد و بقول شافعی اگر کرده بعد از دخول است بعد از سه حیض وقت
 شود **مسئله** در ایام اد شوهر بعد از دخول کل مهر واجب شود و پیش از دخول نصف
 مهر واجب شود و بار تعداد زن پیش از دخول مهر ساقط شود و بعد از دخول
 ساقط نشود **مسئله** ابا حکم ارتداد دارد یعنی اگر با متناع شوهر از اسلام قاضی تفریق
 کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب آید **مسئله** اگر پیش از دخول بود نصف
 مهر واجب شود و اگر قاضی تفریق با متناع زن کرد از اسلام اگر بعد از اسلام
 دخول کرد مدخول باهانشد مهر ساقط نشود و اگر پیش از دخول بود ساقط نشود
 اگر زن و شوهر یکبار مرتد شدند و یکبار اسلام آوردند فرقت نشود و بقول
 زفر وقت شود و اگر یکبار مرتد شدند و یکی پیش از دیگری اسلام آورد
 وقت شود **باب القسم** مردی دوزن از در نکاح کرد و یکی بکر است و دوم
 کالمه یکی قدیم و دوم جدید قسمت برابر کند و بقول شافعی اگر زن قدیمه دارد و
 زینا دیگر نکاح کرد و اگر کالمه بود سه روز بر وی بود و اگر بکر بود هفت روز
 بر وی بود بعد میان قدیمه و جدیده قسمت برابر کنند **مسئله** اگر یکی زن
 زوجه است و دوم کنیزک هر سه را دو حصه دهد و کنیزک را یک حصه **مسئله** زن را
 در سفر دن حق قسمت نیست و شوهر مخیر است هر زینه که خواهد در سفر
 برد و زوجه او سا بود و بقول شافعی زوجه واجب است **مسئله** اگر زینا
 نوبت خود با نبالغ بخشید تواند که رجوع کند **باب الرضاع** رضاع عبارت
 از نکیدن کودک است از پستان آدمیه در مدت رضاع **مسئله** رضاع در روز
 یک در مدت سی ماه حرام شود آنچه در شب حرام است در میان بی ماه
 یکدور و زیم بخورد باز حرام است و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی در مدت دو

سال و بقول امام زفر در حدیث سال که مادر برادر رضاعی و خواهر برادر رضاعی شود
 شیر و هنده حکم پدر دارد و بقول شیخ حکم پدر ندارد **مسلم** پس پدر و خسر شیر و هنده حکم دارد
 و خواهر شیر حواره دارد و برادر و خواهر شوهر شیر و هنده شیر حواره هم **مسلم** شوند
 یا خواص خواهر برادر رضاعی و نسبی کفاح جائز است تا اگر برادر بنده از خواهر
 مادر بود جائز بود که زید کفاح کند پس خوردن از آنک و بسیار حرمت رضاع
 ثابت بود و بقول شیخ فروع باری بکندن شرط حرمت رضاع است **مسلم** اگر در
 شیر زنا خوردن میان پستان و شیر و هنده و فرزندان و مسکن او حرمت
 ثابت بود **مسلم** اگر شیر زنا باب و یا بار او مال شیر کوفت و یا شیر زنی دیگر
 خلط کردن حکم غالب را بود و بقول شیخ فروع شرط حرمت است اگر مقدار شیخ
 باری بکندن بود حرمت ثابت بود و بقول شیخ فروع خوردن شیر زنا زنده اگر چه یک
 شیر غالب بود بر شیر دیگر **مسلم** خوردن شیر مخلوط بطعام غالب و خلط بچشم
 و یا تخمه حرمت ثابت نشود و بقول شیخ فروع و محمد از شیر مخلوط غالب
 بود و آتش رسیده **باب** حرمت ثابت نشود **مسلم** خوردن شیر زنا بچشم زنده
 حرمت ثابت نشود و بقول شیخ فروع خوردن شیر زنا زنده حرمت ثابت نشود
 اگر گوید یا از شیر خوردن حقه کردن حرمت رضاع ثابت نشود و بقول محمد
 ثابت نشود **مسلم** خوردن شیر زنده که کوفت حرمت ثابت نشود **مسلم** اگر زنی
 رضاعی زنده برادر شوهر هر دو حرام است پس اگر شیر و هنده خود بود مهر وی
 ساقط نشود و برای صغیره نصف مهر شوهر و اگر چه شیر بود و شوهر نصف
 مهر و هنده رجوع کند اگر بقصیب الكفاح شیر داده است و اگر شیر و اول مقصود
 فاک کفاح نیست شوهر رجوع نکند بر وی اگر چه علم بکفاح صغیره است و بقول
 محمد و شیخ فروع در هر دو وجه رجوع کند **مسلم** رضاع ثابت شود بکار هر دو مرد

در مورد حرمت ثابت نشود
 و بقول محمد و شیخ فروع در هر دو وجه رجوع کند

زینار کوه

و با بکرم و بوزن و بقول مالک گویند بکرم موصوفه بصفتی علی الرضا است
 شود **کتاب الطلاق** در شرح عبارت از رفع قید است که ثابت بود
 بکلیه **باب طلاق** بر سه نوع است حسن است و احوط است و بدعت است طلاق
 حسن است که سه طلاق در سه طهر جاری شود و بدین را طلاق سنی میگویند
 و طلاق احوط است که یک طلاق گوید در طهری که حالی از وطی بود و بگذارد و بدعت
 او بگذرد و طلاق بدعت است که سه طلاق بیک کلمه و در یک طهر گوید و درین
 آثم است و طلاق واقع شود و بقول شیخ در هر سه نوع طلاق مباح است و بقول
 مالک سه طلاق در سه طهر حالی از وطی بدعت است و مباح باشد بیک طلاق **مسئله**
 اگر غیر مدخول را گفت بر سه طلاق است بطلاق در حال واقع شود اگر چه
 بود و بقول زفر طلاق در حاله حیض غیر مدخول را نیز بدعت است **مسئله** اگر زنی
 حیض نمی کند بسبب صغور و کبر جوان است و صغوره طلاق است او سه طلاق گوید و
 بقول زفر طلاق است ایسه و بالغه که هر که حیض نماند است بعد از وطی بکشد سنی میماند
 گوید **مسئله** طلاق حاصل بعد از وطی جاری بود و طلاق سنی در حق حامل در ماه یک طلاق
 و بقول محلی نیز بدعت است در حق حامل یک طلاق است **مسئله** طلاق بدخوله در حاله حیض
 بدعت است اگر در حاله حیض طلاق گفت بدعت است که بدعت است بکند طلاق جائز است
 و طبع جاری بود و طلاق سنی که بدین بقول استیونف و محمد است و بقول احنیف
 اگر طهری که بعد از حیض است طلاق گوید بدعت است **مسئله** اگر بدخوله را گفت
 بر سه طلاق و طهر طهری یک طلاق واقع شود اگر نسبت کرد که سه طلاق در بدعت
 واقع شود و یا سه طهر یا همی یک طلاق واقع شود بدعت است او درست بود و بقول زفر
 است سه طلاق در یک وقت جائز است **مسئله** اگر عاقل و بالغ زن را طلاق
 گوید واقع شود اگر چه مکره و یا مست و یا نکاح بود و بقول شیخ قهر چهره است

بود در سه ماهه جاری بود ایسه و صغیر مدخول از وطی طلاق

در بدعت است بعد از آن جهت در ماه دوم طلاق سنی

طلاق مکروه واقع شود در سکران از شافع دور است **مسئله** طلاق کسک ما شارت
 واقع شود طلاق صبی و مجنون و خفته و طلاق مولی بر زن پنده واقع نیست **مسئله**
 اگر مکروه حرام شوهر او مالک است طلاق بود اگر چه پنده است و اگر مکروه کسک
 شوهر او مالک بود و طلاق بود اگر چه حرام است و پانده و بقول شافع عدم طلاق
 معوضت بجا شوهرها اگر بنده خمره نکاح کرد مالک بود و طلاق بود و اگر حرامی
 نکاح کرد مالک است طلاق بود **مسئله** طلاق الصبیح طلاق است که گوید تو مطلقه
 و یا تو طلاق گفتی و یا تو طلا بدی درین الفاظ یک طلاق رجوع واقع شود اگر چه
 پیشتر زینت دارد و یا نیت طلاق باین دارد و یا اصل نیت طلاق ندارد
مسئله اگر گفت است الطلاق و یا نیت طلاق و یا گفت طلاق یا
 یک طلاق رجعی واقع شود یعنی نیت اگر نیت یک طلاق کرد و نیز طلاق واقع شود
 و اگر نیت طلاق کرد سه طلاق واقع شود و بقول زفر هر چند نیت کنی یا نیت
 شود **مسئله** اگر طلاق اضافت کرد حکمتی زن و یا بعضوی که عبارت از تمام
 نیت چون رقبه دشمن و روح و بدن و جسد و فرج و وجه و یا اضافت طلاق
 کرد بجز وی یا مع لذن چون نصف و نیت درین مسائل یک طلاق واقع شود و اگر
 اضافت طلاق بید و رجل و دیگر ذبح واقع نشود و بقول زفر و شافع واقع شود **مسئله**
 اگر نصف طلاق و یا نیت طلاق گفت یک طلاق واقع شود **مسئله** اگر گفت و طلا
 لریک نادر و یا کنی ما یک است نادر و یک طلاق واقع شود و بقول شافع
 و محمد و طلاق واقع شود و بقول زفر سه واقع نشود **مسئله** اگر گفت و طلا کنی
 ناسد و طلاق واقع شود و نزدیک از نصف و محمد سه واقع نشود و نزدیک
 زفر یکی واقع شود **مسئله** اگر گفت و طلا کنی در دو یا یکی در سه نیت
 نداشت و یا نیت ضرب و حساب دارد یکی واقع شود و بقول زفر در **مسئله**

ضریح

و بار و طلاق

اول در صبح شود و در مسله دوم سه واقع شود **مسله** اگر گفت است طالق واحدی نشین
 و نیت یکی و دو دارد سه طلاق واقع شود **مسله** اگر گفت تو طلاقی دو و در روز دو واقع
 شود اگر چه نیت ضرب و صاب دارد و بقول زفر سه واقع شود **مسله** اگر گفت تو طلاقی
 از اینجا تا شام یک طلاق جمع واقع شود **مسله** اگر گفت تو طلاقی بکه در مکه و یا در سایر
 یک طلاق در حال واقع شود اگر گفت تو طلاقی چون در مکه در ای طلاق معلوم شود
 بدر آمدن مکه **مسله** اگر گفت تو طلاقی فردا و یا در فردا وقت طلوع صبح فردا طلاق
 واقع شود و اگر در مسله دوم نیت کرد طلاق بوقت عصر جایز شود و بقول ابی یوسف
 و محمد جایز نبود اگر گفت تو طلاقی امروز فردا یا گفت تو طلاقی فردا امروز در مسله اول
 در حال همان روز واقع شود و در مسله دوم فردا واقع شود **مسله** اگر گفت تو طلاقی سه روز
 ترا نکاح کنم و یا گفت تو طلاقی دی روز و امروز نکاح کرده است در هر دو مسله طلاق
 واقع نشود و اگر در مسله دوم پیش از وی نکاح بود در حال واقع شود **مسله** اگر گفت
 تو طلاقی وقتی که ترا طلاق کنم و بعد از گفتن مقدار می خاموش شد اگر طلاق
 کفنی ممکن شدی یک طلاق واقع شود **مسله** اگر گفت تو طلاقی اگر ترا طلاق کنم تو طلاق
 واقع نشو تا کی از زن و شوهر نبرد **مسله** اگر گفت است طالق اذالم اطلقکیت و یا
 گفت است طالق اذما لم اطلقکیت در هر دو مسله در آخو خوار از اجزاء صیابت
 از اینان طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد اگر بعد از گفتن این الفاظ
 خاموش شد مقدار می که اگر طلاق کفنی ممکن شدی یک طلاق واقع شود
مسله اگر گفت تو طلاقی وقتی که ترا طلاق کنم و متصل گفت تو طلاقی بگفتن
 تو طلاق دوم بار یک طلاق شد و بقول زفر اگر درین زن مدخون بود و طلاق
 واقع شود **مسله** اگر گفت است طالق بوم اثر و شب و در شب نکاح طلاق واقع
 شود **مسله** اگر گفت اثر یک بید یک بوم اثر و شب نکاح کرد امر طلاق بدست

فصل

زن نبود و نتواند که خود را طلاق گوید **مسئله** اگر گفت من از تو طلاقم و نیت طلاق دارد
طلاق حواش نشود و بقول شافعی اگر نیت طلاق دارد طلاق شود **مسئله** اگر گفت
من از تو جدا ام و یا گفت بر تو حرام یک طلاق باین واقع نشود **مسئله** اگر گفت این طلاق
واحدة اولای یعنی طلاق یکی یا نه طلاق واقع نشود و بقول محمد واقع شود اگر گفت تو
طلاتی با موت من و یا گفت تو طقاتی با موت خود هیچ واقع نشود **مسئله** اگر شوهر
زن را مالک شد یا بعضی از آن مالک شد چون ثلث و ربع و نصف و یا زن
شوهر را مالک شد و یا بعضی از شوهر مالک شد درین مسایل نکاح باطل نشود **مسئله** اگر
شوهر زن را خرید و طلاق گفت واقع نشود اگر چه بعد از دخول بود و بقول محمد واقع
نشود **مسئله** اگر گفت تو و طلاق با آزاد کردن مومنان پس مومنی آزاد کرد طلاق واقع
نشود و شوهر را حق مهر است **مسئله** اگر مومنی عتق کنیزک معلن کرد انید مآدن
فردا و گفت چون فردا بیاید تو از ادی شوهر گفت محن فردا بیاید تو مطلقه بود
طلاق کنیزک با بدن فردا آزاد شود و طلاق واقع شود و شوهر مهری نماند
و بقول محمد تواند و با اتفاق عدت او سه حیض بود **مسئله** اگر گفت تو مطلقه بچنین
اشکارت سه انگشت کرد سه طلاق واقع شود **مسئله** اگر گفت این طلاق باین
او البته طلاق باین واقع شود و بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول
ابی یوسف باین واقع نشود مگر به نیت و بقول محمد دخول برمی واقع شود **مسئله**
اگر گفت تو طقاتی همچو کودیک طلاق باین واقع نشود و بقول ابویوسف رجعی واقع نشود
مسئله اگر گفت تو طقاتی زشتترین طلاق یا گفت تو طقاتی طلاق شیطان
یک طلاق باین واقع شود بی نیت و در نیت سه هر سه واقع شود و بقول
محمد یک رجعی واقع شود **مسئله** اگر گفت تو طقاتی طلاق بدعت یک طقاتی باین
واقع شود و بقول ابویوسف و محمد رجعی واقع شود **مسئله** اگر گفت تو طلاق سخت ترین

طلاق

طلاق تکلیف

بطلاق یک طلاق باین بی نیت واقع شود و به نیت سه هر سه واقع شود **مسئله**
 اگر گفت تو طلاق بی نیت یا گفت تو طلاق ب نیت یا گفت تو طلاق
 دراز یا گفت تو طلاق ب نیت یا گفت تو طلاق ب نیت یا گفت تو طلاق ب نیت
 واقع شود **فصل فی الطلاق قبل المدخول** **مسئله** اگر غیر مدخول از سه طلاق بیک لفظ
 گفت هر سه واقع شوند و اگر سه طلاق به سه لفظ گفت یک طلاق باین واقع شود
مسئله اگر بعد از گفتن است طالق پیش از گفتن واحد و یا پیش از گفتن
 ششین ببرد طلاق واقع نشود **مسئله** اگر پیش از دخول گفت است طالق واحد
 و واحد یک طلاق واقع شود و بقول مالک دو طلاق واقع شود **مسئله** اگر پیش
 دخول گفت تو طلاق یکی پیش از یکی یا گفت تو طلاق یکی بعد از یکی
 واقع شود **مسئله** اگر گفت تو طلاق یکی بعد از یک طلاق یا گفت تو طلاق
 یک طلاق پیش از یک طلاق یا گفت تو طلاق یکی با یکی یا گفت تو طلاق
 یکی از یکی درین مسایل دو طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف در **مسئله** اخیره
 طلاق واقع شود **مسئله** اگر گفت در سرائی مطلقه باشی یکی و یکی در سرائی در آمد
 یک طلاق شود و بقول ابو یوسف و محمد دو طلاق واقع شود و اگر شرط را منحصر
 داشت و گفت تو طلاق یکی و یکی در سرائی در ای اتفاق دو طلاق واقع
 شود **باب الکنايات** در کنایات طلاق بنیت طلاق و یا بدلیل حال
 واقع شود ولی بنیت واقع نشود مگر در حاله گوید که زن طلاق طلبیدنی بنیت طلاق
 واقع شود اگر در کلمات کنایات احتمال رد و دشنام نبود و اگر تحمل رد و دشنام
 بودی بنیت واقع شود **مسئله** اگر زن از گفت اعتدی یعنی غمار کن یا گفت
 استبری رحمک یعنی زهدان خود پاک بکن یا گفت است واحد
 درین سه لفظ کنایت یک طلاق جمع واقع شود و بقول زفر در **مسئله** اخیره یک طلاق

در ای

باین واقع شود و بقول شافعی در سداضیه طلاق واقع نشود **مسلم** در کنایات دیگر اگر
نیت بکطلاق و یاد و طلاق دارد یکی باین واقع شود و نیت سه مرتبه واقع شوند
و بقول زفر نیت دو طلاق دو واقع شود و بقول شافعی در کنایات یک
طلاق رجعی واقع شود و الفاظ کتبه اینست **انت** باین یعنی تو جدا می آئی است
بیت **انت** **بیت** یعنی تو بریده می آئی **انت** حرام یعنی تو حرامی **انت** **خلیه** یعنی تو خانه
همسایه **انت** جبریه یعنی تو بجزاری **صنک** علی غار یک یعنی رسن تو بر کوهان
توست اطمی با هلیک برسی تو باهل خود و **بیت** **لا تهلب** یعنی بخندم مرا
نی ندان تو **شترتک** یعنی گذارستم ترا فارقتک جدا کردم ترا **امرک** **هدک**
فرمان تو بدست توست اختیار بی بر زین **انت** **عده** تو آزادی **تقنی** **عنه**
مقننه بپوشش **کخری** دامن بسر کن **اشتری** خود را بپوشش **عنه** غیب
شوا **خرمی** **رون** **آئی** **ار** **بسی** **رد** **قویی** **رضی** **اشتی** **الازواج** **شومران** **تو**
مسلم اگر سه بار گفت **اعتدی** و باول بار نیت طلاق کرد و بار دوم و سوم نیت
حیض کرد استوار دارند و اگر گفت که دوم و سوم نیت نداشتند
طلاق واقع شود **مسلم** اگر گفت تو زن من نیستی و یا گفت من خودی تو نیستم
طلاق مننود و بقول بیسوف و محمد واقع نشود اگر نیت **مسلم** اگر
طلاق صریح گفت و در عدت نیز طلاق صریح گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق باین گفت و در عدت طلاق باین صریح گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق صریح گفت و در عدت نیز طلاق باین گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق باین گفت و در عدت نیز طلاق باین گفت هر دو واقع نشود
مگر که معلق باشد بشرط آنکه زن را گفت اگر درین سرای در آئی توانی
باشی بعده این زن را طلاق باین گفت و زن در عدت در سر در آمد

واقع شود

واقع شود و بقول زنی طلاق واقع نشود و بقول شامی طلاق صریح بیان مطلقه میشود
 تا اگر بعد از خلع در عدت طلاق صریح گفت بقول او واقع نشود و اگر بعد از خلع در
 عدت طلاق باین گفت باجماع واقع میشود زیرا که خلع نزدیک طلاق باین است
باب تفویض الطلاق اگر زن در گفت نفس خود را اختیار کن و نیت طلاق دارد
 وزن مردان مجلس اختیار نفس کرد یک طلاق بان واقع شود و نیت سه
 طلاق درین مسد جایز نبود و اگر زن بعد از تفویض از مجلس بر قامت و یا بکار
 مشغول شد اختیار زن باطل شود **مسئله** ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن
 و لفظ اختیار شرط است تا اگر مرد گفت زن را اختیار کن وزن گفت اختیار
 کردم این کلام باطل است و طلاق واقع نشود و اگر شوهر گفت من اختیار کن زن
 گفت اختیار کردم نفس خود را و یا شوهر گفت اختیار کن نفس خود را وزن
 گفت اختیار کردم در هر دو صورت طلاق واقع شود اگر شوهر نیت طلاق
 اگر شوهر گفت اختیاری اختیاره وزن گفت اختیاری نفسی طلاق واقع
 شود و اگر شوهر گفت اختیار کن وزن گفت اختیار میکنم نفس خود را
 طلاق صحیح شود و اگر شوهر گفت سه بار اختیاری زن کن اختیاری و الا طهر
 والا غیره یا گفت اختیاری سه طلاق واقع شود بی نیت شوهر و بقول
 ابی یوسف و محمد در مسد اولی یکی واقع شود و اگر شوهر سه باری اختیاری گفت
 زن گفت طلقت نفسی یا گفت اختیاری نفسی تطبیقه یک طلاق بان واقع
 شود **مسئله** اگر شوهر گفت امر تو بدست است در یک طلاق یا گفت اختیار
 کن یک طلاق وزن اختیار نفس کرد طلاق رجعی واقع شود **مسئله** اگر شوهر
 گفت امر تو بدست است و نیت سه طلاق دارد وزن گفت اختیار کردم
 نفس خود را یکی هر سه واقع شود و اگر زن گفت اختیار کردم طلاق کفم نفس

خود را یکی و یا گفت اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق یک طلاق **سجده** و آنچه
شود **مسئله** اگر گفت امر تو بدست است امروز و پس فردا شب در نیاید اگر زن
امروز نیز رد کرد و نشود و پس فردا تواند که زن خود را طلاق گوید و بقول زفر
امروز پس فردا نیز رد شود و اگر گفت امر تو بدست است امروز فردا شب نیز باید
اگر امروز رد کرد امروز فردا نیز رد شود و فردا نتواند که طلاق گوید **مسئله** اگر زن
بعد از تفویض طلاق یک روز هم در آن مجلس توقف کرد و بفعلی مشغول نشد
و از مجلس بر نیاست و یا وقت تفویض ایستاده بود نشست و یا نشسته
بود بکینه کرد و یا در کینه بود نشست و یا بنزد را برای مؤثر بخواند و یا در شود
را برای استنهاد خواند و یا سوار بر رفت و یا بر ایستاد و یا ضیاری باقی
بود و اگر او بر ایستاده نکرد ضیاری باطل شود و کشتی درین مسئله نیز حکم خانه
دارد **مسئله** زن را گفت طلاق گویی نفس خود را و نیت طلاق بدست
و یا نیت یک طلاق دنت و زن نفس خود را طلاق گفت یک طلاق
رجعی افتد و اگر زن سه طلاق گفت و شوهر نیت داشت سه واقع شود
مسئله اگر شوهر زن را گفت نفس خود را بیک طلاق گویی و زن **سجده** باین
گفت رجعی افتد و اگر در صورت زن گفت نفس خود را اختیار کردم
نفس خود را طلاق نیفتد **مسئله** اگر شوهر گفت نفس خود را طلاق گوی تواند که
ازین تفویض رجوع کند و این تفویض مقید بود بمجلس تا اگر شوهر زن را گفت
نفس خود را طلاق گوی زن از مجلس بر فاست چهار او باطل شود
مگر که گوید نفس خود را طلاق گوی هم وقت که خواهی درین صورت زن تواند
که در مجلس بعد از مجلس خود را طلاق گوید **مسئله** اگر مرد را گفت که زن را
طلاق گوی تواند که در مجلس بعد از مجلس طلاق گوید طلاق گوی مرد اگر خواهی

در تفویض

در صورت مقید مجلد بودن و بقول ز فرد هر دو مسد در آن مجلد و بعد از مجلد تواند
 که طلاق گوید **مسد** اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق کوی وزن یک طلاق
 گفت یکی افتد و اگر گفت یک طلاق کوی وزن سه طلاق گفت هیچ واقع
 نشود و بقول بی یوسف و محمد یکی واقع شود **مسد** اگر زن را گفت نفس خود را
 سه طلاق کوی اگر خواهی وزن یک طلاق گفت هیچ نیفتد و بقول بی یوسف
 و محمد یکی افتد اگر زن را بطلاق باین فرمود و او رخصت گفت باین افتد
 و اگر بطلاق رخصتی فرمود و او باین گفت رخصتی افتد اگر زن را تو مطلقه اگر
 خواهی زن گفت خواستم اگر تو خواهی مرد گفت خواستم و نیت طلاق داشت
 او طلاق باطل نشود و همچنین اگر زن گفت تو طلاقی اگر خواهی زن گفت
 خواستم اگر این کار چنین بود و آن کار است که هنوز نیامده است و معلوم
 است او طلاق باطل شود و اگر کاری بود که گذشته است بطلاق افتد
 اگر گفت انت طالق می شیت یا گفت انت طالق متشائیت یعنی تو
 طلاقی هر گاه خواهی یا گفت انت طالق اذ اشییت یا گفت اذ امانیت
 وزن او طالق رد کرد در نشود و مقید به مجلد بودن و درین مسائل نتواند مگر که
 یک طلاق گوید **مسد** اگر زن را گفت تو مطلقه هر بار که خواهی زن تواند که سه طلاق
 بپراکند گوید و نتواند که یک لفظ گوید **مسد** اگر زن درین مسد که سه طلاق
 متفوق گفت و بعد از شوهر دیگر بشوهر اول بازگشت و بگم آن تقویض نفس خود را
 طلاق گفت **مسد** اگر گفت تو مطلقه هر جا که خواهی بجهت زن معلق
 شود و مقید به مجلد بودن تا اگر از مجلد رخصت است حیا باطل شود و اگر زن
 را گفت تو مطلقه هر گونه که خواهی یک رخصتی طلاق بی شیت زن افتد
 مگر که زن یک طلاق باین و یا سه طلاق در مجلد خوش است و شوهر نیت داشت

گفت

انت طالق

در هر دو صورت طلاق افتد و بقول ابی یوسف و محمد هیچ واقع نشود ^{محل خواهد} ^{در هر دو صورت}
مسئله اگر زن گفت تو مطلقه هر چند که خواهی و یا گفت تو مطلقه آنچه خواهی ^{هنگام}
که خواهد طلاق گوید و اگر زن این امر در کرد در **مسئله** اگر زن را گفت طلاق ^{کوب}
لفظ خود را از سه آنچه خواهی تواند که یکی یا دو طلاق گوید و نتواند که سه طلاق گوید
و بقول ابی یوسف و محمد **باب** **التعلیق** تعلیق طلاق و غیر آن جایز نبود مگر در
ملک چنانچه زن را گوید اگر زیارت کنی مطلقه باشی و نیز تعلیق طلاق و غیر طلاق
جایز نبود مگر اضافه ملک چنانچه گوید زنی بیکانه را اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس
بعد از وجود شرط طلاق واقع شود و بقول شیخ تعلیق مضاف ملک جایز است
و در **مسئله** دوم طلاق نیفتد **مسئله** اگر زنی بیکانه را گفت اگر زیارت کردی تو
مطلقه باشی بعد از این زن را نکاح کرد طلاق نیفتد زیرا که نه تعلیق است و نه
مضاف بلکه الفاظ شرطی است و **مسئله** اگر زنی بیکانه را گفت اگر زیارت کردی تو
چون شرط یکبار موجود شد سو کند با خرسد و باقی نماند مگر در لفظ کلما که لفظ
کلما عموم افعال اقصا کند پس اگر گفت کلما تزوجت امرأة فهی طالق یعنی هر بار
که زنی نکاح کنم او مطلقه باشد هر بار که نکاح کند طلاق افتد ^{بسیار}
که در سه طلاق افتاد و این زن را بعد از آن شوهر اول دیگر نکاح کرد طلاق
مسئله بزوال ملک سو کند باطل نشود و اگر شرط در ملک نکاح موجود شد طلاق
افتد و سو کند باقی نماند و اگر شرط در غیر ملک نکاح موجود شد یعنی بعد از تعلیق
طلاق گفت و عدت گذشت بعد شرط موجود شد طلاق نیفتد و سو کند
باقی نماند تا اگر بعد از وجود شرط نکاح کرد و بعد دیگر شرط موجود شد طلاق
نیفتد **مسئله** اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قول شوهر
معتبر بود مگر که زن بینه اقامت کند بوجود شرط **مسئله** اگر تعلیق طلاق شرط

بعد از زیارت کرد

کلام

کرده که وجودی که شرط معلوم نشود مگر از زن در مسیله قول زن معتبر بود در وجود شرط
 اگر در حق خود که بدینکه شوهر زن را گفت اگر نه حیض منی تو مطلقه باشی طایع
 تو و یا گفت اگر مرد دست میداری تو و این طایع تو و زن گفت که حیض دیدم
 و زنا دوست میدارم این زن مطلقه شود و این طایع او مطلقه نشود **مسئله** اگر زن را
 گفت اگر حیض منوی مطلقه باشی بدین قول نفی ماسه روز منتهی نشود چون
 سه روز منتهی شد طلاق افتد نگاه در بدن خون **مسئله** اگر گفت آن حیضه ثابت
 طایع چون از حیض پاک شود طلاق افتد **مسئله** زن را گفت اگر سراری مطلقه باشی
 بیگ طلاق و اگر دختر آری بدو طلاق نسو و دختر آورد معلوم نه که اول سر و یا دختر
 آورده قاضی بیگ طلاق حکم کند و در تشریح دو طلاق افتد و عده نسیم بین ولادت
 مگذارد **مسئله** اگر طلاق بدو شرط معفد کرد و وجود ملک کفاح برای وجود شرط آن شرط
 تا اگر گفت اگر سخن گوئی با این عمر و الی بویست تو مطلقه باشی سه طلاق من
 از آنکه با این سخن گوید یک طلاق گفت و عده گذشت بعد با این عمر و سخن گفت
 بعد شوهر دیگر و بعد از گذشتن عده شوهر هم شوهر اول با نکست و بعد از کفاح
 شوهر اول با این است سخن گفت سه طلاق افتد با آن یک طلاق اول و بقول زود
 نشود و تشریح طلاق مطلق تعلیمی است تا اگر زن را گفت اگر در سراری در این مطلقه
 سه طلاق منیش از آنکه در سراری در آید سه طلاق گفت بود گذشتن عده و تزویج و قول
 و عده شوهر دوم شوهر اول کفاح کرد و زن در سراری در آید هیچ واقع نشود و بقول زود
 واقع شود در قول اول و تشریح مطلق تعلیمی است **مسئله** اگر زن را گفت اگر جماع کنم مطلقه
 باشی سه طلاق و با تشریح از گفت اگر زنا جماع کنم نو از این باشی و جماع کرد و بعد
 از حال زنا در یک کرد سه طلاق افتد و تشریح از آید شوهر اتفاق و بسبب زنا
 که در جماع نشود و در هر دو سه طلاق است و بقول استیوسف مهر در جماع آید و اگر از سه طلاق

مطلقه

طلاق

در هر مطلقه باشی سه طلاق منیش از آنکه در سراری

التشریح کفاح الطلاق
 یا اطلاق

بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از ادخال در ننگ که در رجعت نشود و بقول ابو یوسف
 در طلاق رجعی رجعت نشود و اگر باز دیگر ادخال کرد به اتفاق در طلاق رجعی
 شود **مسئله** شوهر گفت اگر بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقه باشد و زن قدیم
 را طلاق باین گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرده طلاق نیفتد **مسئله**
 اگر گفت تو مطلقه اگر خدای تو **مسئله** طلاق نیفتد **مسئله** اگر گفت تو مطلقه انت **مسئله**
 و پیش از گفتن انت و اند زنی مرد طلاق نیفتد **مسئله** اگر گفت تو طلاق می
 دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق می کرد و یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق
 می کرد سه طلاق هر سه طلاق افتد **باب طلاق الریض** اگر شوهر در مرض موت طلاق
 رجعی یا باین گفت و در عدت وی شوهر ببرد زن میراث برد و بقول شیخ
 میراث نبرد و اگر بعد از عدت وی شوهر ببرد میراث نبرد **مسئله** اگر شوهر بطلب زن
 سه طلاق گفت و یا زن وی را شوهر خلع کرد و یا زن بتفویض شوهر نفس خود را
 طلاق گفت و شوهر در عدت زن ببرد میراث نبرد و اگر زن از شوهر در مرض
 طلاق رجعی طلب کرد و شوهر سه طلاق گفت میراث برد **مسئله** اگر زن را در
 مرض موت بطلب وی سه طلاق گفت بعده اقرار بدین کرد برای زن و یا وصیت
 کرد برای زن آنچه کثرت از میراث و از دین در صورت اقرار همان واجب شود
 و در صورت وصیت کثرت از میراث و وصیت واجب شود و بقول زفر تمام
 وصیت و دین واجب شود **مسئله** اگر شوهر در مرض موت گفت ترا در حیات سه
 طلاق گفته ام و زن تصدیق کرد و عدت گذشت بعده اقرار بدین برای
 زن و یا وصیت کرد برای زن آنچه کثرت از میراث و دین همان واجب
 شود و در صورت اقرار و در سه وصیت نیز هر چه کثرت از میراث و دین
 همان دهند و بقول بایوسف و محمد و زفر اقرار و وصیت درست بود **مسئله** اگر

دو یک طلاق نشود اگر گفت تو سه طلاق کردی

خان
 حرمی گرفته
 طلاق دهد

گرد

الفون

در صفت قیام با دشمن مقابله و یاد در قصاص و رجم پیش فرستاده اند برای کشتن
 در این حاله زن را سه طلاق گفت زن میراث برد اگر شوهر هم بدان سهم هم
 ببرد و یا کشته شود و اگر در چهار محبوس است و یاد در صفت قتال افتاده است
 و زن را سه طلاق گفت میراث نبرد **مسئله** اگر در حاله محبت طلاق معلق کرد
 بآدمی وقتی معین و بآدمی آن وقت شوهر بیمار شد و در عدت ببرد
 زن میراث برد و بقول زفر و محمد میراث نبرد **مسئله** اگر در صحت گفت اگر در ایام
 در ایامی تو مطلقه باشی زن در سرای درآمد و شوهر بیمار شد و در عدت کرد
 زن میراث نبرد **مسئله** اگر در حاله تعلیق طلاق بآدمی وقت ظهر و یا یکد ازین
 نماز جنبی و یا بعد از آن اجنبی در سرای شوهر بیمار بود و در حاله وجود شرط نیز بیمار
 بود زن میراث برد اگر شوهر در عدت او ببرد **مسئله** اگر در صحت تعلیق طلاق بفعول
 زن کرد و زن ازین فعل چاره نیست و در حاله وجود شرط شوهر بیمار بود
 و در عدت مرد میراث برد و بقول محمد و زفر میراث نبرد و اگر در مرض تعلیق
 طلاق بفعول زن کرد و زن ازین فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود است
 میراث نبرد **مسئله** اگر تعلیق طلاق بفعول خود کرد در جمیع احوال میراث برد اگر
 تعلیق در صحت بود و شرط در مرض و یا بعد در مرض و یا تعلیق بفعول کند که
 از چهاره دارد یا ندارد و اگر ایضا سه طلاق گفت بعده صحیح شد باز بیمار
 شد و در عدت ببرد زن میراث نبرد و بقول زفر میراث نبرد **مسئله** اگر
 در مرض گفت بعده زن مرتد شد بعده اسلام آورد و شوهر هم بدان مرض
 در عدت ببرد میراث نبرد **مسئله** اگر بعد از طلاق گفتن شوهر در مرض این
 زن بسر شوهر را در زمان مطا و عدت کرد میراث نبرد **مسئله** اگر در صحت
 زن را از اقداف کرد و در مرض لعان کرد و در عدت مرد زن میراث

طلاق

برد و بقول محمد میراث نبرد و اگر قذف کرد در مرض با تفاق میراث نبرد **مسئله** اگر در حجت
ایلاک کرد و در مرض بسبب ایلاک طلاق افتاد میراث نبرد و اگر ایلاک نیز در مرض بود میراث
برد اگر در عدت وی ببرد **باب اربعه** رجعت عبارتست از استعداست ملک
بفحاح است در عدت **مسئله** اگر زن را یک طلاق رجعی و یا دو طلاق رجعی گفت در
عدت رجعت کرد جایز بود اگر چه بی رضایت زن بود و بعد از گذشتن عدت
جایز نبود و اگر سه طلاق گفت رجعت نتواند کرد و رجعت آن بود که زن را
گوید بیا باز گشتم و یا گوید بزنی خود باز گشتم و یا رجعت کرد بوطی و بقصد بیاس
شهوة و یا بنظر در داخل فرج زن کند بشهوة و بقولش فاعا قادر بود بر قول
رجعت بلفعل جایز نبود **مسئله** مستحبست که در حال رجعت دو گواه گیرد و بقول مالک
و شافعی بی ائمه در رجعت جایز نبود **مسئله** اگر بعد از گذشتن عدت گفت که در
عدت رجعت کرده ام و زن تصدیق کرد در رجعت بود و اگر زن تصدیق نکرد
فرد رجعت نبود **مسئله** اگر نوبت گفتن زن را برتو رجعت کردم و زن جواب داد عدت
من گذشته است رجعت درست نبود و بقول ابو یوسف و محمد درست بود اگر نوبت
کنیزک میگوید پیش از گذشتن عدت رجعت کردم و مالک کنیزک تصدیق کرد
کنیزک تکذیب میکند قول کنیزک معتبر بود و بقول ابو یوسف و محمد قول کنیزک معتبر
بود **مسئله** اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشته است و شوهر و موسام میگویند گذشته است
قول کنیزک معتبر بود **مسئله** اگر زن از سیوم حیض بده روز پاک شود و لایب رجعت
منقطع شود اگر چه غسل نکرده است و اگر چون حیض سیوم کم از دو روز منقطع
بعد از غسل و یا بعد از گذشتن وقت صلوة رجعت منقطع شود و بقول زفر
بگذشتن وقت صلوة منقطع شود و اگر تیمم کرد و نماز گذارد و رجعت منقطع
شود و بقول محمد بخیر تیمم رجعت منقطع شود بی آنکه نماز گذارد **مسئله** اگر غسل کرد

در فصل اول

از خصی بیوم کم از ده روز و مقدار می ازین بفرموده شست اگر عضو کامل است
 و یا زنا بوده از خصوم مرتب منقطع نشود و اگر کم از خصومست منقطع شود **مسئله** اگر زن زنا
 طلاق کفایت و زن حاصل است و با زنا و ولد آورده است و شوهر میگوید که در فعل نکو بودم
 نواند که مرتب کند و اگر شوهر با زن خلوت کرد و گفت و طی نکزوه ام بعین طلاق
 نواند که مرتب کند و اگر بعد از خلوت و بعد از انکاح یا زوطی رجوع کرد و زن فرزند آورد
 کم از دو سال بیک روز آن رجوع درست بود **مسئله** اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد
 بعد از زن فرزند آورد و بار دیگر حامل شد و فرزند آورد و مرتب نایب شود اگر اقرار باقتضا
 کرده است زن را گفت هر بار که فرزند آوری نو مطلقه باشی پس فرزند آورد و سه
 عمل فرزند دوم و سوم مرتب بود **مسئله** جایز است که مطلقه رجعه خود را با آمدن و
 محبت است که شوهر مطلقه رجعه بی اعلام نماید **مسئله** شوهر مطلقه رجعه را سه مرتبه در نام او
 کند و بقول زنی جایز است که بی محبت بگوید **مسئله** اطلاق رجعی و طی حرام نشود و بقول
 بنا فحی حرام شود **مسئله** اگر بیک طلاق و یا دو طلاق با یک کفایت جایز بود که نکاح کند شوهر
 اول در عین و بعد از عده و اگر سه طلاق گفت زنی آید و او با کثیر کفری که در نکاح
 اوست **مسئله** کفایت نواند که شوهر اول نکاح کند مگر بعد از گذشتن عده از شوهر دوم
 اگر نکاح صحیح و طی کرده باشد **مسئله** اگر کوکی مرا این مطلقه منته را نکاح و طی کرد و طلاق
 گفت و عده گذشت جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول مالک جایز نبود **مسئله** بوط
 مولی حلاله نشود **مسئله** اگر مطلقه منته را شوهری دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال شود و شوهر
 اول این نکاح مکرر کرده بود و درین صورت بعد از و طی و طلاق شوهر دوم و بعد از
 گذشتن عده و بی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابو یوسف نکاح بشرط تحلیل قاضی
 بود و شوهر اول حلال نشود و بقول محمد نکاح بشرط تحلیل جایز بود و اما حلال نشود و شوهر اول **مسئله**
 اگر زن حره را یک طلاق و یا دو طلاق گفت بعد از گذشتن عده شوهر دیگر کرد و بعد از

مسئله

مسئله

مسئله

طلاق و عدت شش ماه دوم شوهر اول نکاح کرد شوهر اول با مالک طلاق و بقول محمد اگر
 شوهر اول دو طلاق گفته بود مالک بطلاق بود **مسئله** اگر مطلقه گفته میگوید که بعد از آنکه شش
 ماهه شوهر اول شوهر دوم کرده ام و بعد از و طلی مطلقه شده و عدت شوهر دوم نیز که
 در دست محض و عدت است اگر شوهر اول را طلق نماید بصدق این جائز بود که تصدیق
 کند **باب اول** ایضا سوگند است بزرگ و طلی و زنی بده چهار ماه **مسئله** اگر زن
 گفت بخدا می که در فریاد نکند اگر در روز عدت چهار ماه و طلی کرد کفارت سوگند و در
 ایضا ساقت شود و اگر چهار ماه گذشت و و طلی کرد و بک طلاق با من فرستد و بعد از
 و اگر چهار ماه سوگند خورده است و بقولش فقه متعین قاضی مینماید **مسئله** اگر سوگند خورده باشد
 بطلاق ایضا ساقت نشود تا اگر نکاح کرد حکم ایضا آید اگر و طلی کرد در ماه چهار ماه کفارت
 و جب آید اگر چهار ماه گذشت و و طلی کرد و طلاق قدم واقع شود و اگر بار دوم نکاح کرد
 و چهار ماه خالی از و طلی گذشت طلاق سوم واقع شود و اگر و طلی کرد کفارت سوگند و بعد
 و چون بعد از شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و چهار ماه خالی گذشت از و طلی طلاق عقد و بقول
 طلاق افتد تا اگر و طلی کرد طلاق عقد و بقول زعفرانی تا اگر و طلی کرد کفارت سوگند
 و بعد از آنکه سوگند یافت **مسئله** اگر یکم از چهار ماه سوگند خورده باشد **مسئله** زن را
 گفت بخدا می بر او طلی کنم دو ماه و یک روز و یک شب کرد و بعد از آن گفت بخدا می بر او طلی
 کنم دو ماه بعد از آن دو ماه اول ایضا بود **مسئله** اگر زن را گفت بخدا می بر او طلی کنم
 یک ال یک روز ایضا بود زیرا که استثنای روز نکاحست فلاصح تفریق **مسئله** اگر مردی در
 بصره گفت بخدا می که در یکم در نیم وزن وی در یکم ایضا بود **مسئله** زن را گفت
 که اگر بر او طلی کنم بر من ح اسلام بوده یا گفت بر من روزه و یا بر من عهده بود و یا
 من از او و یا گفت اگر بر او طلی کنم تو مطلقه باشی در این ایضا بود **مسئله** اگر مطلقه حمله را
 گفت بخدا می از فریب نکند ایضا بود و اگر مطلقه باینه و یا اجنبیه را گوید بخدا می از فریب نکند

دو ماه و بعد از آن ایضا بود **مسئله** اگر زن را طلی کند دو ماه

حکم آنست که

نهم ایلا نبود **مسئله** مدت ایلا کثیر یک دو ماه است **مسئله** اگر سوکند خورد از وظیفی بسبب
 مرض خود و یا بسبب مرض زن عاقل باشد یا از زن صغیره سوکند خورد و یا از زن
 ندانم نه بانهت و در موضع وظیفی نتوانی است که بدان سبب وظیفی ممکن نیست و یا
 میان زن و شوهر بعد مسافت است که در مدت ایلا نتواند رسید درین مسایل
 جمیع از ایلا بقول بود که گوید بارگشتم تو و بارگشتم بدین زن و بقول شامعی جمیع
 از ایلا جایز نبود مگر بوطی و اگر در مده ایلا فاسد بوطی شود **مسئله** اگر زن را گفت تو حرام
 حرامی اگر نیت تحريم دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود و اگر نیت ظهار داشت ظهار
 بود و اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یک طلاق باین
 افتد و اگر نیت طلاق داشت سه طلاق افتد و بقول محمد در نیت ظهار ظهار بود
مسئله در فتاوی مذکور است اگر زن را گفت تو بر من حرامی و حرام نیز در بی طلاق
 و نیت طلاق ندارد طلاق افتد و کراهیده شود و نیت کننده از روی خوف
باب اطلاع جدای است از نکاح بخلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق
 بر مال گفت و زن قبول کرد یک طلاق باین افتد و مال لازم آید و بقول شامعی
 خلع قسحت است طلاق تا اگر بعد از رد و طلاق خلع کرد بی صلاحه شوهر اول
 که نکاح کند و بقول شامعی بی صلاحه تواند که نکاح کند و در خلع و طلاق مال لازم
 شود **مسئله** اگر بیوفایی از جهت مسکونه بود مکروه بنویسدن مال از زن و اگر نشود
 از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض طلاق و بدل خلع از زن ستاند **مسئله** هر چه
 مهر دارد صلاحیته بدل خلع دارد **مسئله** اگر خلع کرد و یا طلاق گفت بمقابله مهر و
 شوک و یا بمقابله مرد را این مهر بعد خلع واجب نماید و در خلع طلاق باین افتد
 و در طلاق بمقابله مهر و شوک و مرد را یک طلاق رسمی واقع شود **مسئله** اگر زن با
 شوهر گفت که خلع کن یا من بر آنچه در دست منست و شوهر خلع کرد و بدست

زن هیچ نبود هیچ واجب نیاید و اگر گفت خلع کن با من بر آنچه در دست منت از
مال بر آنچه بدست منت از در اعم و بدست وی هیچ بود اگر مهر شده است رو کند
بر شوهر و در صورت اول زن مهر رو کند بر شوهر و در صورت دوم سه درم واجب است
مسئله اگر خلع کرد بر بنده زن که کرخیه است بدان شرط که زن از زمان بنده هزار
نشود و تسلیم بنده بر زن لازم نیست و اگر قدرت بود اگر عجز بود از تسلیم بنده قیمت
لازم شود **مسئله** اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده هزار درم و شوهر یک طلاق
یک طلاق باین افتد و بر زن سیصد سی و سه درم و سیوم حصه یک درم واجب است
و اگر گفت سه طلاق کو مرا بر هزار درم و شوهر یکی گفت بر زن هیچ واجب نشود
و یک طلاق حیاتی افتد و بقول ابویوسف و محمد یکی باین افتد و بر زن سیصد و
و سه درم و سیوم حصه یک درم واجب است **مسئله** اگر زن را گفت نفس خود را سه
طلاق بگو هزار درم و یا گفت بر هزار درم و زن یک طلاق گفت پنج نفیقه **مسئله**
اگر زن را گفت تو طلاق ده هزار درم و یا بر هزار درم و زن قبول کرد هزار درم
لازم نشود و یک طلاق باین افتد زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است و بنده
را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق افتد و بنده آزاد شود **مسئله** و بر
مهر و هیچ واجب نشود قبول کردند یا نکردند و بقول ابویوسف و محمد اگر قبول کردند
بر هر یک هزار درم واجب شود یک طلاق بر زن افتد و بنده آزاد شود و اگر
قبول نکردند بر هر یک هزار درم واجب نشود و یک طلاق بر زن نیفتد و بنده آزاد
نشود و شرط خیار در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابویوسف و محمد جایز از
جانب شوهر شرط خیار در خلع با اتفاق جایز نبود **مسئله** زن را گفت بی روز
ترا هزار درم طلاق گفته ام و تو قبول نکردی زن گفت قبول کرده ام قول تصدیق
کنند **مسئله** شخص را گفت این بنده دست تو دی روز بیع کرده ام هزار درم و تو قبول

مگر داد و گرفتار

بر روی او گفت قبول کرده ام قول مشتری معتبر بود **مسئله** خلع و مبارات مساوی است
 از حقوق نکاح که شکلی را برد بگیری بود تا اگر زن با شوهر خلع و مبارات کرد با
 علوم از مال بر زن برای شوهر واجب آید و هیچ کی بر دیگری دعوی باقی نماند اگر
 در قضی نگردد است و با کرده است و خلع و مبارات پیش از دخول است و با بعد از
 دخول و بقول محمد ساقط است و اگر کند و ایضا یوسف در خلع با محکم است و در مبارات
 با **مسئله** اگر بد صغیره یا مال صغیره خلع کرد با شوهر وی خلع بر مال صغیره نبود
 و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و مهر از ذمه شوهر نشود و طلاق بقتله **مسئله** اگر
 بد صغیره یا شوهر وی خلع کرد بهر از درم از جهت صغیره بر آنکه بد صغیره بدین مهر
 درم ضامن بود طلاق نشود و مهر از درم بر بد صغیره لازم آید **باب الظهار** ظهار عیارة
 از زمانند کردن منکوحه است بزنا که حرام است روی بگفت موبده **مسئله** اگر زن
 را گفت تو بزحرامی چون پشت مادر من و طی و زانی او حرام نشود و بعد ادا
 کفارات حرمت برافتد و بقول شافعی و متبع حرام نشود و اگر پیش از
 کفارات و طی کرد تو بهر و استغفار کند و ضری دیگر واجب نشود **مسئله** کفارة
 برود و ایستد و کفاز خود غرم است بر طی تا اگر بعد از مذکرت و بنومر
 غرم و طی نبود و زن ببرد کفارات از شوهر ساقط و بقول شافعی عود عیارات
 از امساک زن است بعد از ظهار تا اگر زنا یا گذشت و طلاق نکفت بقول ابو
 کفارات لازم آید اگر زن ببرد **مسئله** زن را گفت سر تو همچو پشت مادر منست و یا
 روی تو همچو پشت مادر منست و یا فرج تو و یا گردن تو همچو پشت مادر منست ظهار بود
 بود و همچنین اگر گفت لصف تو و یا نبت تو همچو پشت مادر منست ظهار بود
 و همچنین اگر گفت تو همچو پشت مادر منی و یا گفت همچو ان مادر منی و یا گفت
 که همچو فرج مادر من ظهار بود **مسئله** اگر منکوحه را مانند کرد بخوام رضاع و یا بعمه و یا

جایز

ظهار
شود

گراحت

با در رضای ظهار بود **مسئله** اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کردست یا ظهار و یا طلاق
 داشت هر چه نیت داشت همان بود و اگر هیچ نیت نداشت هیچ واجب نشود و بقول
 محمد ظهار بود **مسئله** اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و یا طهارت
 ظهار بود و بقول ابو یوسف اگر نیت طلاق و ظهار داشت هر دو بود و بقول محمد در
 نیت ظهار بود **مسئله** اگر گفت تو بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار و یا طلاق
 داشت نیت معتبر بود **مسئله** ظهار جایز نبود مگر از منکوحه تا اگر نیز از ظهار کرد ظهار
 نبود و بقول مالک ظهار بود **مسئله** اگر زنی را نکاح کرد بغیر اذن او و ازین زن ظهار
 کرد و بعد زن اجازت نکاح کرد ظهار باطل بود **مسئله** اگر چهار زن را گفت شما
 بر من همچو پشت مادر منید از هر چهار زن ظهار بود برای هر یک کفارت دهد و
 بقول مالک یک کفارت بسنده بود **مسئله** کفارت ظهار آزاد کردن بنده است
 اگر قادر بود و او نبود از کفارت ظهار آزاد کردن نابینا و یا دو دست بریده و
 یا آزاد کردن دیوانه و یا مدبر و یا ام ولد و یا مکاتبی که مال کتبه خضری ادا
 کرده باشند و اگر مکاتبی را آزاد کرد که بدل کتبه بهیچ نداده است جایز بود و
 بقول زفر و شافعی جایز نبود **مسئله** اگر نیمه بنده آزاد کرد به نیت کفارت ظهار
 نیمه دیگر نیز نیت کفارت ظهار آزاد کرد و یا ذورحم محرم نیز نیت کفارت ظهار
 بود و بقول شافعی آزاد کردن ذورحم محرم از کفارت ظهار جایز است **مسئله** اگر
 از کفارة ظهار نیمه بنده مشترک آزاد کرد و یا برادران داد و یا نصف بنده آزاد
 کرد و طی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است بعهده نصف دیگر از کفارة ظهار
 آزاد کرد و بعهده و طی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است از ظهار جایز نبود و بقول
 صاحبیه جایز بود **مسئله** اگر آزاد کردن بنده عاقبت دو ماه بپوشته روزه
 دارد که در آن ماه رمضان و دو وعید و سه روز تشریق نبود اگر درین دو روز

طلاق

و یا در نیت کفارت بپوشه

بعده

از

زینار از ادرود

رنی را که از وظهار کرده است و طی کرد و شب بقصد و یا در روز بنسیان و یا افطار
 در روزه از سر کرد و بقول میوسف اگر و طی کرد شب بعد او یا روز بفراموشی از
 سر نگیرد و همین دو ماه تمام کند **مسلم** درظهار بنده جایز نبود مگر روزه و اگر مویس از
 کفارت بنده آزاد میکند و یا طعام میدهد جایز نبود **مسلم** اگر مظاهر بر روزه
 قدرت ندارد شست در ویش را طعام دهند چنانچه در صدقه نظر و یا قیمت طعام
 دهد و اگر دیگری را فرمود که ازظهار روی طعام دهد و او داد دست بود و قول
 شایع قیمت جایز نیست **مسلم** ابا حنبله در طعام کفارة و فدیة روزه جایز بود و در کوة
 و صدقه نظر و عشر جایز نیست و بقول شافعی ابا حنبله جایز نبود **مسلم** شرط ابا حنبله است
 که دو وقت اول روز و یا دو وقت آخر روز و یک وقت اول روز طعام دهد
 یا آخر وقت طعام دهد **مسلم** اگر یک در ویش را دو ماه بپوشته طعام داد ازظهار
 جایز بود و بقول شافعی جایز نبود **مسلم** اگر در یک روز طعام شست در ویش بیک در ویش
 داد جایز نبود مگر یک روز **مسلم** اگر میان طعام دادن و طی کرد از سر نگیرد **مسلم** اگر از دو
 کفارةظهار شست در ویش را طعام داد هر یکی را یک صاع کندم از یک کفارة جایز
 بود جایز نبود و بقول محمد از هر دو محسوب بود **مسلم** اگر از کفارتظهار و افطار
 رمضان شست در ویش یک صاع کندم داد و یا از دوظهار و بنده آزاد
 کرد بنده برای هر کفارة معین نکرد از هر دو کفارت جایز بود و همچنین از دو
 کفارتظهار چهار ماه روزه و شست و یا صد بیت در ویش را طعام داد
 جایز بود و اگر دوظهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه و شست از هر کدام
 که تعیین کند جایز بود و بقول شافعی جایز نبود **مسلم** اگر از کفارتظهار و شست
 بنده آزاد کرد از هر یک جایز نبود و بقول شافعی تواند که یکی تعیین کند **باب اللعان**
 لعلان عبارت از کواهمان که موکد کرده است بموکنند بپوشته بزرگ لغت در

طعام میدهد

حق مرد بجزله صد قذف و در حق زن بجزله صد زنا و بقول شیخ فی لعان سوگند است
 بلفظ شهادت **مسلم** اگر مکتوبه خود را بزنا دشنام داد شوهر وزن صلاحیت دارد و
 زن از آنهاست که هر قاذف و بی حد و حجب است و یا کفایت این فرزند از
 نیت وزن حکم قذف را مطالبه کند لعان واجب شود اگر شوهر از لعان امتناع
 آورد حبس کند تا لعان کند و یا **محمد** در وزن کفایت پس قذف زنند و چون بخواند
 لعان که بر زنی نیر لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد حبس کند تا
 لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت کوفی ندارد یعنی بنده یا
 کافر و یا مجنون و قذف بود شوهر را صد قذف زنند و اگر شوهر از اهل شهادت
 وزن از آنهاست که بر قذف او حد واجب نیست یعنی صبیبه و یا مجنون و یا زانیه
 بود بر شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفة لعان در قرآن مسطور است یعنی قاضی
 ابتدا از شوهر کند چهار بار بگوید اشد بالله انی لمن الصادقین فیا سیتما
 بمن الانا یعنی کوفی میدهم بخدائی که من از رست گویانم در آنچه قذف کرده ام
 او را بزنا و هر بار بر زن اشاره کند و پنجم بار بگوید لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ
 گویان است در آنچه قذف کرده است او را بزنا بعد از زن چهار بار بگوید کوفی **مسلم**
 بخدائی که او از دروغ گویان است بر آنچه دشنام گفته است مرا و پنجم بار بگوید
 چشم خدای بر آن زن باد اگر او رست گویان است در آنچه دشنام گفته است
 مرا بزنا و چون زن دشوی لعان کردند وقت واقع شود میان اینان
 بتفویق قاضی و بقول زنی و لعان هر دو وقت واقع شود یا تفویق قاضی و بقول
 شامخ لعان شوهر وقت واقع شود پیش از لعان زن **مسلم** اگر بی نیت از
 دشنام گفت و لعان کردند قاضی **مسلم** فرزند از پدر نفی کند و فرزند مادر الحاق
 کند **مسلم** اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ گفته بودم صد قذف زنند و بجز

کوفی

در این باب از کتب معتبره
 در حد و لعان
 در حد و لعان
 در حد و لعان

در حد و لعان
 در حد و لعان
 در حد و لعان

لذاتی

است که این زن را نکاح کند و بقول ابو یوسف جائز بود **مسئله** و هم چنین اگر زنی دیگر را
 و شام داد حد قذف زدند و یا زن زنا کرد و صد زنا زدند این زن را نکاح کند
مسئله اگر نکاح نکرده باشد و داد لعان واجب بشاید و بقول شافعی واجب است بخی حمل
 کند و بقول ابی یوسف و محمد کند اگر کراهت شش ماه از گاه نفی فرزند آورده است
 بقول شافعی بخی حمل در حال لعان کند **مسئله** اگر زن را کوفت که زنا کردی و این حمل
 از زناست لعان واجب است و تا زمانی که بعد از ولادت و یا حمل از شوهر نفی
 کند و بقول شافعی نفی کند **مسئله** نفی زن در وقت تنهیت و فریضه
 که در ولادت کار آید جائز بود و بعد نفی جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد نفی زن در
 مدت نفاس جائز بود و لعان در هر دو ثابت شود **مسئله** اگر نفی و ولد در وقت
 تنهیت کرد لعان واجب است اگر بعد نفی کرد لعان نکند و نسبت ثابت شود **مسئله**
 اگر دو بچه یک شکم زاده اند اول را نفی کرد و دوم اقرار کرد حد قذف واجب
 و اگر باول اقرار کرد و دوم را نفی کرد لعان واجب آید هر دو صورت ثابت
 شود **باب العینین** عین کسی است که وطنی تواند کرد و یا کسی که بر یک فاکو برود
 اگر بر کالیه تمام بود **مسئله** اگر زن شوهر خود را محبوب یافت در حال تقوی
 و اگر عینی و ضعیفی یافت یکسال مهلت دهند اگر وطنی کرد و اگر نه تقوی کنند
 بطلب زن و بتقوی قاضی وقت واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد بقول زن
 وقت شود بیا تقوی قاضی و بقول شافعی بجزله فسخ بود بی تقوی قاضی **مسئله** تقوی
 قاضی بجزله طلاق باین بود و بقول شافعی بجزله فسخ بود **مسئله** اگر شوهر میگوید که
 وطنی کرده ام وزن الکافی لا رد بزنان و یکد بنمایند اگر گویند که بکسرت زنی
 مجزه بود که شوهر را اختیار کند و یا از تقوی کند و اگر کالیه بود در وطنی میانی
 بین و شوهر اختلاف شد قول شوهر معتبر بود یا سو کند و اگر زن شوهر را اختیار

تواند

آنچه
 از اهل بیت تقوی الزکر و الطیفی
 و هو القطع ۲۰۱۲

بهر کس که در این کتاب است
باید که در هر روز یک بار
بخواند و در هر شب یک بار
بخواند و در هر وقت که
بخواهد بخواند بخواند
و در هر وقت که بخواند
بخواند و در هر وقت که
بخواند بخواند

کند حق زن در طلب تفریق باطل شود **مسئله** اگر در زن و یا شوهر عیبی ظاهر شد
بهر کس که را اختیار منسخ نکاح نبود و بقول شافعی شوهر تواند که زن را بر هیچ عیب
رد کند بجنون و فراموشی و عقل و برص و بقول محمد اگر زن در شوهر جنون و یا
خام و یا برص یافت تواند که نکاح رد کند **باب العدة** عدة عبارت از انتظاری
است که بر زن واجب شود **مسئله** عدة زن از ادب طلاق و فسخ نکاح سه حصص است
و بقول شافعی سه طهر است **مسئله** اگر زن حیض نمی بیند بسبب صغر و یا کبر و یا غیر
آن نهمه ماه است **مسئله** عدة وفات چهار ماه و دوه روز است **مسئله** عدت
کثیره در حیض است و یا یک نیم ماه اگر حیض نمی بیند در طلاق و فسخ نکاح و در
وفات دو ماه و پنج روز است **مسئله** عدة زن حامل در فسخ و طلاق و وفات
بوضع حمل است اگر در مرض موء طلاق باین گفت و در عدة این زن چهار
ماه و دوه روز است که در آن سه حیض آید و بقول ابو یوسف سه حیض است **مسئله**
اگر کثیره کی که در عدة از طلاق رعی آزاد شد عدة او سه حیض و واجب شد
اما اگر در عدت سه طلاق و یا در عدة طلاق باین گفت و یا در عدت
وفات آزاد شد همان عدت کثیره کان تمام کند **مسئله** اگر زن پیش از آنکه
و در میان عدة بر عادت خود حیض دید عدة او یک حیض شود **مسئله** عدت
از نکاح فاسد و از وطی بنسبه در فرقت و موت سه حیض است **مسئله** اگر
ام ولد آزاد شد و یا مولا او مجرد عدت او سه حیض است و بقول
شافعی یک حیض است **مسئله** عدة وفات زینة حامل که شوهر او صغیر بود
بوضع حمل است و بقول شافعی و ابو یوسف چهار ماه و دوه روز است
اگر زن صغیره بعد از موت او حامل باشد عدت وی چهار ماه و دوه
روز است و نسب حمل در هر دو صورت ثابت نشود **مسئله** حیض که در آن طلاق

بمرد عدة

آیه عدت

انفال

افتاد آن حیض نشینند **مسئله** اگر معتدله باشد و طی کردند عدة دیگر واجب آید و در هر دو
 عدة متداخل بود و هر حیضی که بعد از و طی بیند از هر دو عدة محسوب بود و چون عدة
 او تمام کرد عدت دوم تمام کند و بقول شافعی متداخل نبود و ابتداء عدة در طلاق
 و موه بعد از طلاق و موه بود و در نکاح فاسد ابتداء عدة بعد از تفریق و بعد از
 غم شوهر ترک طی بود و بقول زفر از خود طی ابتدا کند **مسئله** اگر زن گفت که عدة
 من گذشته است و شوهر منکر است قول زن معتبر بود با سوگند **مسئله** اگر معتدله
 خود در نکاح کرد و سپس از و طی طلاق گفت مهر کامل واجب آید و عدة از سر
 گیرد و بقول محمد عدل تمام کند و نصف مهر واجب شود و بقول زفر اصلا
 عدة واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد واجب آید **مفصل** معتدله **مسئله**
 بالغ از طلاق باین و از وفات سوگ در رد ترک زینت و نحو سبوی و مره
 و روغن مگر بعد از و ترک حضا و جامه زنکین بمصفور و عوفان و بقول شافعی معتدله
 از طلاق باین سوگ ندارد **مسئله** معتدله عناق و معتدله نکاح فاسد سوگ ندارد
 شاید که معتدله در اخطبه کنند و تویض در خطبه درست است و تویض آن بود که
 گوید توجیه در من مجامع که زینة نکاح کنم **مسئله** معتدله طلاق از خانه بیرون نیاید
 و معتدله وفات جایز بود که روز بیرون آید و یا بعضی از شب بیرون یافا
 در شب منزل خود باز آید و معتدله طلاق و وفات عدة دارند در منزل که در هر
 عدة واجب شده است مگر آنکه بیرون کنند و یا منزل خویش شود **مسئله** اگر
 زینة در سفر مطلقه شد با طلاق باین و یا شوهر برگردد از انجا تا فاته شوهر وی کم
 از سه روزه است باز کرد و بیشتر خود و اگر تا اول مقصد کم باشد روزه است
 بود و اگر تا شهر وی و تا مقصد روزه است اختیار بدست او بود بیشتر
 خود باز آید و یا جانب مقصد رود یا و محرم بود یا نبود و اگر از غیر مسکنان روزه

اگر از زینت در طلاق گفت عدة واجب است

محم

راه است و در شهرت همان جا عده دارد و برون نیاید اگر چه دارد و بقول
 و محمد بن ارباب او محرم بود و با باشد که برون آید ولی محرم برون نیاید **باب** **ثابت**
 اگر زیندا گفت ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد و از وقت نکاح
 ماه فرزند آورد و نسب فرزند از وی ثابت شود و مهر واجب آید **مسئله** اگر معتد
 از طلاق رجعی فرزند آورد و نسبی از شوهر ثابت شود اگر چه پیشتر از دو سال بود
 تا اقرار نکرده است بگذشتن عده و مراجعت ثابت شود و اگر یکم از دو سال
 آورد و نسب ثابت شود و مراجعت نبود **مسئله** اگر معتد به طلاق بان فرزند
 آورد و اقرار نکرده است بگذشتن عده و اگر کم از دو سال بود نسبت از شوهر
 ثابت نشود و اگر یک دو سال یا بیشتر از دو سال نسبت ثابت نشود مگر شوهر
 نسب کند اگر مراجعت را طلاق بان و یا رجعی گفت و این مراجعت کم از نه ماه فرزند
 آورد از آنگاه طلاق نسبت ثابت شود و اگر نه ماه آورد نسبت ثابت نشود و بقول
 ابو یوسف معتد در طلاق بان تا دو سال نسبت ثابت نشود و در رجعی تا بیست
 ماه نسبت ثابت شود و اگر بیشتر از این هر دو مدت فرزند آورد نسبت ثابت نشود
 و این مسأله جای است که اقرار نکرده است بگذشتن عده است **مسئله** اگر معتد
 وفات فرزند آورد و نسب او از شوهر ثابت نشود تا دو سال اگر اقرار
 بگذشتن عده نکرده است و بقول زفر اگر بعد از گذشتن عده وفات نسبت
 ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود **مسئله** اگر معتد وفات اقرار کرد بگذشتن
 عده و یکم از شش ماه از وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت نشود و اگر
 بیشتر از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و بقول زفر صحیح ثابت نشود
 اگر شش ماه آورده است **مسئله** اگر معتد طلاق بان یا وفات فرزند آورد
 و یا ورثه از ولادت میگذشت دو کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن

یا زیاد از نه ماه
 اگر بیشتر از
 اگر بیشتر از
 اگر بیشتر از
 اگر بیشتر از

عده نکرده است

باید بود

عده نکرده است اگر مرد و یا یک مرد و دوزن بولادت کو ای می دهند و یا
 حیاط ظاهر شد و یا شوهر او را ریحل کرده باشد و یا ورثه تصدیق کنند نسبت
مس اگر زنی را نکاح کرده و کم از شش ماه فرزند آورد نسبت ثابت نشود و اگر شش ماه
 و زیادت از آن آورد از وقت نکاح نسبت ثابت شود اگر چه برانگشت بود
 و اگر شوهر از ولادت منکر شود بگو ای بیک زن بولادت نسبت ثابت نشود
 اگر بعد از ولادت میان زن و شوهر اختلاف افتاد شوهر میگوید که مدت چهار
 ماه کم از شش ماه شد کمتر نکاح کرده ام و زن میگوید شش ماه شده است مرا
 نکاح کرده قول زن بولاد معتبر بود و نسبت شوهر ثابت شود **مس** اگر تعلیق
 طلاق بولادت زن کرد و بیک زن کو ای داد بولاد این زن با طلاق نفقه
 و بقول میولف و محمد طلاق افتد **مس** اگر در تعلیق طلاق بولاد وقت شوهر
 اقرار کرده است بکل بی کو ای دایه طلاق افتد و بقول میولف و محمد کو ای
 دایه برای دایه بیاید و قوع طلاق شرط است **مس** اگر بکره حمل دو سال است
 و بقول شافعی چهار سال **مس** اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کثیر
 را نکاح کند و طلاق گفت پس بچید و از وقت زیند کم از شش ماه فرزند
 آورد نسبت ثابت شود از وی و اگر شش ماه آورد نسبت ثابت نشود **مس**
مس اگر کثیر خود را گفت اگر در شک تو فرزند بود از من بود پس این
 بولادت این کو ای داد کثیر کام ولد او شود **مس** اگر کودکی را گفت این
 پس من است و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن او بودم
 و کودک پس او است هر دو میراث بر من و اگر حقیر این زن معلوم نبود
 میگوید که تو ام ولد پر مائی این زن میراث بر من **باب اطفانته** مادر او
 است بفرزند پیش از تولد او بعد هجده ماه مادر او است بعد هجده ماه

و بعد از تولد

بعد خوابم مادر بزرگی بعد خوابم مادری بعد خوابم بزرگی بعد خوابم مادری بعد خوابم بزرگی
 بعد خوابم مادری بعد خوابم بزرگی بعد خوابم مادری بعد خوابم بزرگی
 غیر مجرم ولد بود صح او ساقط شود و بعد از فرقت او باز کرد و بقول از خاله
 او ساقط است از جده بدری **مسئله** اگر زنان نباشند عصبة اقرب اولی است مادر
 و جده او و بی بی و غیره مستحق شود و بعد از ساقط شدن بقدر بقدر است مادر و جده برتر
 او ساقط تا محض بیند و بقول محمد با صد شصت و سه و جده او
 است برتر تا صد شصت و سه **مسئله** اولاد اصح حفاقت نیست تا آزاد نشوند
مسئله ذمیة او ساقط است بفرزند مسلمان تا آن زمان که دین نشناخته است
 فرزند را اختیار نیست و بقول شافعی فرزند غیر است بعد از هفت سال
 اگر تمیز دهد **مسئله** زن مطلقه نتواند که فرزند را سفیرد کند بوطن خود که نکاح وی
 بران بود **باب النفقة** نفقة و کسوة زن بر شوهر واجبست بقدر حال زن
 و شوئی یعنی اگر مرد توانکند نفقة توانکند و مرد اگر در ویش اند نفقة میدهد
 و هندو اگر زن در ویش است و شوهر توانکند نفقة او کمتر از توانکند
 و با مال ترا در ویش اند و بعد و بقول شافعی برانرا زه حال شوهر واجبست
مسئله اگر زن منع نفس از وطی میکند برای طلب مهر نفقة واجبست اگر چه
 پیش از دخول بود و بقول ابی یوسف و محمد اگر منع بعد از دخول است نفقة واجبست
 نیاید **مسئله** اگر زن ناشزه یعنی بیوفان و یا صغیره است که وطی آن ممکن نبود
 و یا برای دین مجوسه است و یا کسی بر او غضب کرده است و یا بی محرم
 برای حج میرود و یا بیمار است و نسیم نکرده است نفقة واجبست و بقول شافعی
 برای مقصوبه و زنی که برای حج میرود نفقة واجبست **مسئله** اگر شوهر
 توانکند نفقة خود را بر زن نیز واجبست **مسئله** اگر شوهر از نفقة زن

بعد و خاله
 خاوه
 بود
 گریه و

از اولاد

۱۰۰۰
 ۵۰۰
 ۲۰۰
 ۱۰۰
 ۵۰
 ۲۰
 ۱۰
 ۵
 ۲
 ۱
 ۰

از اولاد
 برای نفقة نفقة واجبست و اگر شوهر

علامه

نفقه توانکارانه

با زنش تفویق کند و بقولش تفویق کند بطلب زن اگر شوهر از نفقه عاجز
 است زن را بفرماید تا اوام کند بر شوهر و اگر شوهر در ویش بود و نفقه در ویش
 میداد بعد از آنکه بشد تمام کند اگر نفقه در ویش نه حکم شده است **مسئله** اگر
 مرد یا کدشت و نفقه نداد واجب نشود مگر که قاضی نفقه قرض کرده باشد و یا
 زن بمقدار با شوهر صلح کرده باشد و بقولش قاضی نفقه گذشته واجب شود
مسئله اگر زن و یا شوهر ببرد نفقه گذشته ساقط شود اگر چه حکم شده باشد
 و بقولش قاضی ساقط نشود **مسئله** اگر زن نفقه آئینه بست و شوهر ببرد
 نکند و بقول محمد و شافعی نفقه روز آئینه اگر موجود بود باز ستانند اگر
 بی استملاک او هلاک شد هیچ ستانند **مسئله** اگر بنده باذن موسازی را
 نکاح کرد بنده را برای نفقه زن بفرستند **مسئله** اگر کنیزک شخصی را نکاح کرد
 اگر موسا نیزک را بنوهر تسلیم کرد نفقه بر شوهر واجب نشود **مسئله** بر شوهر
 واجب است که زن را سکنی گرداند در منزل که خالی بود از اصل مهر و نفقه
 شوهر تواند که اهل زن را از در آمدن منزل خود منع کند فاما در نظر
 سخن منع نتوانند کرد **مسئله** مردی غایب است و او را مالی است است
 شخص از در اعم و یا مینار و یا طعام و یا جامه از جنس کسوة او و این شخص
 که معروف است بمال و نفقه روجه قاضی فرض کند در آن مال نفقه زن **مسئله**
 و نفقه فرزندان صغار و مادر و پدر او قاضی از زن میبایستی بستاند و بقول
 شافعی از مال و دیه نماند و بفرماید تا بر شوهر وام کند **مسئله** اگر زن را طلاق
 گفت نفقه عدت و سکنی بر شوهر واجب آید اگر چه طلاق باین گفته است
 و یا طلاق رجعی و بقول شافعی در طلاق باین نفقه عدت واجب نیاید **مسئله**
 برای معده و نفات نفقه واجب نیاید **مسئله** مهر مقرر که از جهت زن نمود

تفصیل این زوج

بمعصیت زن چون رده و غیر آن نفقه قطع شود **مسئله** اگر زنی طلقه بماند و بعهده
 از ماد او و نفقه عنقه ساقط شود و اگر بعد از طلاق پیشتر شوهر را نکین که در اجای و نفقه
 عده ساقط نشود و بقبول زنی ساقط شود **مسئله** نفقه طفل در رویش بر پدر و حسب اید
 و مادر او و برای و ادن پیشتر نکند بلکه بر پدر و حسب است و ایام فرزند و کمال طفل
 در پدر و مادر و باقی فرزند او را حیرت خاص است اگر در کالج پدر طفل بود و با
 معنده بود و اگر مادر بعد از گذشتن عنقه با اجرة مثل شیر می دهد هم او بود و بقبول
 مالک اگر مادر تر نفقه می دهد و نکند یا شیر دهد **مسئله** نفقه مادر و نذر و اجداد و جد
 اگر در رویش نکند و حسب اید اما نفقه آن با اختلاف دین و حسب نماید
مسئله نفقه زن و فرزند آن با اختلاف دین و حسب اید و کسی نزدیک نبود
 در نفقه نوزاد و نیز کسی نزدیک نبود با فرزند در نفقه مادر و پدر **مسئله** نفقه در محرم و غیره
 که عا حسب چون تا نما و جای مانده بود بر نواگر بقدر میراث و حسب اید **مسئله** نفقه
 دختر تا عجم بر پدر و در وجه و بر مادر یک حصه و حسب اید و بقبولش و نفقه و حسب است
 که مادر و پدر را برای فرزند و بر نذر برای مادر و پدر **مسئله** اگر سه عا حسب و پدر و
 برای نفقه خود و فرزند و بر جان بود و بقبول اهل و محمد جان بود و نام عا
 سه عا حسب برای نفقه با اتفاق جان بود **مسئله** اگر سه عا حسب در مال بر مادر و پدر و نفقه
 میکنند با ارفاضه ضامن شود **مسئله** اگر مادر و پدر باک سه عا حسب که بر است
 نفقه کردن ضامن نشوند **مسئله** اگر فاضله مادر و پدر است ذمی محرم فرض کرد
 گذشته نفقه ز سید ساقط شود مگر که فاضله او او بودن فرموده باشد **مسئله** نفقه
 بر مالک و حسب است اگر صاحب آورده و بر از نفقه مملوک است کند و از از نفقه مملوک
 نسبت شود و فاضله مولا را بقوامه با بفر و نشد و اشهد **کتاب الاغریق**
 عنان قوتی نزع که ثابت میشود در مجال از عا حاضل بالغ بوقتی نوال رقی و ملک و ملک

او
 طفل
 و این حکم و شرط است که هر کس که نفقه را ببرد
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست
 نفقه در وقت با نفقه بقیه اوست

۲

۱

ست

مدرک

و در **مسلم** عین ثابت شود بدین الفاظ انت حر و انت عین و انت حر و انت
 عین یعنی تو آزاد می و نیز آزاد می شود و باضافت عین باین الفاظ حر تک
 را عین است یعنی تو آزاد کردم و نیز آزاد شو باضافت عین تلفظی که معتبر از تمام
 است چون ریک جو با و حیک جو با که در رقیب جو با بود در حکم جو با که در
 ریک جو با یعنی هر تو با که درین تو با فرج تو باین تو آزاد و درین الفاظ آزاد و نیز آزاد است
 از روی نبود **مسلم** اگر گفت لا ملک الا علیک و یا گفت لا ارق الا علیک و گفت
 لا یسئل الا علیک یعنی می آید جز از تو هیچ بل تو ملک و در قسی و راهی است درین الفاظ که
 آزاد نشود و اگر گفته است که آزاد نشود **مسلم** اگر گفت بنده ای و یا گفت بنده ای
 یعنی این بهر چه بماند و کبرک رکعت بنده ای از لغت این ما در سنت و یا گفت
 بنده ای مولای تو یا مولای منی این مولای من است و یا گفت یا جو با عین آزاد نشود و قول
 در ذر لفظ مولای و یا مولای آزاد نشود **مسلم** اگر گفت یا بنی ای سر و است
 یا اخی ای برادر من و یا گفت لا سلطان الا علیک یعنی نیست چیزی مرا بر تو درین الفاظ
 آزاد نشود **مسلم** اگر گفرت انت طاق و یا انت باین و یا تخم می و درین
 الفاظ است آزاد می و در آزاد نشود و لغت است که اگر است عین و آزاد نشود
مسلم اگر گفته را گفت تو مثل آزاد و نشود و آزاد نشود بدین لفظ ما است
 الا قولی است تو که **مسلم** اگر می رحم محرم را مالک است آزاد نشود اگر چه مالک است
 و فرود است مان و یا محنون و یا مغیره بود و لغت است که در ذی رحم محرم غیره و لا آزاد نشود
مسلم اگر گفته را آزاد کرد و بر اخی است و یا بر اخی بطان و یا برای است آزاد
مسلم اگر بگوید بنده را در و با و در حاد می بنده را آزاد کرد و آزاد نشود و عمل
 است که آزاد نشود **مسلم** اگر باضافت عین ملک کرد و یا که بنده غیر را را گفت
 که اگر محرم آزاد باشد و یا باضافت عین بوجود شرط کرد و یا که بنده خود را گفت

و یا در وقت

و یا گفت یا مولای منی
 در کمان بود و بنده و در کمان
 تا بود بنده عین می قول
 الا قولی بنده یعنی تو و بنده
 الاول یعنی و الا قولی
 طایفه ای

و قال انت فی سب لا یعنی بنده الا
 الودان و العودان

اگر در سرای در آئی تو آزاد باشی درین هر دو صورت چون بخرد و یا در سرای در آید از تو
شود و بقول شافعی در این فقره بلکه آنرا دشود **مسئله** اگر کنیز حاصل از آزاد که عمل وی نیز
ازاد شود و اگر آزاد که مجرد حمل را آزاد نشود و مادر او آزاد نشود **مسئله** فرزند تبع مادر
مادر است در ملک آزادی و رقیبت و در تدبیر و استیلا و کتابه **مسئله** اگر کنیز
از مولی فرزند آورد و حر بود **باب** **العبد یعتق بعضه** اگر بعضی از بنده آزاد کرد همان
مقدار آزاد میشود و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی تمام آزاد نشود
مسئله اگر جزوی از بنده آزاد کرد همان مقدار را آزاد و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف
و محمد و شافعی تمام آزاد نشود و در باقی برای مومنان است که کند و بقول ابی یوسف و محمد
سعی میکند مستیع بنزله مکاتب است و بقول ابی یوسف و محمد بنزله حر میبویست
مسئله اگر از بنده مشترک لصب خود آزاد کرد در شریک دوم یا سعایه فرماید یا
ازاد کند و یا شریک اول را تقنین کند اگر شریک اول توانگر بود و اگر شریک دوم
آزاد و یا سعایه فرمود و عولاً و بنده هر دو شریک بود و اگر شریک دوم شریک اول
را تقنین کند شریک اول بر بند رجوع کند و و لا و بنده شریک اول را بود و
بقول ابی یوسف و محمد شریک دوم نتواند مگر تقنین کند اگر شریک اول توانگر بود
یا سعایه فرماید اگر شریک اول در ویش بود **مسئله** اگر بنده است مشترک میان دو
شریک هر یکی بردیگری کوای با عتاق لصب او میدهد برای هر یکی لصب او
سعایه کند و بقول ابی یوسف و محمد اگر هر دو شریک توانگر اند سعایه نکنند و اگر
یکی توانگر است و دوم در ویش برای توانگر سعایه نکند **مسئله** اگر شریک گفت
اگر زید در سرای در نیاید در فلان روز این بنده آزاد و شریک دوم گفت
اگر زید در سرای در آید در فلان روز این بنده آزاد و آنروز گذشت و
دخول زید و عدم دخول او معلوم شد لصف بنده آزاد نشود و در لصف

شود
و شافعی

کرد

بنده
در

دیگر

دیگر برای هر دو شریک سعایه کند و بقول محمد در جمیع قیمت سعایه کند و اگر در حضور
 شو کند خورد بعتق بنده خود بخدمت دخول زید در آن سرای هم در آن روز پنج
 آزاد نشود **مسئله** اگر دو کس بنده خریدند و این بنده پسر یکی بوده است نصیب
 او آزاد شود و ضامی نشود و شریک وی نصیب خود آزاد کند و یا سعایه فرماید
 و بقول ابی یوسف اگر پدر توانگر است نصف قیمت پسر ضامن شود و اگر
 شریک کرد و بیشتر است پسر سعایه کند و در نصف قیمت خود برای شریک
 و اگر اول اجنبی نصیب بنده خرید بعد بر نصف دیگر خرید و پدر توانگر است
 شریک یکانه مخیر بود بنده را تضمین کند و یا بنده را سعایه فرماید و بقول ابی یوسف
 و محمد یکانه مخیر نبود و پدر بنده در نصف قیمت تضمین کند اگر توانگر باشد و اگر در آن
 باشد پسر او را سعایه فرماید **مسئله** اگر پدر نصف پسر خود فرزند از کس که تمام در
 او بود برای بالغ ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد اگر پدر توانگر است نصف پسر
 برای بالغ ضامن نشود **مسئله** بنده است شریک میان دو شریک که پدر توانگر است
 شریک دوم آزاد کرد و هر یک توانگر اند شریک سوم مدتی در تضمین کند و نصیب
 خود معین تر از تضمین کند و شریک که پدر است معین تر از تضمین کند در نصیب
 مدتی بدین چیز که خود ضامن بنده است و بقول ابی یوسف و محمد تمام بنده بر سرش
 و عاقبت شریک دوم باطل بود و شریک پدر برای هر دو شریک دو نصیب
 قیمت بنده ضامن نشود اگر چه در نصیب بود **مسئله** اگر شریک میان دو شریک است
 که شریک دوم رکعت که این شریک ام ولد است و او شریک است شریک که روز
 شریک را خدمت کند و هر روز توقف کند و بقول ابی یوسف و محمد اگر شریک خواجه شریک را
 در نصف قیمت سعایه فرماید بعد از آزاد نشود **مسئله** ام ولد در نصیب نیست تا اگر ام
 ولد شریک است میان دو کس با آزاد کرد و او توانگر است ضامن نشود و بقول ابی یوسف

بر اول زید در آن سرای بود معین و دیگر
 گویند خود بعتق بنده است

و سوم ساکت است

و محمد نصف قیمت ام ولد ضامن شود **مسلم** مردی سه بنده دارد و در آمدند گفت
 از شما آزاد یکی برون آید و سیوم بنده در آمد باز منوی گفت یکی از شما را آزاد
 یکی برون آید و مولی پیش از بنیان مرد بنده که اول در آمده بود و برون نرفت سه
 ربع او آزاد شود و نصف هر یکی از دو بنده دیگر آزاد شود و بقول محمد بنده که آخر
 در آمد ربع او آزاد شود و اگر این مسد در مرض موه بود و تمام ترک همین سه بنده
 هفت نکت مال و این یک بنده است یک بنده مجانا آزاد شود و میان این
 هفت سهم شود بنده که اول در آمد هفت و ثابت بوده است سه سهم او آزاد
 شود و در چهار سهم سعایه کند و از دو بنده دیگر هر بنده دو کان سهم آزاد شوند
 و هر یکی در پنج یا سهم سعایه کند **مسلم** اگر دو بنده دارد و گفت یکی از شما را آزاد و یکی از این
 دو بنده فروخت یا یکی ببرد یا یکی آزاد کرد و بید بر کرد دوم آزاد شود و اگر دو
 کنیز را گفت یکی از شما را آزاد و یکی را وطنی کرد کنیزک آزاد نشود و بقول شافعی
 و ابی یوسف و محمد آزاد شود و اگر دو زن را گفت یکی از شما را مطلقه است و یا
 را وطنی کرد و یا ببرد زن دوم مطلقه شود **مسلم** کنیز را گفت اول فرزند آری
 اگر بپر خود تو آزاد باشی و این کنیزک بپر و دختر از یک شکم و معلوم نیست که
 اول بپر زاد و یا دختر بپر بنده بود و نصف از مادر و دختر آزاد شود **مسلم** و هر دو
 گواهی دادند که بپر مردی که یکی از دو بنده خود آزاد کرده است و یا گواهی دادند
 که یکی از دو کنیزک آزاد کرده است گواهی نشوند و بقول ابو یوسف و محمد نشوند
 و بپر کنند یا یکی را تعیین کند **مسلم** اگر گواهی دادند که یکی را در مرض موه یکی از
 دو بنده را آزاد کرده است و یا گواهی که یکی از دو زنان را مطلق گفته است
 مسموع بود **باب اطلاق بالعتق** اگر گفت من در سرای درایم پس هر بنده که
 آن روز را بود از او بپر بنده را که بعد از او کند ملک شد بپر آمدن سرای

زود
 بعد

را
 دوم

اولیت پس
 محله مطلق

دانند

آزاد

آزاد شود و اگر آن روز نکفت آزاد نشود **مسئله** لفظ ملک متناول محل نیت تا
 اگر کثیر بود اگر گفت هر ملک یا که مرست آزاد و کثیر یا عامه دارد بپس آورد آزاد
 نشود **مسئله** اگر گفت هر بنده که مرست پس فردا آزاد و یا گفت هر ملک که
 مالک شوم من پس فردا آزاد و او یک بنده دارد دو بنده دیگر خرید و پس فردا
 شد همان بنده که در حاله سو کند در ملک او بود مرست آزاد شود و بنده دیگر که
 بعد از آن خرید آزاد نشود **مسئله** اگر گفت هر ملک یا که مرست بعد از موه من آزاد
 و بنده دیگر بعد خرید و برود و هر دو بنده از نیت مال آزاد شوند **باب العتق علی الطبیح**
 بنده را بر مالی مقدار آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر عتق بنده معلق
 کرد ایند با دار مال بنده مادیون شود چون بنده مال پیش محض حاضر
 آورد بنده آزاد شود و موسار جبر کنند بر قبض مال یعنی در شراخ او را قبض
 دارند و بقول زوجه بر قبض مال **مسئله** اگر گفت تو از ادی بعد از مرگ هزار
 درم قبول بنده بعد از موه معتبر بود تا اگر بنده بعد از موت موسار درم
 قبول کرد آزاد شود و هزار درم واجب آید **مسئله** اگر بنده را بر خدمت یک
 آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و خدمت یک له واجب آید و اگر موسار
 پیش از خدمت برد قیمت واجب آید و بقول محمد خدمت یک له واجب شود
مسئله مردی گفت این کثیر که اب هزار درم آزاد کن بشرطی که بمن تزویج کنی
 موسار آزاد کرد و این معتوق را از نکاح امتناع آورد کثیر آزاد نشود
 بر فرمایند هیچ واجب نشود و اگر موسار گوید که این کثیر را از من جهته
 آزاد کن هزار درم بشرطی که بمن تزویج کنی موسار آزاد کرد کثیر از نکاح
 امتناع آورد کثیر آزاد نشود هزار درم قیمت کنند بر قیمت و بر مهر مثل او

موت

اجعل بالضم ما جعل للعامل علی
 عامه از جمله مضافا بکون عوض
 عن العتق بقدر او حیثاً
 جائزاً کثیر

بنده
قیمه

آنچه حصه قیمه آید فرمانیده به مالک کنیزک ادهد و حصه مهر ساقط شود **باب الحاق** بر تبره معلق
 که در این دن عین است بمطلق موه چنانکه گوید چون بچشم تو آزاد باشی و یا کفایت
 آن روز که بچشم تو آزادی یا گوید تو آزادی پس مرکب من و یا گوید تو مدبری یا گوید
 ترا ببرد کردم درین مناسل مدبر نشود و فوضت و بخشیدن او روا نباشد و بقول
 شافعی فوضت و بخشیدن مدبر جایز بود **مسئله** جایز بود که مولی مدبر خدمت
 فرماید و بجز در بی دهد و جایز بود که مولا کنیزک را و طی کند و یا تزویج کند و بوجه
 مولا بجز از نشت مال آزاد شود یعنی اگر ترک مسمیت و وثقت قیمه مدبر بود و مولا
 آزاد شود و اگر مولا بجز مدبر مال دیگر نداشت مدبر و حصه قیمه سحایه کند برای
 ورنه و اگر مولی وام داد یا دارد که مستغرق قیمت مدبر است در کل قیمت سحایه
 کند **مسئله** که مولی گفت اگر درین مرض و یا درین سفر بچشم تو آزاد ده سال بچشم
 تو آزاد باشی مدبر مقید بود و همچنین اگر گفت تو آزادی بعد از مرکب فلان
 این مدبر مقید بود و فوضت و بخشیدن او جایز بود اگر مولا هم بران صفت بود
 آزاد شود چنانچه مدبر آزادی شود یعنی از نشت مال آزاد شود چنانچه مدبر تعلیق
 عتق بمرگ فلان چون ببرد نیز آزاد شود **باب الاستیلا** اگر کنیزک از مولا
 فرزند آورد ام ولد شود و فوضت و ملک کردن آید او جایز نبود و جایز بود که
 مولی و طی کند و یا خدمت فرماید و یا اجازت دهد و یا تزویج کند و چون
 ام ولد بار دیگر فرزند آورد نسب از مولی ثابت شود بی دعوی مولی اگر بفرزند
 اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار نکند و فرزند دوم را نفی کند
 نفی شود و اول باری اقرار مولا نسبت ثابت نشود **مسئله** چون مولا بچشم تو
 از کل مال آزاد شود و اگر مولا مدیون بود برای وام در آن سحایه نکند **مسئله**
 اگر ام ولد بفرایضا اسلام آورد در جمیع قیمت برای بفرایضا سحایه کند و بجز آنکه گفته

مدبر آزاد شوند
 که مولا تو ببرد
 موت مولا آزاد
 مدبر

و در مسله
 فذل

و بقول
 و اول
 و اول باری اقرار مولا نسبت ثابت نشود

و در مسله

بود تا قیمت داد کنند آزاد نشود و بقول ز فرد حال آزاد شود و سعایه نزلد این بود
 تمام ولد **مسئله** اگر مردی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی فرزند آورد بعد شومر با
 کنیزک شد ام ولد او شود و بقول شافعی ام ولد نشود **مسئله** اگر کنیزک مشترک
 فرزند آورد و یکی ازین دو شریک دعوی نسب کرد ثابت شود و کنیزک ام ولد او
 شود و بر اثر شریک نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود و قیمت
 فرزند ضامن نشود و بقول حنفیه نصف ام ولد شود و بعد نصف شریک مالک
 شود و سبب ضمانت و اگر پدر و شریک بیکار و دعوی نسب کردند فرزند پدر و
 نامیت شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک و بر
 و بطریق مقاضات سابقه شود و این سبب از هر یکی میراث یک سبب کامل بود و این
 هر دو ازین سبب میراث یک بدر برند و بقول فخر رازی درین مسئله رجوع بقول قاضی
 کند بهر که قاضی این سبب را احقاق کند پس او باشد **مسئله** اگر مردی کنیزک مکاتبه خود
 و علی کرد و از وی فرزند آورد و مولی و دعوی نسب فرزند کرد و مکاتبه تصدیق کرد و نسب
 از مولی نامیت شد و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتبه حسب آمد و کسرت
 ولد او نشود و اگر مکاتبه تکدیب کرد و نسب از مولی ثابت نشود و بقول ابو یوسف
 تصدیق مکاتبه معتبره **کتاب الاطلاق** بیان عبارت از نفی یکا از دو طرف
 جنسیت بمقتضی **مسئله** سوگند بر سه نوع است نوع اول را غموس گویند و آن سوگند است
 بر کاری گذشته با قصد دروغ و درین سوگند زده کار شود و کفارست و حسب سبب
 و توبه و استغفار کند و بقول فخر رازی سوگند غموس از منقعه سبب و کفارت حسب
 آمد **مسئله** نوع دوم سوگند لغو است و آن سوگند است بر کاری گذشته بکمال صدق
 و حال خلاف آن بود و درین سوگند امید است که عقیدت با خود نمود و بقول شافعی
 لغو سوگند است که بقصد در زبان رود و حال که در حال قسم و کجاست که بدلا و بعد

نسب

نسب

عقود

بیاورد الله بصد سو کند **مسلم** نوع سوم سو کند نسبت که از منقعه گویند و آن سو کند
که بر کوهی آبنده خاکه گوید بخدای ای کارکنم و یا بخدای ای کارکنم و درین سو کند
بگره خلاف آن کار کرد کفارت و حیب آمد **مسلم** اگر با کراهه و یا بفرمان سو کند
خورد و برخلاف آن کار کرد کفارت و حیب آمد و بقولش فر کفارت و حیب
مسلم اگر سو کند خورد که طمان کارکنم بفرمان کراهه و یا شبان و یا بصد و حیب آمد
مسلم کلمه که درین سو کند جایز بود است با بصد و یا بفرمان و یا بفرمان و بفرمان و بفرمان
که بدان جایز بود بگر یا بصد و حیب و حلف و شهادت و یا بفرمان کلمه یا بصد و حیب
ایم الله یعنی سو کند بخدای بعد از اینها و الله علی تدر و نذر الله یعنی سو کند
خدای بقول زفر و حلف و شهادت و یا بفرمان کلمه یا بصد و حیب سو کند نشود **مسلم** اگر
حزین کار کند او کافر بود و این کار کرد کفارت سو کند و حیب آمد اگر مردانند که
بدین سخن سو کند کافر می شود و اگر مردانند که بکردن این کار درین سو کند کافر می شود
و بقولش سو کند نشود **مسلم** اگر سو کند خورد و بصد و حیب و یا بصد و حیب
خشم خدای و یا بفرمان او و یا سو کند معاصم و یا بفرمان آن و یا بکعبه خورد و جایز نبود و حیب
اگر کفرت بخی الله این کارکنم سو کند خورد و بقولش سو کند بود **مسلم** اگر حسی
کارکنم بس و بصد و حیب ای یا بصد و حیب ای یا بفرمان یا بفرمان یا بفرمان یا بفرمان
صعدند با نام سو کند بود **مسلم** حروف قسم است و آن با و او و ما است
صاحبه با بصد و او الله و یا الله و جایز بود که حروف قسم را اضا کنند گویند الله یعنی
کذا یعنی بگر که این کارکنم **مسلم** کفارت سو کند از او کردن بصد و حیب و بفرمان
و او ن بده در پیش و یا بفرمان بندن جامه بده در پیش و اندکترین جامه
که شتر اندام پوشیده بود و ما اگر هر یک از آنها از او داد صحیح است که جاتر شود
و اگر ازین مسئله خطا بخورد سه روز صحت روزه دارد و بقولش سو کند بخیر بود و مستباح

کافرتی

روزه داند

روزه دارد و یا متفرق **مسئله** از اذکردن بنده و طعام دادن چنانچه در ظاهر است
 در کفاره عین نیز درست است **مسئله** پیش از آنکه صانت شود اگر کفاره میدهند جایز
 نبود و بقول شافعی کفاره مال پیش از صنت جایز بود **مسئله** اگر سوگند خورد در مصیبه
 خورد چنانکه سوگند خورد نماز نیکداری یا بایز و مادر سخن نگوید و یا مسلمان را
 بکشد باید که سوگند بشکند بر خلاف آن کند و کفارت دهد **مسئله** اگر کافر سوگند
 خورد و خلاف آن کرد در کفو و یا بعد از اسلام کفارت واجب نیاید و بقول شافعی
 سوگند کافر صحیح است و در حث کفارت بمال واجب نبود **مسئله** اگر ملوک خود را خورد
 حرام گرداند حرام نشود و چون بران قسم کند کفارت واجب نشود و بقول شافعی
 کفارت واجب نشود **مسئله** اگر کفرت همه خلال بر من حرام بر طعام و شراب واقع شود
 فاما فنی بر من است که در سبب کند طلاق یا ن افندی است و زواج با نام زوجه
 که فارغ شود حاشی نمود **مسئله** اگر نذر مطلق کرد و فاند زوجه آمد و اگر نذر مطلق
 بشرط کرد اگر شرط موجود شد و فاند زوجه آمد **مسئله** اگر سوگند خورد و متصل شد الله
 گفت سوگند باطل بود **باب اليمين في الدخول والخروج والاسكنى والالتزام بالرب**
و غیر ذلک اگر سوگند خورد که در خانه بنامم اگر در کعبه سجده و یا در کعبه بپوشان
 و یا گشتن جهودان و یا در دهلیز و یا در سا باطو یا در باطو یا در صحنه در آید حاشی
 نشود **مسئله** اگر کفرت در سرای در بنامم و در سرای خراب در آید حاشی نشود
مسئله اگر سوگند خورد در بن سرای در بنامم و بعد از خراب شدن در می آید حاشی نشود
 همچنین اگر سوگند خورد که در بن سرای در بنامم و آن خراب شد و صحر گشت و آنجا را
 دیگر بنا کرد بعد در آید حاشی نشود و اگر سرای را بستاند و یا مسجد و یا حمام و یا خانه
 ساختن بعد در آید حاشی نشود **مسئله** سوگند خورد که در بن خانه در بنامم و آن خانه
 خراب شد و صحر گشت و در آید حاشی نشود و همچنین اگر آنجا خانه دیگر بنا کرد بعد

زیاد

در آمد حانت نشود
بار و بکوردن با
ایام شوم از اول
در آمد حانت نشود

اگر بکوردن در روز شنبه
در حال بیرون آوردن
حانت نشود اگر بکوردن
در روز شنبه و او

در تمام روز شوم
حانت نشود اگر بکوردن
در روز شنبه و او

حق اذن بکوردن

در آمد حانت نشود **مس** سو کند خورد که درین سرای در نیامیم و بر سقف او بایستاد
شود و اگر در طاق بایستاد حانت نشود اگر جامه پوشیده است و سو کند خورد
این جامه بیرونم و در حال کشید حانت نشود و اگر زمانی توقف کرد حانت نشود
مس اگر سو کند خورد که برین دابه سوار نشوم و در آن سوار هست و در حال فرود
آمد حانت نشود و اگر فرود نیاید و زمانی گذشته حانت نشود اگر سو کند خورد که
درین سرای و یلدرین خانه و یا درین محلت بسکن نشود و خود برین آمد و من
و این سخن خود هم اینجا گذشت حانت نشود و بقول شیخ حانت نشود **مس** اگر کفست
بجدا می که برون نیامیم و او را بر گرفته برون آوردند بفرمان وی حانت نشود و اگر
با اگر او برون آوردند و یا بی فرمان او گرفته برون آوردند و لیکن رضایت
حانت نشود **مس** سو کند خورد که برون نیامیم مگر برای جناره و برای جناره برون
آمد و بجای می دیگر نیز رفت حانت نشود **مس** اگر کفست لایح و لایه برون
مکه یعنی برون نیاید سوی مکه و یا کفست زرد سوی مکه و نیت مکه برون آمد و از
راه باز گشت حانت نشود **مس** اگر کفست لایه مکه یعنی در مکه نیاید و برون
به نیت مکه و باز گشت از آن راه حانت نشود تا در مکه در نیاید **مس** سو کند
خورد که در بصره آید و بگردد و در بصره نیامد در آخر جزو از اجزاء حانت نشود
مس سو کند خورد که فردا بر فلان بیامم اگر تو انم این استطاعت صحت باشد تا اگر بکوردن
و یا منع سلطان و یا منع دیگر نشود و فردا گذشت و نیت حانت نشود و اگر نیت
قدرة داشت تصدیق کنند **مس** سو کند خورد که نیت برون نیاید مگر بکوردن
او برای هر فرجی اذن شرط است **مس** اگر کفست لایح الا ان اذن کفست برون
نیاید مگر آنکه دستوری دهم و یا کفست برون نیاید تا دستوری دهم اول
بکوردن آمد بار دیگر با دستوری برون آمد حانت نشود **مس** اگر کفست

باید از نامان

برون آمدن زنی را گفت که اگر برون آندی تو طلاق و یا بوقت ضرب زنی
 زن را گفت اگر بزنی تو طلاق می کنی مقید نشود بزنی و برون آمدن آن وقت
 تا اگر وقت دیگر برون آید و یا بزنی طلاق نیفتد **مسئله** اگر گفت من پیش تو جانش
 بخور او گفت اگر جانش خورم بنده من آزاد می کند مقید نشود بدین طعام معنی
 که می خورد تا اگر در منزل خود رفت و جانش خورد بنده آزاد نشود و بقول زنی
 آزاد شود **مسئله** اگر سوگند خورد که بر دایه بشوار نشود و پر دایه بنده مادر زن زید کواری
 شد اگر موسائیت قیمت دایه بنده نیز داشت و بنده مدیون نیست بدین شرط
 قیمت سوگند او موسائیت نشود و بقول آنچنین اگر بنده بدین مستوفی شرط جانش
 نشود اگر قیمت داشت و اگر مستوفی نیست و یا مدیون نیست جانش نشود
 اگر قیمت و بقول بایه صرف در جمیع صورت جانش نشود و الله اعلم **باب الیهین**
الاکل والنزب واللبس الكلام **مسئله** اگر گفت ازین درخت خرما نخورم اگر میوه آن
 درخت خورد جانش نشود **مسئله** اگر گفت خرما ترش نخورم و بعد از سخت
 شدن می خورد جانش نشود اگر گفت این خرما ترش نخورم و بعد از سخت شدن
 می خورد جانش نشود و یا گفت این شیر نخورم و شیر از وی می خورد جانش نشود
مسئله اگر گفت با این کودک سخن نگویم یا گفت با این جوان سخن نگویم بعد
 از آن بر شدند با ایشان سخن می گوید جانش نشود **مسئله** اگر گفت گوشت
 این بزره نخورم بعد از آنکه گوشت بزرگ شد گوشت وی بخورد جانش نشود
مسئله اگر گفت خرما ترش نخورم و خوشه خرما ترش که دهن او خرما ترش می خورد و یا گفت
 خرما ترش نخورم و خوشه خرما ترش که دهن او خرما ترش می خورد و یا گفت نه خرما
 ترش نه خرما ترش نخورم و خوشه خرما ترش که دهن او خرما ترش می خورد در جمیع مسائل
 نشود و بقول ابی یوسف جانش نشود **مسئله** اگر گفت خرما ترش نخورم و خوشه خرما ترش
 نخورم

بند

بند اگر گفت خرما ترش نخورم و بعد از سخت شدن می خورد جانش نشود

بند اگر از زنی که دایه است اگر گفت من پیش تو جانش بخورم و بعد از سخت شدن می خورد جانش نشود

بند اگر از زنی که دایه است اگر گفت من پیش تو جانش بخورم و بعد از سخت شدن می خورد جانش نشود

بند اگر از زنی که دایه است اگر گفت من پیش تو جانش بخورم و بعد از سخت شدن می خورد جانش نشود

بند اگر از زنی که دایه است اگر گفت من پیش تو جانش بخورم و بعد از سخت شدن می خورد جانش نشود

که در ذنب خرماء تر بود خرید حانت نشود **مسئله** اگر گفت گوشت نخورم و مایه خورد حانت
 نشود و بقول شافعی و مالک حانت شود **مسئله** اگر گفت گوشت نخورم و گوشت
 خوک و یا گوشت آدمی خورد و یا جگر و یا شکم خورد حانت نشود **مسئله** اگر گفت
 نخورم و گوشت پشت خورد که در دو بر با بود حانت نشود و بقول ابو یوسف و محمد
 حانت نشود **مسئله** اگر گفت گوشت و یا پیله نخورم و گوشت سرن را خورد حانت نشود
مسئله اگر گفت ازین کندم نخورم و از نان او بخورد حانت نشود و بقول ابو یوسف
 و محمد حانت نشود **مسئله** اگر گفت ازین آرد نخورم و از نان ذی خورد حانت نشود
 اگر همان آرد را خشک بچکه که حانت نشود **مسئله** اگر گفت نان نخورم بر آنچه مقدار
 اهل شهر است که نان وی خورد و واقع شود **مسئله** اگر گفت بریان نخورم بر که بریان
 واقع شود **مسئله** اگر گفت طنج نخورم بر که بر آب بچنه واقع شود **مسئله** اگر گفت کربان
 نخورم بر سر بریائی در شهر میفرودند واقع شود **مسئله** اگر گفت فاکه نخورم بخوردن
 سبب خربزه و زرد الو حانت شود و بخوردن انگور و انار و فواجر و میوه و باد
 حانت نشود و بقول ابی یوسف و محمد بخوردن انگور و انار و فواجر حانت نشود **مسئله**
 سوکنند خورد که نان با نان خورش نخورد و نا خورش چیزی را گویند که نان بدان
 کبر پس نان با سرکه و نمک و روغن زیت خورد حانت نشود و بخوردن گوشت
 در شیر حانت نشود و بقول محمد حانت نشود **مسئله** عذرا خوردن است از طلوع صبح تا وقت
 وقت از وقت ظهر تا نیم شب و سحر از نیم شب تا طلوع **مسئله** اگر گفت و یا بیاض
 و یا پوشش بنده من آزاد و چیزی معین از مالکولات و مشروبات است داشت
 تقدیر نکند هر چه خورد و یا بیاض شد و یا پوشش بنده آزاد شود و بقول شافعی
 دینار صدق باشد **مسئله** اگر گفت ان لیت ثوبا و یا گفت ان اکلت طعاما
 ان خربت ثرا یا فقیر رو می آید یا پوشش و یا طعام نخورم و ثرا یا بیاض هم و طعام

اینها در کتاب
 تفسیر
 ابن تیمیة
 در کتاب
 الفقه
 جلد ۱
 صفحه ۱۴۳
 از کتاب
 رفاق

اگر نخورم
 میبوسات

و یا گفت

میان و یا

نیت

معین و با جابه معین و با شکر معین و شب تصدق کنند در دیانت نمودن
مسئله اگر گفت از جمله بیاناتم بگویم که بدین آب و جمله خورشید شود و لایق
 و جمله از دست و بار کوزه و بار بسوزد و خاست نشود و بقول ابی یوسف و محمد
 شود **مسئله** اگر گفت از آب و جمله بیاناتم هر طریق که طریق که بیاناتم هر
 خاست شود **مسئله** اگر گفت ابی درین کوزه است امروز اگر بیاناتم هر سه به
 از او کوزه خالی است و بیاناتم کوزه ریخته شد هم در آن روز و روز گذشت
 و با مقید روز کرد و در آب بنویسد خاست نشود و اگر در کوزه آب بود و ریخته
 خاست و بقول ابی یوسف و رساله مقید روز خاست شود **مسئله** اگر سوگند خورد که بر همان
 بر آنم امروز یک شکر را در در خاست نشود و بقول زفر مقید نشود **مسئله**
 سوگند خورد و باز بدین سخن گویم و زید را خواهد در حالی که زید خفته بود و پدید آید و در آن
مسئله اگر گفت که با و سخن گویم مگر باذن وی و او اذن کرد و معلوم بدست
 با سخن گفت خاست نشود و بقول ابی یوسف و محمد خاست نشود **مسئله** سوگند خورد که
 بیا به با او سخن گویم از وقت سوگند شمار **مسئله** سوگند خورد که سخن گویم و قرآن خواند
 است سخن گفت خاست نشود **مسئله** اگر گفت بوم اکلم فلانا فعدله کذا یعنی آن
 روز که با فلان سخن گوید ببنده او چنین باشد ریش او در واقع شود و اگر او
 در روز و در تصدق کند **مسئله** سوگند خورد اگر شب با فلان سخن ببنده و صبح
 این سوگند ریش واقع شود **مسئله** اگر گفت آن کلمت فلانا الا ان یقدم زید
 یا گفت حتی یقدم زید یا گفت الا ان باذن زید یا گفت حتی باذن زید یا گفت
 فامراته کند لعن اگر با فلان سخن گویم مگر آنکه زید از سفر باز آید یا گفت تا زید از سفر
 باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن کند یا گفت تا زید اذن کند پس زنی و سخن
 بود و پیش از قدم و باذن زید یا فلان سخن گفت خاست نشود و اگر بعد از

سوگند

کنند

گوید

بتدوم وادون زید سخن گفت جانست نشود و اگر زید بگوید سوگند قطب نشود و لعل
 ایسویف با قوط نشود **مسلم** اگر گفت طعام زید بخورم و باور سرای زید درم گویم و بگفت
 جامه زید بنوشم و بگفت بروا بر زید سوار نشوم و باگفت باینده زید سخن نگویم
 اگر هر یکی ازین اشیا را نشت کرد و ملک زید درین اشیا را نشت و این شرط وجود
 شد جانست نشود و لعل محمد و زرف جانست نشود و اگر پیش نگر و بعد از زوال ملک
 این شرط موجود شد جانست نشود با اتفاق دیگر زید این اشیا را بعد از سوگند ملک
 نشت و این شرط موجود شد جانست نشود اگر سوگند استیحه کرده است بدین اشیا
 و اگر اشاره نکرده است جانست نشود **مسلم** اگر سوگند خورده که باین دو بیت
 و با باین زن زید سخن نگویم و بعد از زوال محبت و کفاح سخن گفت جانست
 نشود و اگر کفاح نکرده جانست نشود و لعل محمد شود و اگر زید زرا بعد از سوگند
 کفاح کرد و این حرف با او سخن در اشاره کرده است جانست نشود و لعل محمد جانست
 نشود **مسلم** اگر گفت یا صاحب این طلیسان سخن نگویم و بعد از ربع طلیسان او سخن گفت
 جانست نشود **مسلم** اگر گفت لایکله الزمان او کجین اول لایکله زمانا او حییا یعنی یا لایکله
 سخن نگویم زمانا و یا همگامی بر نفس ماه واقع شود **مسلم** اگر گفت لایکله الدهر و یا لایکله
 لایکله ویر او یا لفت لایکله الابد و یا لفت لایکله العر مجرب است و حکم و معنی معلوم
 و لعل ایسویف و محمد در لفظ و هر فی الف و لام شش ماه واقع شود **مسلم** اگر گفت
 لایکله الایام یا لفت لایکله ایاما کثیره و یا لفت لایکله الشهور و یا لفت لایکله
 لایکله السنین برده ماه و ده روز و سه سال واقع شود و لعل ایسویف و محمد در انام
 هفتاد و در شهور یکسال و در سنین بر نام عمر واقع شود و اگر الف و لام گفت
 و نیت ندارد و اتفاق بر کمال واقع شود **باب الیمن فی الطلاق و العتق**
 اگر زن گفت اگر فرزندان من را طلاق و فرزند من مرده آورد و طلاق افتد اگر کفر کرد

جانست نشود ایسویف در کفر از امر و در عتق بد

ایسویف جانست

گفت

فت اگر فرزند زاید او آزاد باشد و فرزند مرده زاده بعد فرزند زنده زاده زنده
ازاد شود و بقول ابی یوسف و محمد آزاد نشود **مس** اگر گفت اول بنده که مالک
شوم ازاد بس بنده را مالک شد ازاد شود و اگر دو بنده را یکی مالک شد بعد
بنده دیگر مالک شد هیچ کدام آزاد نشود و اگر گفت هر بنده یکی که اول مالک شوم آزاد
بعده دو بنده را یکی مالک شد بعد از آن یک بنده را مالک شد این بنده **مس**
ازاد شود **مس** اگر گفت آفریند که مالک شوم ازاد بعد بنده را مالک شد بعد
از آن بنده دیگر را مالک شد بعد مالک بنده آخر ازاد شود الفانی که در
مالک است و بقول ابی یوسف و محمد از وقت مرگ او آزاد شود اگر از ثلث مال بیرون
آید **مس** اگر گفت هر بنده که بشارت دهد مرا بفلان چیز آزاد باشد و سه بنده
پس یکدیگر بشارت دادند اول بشارت زده دهنده آزاد شود و اگر هر سه بنده بیکبار
بشارت دادند هم آزاد شوند **مس** اگر بذر خود را بینهت کفاره خرید از کفارت
محبوب بود و بقول ز فوشا فنی محسوب نبود **مس** اگر بنده را گفت اگر ترا بخرم
تو از کفاره سوگند من آزاد باشی و بخرید ازاد شود از کفاره محسوب نبود **مس**
سوگند اگر کنی بیک اسیریت کنم ازاد باشد و کنیز که در ملک او بود اسیریت کرد ازاد
شود و اگر بعد از سوگند کنیز بیک خرید و اسیریت کرد ازاد نشود و بقول ز فرزند ازاد شود
مس اگر گفت هر ملوکی که مرست ازاد بنده گمان او و بد بران و امهات اولاد هم
ازاد شوند فاما مکاتب بین سوگند ازاد نشود **مس** زنان خود را گفت بنده
طالق بنده و بنده زن ایضه مطلقه شود و در وزن پیشینه شوم بخر بود
هر که تعیین کند هم مطلقه شود **مس** اگر گفت بنده مرا و بنده مرا بنده آخر ازاد
نشد و در دو بنده دیگر پیشینه مولا بخر بود هر کدامی که تعیین کند هم ازاد شود
و همچنین اگر گفت زید علی الف او عمرو و بکر بر ای بکر یا نص در هم واجب آید

از

خورد

و پانصد دیگر برای زید و عمرو واجب است و میان ایشان مناصف بود **باب بیست و نهم**
البيع والشراء والتزويج والصوم والقبض **مؤنة وغير ذلك** اگر گویند خورد که نفوذ
و یا تخم و یا اجاره ندیم و یا استیجاره کنیم و یا صلح از مال کنیم و قیمت کنیم و حضور کنیم
و فرزندانم و درین تصرفات دیگر را وکیل گرفت و وکیل آن تصرفات کرد
شود **مسئله** اگر گویند خورد که زیان الفاع کنیم و طلاق وضع کنیم و آزاد کنیم و بنده را
کنیم و صلح از قصاص کنیم و بنا کنیم و نه خشم و صدقه ندیم و وام ندیم و وام نسام
و بنده را برتریم و ذبح کنیم و بنا کنیم و نزو کنیم و امانت بر کسی کنیم و از کسی نسام و عاریت
ندیم و نسام و وام نگذاریم و وام قبض کنیم و جامه شویم و باز کنیم اگر این تصرفات کرد
و یا دیگر برای این تصرفات وکیل کرد در هر دو صورت عانت نشود **مسئله** اگر گفت
ان بعت لك هذا لبي لي ان جامه برای تو بودم و یا گفت ان بعتت لك
بي ان این جامه برای تو بخرم و یا گفت ان اوتيت لك بعة ان برای تو اجاره دادم
و یا گفت ان صبغت لك بعة ان برای تو رنگ کنم و یا گفت ان خطبت لك
بعة ان اگر بدوزم برای تو و یا گفت ان نيت لي ان اگر بنا کنم برای تو این زین را
و تصرفات بفرمان محلول علیه برای او کرد عانت نشود اگر چه از کلام محلول علیه
و اگر گفت ان بعت ثوبا لك ان جامه ملوک محلول علیه بفروشد با مروی دیبا
ان مروی بعلوم وی و یا معلوم وی عانت نشود و در اجاره و بیعت و مخاطبت
بنامین حکم دارد و اگر جامه ملوک محلول علیه عانت نشود و اگر گفت ان بعتت
الدار و یا گفت ان فزيت و لدار و یا گفت ان اكلت طعاما لك و یا ان اكلت
لك طعاما گفت در هر دو صورت حکم برابر است و اگر در مسئله ان بعتت لك
ثوبا نیت ان بعت ثوبا لك دارد تصدیق کنند در آنچه بر و تحقیق بود
مسئله اگر گفت ان بعتت ثوبا لك و یا بخرم از او بود بشرط عاریت

تکلیف

الثوب

باید شد
لك

و یا بگفت ان بعت ثوبا لك

و یا بخرم

ویا خریدار آزاد شود و همچنین اگر ب عقد فاسد خرید فروخت نیز آزاد شود اگر بنده بست
 با بیع بود و اگر بدست مشتری بود آزاد نشود و ب عقد موقوف نیز آزاد نشود و ب عقد
 باطل نیز آزاد نشود **مس** اگر گفت این بنده را فروشم زمین چنین بود و این بنده
 آزاد و مدبر گردانست نشود **مس** اگر زن شوهر را گفت بیک بر سر من زیبا نگاه
 کرده شوهر گفت کل امراة یا طالق هر زیبا که مرست طلاق این زن سو کند
 دهنده نیز مطلقه شود و بقول بی یوسف این زن مطلقه نشود **مس** اگر گفت **علاء**
المش الی بیت السدا الی الکعبه یعنی بر منت رفتن سوی خانه خدا و یا گفت
 بر منت رفتن سوی کعبه حج و یا عمره پیاده لازم نشود و اگر سوار و قریبانی دهند و
 اگر گفت **علاء الذناب** او خروج الی بیت السد یعنی بر منت بیرون آمدن
 سوی خانه خدا و یا بر منت رفتن سوی خانه خدا هیچ واجب نیست و همچنین اگر
 گفت **علاء المش** الی احرام و یا گفت **علاء المش** الی الصفا و المروة یعنی بر منت
 رفتن سوی و مروه هیچ واجب نشود و بقول بیوسف و محمد **مس** **علاء المش**
 الی احرام حج یا عمره واجب نشود **مس** اگر سو کند خورد اگر اسب حج کند بنده
 ای آزاد و گفت حج کرده ام و در مرد گوای دادند که مرد اسب در کوفه ایخیمه
 است بنده وی ازار نشود و بقول محمد آزاد نشود **مس** اگر گفت لا یصوم و غیر
 نیت صوم امساک کرد حائض نشود و اگر گفت لا یصوم یوما و یا گفت لا یصوم
 صوما یا مساک ساعتی حائض نشود مگر اینکه تمام روز نیت صوم امساک کند حائض
 نشود **مس** اگر لایصا گفت لایصا و قیام و قرات در رکوع کرد حائض نشود و
 رکوع حائض نشود و اگر گفت لایصا صلوة بگذار دن دور که حائض نشود **مس**
 زن را گفت اگر از رشتن تو بونم پس آن مدیه بود و پنبه خرید و زن بر منت
 آن جامه پوشید هر چه نشود و بقول بیوسف و محمد اگر وقت سو کند بنده را مالک

و هم کعبه و یا گفت بر منت رفتن سوی صفا

بدر
یعنی تصدق
به بکره
اسم لایبدر
الهام

شهره بکره
بارده
التجار

مستحقه
الحالیه و جریه مستحقه

راکت

ستون
غالب الصف

بود

بوده است **مسئله** اگر سوگند خورد که بر اینم نپوشم و انکسرتین زرو یار ششم مردارید
پوشید حانت شود و بقول **مسئله** بپوشید این رشته مردارید حانت نشود
اگر سوگند خورد که بر زمین نشیند و بر بساط و یا بر پوریا نشست حانت نشود
مسئله اگر گفت برین بستر نخیم و برین بستر ی دیگر انداخت و بران خفت حانت
نشود و اگر بر بستر جامه انداخت و بکسرد و بران خفت حانت نشود
اگر گفت برین تخته نه نشینم و بر تخته بساط و یا پوریا انداخت و یا کسرد و بران
نشست حانت نشود و اگر بران تخته دیگر انداخت و بر نشست حانت
نشود و بقول **مسئله** اگر بر بستر بستر ی دیگر کسرد و خفت حانت نشود
باب فی الیهن فی الضرب و القتل و غیر ذلک اگر سوگند خورد که زید را
زخم و یا بپوشم یا با وی سخن گویم و یا برودم یا بچم او را زیارت کنم این
سوگند مقید بحیات زید بود و اگر سوگند خورد که زید را بشوم و یا بر او
و یا مس و بعد از وفات زید داشت و یا برداشت و یا مس کرد
حانت نشود **مسئله** سوگند خورد که زن از زخم و مویش کشید و یا خفه کرد و یا بکشد
حانت نشود و بقول شافعی حانت نشود **مسئله** سوگند خورد که اگر فلان کتفم
بنده من آزاد و فلان مرده است اگر در وقت سوگند مردن او عالم بود
حانت نشود و اگر کبوه او عالم نبود بنده آزاد نشود و بقول ابی یوسف اگر
کبوت عالم بود بنده آزاد نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که دین فلان بده
قریب **مسئله** اگر از یکماه واقع شود **مسئله** و اگر گفت بده بجهید ادر کنم یکماه
و زیاده از ماه واقع شود **مسئله** اگر سوگند خورد که دین وی از روز ادم و او
کرد و این در اتم زیور و یا بکره و یا مستحقه بوده است حانت نشود
و اگر در اتم از زین و یا ستون بود حانت نشود و اگر سوگند خورد که دین

کنم

وی از روز

وی امروز بگذارم و بدان دین کلامی بدست و این فروخت و در این
 روحانت نشود و اگر و این این دین بحدی باشد حالت نشود **مسلمه** اگر سو کند
 درین خود را در می ل درم و در فیض کنتم و خضری فیض که روحانت نشود تا تمام دین
 بفرق فیض کند انگاه حالت نشود و بفرق خضری در حالت نشود یعنی اگر دین بیدوزن
 فیض که در میان این دو وقت با کلامی بخواند حالت نشود **مسلمه** اگر گفت نسبت مرا
 بگو که صد درم مالک باشد بنده من جن اگر صد درم و یا کمتر از صد درم مالک
 است حالت نشود **مسلمه** اگر سو کند خورد که فلان کار کنم بوسه آن کار ترک آرد
مسلمه اگر سو کند خورد که فلان کار کنم اگر یکبار کرد سو کند رهنش شود و از عهد آن
 بیرون آید **مسلمه** اگر او آن شخص را سو کند و او تا بهر فاسق و با بهر جاسوس که در شهر در آید
 اعلام کند این سو کند مقدر بود کجا به امارت و ولایت و بی قبول این سو کند بعد
 از عزل و زنی اعلام چه نشود **مسلمه** اگر سو کند خورد که بکشند ه فلان او بکشند
 و فلان قبول نکند و حالت نشود و بقبول ز فرحانت نشود و اگر سو کند خورد و بقبول
 بنده بدست فلان و فروخت و فلان قبول نکند و حالت نشود **مسلمه** اگر سو کند خورد که
 رجان بنویسم و کل را بویا بکنم را و یا کل بکنم را بسو کند حالت نشود و اگر سو کند
 که کل بکنم را و کل را بنویسم بر یک کل واقع شود **مسلمه** اگر سو کند خورد که زن کنتم
 و قبول برای او را خواست و او را اجازت بقبول کرد و حالت نشود و اگر اجازت
 بقبول کرد و حالت نشود و بقبول بقبول نیز حالت نشود **مسلمه** اگر سو کند خورد که در
 سر از زید در نیاید و در سرای ملک زید در آید حالت نشود و اگر در سرای که زید
 با اجازت بگفت در آمد نیز حالت نشود و بقبول تا بقبول این سو کند بفراموشی
 زید واقع شود و بقبول فانی سو کند در عشر ملک حالت نشود و اگر سو کند خورد
 هم با بگذارد و بعد او نیست بر هر یون مفاکس و یا بر یون نو از هر حالت نشود
 بصلیتم القاضی غلام

این فیض کلامی در وقت
 لا متوقفة احوال است
 و باقیست اگر بخواهد درم

لان اگر کان اسم عالم را در کتب
 و لایق لایق و غایب لایق
 و الورد ساقه

بجای

رجوع

توروی

کتاب الحدود حد عقوبتیست مقدر و جویست برای خدا بر او زنا بجای آوردن
 در قبل از ملک و به ملک **مسئله** زنا نابت شود بکواهی چهارم نگاه و در بند بصرح زنا
 بلفظ و طی و نه بلفظ جماع و امام از کواهان رسد از ماهیت و گفت زنا کرده و اگر
 و زمان زنا و از زنا که بومی زنا کرده است از کواهان سوال کند پس اگر بیان کردند و گفتند
 و دیدم که زنا کرد و و طی کرد و بفلان چون سر به جویست در سر به دان و کواهان را تعبد
 گفتند در نهان و آشکار البعد حکم بزنا کند **مسئله** زنا نابت شود باقرار چهار بار
 بجای مجلس هر بار که اقرار کند قاضی رو کند و غیر رسد از ماهیت زنا چنانکه نزد
 مشهور رسد است و چون بیان کرد حد زنند و بقول چهار بار اقرار شرط نیست
 بلکه یک اقرار حد زنند **مسئله** مفرش از اقامت حد اقرار رجوع کرد و یاد
 حد رجوع کرد مقبول بود حد ساقط شود و بقول فوج اقامت کند **مسئله** مسیحی است
 که امام مقرر رجوع تلقین و بگوید که شب زده باشی و بپوش کرده باشی و بپوشیده
 و طی کرده باشی **مسئله** اگر از آن شخص بود در صحرا رحم گفتد تا میرد و در رحم اشد کواهان
 گفتد بفرج نام رحم کند بعد مردان دیگر و آنکه اقرار کرده است ابتدا امام کند بعد
 مردان و بقول است فواته از شهود شرط نیست **مسئله** اگر شهود از رحم امتناع
 آوردند حد ساقط شود **مسئله** اگر زنا غیر محض است حد زنانه رسد از هر حسب
 و اگر زن بود بیاه نازبان رسد و باید که در نازبانه کرده و خارج باشد و حد ساقط
 نیست سخت و نه ناست زنا دور وقت حد زنان چنانکه از زنا دور گفتند
 و نازبانه بر امام برانگنده رسد اگر سرور می و فرج نرسد و بقول است ایوسف
 بر سر غیر رسد و بقول است بحر نسبت بر امام دیگر رسد **مسئله** مرد در حد ساقط
 رسد و بر زبان نیندازند و از زن چنانکه شد برای حد زنان که بگویند و بپوشیده
 و زن رسد حد رسد و در زمین نیندازند و اگر زن بر هم کند حرفه بگاو و در آن

گفته اند

حقه ناسیه فرو برد برای مرد حقه نکاوند **مسئله** مؤنثه را حد زنند بی اذن ایام و بعل
 شایق تواند که بی اذن حد زنند **مسئله** یا **مسئله** احصان برجم حرت و عقل و بلوغ و اسلام
 و وطی بکفاح صحیح بود در حاله که زن و شوهر موصوفند به اوصاف احصان و بعل اول
 لایف و بی اذن اسلام در احصان شرط نیست **مسئله** میان جلد و برجم جمع کنند و میان
 جلد و نفی نیز جمع کنند و بعل شایق میان جلد و نفی جمع **مسئله** اگر ایام صحت
 پیدا کرد و اگر بکشد بعد که ایام بر کفاح است **مسئله** اگر ایام از مادر گذر کند
 برجم نکند و اگر محض شوهر جلد نکند تا در مرض صحت **مسئله** اگر زنا حاکمه زناگر حد
 زنند تا اولادت نسود و از نفاس سر و پا نیاید اگر او جلد بود **باب الوطی**
الذی یوجب الحد و الله لا یوجب الحد اگر در محل شبهه بود بزنا حد و جب نیاید اگر
 مکان حرمت بود و صاحب کفرک فرزند و یا بنام بر او طے کرده و یا معتد به اطلاق
 گنایات را او طے کرده **مسئله** اگر شبهه در فعل بود صاحب معتد به ملائمت بر او در عده و طے
 کرده و یا کفرک مادر و پدر را و یا کفرک مکوه و یا کفرک مکوه و یا کفرک موی را
 و طے کرده اگر عالم است حرمت و طے حد و جب آید و اگر بکمان صلا و طے کرده
 و جب نیاید و در مسله لو سانسب ثابت شود و در مسله تا نسبت نشود
مسئله اگر کفرک برادر و عیثم را و طے کرده و جب آید اگر صیمنان صل بود **مسئله** اگر زنا
 در ستر خود یافت و طے کرده و جب آید **مسئله** اگر اجنبیه او زنا زفاف کرده
 و گفتند که این زناست و او طے کرده و جب آید و مهر و جب آید **مسئله** اگر زنا را
 از محام کفاح کرده و طے کرده و یا اجنبیه را در غیر فرج و طے کرده و جب آید و بعل شایق
 و محدث فحش و طے محارم بکفاح اگر عالم باشد حرمت حد و جب آید بوطی حد
 و جب آید و نیز و یک ابو یوسف و محدث حد و جب آید **مسئله** بوطی چهار بار و زنا
 در در حد و جب و یا در در نفی حد و جب نیاید و بعل شایق حد و جب آید **مسئله** اگر

ایام

زن

حد

یکمان اگر زن او است

حرطه در اسلام با مان در آمد و بازمیه زنا که در حرطی حد و حبس بد و قتل آفر
ازدیه یوسف حد و حبس آید **مسئله** زنا صبیح و یا جنون با عاقله و بالغه حد و حبس بد
و قتل زنی فرزند و بکر است از زانی یوسف بزنی حد و حبس آید اگر عاقل
و بالغه بصیبه و یا جنونه زنا که در زنا حد و حبس آید **مسئله** اگر زنی را استیبار کرد
برای زنا و با او زنا کرد حد و حبس نباید و قتل استیوسف و محمد و شافع حد و حبس
آید **مسئله** اگر با کراهه زنا کرد حد و حبس نباید **مسئله** اگر زنی را زنی با زنی معینه زنی گفت
که مرا کفاح کرده است و یا زنی را زنی کرده است بزنا فلان مرد او گفت که مرا کفاح
کرده ام در هر دو صورت حد و حبس نباید **مسئله** اگر کنیز را زنا کرد و بعد بکشت
او را بقول زنا حد و قیمت کبک و حبس آید و قتل استیوسف حد و حبس
مسئله خلیفه بقصاص و اموال مواخذه است و بحد مواخذه ندادند علم **باب**
الشهادت علی الزنا و الرجوع عنها اگر گواهان گواهی دادند بحد می بقاوم
که بعد از آن مانع نبود از ادایر شهادت و شهادت مقبول نبود مگر در حد قذف و قتل
شافع و قتل بود **مسئله** اگر در زنی گواهی دادند بعد از مدتی قطع کنند و ضمان
سرفه لازم آید **مسئله** اگر گواهی دادند زنا باز نماند حد زنی و اگر گواهی دادند که از
فلان غایب زد و بر حسب قطع کشید **مسئله** اگر گواهان بر مردی گواهی دادند زنا
باز نماند که دور گواهان نمی کشند آن زن را حد زنند و اگر فرار کرد زنا با
مجهول حد زنند **مسئله** دو گواه گواهی دادند زنا با زنی معنی که آن را اگر کرده است
بزرگترین دو گواه گواهی دادند که آن زن ظالم بوده است بر هر دو حد و حبس
باید و قتل استیوسف و محمد بر مرد حد و حبس شود **مسئله** اگر دو گواه گواهی دادند
که زنی با فلان زنا کرده است در کوفه و دو گواه گواهی دادند که زنی با فلان
زنا کرده است در بصره بر هر دو حد و حبس باید و قتل زنی زنی گواهی دادند

در حد زنی
در حد زنی

آید

اگر چهار کواه گواهی دادند که زید با فلان کوه زنا کرده است بوقت طلوع شمس در فلان
 حالت و چهار کواه گواهی دادند که زید با فلان زن بوقت طلوع آفتاب هم در فلان
 روز در محلی دیگر زنا کرده است از همه حد ساقط شود **مسئله** اگر دو کواه گواهی دادند که
 فلان در فلان خانه در فلان کجاست زنا کرده است و دو کواه گواهی دادند که فلان
 در فلان خانه بر هر دو حد واجب آید **مسئله** اگر چهار کواه گواهی دادند زنا با فلان
 عینه و آن زن بکریست و گواهی فاسق اند از همه حد ساقط شود **مسئله** اگر چهار مرد
 گواهی فرج بر زنا گواهی دادند حد زنند و اگر گواهی حاصل شد گواهی دادند بجماع
 نیز حد زنند **مسئله** اگر چهار کواه نامتوا یا محدود و قذف زنا گواهی دادند بر گواهی
 حد قذف واجب آید و مشهور علیه را حد زنند و اگر سه کواه زنا گواهی دادند و
 حد اقامت شد بقدره یکی از گواهیان سبده و یا محدود و قذف ظاهر شد بر گواهی
 حد قذف واجب شود و اگر شش ضرب بند بود بر گواهیان واجب بشود
 و نه در بیت اهل و ملا در کسی که زلم کرده است در بیت اهل واجب آید و قول
 ای بوسف و محمد در شش ضرب در بیت اهل واجب آید **مسئله** اگر بعد از رجوع
 یا از چهار کواه رجوع کرد در راجع حد قذف واجب آید و رجوع در بی حد بشود
 و بقول زفر حد زنند و بقول شش گواهی و حد زنند و حد زنند و حد زنند و حد زنند
 رجوع کرد و همه کواه با راجع قذف زنند و بقول زفر هر که رجوع کرد بجموع احد
 زنند **مسئله** اگر پنج کواه گواهی دادند زنا با یک رجوع کرد در راجع همه حد
 بنا بدو اگر دو هم سمر رجوع کرد بر هر دو حد قذف واجب آید و رجوع در بی حد
 شوند **مسئله** اگر گواهیان بعد از رجوع و بعد از زنی سبده ظاهر شوند زنی دست
 مردم ضایع شود و بیغ اگر زنی رجوع کند و بقول ای بوسف و محمد و بیست و جمیع در
 در حد آید **مسئله** اگر چهار کواه گواهی دادند زنا بر مرد و فاضلی رجوع فرمود و مردی

اگر چهار نفر زنند اگر گواهی آن زن را گواهی دادند

اگر از شش حد ساقط است و بقول
 محمد زنی با ارجاع او از کسی که
 یک بار رجوع کند گواهی آن حد قذف است

بقدر

اورا نکشت بعد که گواهان بنده بیدار شدند بر قاتل و به مقتول زانی واجب آید و اگر بعد
 از رجوع شهود بنده شدند در بیوم در بیت المال بود **مسئله** اگر شهود زنا گفتند بقصد
 نظر کرده ایم گواهی سموع بود **مسئله** اگر شهود علیه احصان را نکند و دیگر شهود زن
 با احصان گواهی دادند و یا از این از زینت از وی و زینت آورده است و میگویند
 و بقول زنی گواهی در احصان نشنوند **باب حد الزنا** اگر مردی غیر خود را بکشد
 و بوی غیر موجود است و یا بخوردن بنید مست شد و دو گواه گواهی دادند که
 شرب غیر و بنید با اختیار بوده است و یا یکی را اقرار کرد و دزدی بعد از زوال
 مسته و بقول امینوسف و بار اقرار را شرط **مسئله** اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی
 و یا گواهی دادند حد زنند و بقول محمد حد زنند و اگر بعد مسامت بوی به یک زایل
 شد با اتفاق حد زنند **مسئله** اگر از شخص بوی غیر موجود شد و یا غیر اتمی کرد و یا
 اقرار کرد بشرب غیر و رجوع کرد و یا مستی که عقل وی زایل شد اقرار کرد
 بشرب غیر درین مسائل حد زنند **مسئله** مست که بروی حد واجب آید کسی است
 عقل از وی زایل شود و بقول امینوسف و محمد اگر بیهوده گوید و سخن مختلط بود
 حد مستی واجب میشود **مسئله** حد مستی و شرب غیر هشتاد تا زیان است و بقول
 شیخ فخری هفت تا زیان است **مسئله** حد مستی بر اندام بر آکنده زنند چنانچه حد زنا
باب حد القذف حد قذف هشتاد تا زیان است چنانچه حد مستی و بنده اجل تا زیان
 وان بدو گواه و یا یکی اقرار ثابت شود **مسئله** اگر مردی محصن یا زنی محصنه
 را قذف کرد نیز نا و مقذوف طلب حد کرد حد زنند بر آکنده بر اندام با جامه
 بلکه پوستین و یا بخت دور کنند **مسئله** احصان مقذوف است که عاقل و بالغ
 و مسلمان و عقیف از فعل زنا بود **مسئله** اگر گفت است لایبک یعنی بنده مرید
 خود را و مادر او محصنه است حد زنند **مسئله** اگر تخم گفت که تو پسر زید نه و او را

تبدیل

تیب

حد اگر قذف و فو و صود و صوفی
 حد مستی و شرب غیر بنده اجل تا زیان است

پسر زید بخواند صد زنند و اگر یک چشم نبود صد زنند **مسئله** اگر نفع نسبت از جد کرد یعنی
 گفت تو پسر جد من و زید جد شود صد زنند **مسئله** اگر پسر با نطفه و یا این با
 السماء و یا نسبت بعم و یا بحال و یا بشوئی مادر صد زنند **مسئله** اگر شخص را گفت ای
 پسر زانیه و مادر مقدوف مرده است و حکمه بود و پسر آن زن و یا زراد
 طلب حد کرد و صد زنند **مسئله** اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد و یا مویس ببنده خود
 قذف مادر کرد و مادر بنده حره و مسلمانست و ایشان طلب حد کردند صد زنند
مسئله بدون مقدوف حد باطل شود و بقول است نفع باطل نشود **مسئله** اگر زار
 بقذف و رجوع کرد و یا مقدوف عفو کرد حد باطل نشود و بقول ابی یوسف
 و شافعی هر دو باطل شود **مسئله** اگر گوید زناک است یا طبل و مراد بر آمدن بر
 کوه دارد حد واجب شود و بقول محمد واجب نشود **مسئله** اگر خودی را گفت ای
 زاینا و او گفت یا بلکه توئی بر من حد واجب آید **مسئله** اگر زن خود
 را گفت ای زانیه و او گفت یا بلکه توئی بر زن حد واجب آید و لعان
 واجب نشود **مسئله** اگر زن خود را گفت ای زانیه و زن گفت یا تو
 زنا کرده ام نه حد واجب آید و نه لعان **مسئله** اگر اقرار بفرزند کرد و بعد
 نفع کرد لعان کند اگر اول نفع کرد بعد اقرار کرد حد واجب آید و در هر دو
 صورت نسبت از وی ثابت شود **مسئله** اگر زن را گفت ای فرزند من پسر
 منست و نه پسر تو حد و لعان باطل شود **مسئله** اگر زیار اذوف کرد و لعانی
 زن فرزند دارد و پدر فرزند معلوم یا و یا شوهر با وی نفی آورد و لعان
 لعان کرده است حد واجب نشود **مسئله** شخص را قذف کرد که در غیر
 ملک و طی کرده است و یا کنیزک مشترکه را و طی کرده است و یا مسلمان
 را قذف کرده که در جاه کفر زنا کرده است و یا مکاتبه را قذف کرد که در جاه

البیض
 ضل من الناس
 محض باطلاق
 الذممة وعدم
 القصد

وله

و ديوت

ابن العجوة

زنديق

مواجو

ناگس

منكوس

ياضكده

ياضكده

من يظن على امرائه

ابن العجوة

ابن العجوة

ابن العجوة

ابن العجوة

ابن العجوة

ابن العجوة

ابن العجوة

و و فابدل کن به کذا شته است درین مسائل که در حاله کوزنا کرده است و یا
 مکاتبه را قذف کرد که برده است و و غایب کن کن به کذا شته درین مسائل حد و
 شود **مسئله** اگر مردی را قذف کرد که کثیر مجوس را وطی کرده است و یا زن را
 در حده حیض وطی کرده است و یا مکاتبه را وطی کرده است حد واجب شود
 و بقول ابویوسف در فرود وطی مکاتبه اخصان است قط شود و بر قاذف
 حد واجب است **مسئله** اگر مسلمانی را قذف کرد در حاله کونم مادر خود را کفاح
 کرده است حد زنند و بقول ابویوسف و محمد بن زکریا اگر در اسلام با مان
 در آمد و مسلمان را قذف کرد حد زنند **مسئله** اگر شخصی باره قذف کرد و یا شتر
 خورد و یک حد زنند **فصل** در قذف محسوب بود و بقول شیخ فخر مقدوف مختلف بود
 یعنی جماعتی را قذف کرد برای هر یکی حد زنند **فصل فی العذیر** اگر ملوک و یا
 کافر یا زانی را قذف کرد و یا مسلمانی را فاسق یا کافر یا جنیت یا سارق
 یا فاجر یا منافق یا لوطی گفت بر قاذف تعذیر واجب شود و همچنین اگر
 مسلمانی را لایع الصبیان یا ربا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا
 محنت یا خائن یا ابن قحبه یا زندیق یا قبطان یا عاوی الزانی یا مادر اللصوص
 یا حرام زاده گفت تعذیر واجب شود **مسئله** اگر شخصی را گفت اگر کسی
 ای فریضه ای شوک ای کاوای مارد یا گفت یا شمشیر یا جام یا بغلیا خواجو
 یا ولد اطرام یا عیار یا ناگس یا منکوس یا حوۃ یا ضحکه یا کنشجان یا ابله
 یا منکوس در جمیع الفاظ تعذیر واجب نشود **مسئله** اگر تعذیر سی و نه سوط
 است و اقل او نه سوط و بقول ابویوسف و زفر مفاد نه سوط اگر تعذیر
 است و بر و ای از ابویوسف اگر او مفاد پنج سوط است **مسئله** اگر
 امام بعد از ضرب حسب کند جایز بود **مسئله** سخت ترین ضرب تعذیر است

جوبی

و یا زنا کرد

ابن العجوة
 ابو داود
 احمد و ابویوسف
 و ابوداود و ابویوسف
 و ابوداود و ابویوسف

یا قوطبان ارباب قبطان
 وهو الذی یعلم فحور امراته
 و ههنا رضی

در اندر بیخ جورا
 و بر ضرب
 حاله که

در حد و یا
 یا ضحکه یا کنشجان یا ابله
 یا منکوس در جمیع الفاظ تعذیر واجب نشود

بند ۱۵۰

بود بعد زنا بعد از آن حد شرب بعد از آن حد قذف **مس** اگر بسبب تعدیه مردی
 وی حد بود یعنی بیج واجب نیاید و بعملی باشد فیه در بیت المال واجب نشود
 اگر شوهر زن را تعدیه کرد بسبب ترک زینت و یا بسبب ترک اجابت بر وی
 فرارش و بسبب ترک نماز و یا ترک غسل و یا بسبب بیرون از خانه و
 زن ببرد و فیه واجب شود **کتاب الرقة** رقة عبارت از گرفتن عاقل بالغ
 ده درم نوره مضروب است بطریق فغیه از هر زبکمان و یا بتماما **مس** اگر رقة
 ثابت شد بکواهی دو مرد و یا بیک اقرار قطع واجب نشود و بقول شافعی
 بصاب رقة ربع دینار است و بقول مالک سه درم است اگر جماعتی رقة
 کردند بجماعتی مالک قطع کنند و بقول ابو یوسف در اقرار دو بار و در مختلف
 شرط است **مس** اگر جماعتی دزدی کردند و یکی از ایشان مال یک نفر را
 از ایشان دزدید درم قیمت رسد بر همه قطع واجب نشود و بقول شافعی هر
 متاع گرفت هم او را قطع کنند **مس** بززدیدن چوب و گاه و نی و مرغ و کاه
 و زنج و آهک و میوه تر و یا بردخت و شیر و گوشت و کشتی که فرو رفته باشد
 و یا از سر و طنبر و مصحف اگر با بر آید بود قطع واجب است و بقول شافعی
 و یک روایت از ابی یوسف قطع واجب آید **مس** بززدیدن چینی یا زرد
 و تخطیخ و زرد و در سجد و بززدیدن کودک آزاد اگر با او بر آید بود قطع
 و بقول ابو یوسف اگر زینت بکتاب رقة رسد قطع کنند **مس** بززدیدن
 بنده و دفاتر قطع کنند مگر در دفاتر حساب و اگر کودک خورد است که بنده
 است که از او زردیده قطع کنند و بقول ابو یوسف قطع کنند **مس** بززدیدن
 سک و یوز و دوف و طبل و بریط و نای و بجانیت کردن و لنت کردن
 در بودن در زکوة کفن و زردیدن و دزدیدن از بیت المال قطع کنند

آمدن

کمال نظیر این اوجه
عنده مال

و ما هر

کمال
بیرد

و همان سخن ابو یوسف
یعنی بر هر اوجه

و بقول شافعی و ابو یوسف اگر کفن دزد قطع واجب است **مسئله** اگر کسی از شرکیان
 دزدید قطع کنند **مسئله** اگر مثل دین خود از بیرون ببردید قطع کنند **مسئله** اگر کالایی
 سرقت کرد و قطع کردند و آن کالا مالک را برگرداند باز آن کالا را بار دیگر دزدید قطع
 نکنند و اگر آن کالا متغیر نشده است و بقول ابو یوسف و شافعی قطع کنند
مسئله بزدن چوب ساج و لی تیره و آن بوسه صندل و بکینها و سبز و نایاق و غیره از
 و مر و اید و او نه چوب و در آن که از چوب ساخته اند قطع کنند **مسئله** اگر در در
مسئله اگر ز قرابت محرم دزدید قطع کنند و بقول شافعی قرابت و اولاد **مسئله**
 و بقول ابی یوسف قطع کنند **مسئله** اگر زن از شوهر دزدید و یا شوهر از زن **مسئله**
 دزدید قطع کنند و بقول شافعی قطع کنند **مسئله** اگر بنده کالای مولی و یا کالای
 مولی و یا کالای مالک خود دزدید قطع کنند و بقول ابو یوسف و محمد اگر خسر از
مسئله اگر از مکاتبه خود و یا از داماد خود و یا از خسر خود کالایی دزدید قطع
 و بقول ابو یوسف و محمد اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر دزدید قطع
 کنند **مسئله** اگر از غنیمت و یا از حرام و یا از خانه که بدر آمدن در آن خانه ماذون
 قطع کنند **مسئله** اگر از مسجد کالایی دزدید و مالک کالای نزدیک وی بود قطع کنند
مسئله اگر همان از خانه که در آن خانه مهمان طلبیده اند کالایی دزدید قطع
مسئله اگر دزد در آمد کالای دزدید و در سرای بیرون نیاورد قطع کنند و اگر از
 حقه آورد یا سخن سرای قطع کنند **مسئله** اگر از اهل حرات حقه را غارت کرد
 و از آن حقه کالایی دزدید قطع کنند **مسئله** اگر در خانه را سوراخ کرد و در آمد
 کالایی در کوه انداخت بعده بیرون آمد و آن کالا بست و یا در نزد کالا بر
 بار کرد و بر اند و خرا بیرون آورد در هر دو صورت قطع کنند و بقول زهری
 اول قطع کنند **مسئله** اگر دزد در خانه سوراخ کرد و در آمد و کالا گرفت و بزد

مسئله اگر در در خانه دزدید قطع کنند
 و غنیمت اگر کالای مالک خود دزدید قطع کنند
 بیرون

دیگر از آن

دیگر که بیرون خانه است داد هر دور را قطع کنند و بقول بی یوسف اگر دزد در دست
 دست برون آورد و کالا بدزد بیرونی و دور بیرونی را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست
 درون کرد و از دست دزد دروین کالا بستند هر دور را قطع کنند **مسئله** اگر خانه را
 بی یوسف اگر دزد دست درون کرد و کالا برون آورد قطع کنند و بقول بی یوسف
 و بقول **مسئله** اگر در استین کرد بیرون آمد و شخصه از برون برید قطع کنند
 بی یوسف قطع کنند **مسئله** از قطار شتری یا باری دزدید قطع کنند **مسئله**
 بی یوسف اگر دزد وی مساع بستند و جو این با مساع دزدید و صاحب جوال
 جوال بود و یا بر جوال بود و یا بر جوال هفته بود قطع کنند **مسئله** اگر دست
 قطع طبع رون و یا در بیدار استین کسی آورد و مال کشید قطع کنند
 بی یوسف **الفیه القطع و اثباته** دست راست دزد از بند دست قطع
 اگر در میان کنند و اگر بار دوم دزدی کند پای چپ بزنند و اگر سیوم بار
 دزدی کند چس کنند تا توبه کنند و قطع نکنند و بقول شیخ چهار سیوم دست
 چپ بزنند و بار چهارم دست پای بزنند **مسئله** اگر نراگشت دست چپ
 دزدش از دزدی بریده شده است و یا شل است و یا دست و پا دور و یا دست
 بوزن انگشت بریده و یا شل است و یا پای راست او بریده است درین
 مسائل قطع کنند اگر قطع دست راست دست چپ برید ضامن شود
 و بقول بی یوسف و محمد در عذر ضامن شود و بقول زفر خط و یا در عذر ضامن شود
مسئله طلب قطع از صاحب مال شرط قطع است **مسئله** اگر کالا از مودع و یا
 از صاحب و یا از صاحب بود دزدید بمطالبه ایشان قطع کنند و اگر درین صورت
 مالک طلب قطع کرد و بقول زفر و شیخ قطع نکنند مگر طلب مالک **مسئله** اگر کالا از
 دزد بعد از قطع دیگری دزدید دوم را قطع کنند اگر مالک و یا سابق اول طلب

قطع کنند
 دزد

بگنجد قطع کنند **مس** اگر کالائی دزدید و پیش از حضورت مالک در شد یا بعد از حکم
بقطع دزد مالک شد و یا دزد دعوی مالکیت کرد بعد از ثبوت سرقه و یا قیمت کم
از نصاب شد درین میان قطع نکنند و بقول ابی یوسف در صورت
رد مالک پیش از حکم قطع کنند و بقول زفوشاف و روایتی از ابی یوسف
در صورت مالک شدن سارق قطع کنند و در مسله نقصان قیمت از
نصاب بقول زفوشاف و روایتی از محمد قطع کنند **مس** اگر دزد
ببزدوی اقرار کردند بپزدوی یکی مروق مال منت هر دو را قطع نکنند
اگر دو سر سرقه کردند و یکی غایب شد و بر حاضر بینة قائمه کردند **مس** اگر مالک قطع
واجب شود **مس** اگر بنده همجو را اقرار کرد بپزدوی درم معلوم و یا کالای بزرگ
و آن ده درم مالک **مس** بگنجد و بقول ابی یوسف اگر مالک اطلاع نکند بپزدوی
ده درم مالک **مس** اگر دزد مال را در راه هلاک کرد و در حین آوند
ضمان لازم نشود **مس** اگر قطع کردند کالای مروق موجود است مالک رد
کنند **مس** اگر از جانی دزدید و یا باره سرقه کرد و برای بعضی قطع کردند از قیمت
دزدیها قطع واقع بشود برای بقیه ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد
برای همه ضامن شود مگر برای سرقه که بدعوی آن قطع کردند **مس** اگر
دزد در سرائی در آمد و جامه دزدید و پاره کرد بعد از آن برون آورد
و قیمت آن ده درم نوبت قطع کنند و روایتی از ابی یوسف قطع نکنند
مس اگر کوسبندی دزدید و فرج کرد بعد برون آورد قطع نکنند **مس**
اگر زویانقوه دزدید و در ام و دغانیر ساخت قطع کنند و در ام و دغانیر
مالک **مس** بقول ابی یوسف و محمد **مس** اگر جامه دزدید و رنگ سرخ
کرد و قطع کردند و نکنند و ضامن نشود و بقول محمد جامه مالک **مس** کند و از

گفتند که این

کالا
قطع بقول محمد قطع کنند و ده درم مالک است

مالک فرزند

مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است بسازند و اگر رنگ سیاه که در مالک رو
 کنند **باب قطع الطریق** اگر جماعتی قصد قطع طریقی کردند و پیش از قطع طریقی گرفتار
 شدند جس کنند تا توبه کنند و اگر مالی معصوم بستند دست راست و با-
 جب ببرند و اگر کسی را کشتند و مال بستند بکلم بکشند اگر چه اولیاد مقتول **کشتند**
 و بقول شایع بکلم قصاص بکشند و اگر تم کشتند و هم مال بستند دست و پا
 بر نرند بکشند و بردار کنند و یا بکشند و بردار کنند و یا زنده بردار کنند
 و بقول بی یوسف و محمد بکشند و قطع نکنند **مسله** اگر بردار کنند باید که زنده
 بردار کنند و شکم وی نیزه زنند تا ببرد و سه روز بردار بردارند **مسله** چون
 قطع طریقی را بکشند ضمان مال برایشان لازم نشود **مسله** اگر بعضی از قطع
 طریقی مباشرت قتل کردند و بعضی نکردند حد بر همه واجب شود و بقول
 شایع کسی که قتل بکند بر وی حد واجب نشود **مسله** کشتن قطع طریقی
 بعضا و سنگ و یا تیغ برابر است **مسله** قطع طریقی مال بستند و حرا
 که نزد دست و پای ایشان برند و جراحه باطل شود و اگر جراحه کردند
 امان بستند در جراحه حتی که قصاص واجبست قصاص کشتند و در آنچه
 از شس واجبست از شس بسازند و اگر قطع طریقی بعد از قتل عدو
 توبه گرفتار شدند اولیاد مجزاند بکشند و یا عفو کنند و اگر میان قطع
 طریقی کودک و یا مجنون و یا ذی رحم محرم مقطوع علیه باشند حد ساقه او نهند
 و اولیاد مقتول در عفو و قصاص مجزاند **مسله** اگر بعضی از قافلہ بر بعضی قطع طریقی
 کردند حد واجب نشود و ویلا مقتول مجز بود در عفو و قصاص **مسله** اگر در
 شهر قطع طریقی کردند شب و یا روز و میان شهر قطع کردند حد واجب
 نشود و یا مقتول مجز بود در عفو و قصاص و بقول شایع فوجد واجب شود

صد

مقتول

اگر چه در دین باشد و بقول ابی یوسف اگر بدون شهر قطع طریق کرده اند صد واجب شود بر او تاتی
 از ابی یوسف اگر قطع بر دزد کند اگر چه بدیه باشد بر دزد کند در شهر بسلام و یا
 بسنگ و یا چوب چه واجب آید اگر مردی در شهر بارها خفه کرد بکشند **کتاب**
الشیر جهاد فرض کفایت است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط
 شود اگر همه ترک جهاد گرفتند بر نگار شوند **مسئله** جهاد بر کودک و بنده و زن فریاد
 و جایی مانده و دست پریده واجب نیست **مسئله** اگر کفار بر دار اسلام هجوم
 کردند جهاد بر همه فرض عین شود پس زیاده بی اذن شوهر و بنده بی اذن
 مولای بر دهن آینه **مسئله** جعل دادن با وجود غنیمت مکروه بود اگر غنیمت موجود
 نبود جعل دادن مکروه نبود **مسئله** چون مسلمان در دار حرب رفتند و کفار را
 محاصره کنند اول دعوت باسلام کنند اگر اسلام آوردند ترک قتال گیرند و اگر
 امتناع آوردند بفریه طلب کنند اگر قبول کردند آنچه برای مسلمان واجب
 شود برای ایشان واجب شود و کسی را که دعوت اسلام نکند پیش از
 مقاتله نکشند دعوت اسلام مستحب بود پیش از مقاتله کسی که یکبار دعوت اسلام
 کرده اند و اگر کفار از قبول جزیه اجتناب آوردند مسلمان از خدای تعالی اقامت
 طلبند و با کفار جنگ کنند بنصب کردن مخیم و مسوختن و غرق کردن و
 بریدن درختان و فاسد کردن زراعتها و اگر کفار مسلمان اسیر را بر سر درخت
 آویزند و بود که برایشان تیر فرستند و لیکن در تیر فرستادن قصد کفار کنند **مسئله**
 اگر در بزرگ خوف هزیمت بود مصحف وزن نبرد **مسئله** مسلمان در غنیمت حیات
 نکنند و عمدت کنند و قتل کنند و قتل کنند که بعضی ارض بپزند و روی سپاه
 کنند **مسئله** از کفار زن و کودک و شیخ فانی و نابین و جمانده را بکشند مگر آن
 که صاحبی بود در جنگ یا ملک بود و بقول است فرسخ فانی و جمانده و نابینا

و آنچه بر مسلمانان واجب شود بر ایشان
 نیز از این است

در این کتاب

را گشتن جایز است **مسئله** اگر مسلمانی با بدشترک در جنگ مقابل باشد از کشتن
 بدشترک امتناع آورد بکری او را بکشد **مسئله** اگر امام بصلح مصلحت بیند روا بود که کفار
 صلح کند با مال و غیر آن و اگر در جنگ صلح منفوعه بیند شکست صلح فخر کند و صلح
 بشکند و اگر ملک کفار بعد از صلح با اتفاق ایشان ضیانت کرد معامله کند با ایشان
 بی آنکه صلح براندازد **مسئله** اگر با بر مردان صلح کرد بی مال روا بود و اگر مال بستند در
 جنگ کشتاید مسلمانان را که سلاح بدست کافر فرو شدند **مسئله** اگر حربی و یا حربه از
 مسلمانان کافری را و یا جماعتی از کفار و یا اهل حصار را امان داد درست بود
 و کشتن ایشان جایز نبود فاما اگر درین امان دادن فساد بود امان بزرگ اندازد
 و ایشان را بکشد **مسئله** امان ذمی دادن و اسیری که بر کفار ملایمت و تاجر است
 که در دراز بکشد و بنده که مجبور است از جنگ درست نیست و بقول **اعظم**
 شافعی بیج درست است و ابو یوسف بروایتی با محمد است و بروایتی با امام
 است **مسئله** **القائم** و **قستمها** چون امام شافعی بقعدی و غلبه فتح کرد محیر بود یا قسمة
 کند میان مسلمانان و یا اهل شهر را مقرر دارد و بر ایشان و بر زمین بی
 ایشان جزیه و فواج وضع کند فاما بقول محمد بر ایشان رد کنند و بقول شافعی
 رد معاقب جایز نبود **مسئله** در کفاری که اسیر شدند نیز مجز است بکشند یا برده
 کنند و یا بکندارند و یا آزاد کنند و ذمی مسلمانان با شد اما سندن فدی
 برد کردن اسیران بدار حرب جایز نبود و نیز منت نهادن بر اسیران
 بدار حرب بیدال اسیران کفار روا بود **مسئله** چون کفار حرب باز گشتند
 او موافقی است و آوردن او بدار اسلام ممکن نه ذبح کند و مسوز
 دست و پای ایشان ببرد و نکندارد و بقول شافعی بکندارد و بقول مالک
 دست و پای ایشان ببرد و بکندارد **مسئله** قسمة غنیمت در دراز حرب جایز نبود

ادامع

کفر و کشتن ایشان جایز نبود و بقول
 ابو یوسف و امام شافعی و محمد بن حنفی
 در جزیه و کفاری

برای نگاه داشتن و آوردن بدار اسلام و بقول شافع جابز بود که در حرب
 از غنیمت قسمت کنند **مسلم** بیع غنیمت سپس از قسمت جابز نبود و بقول شافع
مسلم یاری ده شریک است در غنیمت و با جنک کنند بر ابر است **مسلم** اگر آن
 بر دل آوردن غنیمت از دار حرب در رسید در غنیمت شریک شوند و بقول
 شافع اگر بعد از آمد در رسید شریک شوند **مسلم** بازاری در غنیمت شریک شوند
 مگر که معانه کنند و یک قول از شافع شریک شوند **مسلم** اگر از غانان کسی در دار
 حرب مرد نصیب او بورتراود دهند و بقول شافع هر که بعد استقران غنیمت
 نصیب میراث شود **مسلم** جابز است که لشکر از دار حرب انتفاع کبر در دار
 حرب غنیمت بعلقه مرکب و بوزن طعام و بسوختن همیزم و بکار استن سلام
 و چون برون بی قسمت فاما فوختن هیچ چیز غنیمت جابز نبود سپس از قسمت
 و بعد از برون آوردن غنیمت از دار حرب انتفاع جابز نبود و آنچه از غنیمت
 بعد از انتفاع فاضل ماند رو کنند **مسلم** اگر حربا در دار حرب مسلمان
 و او را از زند خود دست او بکشند و برده نکنند و مالی که در قبض او است
 یا و دیه نزدیک مسلمان و ذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار و زنا او
 و صل زنا وی و عمار او و بنده او که جنک کند غنیمت شوند و بقول شافع
 و محمد عمار مسلمان در دار حرب نیز غنیمت نشود و بقول شافع صل زن
 وی غنیمت نشود **فصل فی السهام** بیاد هیک سهم دهند و لو از دو سهم است
 اگر دو سهم دارد و بقول بی یوسف و محمد و شافع بی سوار سه سهم است
مسلم سوار را نصیب یک سهم دهند اگر سوار بسیار دارد
 و بقول بی یوسف نصیب دو سهم دهند **مسلم** اسب و اسب و اسب در قسمت بر ابر است
 و شتر و استر را کم دهند **مسلم** اگر سوار در دار حرب در آمد و اسب او بود

جابز

جنگ

از غنیمت نصیب او و اگر بعد از برون غنیمت از دار حرب

تغیبت

کمال

سهم سواری برد و اگر پیاده در دراروب در آمد بعد هب خرید سهم پیاده برد و بقول
 شافعی اگر بعد از زدن سهم کارزار پیاده کرد سهم پیاده برد **مس** اگر زن یا بنده
 و یا کودک یا ذمی جنگ کردند سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند این
 را ببرد **مس** چون امام خمس از غنیمت جدا کرده سهم کند یک سهم پیمان زار و
 یک سهم مساکین را و یک سهم این سبیل را دهند و درین سهام در وقت
 وفات و ندان پیغام بر را بر پیمان و مساکین و این سبیل مقدم دارند و بگویند
 خوف دهند پیغام بر را غنیمت حق نیست و بقول شافعی و ابان پیغام بر است
 از خمس غنیمت دهند و توانگر و درویش ایشان برابر است وزن را بید
 حصه دهند و مرد را دو حصه و زنی با نیم و بنی عبدالمطلب غنیمت غنیمت و دیگران
مس ذکر خداست در قرآن برای تبرک است و کم پیغام بر علیه السلام بقول وی
 سلفا شد چنانچه صغیر بقول او سلفا شده است و صغیر ضری بود که پیغام
 بر برای خود از غنیمت یک کبیری چون زره و یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی سهم
 پیغام بر علیه السلام بخلیفه دهند **مس** اگر جماعتی با منعت و نوکرت با اذن امام
 در دراروب در آمدند و ضری بیرون آوردند خمس ستانند و اگر یک یا دو
 مرد در دراروب با اذن امام در آمدند و ضری آوردند خمس ستانند **مس**
 جایز است که امام در حال قتل لشکر را در بعضی و تقبیل بر قتل کند و گوید هر که
 و بدارا کشد و جامه و سلاح و نیزه و مرکب از مال او که با او و یا برد او باشد
 قاتل را بود و بزرگ گوید که رنج از غنیمت بعد از خمس نشانرا تعیین کرد **مس**
 بعد از امر از غنیمت بدارا سهم تقبیل بر او نبود مگر از خمس و اگر امام تقبیل کرد
 و سلاح مقتول و مال از غنیمت بود و بقول شافعی قاتل مال بود **باب استیلاء**
استیلاء اگر ترکان بر روم غالب شدند و روم را برده کردند و مال ایشان

صغیر

الشفیق اعطاه الله
 عام الف سنة ۱۱۸۰

ای ان علی اکاف
 علی ان زه عالمی

غالب باشند

و اگر

اهل حرب

ستمند مالک شوند و اگر مسلمانان نیز مالک شوند و اگر ترک بر مسلمانان غالب شوند
 اموال مسلمانان در دار خود بر دند مالک شوند و بقول **مسلم** مالک نشوند باز چون
 مسلمانان بر ترک غالب شدند هر مسلمانی که ملک خود یا بدش از قسمت غنیمت
 بی موض سستاند بعد از قسمت باید بقیعت سستانند و اگر باز رکائی در دار و ب
 رفت و کلا و مسلمانی که کفار از دار اسلام برده اند بخیرید و در دار اسلام
 آورد مالک قدیم میخرست بهای که باز رکائان فویده است بستد و یا ترک گیرد
 و اگر بنده از دار اسلام اسیر کفار شد و باز رکان مسلمان از دار و ب خرید
 و بدار اسلام آورد و شخص غنیمت بنده کشید موسار شس ستمند مالک قدیم میخر
 میخرست تمام بها بستند و ترک آورد و نتواند که از غنم نقصان کند **مسلم** اگر بنده مسلمان
 اسیر کفار شد و تا جو مسلمان از دار و ب هزار درم ویند و بدار اسلام
 آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد با جو دیگر از دار و ب هزار درم
 فوید و در دار اسلام آورد مالک قدیم نتواند که از مشتری دوم بستد و مشتری
 اول نتواند که از مشتری دوم بدان بها که فویده است بستد بنده مالک قدیم
 اگر خواهی بر و هزار درم بستند **مسلم** اگر کفار از دار اسلام آزاد را و یا بند بر را
 و یا مکاتب را و یا ام ولد را در دار و ب بده اند مالک نشوند و اگر مسلمانان
 از دار و ب آزاد و یا بند بر را و یا مکاتب و یا ام ولد و بدار اسلام
 آوردند مالک نشوند **مسلم** اگر مشتری از دار اسلام بدار و ب رفت
 و اهل حرب گرفتند مالک نشوند **مسلم** اگر بنده مسلمان از کفایت در دار و ب
 رفت و یا گرفتند مالک نشوند و بقول ابی یوسف و مجر مالک نشوند **مسلم** اگر بنده
 مسلمان با اسب و ماع کفایت در دار و ب رفت و کفار حریان بستد
 و مردی بنده را با اسب و ماع فوید و بدار اسلام آورد مالک قدیم

اجانبی عوض ستاند و سپ و متاع را بیهای که خریده است بستاند و بقول ابو موسی
 محمد بنده را نیز بهما ستاند اگر خوب دارد در اسلام بامان در آمد و بنده مسلمان
 برید و در دار خوب برد آزاد شود و بقول ابو موسی و محمد آزاد نشود **مس** اگر بنده
 بری در دار حرب مسلمان شد و برادر اسلام آمد و با مسلمان برادر خرد غایت
 شدند در هر دو صورت آزاد باشند و بقول ابی یوسف و محمد آزاد نشود **باب الحقیقت**
 اگر مسلمان با تجارة در دار حرب بمان در آمد حرام است قوض او بخیری از اموال
 او و لاد و خونها و ایشان و اگر از ان خوب چیزی بردن آورد و در دار اسلام
 در آمده الگ شود ملک حقیقت بس تصدیق کند **مس** اگر بازگانی بامان در دار خوب
 در آمد و بدست حرب با بوام فروخت و یا خوب بدست او بوام چیزی فروخت و یا
 از خوب غضب کرد و یا حربی از غضب کرد و هر در دار اسلام در آمدند میان
 ایشان بدین معاملات حکم نکنند و همچنین اگر دو خوب در میان خود این معالما
 کردند بعد در دار اسلام در آمدند میان ایشان نیز حکم نکنند و اگر هر دو خوب
 مسلمان شدند و بدار اسلام آمدند بوام حکم کنند و غضب حکم نکنند **مس** اگر
 دو مسلمان در دار خوب بمان در آمدند یکی مرد دیگری را کشت بعد او با بخاطر کشنده
 است واجب شود در مال او و در خطا کفارت بر او واجب شود و اگر دو
 مسلمان اسیر کفار شدند و یکی مرد دیگری را کشت بر قاتل هیچ واجب نشود و هر
 هارة در خطا و بقول ابو موسی و محمد در خطا و بعد بر قاتل دیت و واجب نشود و بقول
 شافعی در عمد قصاص و در خطا دیت واجب شود و هر مسلمان در دار خوب
 مسلمان را کشت که در دار خوب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب نشود
 شود مگر کفارت در خطا و بقول شافعی در عمد قصاص و در خطا دیت **فصل** لا یکنی
 اگر خوب در دار اسلام بمان در آمد نکند از آنکه یک سال ساکن شود و بگوید

بامان

واجب شود

که اگر در دار مایکسال قائمه کادی بر نیر بر تو وضع شد اگر یک سال مساکن باشد
شود و مکنذارند که در دار خوب یا زود و همچنین اگر خوبه در دار اسلام با مان
در آمد زمین خراجی خرید و خراج بروی وضع شد می شود و همچنین اگر حربیه در
دار اسلام با مان در آمد می ویرانگام که این حربیه نیز ضمیمه شود و اگر در دار
با مان در آمد و زمین را نکاح کرد می نشود **مسئله** اگر هر یک در دار اسلام با مان
و بر مسلمان و یا ذمی امانت نهاد و یا مسلمان و یا ذمی را داد و باز در دار
حرب رفت خون وی مباح شود و اگر ابر شد بدست مسلمان و یا مسلمانان
بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین با قسط شود و امانت غنیمت
شود و اگر کشته شد و یا مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند و یا مردان
و دین او بوزنه او رسد **مسئله** اگر حربیه در دار اسلام با مان در آمد و مسلمان
و او را در دار حرب بنیت و زنتان خورد و بزرگ مالی که در دینت نهاد
بدست مسلمان و ذمی و حوبی و مسلمانان بر دار غالب شده اند و زمین و دار
و مال او غنیمت شوند و اگر در دار حرب مسلمان شد بعهده مدار اسلام
آمد و مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند و زمین و دار خورد او مسلمان باشند
و امانتی که بدست مسلمان و یا بدست ذمی ننهاده است ملک او بود و مالی که بدست
حربی امانت است غنیمت **مسئله** اگر مسلمان که وی سازد و یا حربی در دار
اسلام با مان در آمد و مسلمان شد و هر کشته شدند خطا دین ایشان بر عاقله
گشوده بود برای امام و اگر بعد از کشته شده اند امام قاتل را بکشد و یا دین
بستاند و نتواند که عفو کند **باب القتل و الحزب** **مسئله** زمین حرب تمام غنیمت است
و زمینی که اهل اسلام آوردند و یا زمینی که بعهده غلبه فتح شد و میان مسلمانان
قسمت شد این هر دو زمین عسیری بود **مسئله** هر دو عراق و زمین که بعهده

جواب

غلبه فتح

اهل کتاب
بهدر و نصار
توریت
الجن

غلبه فرمود و اهل وی را بدان مقرر دارند و یا با اهل زمینی صلح کنند هر سه زمین
خرابی بود **مس** اگر زمین موسدا را بهیجا کرد اگر نزدیک زمین غزری است غزری
بود و اگر نزدیک این خرابی است خرابی بود و زمین بصره غزری است و بقول محمد
اگر زمین موات باب چاهی که خود حفر کرده است و یا آب چشمه که بیرون آورده
است و یا آب چشمه و فزانت و جوی که ملک کسی نیست ترک غزری بود و اگر آب
آسمان ترکد و با باب جوی که بمیان حفر کرده اند چون جوی ملک و جوی نیر در جوی
ترک خرابی بود **مس** خراج موقوف از هر جویی که صاحب زراعت بود یکساع و یکدم
است و از جریب تره کاری پنج درم و در جویب انکور و در ضال فنا متصل
یکدیکه درم و اگر آنکه موقوف است ادا ننواند کرد از خراج جایز بود که امام بقول
کند و اگر زیادت کند جایز نبود و بقول محمد جایز بود وقت زیاده شدن زراعت
مس اگر بر زمین خرابی آب غلبه کرد و یا منقطع شد و یا بافت ماهوی زمین
زراعت ملک شد خراج ساقط شود و اگر صاحب زمین در محصل کردن زراعت
و یا مسلمان شد و یا مسلمانان زمین غلبه بر زمین خرابی و واجب شود **مس** در خراج زمین
وادی غزری است و بقول شافعی واجب است **فصل فی الخیرة** اگر خیرة را
وضع شد عدول نکنند و زیادت از آن جایز نبود و اگر امام شهری بقره غلبه
کرد و بر اهل وی خیرة وضع کرد بر فقیر در سالی دو از ده درم معین کنند و بر
وسط اطال بیت چهار درم و بر توانک چهل سنت درم و بقول شافعی از هر باغ
یک نیار و یا کالاد بخت یکدینار است و درین حکم توانک با فقیر را بر است
بر زمین اهل کتاب و مجوسی و بت است وضع کنند و بقول شافعی از بت است
خیرة نیست استند بل که بکشند **مس** بر کودک وزن و بنده و مکاتب و جا
مانده و بت است و با و مرتد و یا سنا و در ویشی که کسب نکنند و راهی که

طریب ستون در اعا
بیتنی در اعا زراعت
الکک و موسسات فقط
صا بنه کنه

از

راه کفار

و با یکدیگر بنا کردند
و چون در میان دو عالم در میان
و چون در میان دو عالم در میان
و چون در میان دو عالم در میان

و چون در میان دو عالم در میان
و چون در میان دو عالم در میان
و چون در میان دو عالم در میان

و اگر اسلام یابد و در آن
تکلیف

با مردمان اصطلاح کنند جزیه وضع نکنند و بقول شیخ از فقیر که گویند جزیه بر مسلمانان
و بقول ابی یوسف در روایت محمد از ابی حنیفه اگر از اهل بیگانه است بر کسی جزیه
بر او وضع کنند **مسئله** اگر بر ذمی دو ساله جزیه جمع شد تراخل کنند و یک ساله را
و یک ساله را نسائند و بقول ابی یوسف و محمد تراخل نکنند و دو ساله را نسائند **مسئله**
اگر ذمی آغوش مسلمان شد و یا مرد جزیه بر او قطع شود **مسئله** جایز نیست که بر او
کلیتاً و یا کثرت در دار اسلام و اگر کلیتاً قدیم و آب شد و بنا کنند جایز
بود **مسئله** اهل ذمیه را بقایا میزند تا بگذرد از مسلمانان در لباس و مرکب و زین
پس ذمی بر پشت سوار نشود و سلاح بکار نبرد و کشتیج را اظهار کند و هرگز
شود زین مثل بالان نند **مسئله** اگر ذمی از اداد جزیه امتناع آورد و یا زنی
مسلمان را زنا کرد و یا مسلمان را بکشت و یا با هم فرار علیه السلام را دشنام
داد عهد او نشکند و بقول شیخ بدشنام غیر علیه السلام عهد نکند **مسئله** عهد
ذمی نشکند مگر رسید در داروب و یا اینکه ذمیان بر موضع غالب شوند بار
جنگ و بدین سبب نمرته شوند **مسئله** از مرد ثقیلی و از زن ثقیله دو عهد
زکوة نسائند و بقول شیخ و زوز از ثقیله جزیه نسائند **مسئله** مولی ثقیلی همچو
مولی ایشی است یعنی بر مولا ثقیله جزیه و فواج زین وضع کنند و بقول شیخ
از مولی ثقیلی دو عهد زکوة نسائند **مسئله** آنچه جمع کند امام از خراج و جزیه و مال ثقیله
و هدیه اهل حرب و آنچه از اهل حرب بی فضل حاصل شد در مصالح مسلمانان
صرف کنند چنانچه بستی برسد و بر آوردن پل و کفایت قفاه و نفقه عمال
و کفایت علماء و خراج و فرزندان ایشان و هر که در نیم سال از ایشان قفوة
شد ازین عطا محروم شود **باب امرتین** بر مرتد فرض اسلام و کشف کفر
او کند و سه روز حبس کنند و اگر اسلام نیابد و رد بکشند و اسلام مرتد است

که از فقیر میماند

در جمله دنیا باطل بر او شود و بی بی اسلام اسبان را در دو بدینکه رفتی است بر او
مسئله کتی مرتد پس عرض اسلام بکروه عفو و اگر کسی بی بی عرضی اسلام مرتد را کشت
 آن همان لازم شود مرتد را نکند بلکه کسی که کشت تا اسلام آورد **مسئله** ملک مرتد از بوال
 ایله شود در وادی موقوف تا اگر اسلام آورد و ملک بدو باز گردد اگر در رده عمر و مال باشد
 که در حالت اسلام حاصل گشت و وراثت مسلمان بود بعد از او در ملک اسلام و مالی در حالت
 نزوح گشته است **غنیمت** بود بعد از او او را و بقیه او بقول ابی یوسف و امام محمد بی بی مالی
 در حالت اسلام حاصل گشت و رده زاد بجز بقول امامت **مسئله** فی عود و غنیمت بود اگر مرتد در
 ارض رفت و قاضی بلجوق او حکم کرد بر و ام ولد او از او بخواهد بی بی که
 روی است حال شود و آنچه خزینه و جز و حصه از او کرده و بچند باسد موقوف بود
 اگر اسلام آورد و باقی عفو و اگر بعد از باطل شود و بقول ابی یوسف و امام محمد
 موقوف بود بی بی **مسئله** اگر مرتد بعد از حکم قاضی بلجوق او مسلمان شد
 در اسلام او بر مالی که بدست وراثت یا بدستبند و آنچه از ملک وراثت
 باطل شده باشد **مسئله** اگر مرتد تا ربیع الثانی در حالت اسلام در آنست
 و طی کرد و ای چهارم شبی ماه ارتداد فرزند او آورد و مرتد بی بی نسبت
 نسبت او ثابت بود و جاریه ام ولد او عفو و فرزند او عفو و میراث او
 میراث او مرتد بود و اگر جاریه مسلمان بود و مرتد در رده عمر و مالند
 بی بی مرتد فرزند او میراث بود **مسئله** اگر مرتد تا مال خود در حربه رفت و اهل
 اسلام بود از حربه غایب شدند مال او غنیمت بود و اگر مرتد از حربه باز گشت
 مال خود از دار اسلام بدار حربه و اهل اسلام بدار حربه غایب شدند و وراثت
 او تا مال او بی بی از غنیمت غنیمت یافتند و وراثت او را کشتند **مسئله** اگر بعد از
 ارتداد مرتد بدار حربه قاضی حکم کرد بلجوق و عهده او را سپرد و او در حربه
 بی بی را کتبت کرد این و مرتد مسلمان شده بعد از اسلام او مال کتبت و ولای او بر او

س

پدر

میراث

درین دور...

مسئله اگر بر تفریق یا جنگ است و ملحق شوند در حروب کینه مند نیست این مقتول در
مالی بود که مرتد در خانه الله حاصل کرده است و بقول ابو یوسف و محمد بن عوف از امامان اسلام
و ارتداد واجب است **مسئله** اگر دست مسلمانان در حروب بریده شود و بعد نفوذ باللذات بر تفریق
و شیطیع در خانه ارتداد مجز و یا در حروب رفت بعد مسلمان شده و او را از اسلام
دور اندازد و بسبب قطع عمر و نصف زمین در مال او واجب است برای او و از آن موقوفه و اگر
در حروب رفت و بعد از مسلمان شدن مجز و بسبب آن قطع بر قاطع تمام است
واجب است **مسئله** اگر ملکات مرتد شد نفوذ باللذات و بعد از حروب رفت و مالی
کسب کرد و با مال گرفتار شد و از اسلام امتناع آورد و کینه شد مقدار مال
بدان کتبت مجز او دهند و باقی بمواریه ملکات مرتد **مسئله** اگر زن
و ثوی مرتد شد و العیاد باللذات و بعد از حروب رفت و زن حامله
شد و فرزندان آورد و فرزندان که در حروب رفتند و اهل اسلام بر آن
غالب شدند هر دو فرزندان غنیمت شوند و ولد اول بلا کینه بر اسلام
و تفریق حیرت کنند **مسئله** ارتداد صحیح عاقل و اسلام او صحیح است و
حیرت کنند بر اسلام و نکند و بقول ابو یوسف ارتداد او معتبر است و اسلام
او صحیح است و بقول زفر بن قعی هر دو معتبر است **باب البغاة**
اگر جماعت از مسلمانان بر شهری غالب شدند و از اطاعت امام بیرون آمدند
امام آن را در طاعت کند نسبت و حماقت و سلب ایمان دور کند و حاضر
است که امام ابتدا کند بقتال این که اگر آن که بگردد و بی قوت کینند و بقول
شافعی حاضر نفوذ محرومان میکنند و هر که بر وی گردانید است امتناع
او کنند و اگر تفرق شدند و جمعیت کنند جنگان را میکنند و
امتناع او نکند و بقول شافعی هر دو حال کتبت حسنة و امتناع
بر وی گردانیده حاضر نفوذ و فرزندان آن که بر او کرده نکند

گنبد و مال ایشان چسب بکنند تا توبه کنند و اگر مسلمان را با سلاح ایشان و یا
 باب ایشان حاکم شود بستانند و جنگ کنند و بقول شافع رو انبند که
 بستانند **مس** اگر با غنی با غنی دیگر را کشتند و تمام برایشان غلبه کرد بر قاتل بیخ
 و جیب شود **مس** اگر با غنیان بر شهری غالب شدند و شهری دیگر کشتند و مسلمانان
 برین شهر غالب شدند قاتل را بکشند **مس** اگر عادل با غنی یا با غنی عادل
 را کشت و گفت من بر حق بوده ام و اکنون نیز بر حقم و قاتل وراثت
 میراث برد و اگر گفت من بر باطل بوده ام نبرد و بقول ابو یوسف و شافعی در
 نبرد و میراث نبرد **مس** فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه است و اگر
 خزانه از اهل فتنه غنیمت کند مکروه نبود **باب اللقیط** بر کفایت لقیط منسوب
 است اگر خوف ضایع شدن نبود بر کفایت لقیط واجب بود **مس** لقیط از لوط
 است و نفقه او در بیت المال بود و اگر لقیط بر دمالی گذشت مال او در بیت
 و بنای لقیط در بیت المال بود و هر که لقیط را برداشت دیگری نتواند که از او
 بستاند **مس** اگر یک دعوی نسب لقیط کند نسب از وی ثابت شود و اگر دو
 کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی نشانی درین لقیط و آن نشانی در وی
 موجود است او اول بود و اگر هیچکس نشانی نکفت نسب لقیط از هر دو
 ثابت شود **مس** اگر در شهر و یا در دیه مسلمان لقیط موجود شد و ذمی دعوی
 نسب کرد نسب از ذمی ثابت شود و لقیط مسلمان بود **مس** اگر بنده دعوی
 کرد که لقیط پسر من است ثابت شود و لقیط آزاد بود **مس** اگر مردی دعوی
 کرد که لقیط بنده من است نشووند مگر که مینه اقامت کنند **مس** اگر بالقیط مال
 بسته یافتند لقیط را بود **مس** جایز نیست که ملقط لقیط را تزویج کند و یا در مال
 او تصرف کند ملقط لقیط را با موصی آن حرفه فرستد **مس** ملقط را جایز نیست که

ترشدر

اگر خوف ضایع شدن
بودن

شده غنیمت زنا ۱۵

گفت

بردارنده لقیط ۱۱

ملازم

در این باب

لقطر را بپوشد و یا اجاره دهد **مس** اگر کسی لقطه را چیزی بخشد بملقط قبض کند **اللقط**
مس اگر کالایی افتاده یافت و بوقت برگشتن گواه گرفت که این برای مالک
میگرم تا بدورد کنم درین صورت لقطه امانت بود و لقطه از زمین حرم و غیره
برابرست و در لقطه اشهاد کند و تولیف کند تا نگاه که بدانند که مالک او خواهد
کرد بعهده تصدیق کند اگر بعد از صدقه دادن مالک لقطه آمد مالک مخیر بود تا بقیه
صدقه کند و یا بملقط را بقبض کند **مس** النقطه در چهار پای جایزست و بقول
و شقاق اگر چهار پای در محراب یافت گذاشتن او فاضل ترست **مس** اگر ملقط
بر چهار پای بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و اگر باذن قاضی انفاق کرد
دین بود بر مالک لقطه و اگر شش قاضی در باب لقطه مراعت کردند نظر کند
اگر چهار پای منفعت است اجاره دهند و از اجرت بروی نفقه کند و اگر منفعت
نباشد بفرمایند تا بفروشند و بهای آن نگاه دارد اگر مالک حاضرند و باذن
قاضی بر لقطه نفقه کرده است تواند که مانند ^{مالک} آن نفقه بستاند **مس** اگر شخصی در نظر
لقطه کرد بملقط لقطه بدو نهد تا بیند اقامه نکند و اگر بعد مدتی علامتی در لقطه
گفت و این علامت موجود است روا بود که لقطه بدو بدست فاما بپوشد
و بقول شافعی میگویند **مس** اگر بملقط درویش سبب باکی نبود که بملقط
گیرد و اگر تو املک است روا نبود بلکه صدقه کند بر درویش بیکانه بیو یا بر مادر و پدر
و زن و فرزندان درویش باشند و بقول شافعی جایز بود که بملقط منفعت گیرد
و اگر توانگر بود **کتاب الایمن** گرفتن برده که خجسته بهترست اگر قادر بود در گرفتن
اگر برده که خجسته را از سه شبار و ز راه آورد و چهل درم نفعه بر مالک و صاحب شود
برای آورنده اگر قیمت می کم از چهل درم باشد و بقول محمد اگر قیمت بر
قیمت برده کم از چهل درم باشد بوی دهد میگوید درم و بقول شافعی و صاحب باشد که
نزد دربی

و همچنین اگر بر لقطه با اذن قاضی انفاق کرده بود

بند ۱۲

نزد دربی

بیطریق اگر کرده را کم از ربه سب از راه آورد از جهلی این کم کنند از آنکه
 راه آورد سرزده درم و سلوم حصه درم و بد اگر عوام دل در ایا حدی که خزینه را از
 شایه و ز راه آورد و حساب مالک جهلی درم بدید اگر بنده بود از خزینه در وقت
 گرفتاری گواه گرفته است که این بنده را مسکرم تا مالک رد کنیم کس بنده همان شود
 جعل بنده مرهون بر مرهون بود باید که در وقت گرفتاری گواه گیرد که این بنده
 مسکرم تا مالک رد کنیم حکم در بنده از خزینه چون حکم لفظ لفظ والد داعم بالقوا

کتاب المفقود

مفقود غایبی است که صیاه و موت او معلوم نبود
 فاضل تصد کند در تمام المفقود لگناه دارد و حقوق او استیفاء کند و بر مال او قیام
 نماید و بر زن مفقود و کس که او فرستد و اولاد دارد از مال او لفظ کند
 میان زن مفقود و میان مفقود تفریق کنند و بقول مالک بعد از گذشتن نمود سال
 قاضی حکم کرد بحوت زن عدت و فوات دارد و مال او میان ورثه او که در آن
 موجود اند قسمت کنند و اگر کسی از حکم موت میرد میراث منور و مفقود منور
 میراث منور اگر در آن با وجود مفقود میراث نمی برد او را میراث منور
 اگر با وجود مفقود نصیب او کم میشود آنچه با وجود مفقود میراث همان بعد از دهند
 و باقی نگاه دارند اگر پدر میرد دو دختر که الت و یکدسر مفقود و لیسر و دختر
 لیسر و ترکه و بدلت اجتناب است و دختران میراث منورند لفظ مال بدختران
 و نصیب دیگر حقوق دارند و لیسر زنان لیسرند و اگر میت زن حامله بود
 بر وارثی که با حمل میراث میرد و نصیب فقهای منسوب نصیب او بدهند و اگر با حمل
 احتمال دالو که سقط شود میراث توقف دارند تا ولادت شود و اگر احتمال
 نقصان بود آنچه کمتر است همان دهند

کتاب الکر

شرکت در مال برد و نوع است شرکت املاک و شرکت عقود و شرکت
 اطلاق است که دو کس را مالای بسبب ارث و یا بسبب شرا

مالک شوند و هر یکی از بی شرکانه و در صیغ شریک و یا غیر شریک است
 شرکت عقود است که دو کس شریک شوند و یکی دیگری را که بدو شریک نام
 با تهنیتی در آن و شریک دوم قبول کند و شرکت عقود بر انواع است یکی مفاد است
 و در بی شرکت هر دو شریک برابر باشند در مال و تصرف و در دین تا اگر هر دو
 بنده و یا کفو و یا بالغ و یا مسلمان و یا در شرکت مفاد است در است خود و ان شرکت
 منفی و حالت و کفالت است و هر چه یکی شریک خود شریک بود مگر طعام و جامه که برای
 اهل کفو بخرد و برای او ای که شریک مفاد است لازم خود تجارت و غنیمت و کفالت
 بر شریک دوم نیز لازم شود اگر یک شریک از غیر مال شرکت بخشد یا ضایع و یا
 میراث را بدو شریک مفاد است باطل خود و اگر در حق بخشد یا ضایع و یا میراث را بدو
 شریک مفاد است و عثمان جائز نیست مگر در ایام و در نایب و فلولی شایع و در
 و لفره تا آن حد که مردمان بدان معامله کنند اگر خواهد که بعد از شرکت
 بنده بر یک طرف خود و شریک دوم نیز و بعد از عقد شرکت
 نفع دوم شرکت عثمان است و در بی شرکت هر یکی و کس دیگری
 باشد اما هر یکی میباید بکار نباشد و شرکت عثمان جائز بود اگر به مال مساوی
 بود یا متفاضل و یا راجح متفاضل و یا راجح متساوی و یا کفالت مال شرکت
 بنده و یا بعضی و بقول رفوف و قعی اگر مال متساوی بود و راجح
 متفاضل شرکت جائز نبود اگر شرکت عثمان است
 از جهت یکی در ایام است و از دیگر در نایب جائز بود و بقول رفوف و قعی
 جائز نبود در شرکت عثمان خلاف مال شرکت و بقول رفوف و قعی
 و فصول شرط است اگر یکی مال را از شرکت جزید از شریک دوم بهر طلب

سه

نکند

طلب کنند و اگر مشتری از مال خود داد بر بزرگ بجهت او رجوع کند از من **مسئله** اگر از مال
 لای بی خرید مال هر دو شریک هلاک شد و یا مال یکی هلاک شد شریک باطل شود
مسئله اگر یک شریک مال خود کالائی برای شریک بخرد و مال شریک دوم هلاک شد کالائی
 میان هر دو شریک مشترک بود و بپوشید بجهت او از من رجوع کند **مسئله** اگر برای
 شریک چند درم ربح شرط کردند شریک فاسد بود **مسئله** هر یکی از شریکان در شرکت
 مفاد و ضمه و ضمانت تواند که مال هر یکی بضرعت دهد و یا اجیر کرد برای عمل و یا
 دیعت دهند و یا دیگر را مضارب کرد و یا وکیل کند برای تصرف در مال شریک
مسئله مال شریک بدست شریک امانت است **مسئله** انواع سهیم شریک تقبل است
 و شریک تقبل است که دو سه روزی و یا یک روزی و دیگر رنگ ریز شریک کنند
 بطلان که از من عمل قبول کنند و آنچه بر کسب حاصل شود میان ایشان باشد
 جایز بود و قبول زفر اگر در روزی و یا رنگ ریز شریک شدند جایز نبود پس هر که
 عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم نشود و اگر یکی کسب کرد میان هر دو
 باشد **مسئله** نوع چهارم شریک و وجه است و شریک و وجه است که دو مرد با
 مال شریک شوند بدانکه بچند و بفروشند بوجه است یکدیگر جایز بود و هر
 وکیل دیگری باشند در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند که آنچه بخرند
 میان ایشان مناصفه و یا ثلث باشد باید ربح نیز همچنان باشد و اگر
 یکی راجح زیادت شرط کردند شرط باطل بود و قبول شایع شریک مفاد
 و شریک و وجه و تقبل جایز نبود **فصل** شریک در هنرم صید و صید کردن
 و آب دادن جایز نبود و آنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود و اگر
 شریک دیگر او مثل لازم نبود **مسئله** در شریک فاسد ربح بقدر مال قیمت کند
 و اگر ربح زیادت شرط کردند **مسئله** اگر یک شریک بود و یا مرتد شد

مقدر

و یا بر او بفت شرکه باطل شود **مسئله** شرک نتواند که زکوة مال شرک یکد هر یک
 باذن او **مسئله** اگر هر دو شرک یکد یکد را اذن کردند بدادن زکوة و هر یک زکوة
 مال خود داد و اگر متعاقب دادند ثانی زکوة دیگری ضامی شود و اگر همزمان باشد بود
 بکه شرک زکوة خود داده است و بقول ابویوسف و محمد اگر کنیزانست که شرک زکوة
 مال خود داده است ضامن نشود و اگر هر دو شرک یکد بر زکوة دادند هر یک
 برای شرک دوم ضامن شود **مسئله** اگر یک شرک مفاوض باذن شرک دوم بکریا
 برای و طی خرید و لهای آن مال شرکه داد کنیزک ملک مشتری باشد و برای
 شرک ضامن نشود و بقول ابویوسف و محمد حصه شرک ضامن شود **کتاب**
الوقف وقف عبارة ارض بس عین است بر ملک وقف و تصدق بمنفعة
 و بقول ابی یوسف و محمد وقف بس عین است بر حکم ملک خدای تعالی
 در وقف ملک زایل شود حکم فاضی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم
 در وقف ملک زایل نشود بلکه اعلق بموت کند و کوی بد چون بجزم بس برای وقف
 کردم و بقول ابویوسف و شافعی بجز قول ملک زایل شود و بقول محمد ملک وقف
 زایل نشود تا وقف بمتولاتیم کنند و بقول ایشافعی وقف در ملک موقوف
 علیه در آید **مسئله** وقف تمام نشود بلکه قبض متوسطه و از از ملک و بیان
 کردن جهتی که منقطع نشود و بقول ابی یوسف قبض و از از بیان کردن
 غیر منقطع شرط نیست **مسئله** اگر زمینی وقف کرد باستوران و یا بندگان
 کشاورز درست بود **مسئله** درست و وقف مشاع که بجز او حکم شده است
 و نیز درست است وقف منقویا که در و قابل است و بقول محمد و وقف مشاع
 که محفل قریه بود جایز نیست و بقول ابی یوسف وقف منقول جایز نیست **مسئله**
 چون درست است و تملک وقت او جایز نبود اگر هم و وقف بر اولاد بود

فزاز
 بحر کردن
 بیع بیعت العدة بوقفه كالقسط
 و المکر و القدر و المثل و الخبارة
 و نیامه و القدر و المثل و الخبارة
 و بی

الخبارة

آنکه از وقف حاصل شود او در عماره وقف خرج نکند اگر چه واقف شرط نکند
مس اگر سرائی را وقف کرد بر سنگی فرزند خود عمارت آن سرائی بر فرزند بود
 و اگر فرزند از عمارت امتناع آورد و یا عاجز شد قاضی آن سرائی را اجاره
 دهد و از اجرت آن عماره کند و اگر سرائی وقف خواب شد و عمارت کرد
 صرف کند و اگر حاجت نیست نگاه بدارند تا وقت حاجت بکار آید و میان مستحقین
 قسمت بکنند **مس** اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد و یا ولایت وقف
 برای خود شرط کرد در دست بود و بقول محمد در شایع تعیین اجرت برای خود
 جایز نبود **مس** اگر وقف ولایت برای خود شرط کرد و او ضامن است قاضی از دست
 وی بستاند اگر در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی از دست من
 نستاند **مس** اگر وصی خانی بود قاضی او را از وصایت دور کند **مس** اگر مسجدی بنا
 کرد ملک مالک آن وی زایل نشود تا از ملک او فرزند نکند برای علمده و تا مردمان
 اذن نکنند نماز و چون در آن مسجد یکی نماز بگذارد ملک مالک زایل شود
 و بقول ابویوسف اگر گفت این زمین را مسجد گردانیده ام ملک زایل شود
 پیش از آنکه نماز گذارد و بروایتی از محمد برای زوال ملک نازی بجایست شرط
 است **مس** اگر مسجدی را بنا کرد و در زیر مسجد سردابه کرد و یا باله مسجد قایم بر آید
 و در مسجد بطرف راه جداگانه و یا میان سرائی مسجد کرد و مردمان بپدر آمدن او
 کرد در هر دو صورت فسخ این مسجد جایز بود و بعد از موت او میراث
 شود **مس** اگر سخا به دیار کار و این سرائی و یار باطنی و همسیره را بنا کرد ملک
 مالک زایل نشود تا حکم بکنند و بقول ابی یوسف بجز ملک قول زایل شود و بقول
 محمد چون مردمان از سخا به آب خوردند و در کاروان سرائی و رباط ساکن
 شوند و در مقبره دفن کنند نگاه ملک زایل شود **مس** اگر ضراب ز راه داخل

نظر از بنا و وقف باقی ماند اگر در عمارت وقت
 حاجت ماند عمارت

کرد

حاکم

سخا به
 موقوفه

باید در این باب احتیاط کرد
 و در هر مورد که در این باب
 ذکر شده است باید در آن
 احتیاط کرد و در هر مورد
 که در این باب ذکر شده است
 باید در آن احتیاط کرد

مسجد کنند و یا چیزی از مسجد در شارع در آرد جایز بود **کتاب بیع**
 بیع عباره از مبادله مال بآل بر اضنی با بیع و مشتری است و با بیع و قبول و تطبیق
 لازم شود و هر کدام که از مجلس پیش از قبول بر خاست ایجاب باطل شود **مسئله**
 بیع بدرام غیر مشراییه که قدر و وصف او بیان کرد لازم شود **مسئله** اگر بدرام معین
 مشراییه بیع کرده بود اگر چه قدر و وصف این بیان نکنند **مسئله** بیع شئی حال و قبول
 با حیل معلوم جایز بود **مسئله** اگر بدرام مطلق فروخت بر درامی واقع شود که غالب در شهر
 نقد میکنند اگر نقد در مالیه و در رواج مختلف بود و بیع کدام غالب نبود بیع فاسد
 بود مگر که یکی از درام بیان کنند **مسئله** جایز است بیع طعام و محبوب شرط و کسب
 و مجازفه و بوزن است معین که قدر او معلوم نبود **مسئله** اگر کسی کسب کند فروخت
 هر صاعی بدرم در یک صاع بیع جایز بود **مسئله** اگر رمه کوفتند آن فروخت هر گویا
 بدرمی و جامه فروخت هر گویا بدرمی بیع در رمه فاسد شود و اگر مقدار رمه کوفتند
 و مقدار تمام جامه در مجلس بیع بیان کرد در تمام رمه و جامه جایز بود و بقول ابویوسف
 محذور است هر گویا کل رمه و یا کل جامه بیان نکرد بیع جایز بود **مسئله** اگر کسی کسب کند خون
 بشری که صد پیمان است بصد درم و کم از آن یافت بجهه آن از نمی بستاند و یا
 بیع فسخ کند و اگر زیادت یافت زیادت با بیع را بود و اگر جامه خرید و یا چیز
 خرید بداند که صد گز است بصد درم و کم از آن یافت تمام بها بستاند و یا بگذارد
 و اگر زیادت یافت مشتری را بود و با بیع را ضیار نبود **مسئله** اگر جامه و یا زمین
 فروخت بداند که صد گز است بصد درم هر گویا بدرمی و کم از آن یافت مشتری
 بخیر بود هر چه موجود بود بجهه آن از نمی بستاند و یا بیع فسخ کند و اگر زیادت
 یافت هر گویا بدرمی تمام بستاند و یا بیع فسخ کند **مسئله** اگر از سر آبی بدرم درم
 فروخت بیع فاسد بود و اگر ده سهم بدرم فروخت جایز بود و بقول ابویوسف

نویسند

در هر مورد که در این باب
 ذکر شده است باید در آن
 احتیاط کرد و در هر مورد
 که در این باب ذکر شده است
 باید در آن احتیاط کرد

نویسند

باید در این باب احتیاط کرد

و محمد بیع کرده درم غیر جائز بود **مسئله** اگر تنگی جامه خرید بچو آنکه در و ده جامه است بریان
جامه و یا یا زده جامه یافت بیع فاسد بود و اگر بهاد هر جامه معین کرده است **فصل**
نقصان بقدر آن درست بود و مشتری بخیر بود هر جا بماند که معین کرده است
بستاند و یا بیع منسوخ کند و در فضل زیادت بیع فاسد بود **مسئله** اگر جامه
زیاد که ده گز است بده درم هر گز بی بد ری و ده نیم گز یافت بده درم بستاند
بی خیار و اگر نه نیم گز یافت بده درم بستاند و یا منسوخ کند و بقول ابو یوسف **فصل**
فصل اول اگر خواهند بازده درم بستاند و در فضل دوم اگر خواهند بده درم
بستانند و بقول محمد در فضل زیاده اگر خواهند بده نیم درم بستانند و فضل نقصان
اگر خواهند بده نیم درم بستانند **فصل** در بیع سرای بنا و مصالح اعلان در ایام
و در بیع زمین در حنت بی ذکر در آید اما در بیع زمین و بیعت زراعت **فصل**
نمودند که در بیع ذکر کنند **مسئله** اگر در حنت میوه در وقت میوه با بیع را بود
مگر آنکه میوه در بیع ذکر کنند و با بیع را گفتند که میوه بیخورد آرد و در حنت مشتری
تسلیم کن و بقول شافعی بگذارند تا میوه برسد بعد برسد **مسئله** یک میوه بر
در حنت فروخت جایز بود اگر چه صلاح وی ظاهر بود و یا نبود و مشتری
در حال میوه ببرد و اگر شرط کرد که میوه بر در حنت بگذارد بیع فاسد بود
مسئله اگر میوه بر در حنت فروخت و چند روز معلوم است که در جایز بود
مسئله اگر کندم در نوبت و یا باقی در پوست فروخت جایز بود و بقول
شافعی بیع باقی بجز جایز نبود **مسئله** اجرت کیال بر بیع است و اجرت
راه کردنی و وزن کردن مشتری است **مسئله** اگر کالائی بکالائی فروخت
و در برابر تسلیم کند و اگر کالائی بجز فروخت اول تسلیم نمیکنند بعد هم
بیع **کتاب حیا و الشرط** نظیر جایز است بیع مشتری رد **مسئله** اگر یکی

گویند

با بیع و مشتری و یا هر دو ضایع شرط کردند سه روز یا کمتر از این در دست بود مشتری
 از سه روز در دست نبود و بقول ایسولف و محمد و زیاد از سه روز نیز جایز
 بود اگر معلوم باشد **مس** اگر زیاده از سه روز ضایع شرط کرد و در سه روز بیع
 اجازه کرد جایز بود و بقول شافعی و زجاج نیز **مس** اگر کالائی فروخت
 بشرطی که اگر در مدتی سه روز نمی نقد نکند میان ایشان بماند جایز بود
 و زیادت از سه روز جایز نبود و بقول محمد جایز بود و بقول زفری شرط سه
 روز نیز جایز نبود و اگر در سه روز نمی نقد کرد با اتفاق جایز بود اگر ضایع بیع
 را بود بیع از ملک و بی بیرون نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست
 وی قیمت واجب آید **مس** اگر ضایع مشتری را بود بیع از ملک با بی بیرون
 آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و بیع بردست وی هلاک
 شد نمی واجب آید و بقول شافعی قیمت واجب آید و بقول ایسولف
 و محمد بیع ضایع مشتری بیع از ملک با بی بیرون آید و ملک مشتری بود **مس**
 اگر ضایع مشتری را بیع و بیع در قبض وی محیب شد نمی واجب آید
مس اگر زن خود را بشرط ضایع خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند
 که رد کند و بقول بلا یوسف و محمد نکاح فاسد شود و بعد از وطی تواند که
 رد کند **مس** اگر صاحب ضایع در غیبت متعاقد دوم بیع اجازه کرد جایز
 بود و بیع جایز نبود مگر بحضور او و بقول بلا یوسف و شافعی بیع نیز در غیبت
مس بگذشتن مدتی ضایع بیع و بیع با بی بیرون آید و بعد از آن که بیع
 کرد ایندن مشتری در مدتی ضایع بیع تمام نشود و بقول شافعی بیع در موت
 ضایع بیع معتقد شود و بقول مالک بیع بگذشتن مدت بی اجازه
 و موت صاحب ضایع باطل شود **مس** اگر صاحب ضایع مشتری را بی بیرون

مده

اگر بیع بی شرط بود و مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی بیع باطل است
 و اگر بیع با شرط بود و مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی بیع باطل است
 و اگر بیع با شرط بود و مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی بیع باطل است

البیوع طاقه و الاصلک

اخذ بیع را بویع از ملک بی بیرون نیاید اگر مشتری
 قبض کرد و هلاک شد بدست وی قیمت واجب آید بی منتظر

نقود

بسته که

و خیار نیز در بند معینی که

تصفیه جو از خانه بیست بیع تمام شود **مسئله** اگر مشتری خیار و بیکر شرط کرد جایز بود دوم کلام
اجازت و یا فسخ کند جایز بود و بقول زوزنج فاسد شود **مسئله** اگر خیار
را پیش مشتری است و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کرد سابق اولی بود
و اگر هر دو برابرند فسخ او سابق بود **مسئله** اگر دو بنده فروخت بنهار درم بدو
در یکی خیار بود و در دیگری نه بنده جداگانه معین کرد جایز بود و اگر خیار و بهایی
هر بنده معین نکرد جایز نبود **مسئله** اگر دو یا سه جامه خرید بدو آنکه مشتری را خیار باشد
هر کدام که خواهد بدو درم اختیار کند بیع جایز بود و در چهارم جامه جایز بود **مسئله**
و بقول زوزنج فی در هر دو مسدود بیع فاسد بود **مسئله** اگر دو کالای
زینند بشرط خیار و یکی اجازت کرد و دوم نتواند که فسخ کند و بقول ابویوسف
و محمد تواند **مسئله** اگر بنده خرید بشرط آنکه نان نیز و یا نولیسند است و بخلاف
آن بود مشتری مجبور بود به تمام بهای بماند و یا بیع فسخ کند **باب خیار اروتی**
زین کالای که نذیده است جایز بود و چون بیند و آنکه رد کند اگر چه
ایش از دیدن رهن داده باشد و بقول شافعی بیع پیش از دیدن جایز
باشد **مسئله** خیار بینه مرکب را که فروخت چیزی نذیده بود و این و اگر
باشد که چیزی را وارث نذیده بود و پیش از روتیه فروخت **مسئله** خیار
روت باطل شود بدو اگر خیار شرط باطل شود **مسئله** اگر در ظاهر رس غله و یا در نظر
بنده و کبوتر و یا روی و برین دابه و یا ظاهر جامه پیچیده و یا درون سرائی
دید در حال آنکه در روتیه ساقط شود و بقول زوزنج در آن
درون سرائی و با زکردن جامه شرط است برای سقوط خیار روتیه و بنظر
رسول مشتری **مسئله** نظر و کین بعضی همچون نظر موکل است در سقوط خیار روت
و اگر در کول مشتری خیار او باطل شود و بقول ابویوسف و محمد نظر و کین بعضی

مسئله

مسئله

خیار رویت ساقط نشود **مسئله** اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار روی ساقط
 شود با لیدن اگر با لیدن معلوم شود و آنچه بپوی معلوم شود خیار نابینا بوس
 ساقط شود و آنچه چشم نیست خیار نابینا بچشمیدن ساقط شود و در خیار
 چون پیش نابینا صفت بیان کرد و در دیگر خیار روی ساقط شود و بقول
 ابی یوسف اگر نابینا را دست گرفته در موضع خانه ایستاده کنند اگر نابینا
 در سرائی ایستاده و اگر بینا بودی بدیبری و گفتی رضادادم خیار روی ساقط
 شود **مسئله** اگر یکی از دو جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید بدهد
 را دید تواند که هر دو جامه رد کند **مسئله** بردن مشتری خیار روی ساقط نشود
 میراث نشود **مسئله** اگر چیزی را خرید که پیش از زویندن دیده بود اگر بم بر آن صفت
 یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر یافت تواند و اگر میان بایع و مشتری در غیر
 مبیع اختلاف قول بایع معتبر بود و اگر میان ایشان در رویت اختلاف
 شد قول مشتری معتبر بود **مسئله** اگر تنگی جامه خرید و پیش از رویت یک جامه از آن
 فروخت و یا بخشید و تسلیم کرد نتواند که بخیار رویه و یا شرط جاها باقی
 رد کند و بخیار عیب نتواند که رد کند **باب خیار العیب** اگر در مبیع عیب یافت
 تمام بها سماند و یار دکن **مسئله** هر چه بسبب نقصان نمی شود نزدیک
 تجاران عیب بود چون که کجایع و بملول در ستر کردن دزدی و دیوانگی و کند
 دهن و بغل و زنا کردن و **مسئله** فرزند زنا در کنیزک عیب است و در غلام عیب
 نیست و نزدیک شامی مطلقاً عیب است یعنی در کنیزک و غلام ضایح در در
 و کفو در غلام و کنیزک عیب است و نادیدن حصن و راستی همه و سرفه قدیم و موام و موام
 و آب در چشم عیب است **مسئله** اگر نزدیک مشتری عیب دیگر حادث شد مشتری
 بر بایع رجوع بقصان کند و یا بر ضایع بایع رد کند **مسئله** اگر مشتری بعد از خریدن

و بقول ابی یوسف اگر از آن رد کند

زنا

در وقت

در وقت و با بعد از آن که در صدمه بر عیب مطلع شد و با بعد از آن که در وقت
 عیب مطلع شد رجوع بفقها کند **مسئله** اگر ای عاقله در وقت عیب مطلع شود و در وقت
 برگردن و بر وقت برگردن عیب یافت بدست دیگری فروخت از فقها
مسئله اگر بنده را خرید و انا در آن بر مالی بر یا مولی او در آن است و با طعام
 تمام یا بعضی از آن خورد بعد عیب یافت در بی سالی رجوع بفقها
 کند و بقول ابو یوسف اگر مشتری بنده را کنت بر باع رجوع بفقها کند و
 در مسلی طعام بقول ابو یوسف و محمد رجوع بفقها کند و باقی طعام رد کند
مسئله اگر بنده خرید و انا در آن کرد و با بنده ببرد بعد مطلع شد بر عیب رجوع
 بفقها کند و بقول شافعی در عین رجوع نکند **مسئله** اگر بینه یا خنار و یا جوز
 خرید و بنده را کنت و فاسد یافت و اگر در وقت عیب تو اندر گرفت رد کند رجوع
 بفقها کند و اگر منفعت شد اندر گرفت رد کند و کفالتش رجوع کند و بقول شافعی
 اگر ای ان نکنت تا زوالش کند در مسله اول نیز تواند که رد کند **مسئله** اگر
 مشتری بیع را فروخت و برورد شد سبب عیب اگر حکم قاضی رد شد مشتری
 تواند که بر باع رجوع کند اگر بر ضای وی رد شد بی حکم قاضی نتواند که بر باع اول
 رد کند **مسئله** اگر بنده را خرید و وقتی که در بنده دعوی عیب کرد مشتری را چنانکه
 برای دفع عین تا الفاه که مشتری بینه اقامت کند و با باع تو کند چون در آن مشتری
 مشکو نه گوانان غمز در شام از باع را رد کند و بنده و عینش نکند **مسئله** مشتری دعوی
 میکند که ای بنده گزنا هست باع را رد کند نه بدست که مشتری بینه اقامت کند
 که بنده نزدیک وی گرفته بود باع را رد کند تا بدد بند که زد یک تو بگریختی است
مسئله مشتری را خرید و وقتی که در وقت عیب رد شده مشتری را کنت عیب
 یافته و باع مشکو نه گوانان کنت را با کنت و کنت و کنت مشتری را کنت
 که مشتری را از آنها خرید ام قول مشتری منفعت بود **مسئله** اگر در بنده سب
 بیک بنده خرید و یکی قضی که در دو عیب یافت مشتری بخیر بود
 در یک بیع

بزرگ و عجزه قبول کند یا هر دو رد کند **مسئله** اگر مشتری لطف و یا مهور زن را معیبت یافته
تمام رد کند یا تمام قبول کند و اگر مکمل را و یا مهور زن را معیبت یا باحقاق بود مشتری
نمی تواند که باقی رد کند و اگر لطفی حاصله مستحق باحقاق بود مشتری مجزئاً معیبت باقی
رد کند بر مانع و تمام بهای رجوع کند و یا باقی حاصله بطلان و بحسب آن غیر رجوع
کند **مسئله** اگر مشتری چهارشنبه معیبت ملاقات کرد و یا حاصله معیبت بود و یا
بر او به معیبت سوار راند و یا حالت قوه ننوآند که رد کند و افسان بود اجنب و اگر او را
تا دوازده رات دهد و یا برای او علف بخرد و یا بر مانع رد کند در فضا شود و توان
رد کند اگر سبزه را در فضا مشتری دست بردارد نسبت در زنی که پیش از
بیع کرده بود و مشتری را معلوم بود از آنکه سبزه سبزه بود و تمام بیانات
و بقول الاولیاء و محمد بن سبزه را بی عیب زنی و یا عیب زنی بی عیب است
کنند آنچه نقصان کفوی را که از آن غیر رجوع کند **مسئله** اگر بیایم شرط
بر آه جمله عیوب کرد و یا زنی و مشتری تواند که نسبت عیبی رد کند
اگر چه جمله عیوب است مرد و بقول شافعی این بر آه درست میباشد **باب بیع**
الشیع القفا فروختن مرد در و خون و خشک و زراد و جوام و ولد و ملکر
در کفایت در انبار و اگر این است و بیعت مشتری مملک شد بر کفایت شود و بقول اولیاء
و محمد بن سبزه و ولد مشتری همان و اخذ **مسئله** در انبار و فروختن مای بی انبار
و فروختن سبزه در بیوا و بیوا بی عیب کفایت و کوفتند و غران و فروختن از بی عیب
زادش از آنکه بی عیب بود و مشتری در بیوا و مرد و در بی عیب و صوف بر است
کوفتند و بیوا بی عیب از بیوا کفایت این صوف که بر است کوفتند بی عیب
روان است **مسئله** در انبار و فروختن مشتری که در بی عیب است و فروختن بی عیب از آن
مسئله اگر بیعت کفایت که ای بار از او حاصل شود و بیعت مشتری از آن
بیعت از بی عیب که در بیعت است بی عیب بی عیب که در بیعت است بی عیب بی عیب
بر او اندر او اندر او این را بی عیب بی عیب و بقول شافعی در انبار **مسئله** اگر در
در کالای راضی شد از آنکه بی عیب است بدان کالای بی عیب بی عیب بی عیب
البیع بی عیب بی عیب در بی عیب بی عیب بی عیب بی عیب بی عیب بی عیب بی عیب
مسئله

فروختن

و حانی است جامه اردو و جامه و قزوینی گاه چراگاه و ما افاضت دادن اند عیون بود **مسد**
 و حانی زین بود ان کلبین جائز بود و بقول خود و ساقی اگر جمع کلمه باشد جائز بود **مسد**
 و حانی کرم قزنی و سهندی جائز بود و ضوی یکی قول است و بقول جلیقه زین بود و بقول
 یوسف مع کرم قزنی در وفای رسیده است جائز بود و حنی بنده که کسب روا است از دیگر که
 بنده بیگانه است **مسد** قزنی شیرازی در قریح جائز بود و بقول است ضعیف
 بود و بقول یوسف اگر شیر کنز که بود و اما **مسد** و حنی یکی قول است جائز بود
 اما انتفاع گرفتن مجوی حوک در دو حنی موزه و بر آن جائز بود **مسد** و حنی
 مجوی آدمی و منفعت گرفتن بود و قزوینی بولست مردار یکی است از دو است
 جائز بود و اما قزوینی دولت مردار بعد از ذیانت و منفعت گرفتن بولست
 نیست قزوینی استخوان مردار و حیوان است و مردار آن و انتفاع بوی است
مسد اگر خانه زید بالاست و غیره قزوینی و جلاله جز این است زید بعد از اجتناب
 و مراب شدن بالاستی فرزند جائز بود **مسد** اگر کثیر سلطه وقت و او علاج بود
 بیع جائز نشاند و بقول زفر منفعت **مسد** اگر قاریه بنیرا درج خرید و منفعت کفو
 است از لایم نمی بدست بیایع بیاید درج و در حقت جائز بود و بقول است ضعیف
 جائز بود **مسد** اگر قاریه را بیاید درج خرید و منفعت کرد از او این سخن ای جاری
 که از بیایع خرید است جائز بود و در آن جاری که خرید است جائز بود **مسد**
مسد اگر زوجه خرید شرط کند ای زوجه یا او ندیم وزن
 کند و بدان او ندیم یا رطل کم کند ای بیع کند بود و اگر
 شرط کند ای خریدن او ندیم کم کند جائز بود **مسد** اگر زوجه
 در بیعت خرید و مشتری بر بیایع زد کرد و وزن وی در رطل است
 و اما اگر در بیعت و دیگر وزن کم در او رطل بیعت رطل است قول مشتری معتبر بود

در بیعت و اجاره
 در بیعت و اجاره

۷۶
 ۷۷

مسئله اگر مسلمانی ذمی را فرمود که بگوید خمر و مایه و خلطی غیر جائز بود و بقول ابو یوسف جائز بود
مسئله اگر کسی فرودخت بشرط آنکه شمشیر آزاد کند و یا بدو نامکاتب و امام و دیگران را
بیع فاسد بود و بقول شافعی بیع بشرط اعتقاد جائز بود **مسئله** اگر کسی که عاملاً در بیع بود
و بیع فاسد بود **مسئله** اگر سبزه را فروخت بشرط آنکه یکماه با بیع را خدمت کند و یا
سالی فروخت بشرط آنکه یکماه با بیع سالکی بود و یا بشرطی که مشتری در بیع بیع
قرض و بیع و یا بشرطی که مشتری آن بیع بیع و بیع و یا بشرطی که بیع بیع
تا سه ماه تسلیم کند در آن صورت بیع فاسد بود **مسئله** اگر حاجب خرد بشرط آنکه
بیع بیفرد و بیع آن دور بیع فاسد بود و اگر فعل خرد بشرطی که بیع بیع
کند و بیفرد بیع فاسد بود و بقول زفر جائز نبود **مسئله** اگر کالای فروخت
بیع آن محل تا شش روز و مهران و صوم لسانی و خطه جهودان اگر بیع
و مشتری به معلوم نبود بیع فاسد بود **مسئله** اگر کالای فروخت
تا امدان حاجبان و تا درودن و باک کردن و کوفتی غلگه گشت
و تا وقت آنکه در بدن حاضر نشود و اگر نای اوقات
مباحی بود حاضر بود و اگر پیش از رسیدن این
اوقات مهلت بر انداخت بیع جائز بود و بقول زفر جائز بود
مسئله اگر آزاد و بنده را و یا کوفتند مذکور و مردار را
بیک بیع فروخت بیع مرد و جائز نبود و بقول ابو یوسف
و محریه اگر در آن بیع گفت در نبدع و مرد به بیع
جائز بود و در آزاد و مردار باطل بود **مسئله** اگر بنده و مردار

را و یا بنده

هر چه را و یا بنده خود و یا بنده دیگر فروخت و یا ملک و قف را بیک بیع
 فروخت بیع در بنده خود و ملک جایز بود بجهت آن و در مدبر بنده دیگری بود
 و قف بیع جایز نبود و بقول زر و در همه بیع فاسد بود **فصل فی البیع العلم**
الف اساک مشتری در بیع فاسد هیچ قبض کردن باذن با بیع و هر دو عوض مال مشتری
 مالک شود و قیمت بواجب آید و هر یکی را اولایت فسخ بیع بود مگر که بیع از ملک
 مشتری بیرون آید و یا آزاد کند و بقول ابی یوسف و محمد بن ابراهیم که در اول
 بر بیع رد و در فسخ بیع با بیع نتواند که شش از تسدیم بیع از مشتری سحاند
 اگر جاریه را بشرط فاسد خرید و در هر دو بدل نقابض شد و مشتری این بد
 در بیعت دیگری ارجح فروخت راجع را همد که کند و اگر بیع در ضمن راجع کرد
 بیع ارجح است بود **مس** اگر بر شخصه مالی دعوی کرد و آن شخص مال داد و مدعی ازین
 مال راجع حاصل کرد بعد هر دو اتفاق کردند که هیچ مالی یافته نبود و مدعی را
 داد یا نبود مدعی را سواد صلح بود **مس** بیع بخش مکره است و بخشی آن بود
 که در ضمن زیادت کند و مقصود خریدن ندارد و نیز مکره است خریداری
 کردن بر خریدن دیگر زیادت کردن نیز مکره است تکلیف جلب یعنی
 شخص از شهر بیرون رود بر کار و این که طعام سومی شهر آورده اند و از این
 بخورد و اگر اهل شهر از اینان ندارد مکره نبود مگر که نزع از سوداگران که می آیند
 اهل شهر پوشیده کند و نیز مکره است فروختن شهری بدست بیابانی اگر اهل
 شهر محتاج باشند و نیز مکره است فروختن بوقت بانگنا بر جمع **مس** با کسی نیست در
 بیعتی که بیعتی هر که زیادت کند **مس** در میان دو ملوک محاربه و ذی رحم و جم
 نفی می کنند و همچنین اگر یک شخص نزد باشد تیر نفی می کنند و اگر نفی کرد مکره بود
 و اگر اهل بی بیع جایز نبود در و آیه و لاد نفی میان زن و شوهر مکره نبود

و یا سنا کند

جاریه را

بیع بیع ای محبوب
 غم از غم با بندگی بسو
 لذت آرد ۱۹۰

و اگر هر دو بزرگند تفویح کرده نبود و ائمه علم **باب الاقالت** اقاله فسخ است در
حق بائع و مشتری بیعت است در حق ثالث و اقاله درست باشد مثل خرید اول
و اگر زیادت از ثمن اول و یا کم از آن شرط کردند ثمن اول واجب آید و شرط
باطل بود و بقول ابی یوسف اقاله بیعت است بلکه بیعتی ممکن نبود الا که فسخ
بود و بقول محمد اقاله فسخ است بلکه فسخ نتوان داشت الا که بیعت بود اگر بیعت نکران
داشت باطل شود **مسئله** اگر در بیع بعد حدوث عیب اقاله بکسر از ثمن اول میکنند
جایز بود **مسئله** اگر اقاله بغیر جنس ثمن کردند فسخ بیعت و ثمن اول لازم شود و
بقول ابی یوسف و محمد رضا السدیج بود **مسئله** هلاک ثمن اول مانع اقاله نبود
هلاک بیعت مانع اقاله است و اگر بعضی آن بیعت هلاک شد در باقی اقاله جایز بود
باب التولیه تولیه عبارت از بیعت ثمن اول و مرابحه عبارت از بیعت بمقدار ثمن
اول یا زیادت ربح شرط مرابحه و تولیت است که اول بیعت بود **مسئله** جایز بود
که بائع نزد کا در روز نکیر و علم نکیر و فتنه و فتنه ریسان و برداشتن طعام و مزد
در نعلن گوهندان بر او اس مال ضم کند و گوید که این کالا مرا این مقدار شده
است و نکوید که برین مقدار خریده ام فاما فرزند شبان و تعلم و اجرت خانه که بیعت
در آن نگاه داشته است بر اسی مال ضم کنند **مسئله** اگر بائع در مرابحه ضمانت
کرد مشتری مخیر است تمام بها بشاخص و بار کند **مسئله** اگر بائع در تولیت ضمانت
کرد مشتری مقدار ضمانت کم کند و بقول ابی یوسف در مرابحه و تولیت کم کنند
و بقول محمد در مراد و ضرورت مخیر بود **مسئله** اگر مشتری جامه که بده درم خریده است
بعد از قبضه بپا نروده و فروخته و تقاضی بشد باز بده درم خرید اگر مرابحه بود
بیع درم را بگوید و بگوید که این کالا مرا این بیع درم ایستاده است و نکوید که
به بیع درم خریده و اگر بده درم خرید باز به بیعت درم فروخته بعد از قبضه ثمن

در اقاله بیعت
اگر بیعت با کسی بود
و او را بکس دیگری
فسخ است
و اگر بیعت با کسی بود
و او را بکس دیگری
فسخ است

در اقاله بیعت

شماره

بازنوه

عقد بیع
بیع

پس درم خرید بخرای که فروختن جایز نبود و بقول ایسوف و محمد در هر دو صورت مایه
 درم جایز بود **مس** اگر بکند ما ذون مدیون جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بست
 بی بیانزده درم فروخت موسا بده درم مگر ای که فروشد و همچنین اگر موسا بده درم
 بی و بعد از قبض بیانزده درم بست بنده ما ذون مدیون خود فروخت بنده ما ذون
 درم مگر ای که فروخت **مس** اگر بست مضارب ده درم است بنصف ربع و بدین
 درم جامه را خرید و بست مال بیانزده درم فروخت بست مال اگر مگر ای که فروخت
 در از ده درم فروشد و بقول ز فروع مضارب بست بست مال بیانزده درم
 جایز بود **مس** اگر جاریه کامله را خرید و کور شد و یا موسا و طی که جایز بود اگر بی بیان
 ای که فروشد و اگر موسا جاریه کامله را کور کرد و یا بیگانه چشم جاریه کشید و موسی او
 بست و یا جاریه بگرد مشتری و طی که در این صورت بی بیان مگر ای که فروشد
 بقول ایسوف و شافعی در مسأله اول جایز نبود که بی بیان مگر ای که فروشد **مس**
 اگر کلامی را هزار درم مویصل خرید و برنج صد درم فروخت و بی بیان نکرد بعد از
 معلوم شد مشتری مخیر بود تمام ثمن قبول کند و اگر مشتری غلام را بیساک کرد
 بعد از دست هزار و صد درم لازم نبود و اگر بتولیت فروخت و بی بیان نکرد
 بست خرید ام بعد مشتری را معلوم شد مخیر بود یا تمام ثمن قبول کند و یا
 رد کند و اگر تلف کرد بعد معلوم شد مشتری هزار درم مال واجب بود
 و بقول بی یوسف مشتری قیمت کالا رد کند و تمام ثمن ارباب بستاند **مس**
 اگر کلامی بست مردی بتولیت فروخت بر ارباب او حاصل شده است مشتری
 را معلوم نیست که با بیع را بچند حاصل شده است بیع فاسد بود و اگر مشتری را
 و بیع معلوم شد مخیر بود **فصل** بیع غیر منقول پیش از قبض جایز بود و بقول محمد
 جایز بود **مس** بیع منقول پیش از قبض جایز نیست **مس** اگر بکس را بشتر طکین و یا خونگی

بست

و یار و کند

مشتر

بیع منقول بیع عقار ضابطی
بی درین بیع و غیره

را بشر طوزن و تعدد بشر طعد در خبر پیش از نمودن و سجیدن و نمودن فروختن
 و خوردن جایز نبود بشر طازع جایز بود که پیش از نگردن بفرود شد و بقول ابو یوسف
 و محمد فروختن معدود پیش از نمودن جایز بود **مس** در تصرف در ثمن پیش از قبض جایز
 بود **مس** جایز است که مشتری در ثمن زیادت کند پیش از قبض و یا در باع در مبیع
 زیادت کند و یا در ثمن نقصان کند و استحقاق بجمع کل ثمن است و بقول زیادة
 شافعی در مبیع و ثمن جایز است هر دین حال که موصول کند موصول شود مگر در **باب**
الربوا ربوا عبارت از افزاین مال است که با عوض بود در مبادله مال بمال و غیره ربوا
 قدر و جنس است یعنی کیس در یککلات و وزن در موزونان و بقول شافعی غلته
 ربوا طعم در مطومات و ثمنیت در ائمان و در قول مالک عدلت ربوا اقیات
 و ادخار است **مس** بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون یا بجنس خود برابر است بدست
 جایز بود و با فروینا و مبدلت جایز بود و بیع مکیل بجنس غیر جنس و بیع موزون
 بموزون غیر جنس با فروینا دست بدست جایز بود و مبدلت جایز نبود
مس بیع مکیل چون گندم و جو و خرما و انگ و موزون و غیره و نفقه و زوینی و مبدلت
 جایز بود **مس** اگر منسوب است بر طلب بیع او بجنس خود و برابر جایز بود و
 با فروینی جایز نبود **مس** بیع حیدر بار دمی در جنس صور برابر بود و با فروینا حرام بود در
 غیر صرف تعیین شرط است نه تمام بقض و بقول شافعی در بیع طعم بجنس او بقض
 شرط **مس** جایز است بیع یک صفت بدو صفت و یک سبب بدو سبب و یک صفت
 بدو صفت و یک جز بدو جز و یک فریاد و یک فلیس بدو فلیس بشرط
 که هر دو معین باشند و بقول شافعی بیع یک صفت بدو صفت مثل آن جایز نبود
 و بقول محمد بیع یک فلیس بدو فلیس جایز نبود **مس** اگر گوشت کوه سفید گوشت
 و یا گوشت کاه و یا گوشت کوه سفید کاه و یا گوشت کوه سفید کوه سفید بیع کرد

ابو یوسف
 و استحقاق بیع موصول است
 الفوق بنی القرض والدين
 فالدين ما لا اوجب الفضة
 كالماء و فقه المبيع والقرض
 هو العین التي یقربها انما

الطفنة قدره لا الكلف
 وما دون نصف العاع فهو
 حكم الطفنة وعندك فخر لا يجوز

در بیع موزون

در جمیع صورت جایز نبود و بقول محمد گوشت کوسفند بگوهند و گوشت سوز
 بسوز جایز نبود مگر که گوشت بقور زیادت بود و زیادت گوشت بجهایله
 و یا یک دیو است و غیر آن **مسلم** بیع کر با سبب بنه جایز بود با جماع **مسلم** بیع فراتر
 بخواتر جایز است و بقول شافعی بیع جایز نیست **مسلم** فروختن فرما خشک
 بخواتر را بر پمانه و بیع انکو و نمویز برابر جایز است و بقول ایسایونف و محمد خواتر
 بخواتر جایز نبود **مسلم** فروختن گوشت کوسفند بگوشت کاو میشیخ
 زیادت جایز بود **مسلم** بیع شیر کوسفند بشیر ماده کاو و زیادت جایز بود
 و بقول شافعی جایز نبود مگر برابر **مسلم** فروختن سرکه فرما بسره که انکو زیادت
 جایز بود **مسلم** و فروختن پشم به پشم برین و یا بگوشت جایز بود **مسلم** فروختن
 نال کندم بکندم و یا ارد کندم زیادت جایز بود و فتوی برین است **مسلم** اگر
 از ابلقیت جایز نبود **مسلم** فروختن کندم بآرد کندم و است کندم جایز نبود **مسلم**
 فروختن خوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کج بروغن کج در دست
 نباشد مگر که روغن زیادت بود از آن روغنی که در کج زیتون است
مسلم و ام بستن نال بوزن جایز بود و بشمار جایز نبود و این قول ایسایونف
 است و فتوی بر این است و بقول احنیفتیغ بهر دو طریق جایز نبود و
 بقول بهر دو طریق جایز بود **مسلم** میان بنده و موسا و میان مسلمان و حربی
 در دار حرب ربوا نبود و بقول ایسایونف و شافعی رحمهما الله میان مسلمان
 و حربی در دار حرب ربوا حرام است **باب الحقوق** بخودین منزل فریاد
 که بالاد است در بیع در نیاید مگر که ذکر کند در بیع بکلی حق که مراد است
 در آن خانه یا بمنافع بکلی یا بقلیل و کثیر که مراد است در آن یا از آن
 خانه چو اگر بیت خرید و در بیع بکلی حق ذکر کرد بالای آن در بیع در نیاید تا

بود

بیع

زیاده

محمد

ذکر بالا در بیع بصری می کنند **مسئله** اگر سرای خریدنا و دان در بیع در آید و بالا آن سرای
نیز در آید **مسئله** سابط در خریدن سرای در نیاید مگر که ذکر کند بکل حق که مراد است
در خانه یا بجنافع او بقلیل و یا کثیر که مراد است در و یا از و بقول ابی یوسف
و محمد اگر سابط درون سرای است بی آنکه ذکر بکل حق کند سابط در بیع در
آید **مسئله** اگر از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و وسیل و شرب در
بیع در نیاید مگر که بکل حق هوله او برافقه ذکر کند **مسئله** اگر از سرای خانه و یا منزل
و یا مسکن اجارت داد طریق و وسیل در آید بآنکه حقوق و برافقه ذکر
کند **باب الاستحقاق** اگر مردی جاریه خرید و فیض او فرزند آورد و مردی استحقاق
جاریه آورد و بیعت ثابت کرد **مسئله** جاریه را با فرزند برد و اگر مشتری او را
بجاریه برای او کرد فرزند در اقرار در نیاید زیرا که حجی معتدیه است نه اقرار **مسئله**
تافض در دعوی ملک مانع است و در دعوی حریت و طلاق و نسب تافض
مانع نیست تا اگر بنده مشتری را گفت مرا بخرم بنده ام و بخرد و این بنده آزاد
پیدا شد اگر با بیع حاضر بود و یا غایب بود و معلوم بود که گناهی است مشتری را
بر این بنده هیچ نرسد و اگر با بیع معلوم نبود که گناهی است مشتری بر بنده نرسد
کند و بنده بر با بیع رجوع کند و بقول ابی یوسف هر دو صورت مشتری
بر بنده رجوع کنند **مسئله** اگر بنده گفت مرا اگر بستان کنی بنده ام و بنده
گردد و این بنده آزاد بود زیرا که بنده هیچ حالی بوام رجوع نکند و بقول
ابی یوسف در این نیز بنده رجوع نمود **مسئله** مردی در سرای حق بیعت
دعوی کرد و صاحب سرای بصدورم صلح کرد و بعضی ازین سرای مردی
دیگر با استحقاق برد بر مدعی بیع رجوع نکند و اگر دعوی تمام برای کرده بعد
صلح کرد مدعی علیه بجه آن از مال صلح بر مدعی اول رجوع کند **مسئله** اگر مردی ملک غری

مدعی علیه

بی ادان او

باذن او فرجت مالک مجرب بود در اجازت و صبح و در اجازت بقا مبع و لغات
 شرطت و لغات من نیز در اجازت شرطت اگر جنس غرض باشد و لغات
 مع فصول منعده نشود **مس** اگر مردی بینه زید را غصب کرد و فروخت و دیگری
 از او کرد بعد از بیع غاصب را اجازت کرد و غنم در دست باشد و لغات مجرب
 در دست باشد و اگر مشتری از غاصب بقیض کرد و بدست دیگری فروخت و
 مالک بیع اول را اجازت کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بینه مغضوب
 زد مالک مشتری بر بدید مشتری از بیس بینه و بیع غاصب اجازت کرد
 از مشتری را بود و آنچه از ارزش زیادت بر نصف من بود صدقه دهد **مس**
 اگر بینه مشتری را فروخت باذن او مشتری غنم افانت کرد در اقرار بیع
 و با او در بیع لغت نموده است و می خواهد که بیع را رد کند غنم مشتری بگوید
 با اذن بیع من فایض از او کرد که با اذن موافقت و مشتری طلب بیع
 بیع کرد بیع باطل شود اگر مشتری را فروخت و مشتری برای او را با خود داخل
 کرد بیع ضامن شود و بگوید **مس** و قول امیر مفسر بیع ضامن شود **باب السبیم**
 هر چه که ضبط صفت او ممکن بود و مقدار او معلوم شود سلم درو جایز بود و اگر ضبط
 صفت او معلوم مقدار او معلوم نبود سلم درو جایز نبود **سبیم** در یکسلی و میز و دیوان
 در دراهم و دینار و در عدد و متعارف چون جویر و صند و فلس و خست خام و کتک کالیبه
 سلم در در مذروع چون جایز بیع با آن مقدار که ضبط است جایز بود و سلم در دراهم
 و دینار و حیوان و در اطراف او و کتکها معدود و در کتکهای بی شمرد و در کتکها
 در جمله مهر و مهر جایز بود که سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم تا وقت حلول
 سلم موجود بود تا اگر سلم قبله بود و سلم موجود بود وقت تمام شدن مهلت موجود بود
 و اگر وقت عقد سلم منقطع شود و در آن وقت سلم موجود بود سلم جایز بود و بگوید اگر در وقت

بند د که موسا

ازان

جویر
ناریل

صفت

حلول اجل موجود شود جایز بود **مسئله** در ماه تاره جایز بود و در ماه تاره در وقت و بوی
 معلوم جایز بود **مسئله** در ماه تاره بوی معلوم حکم جایز بود **مسئله** حکم در کونست
 نبود و لعل ایست و محمد اگر حسن کونست و نوع او و حسن حیوان و صفت او و وضع
 بر این کونست مقدار او بیان کند جایز بود **مسئله** اگر حکم است به غمازه معنی که مقدار او
 نبود و یا کفری معنی که در او معلوم نبود و یا حکم است که در کفری معنی که در او معلوم
 معنی جایز نبود **مسئله** در حکم جانس و نوع و صفت و اندازه و مهلت و اقل او گناه
 و مقدار ترم ماه اگر حکم کسلی و یا موردی و یا بعد و بود و جانی حکم است مقدار صحت
 مرگ است باشد و اگر در حکم فیه حمل و موت نیست در مکان عقدا حکم کند و قبض
 پیش از آنکه هر دو عاقد جدا شوند شرط است و لعل ایست و محمد خون سر ماه معنی
 بود بیان او در بیان مکان اولی شرط نیست در حکم فیه را در موضع عقدا حکم
 کند **مسئله** اگر بدو نیست در حکم یک فروار کند حکم است صدرم و ام بود است
 بر حکم لیه و صد و درم نقد داد حکم در حصه صدرم و بی باطل بود و صد و درم دست
 بود و تصرف در سر ماه و حکم فیه پیش از قبض جایز بود و اگر دیگر را در حکم فیه شرک است
 و حکم فیه را است و حکم فیه خود جایز بود **مسئله** اگر در حکم اقل است که در حکم است
 که بیچل سر ماه اگر حکم لیه خیزی است **مسئله** اگر حکم ایست فروار کند خود در حکم
 فرموده تا از حکم فیه قبض کند و اگر در حکم ایست که در حکم ایست که در حکم ایست
 سمانه که جایز بود و اگر یک فروار کند خود و زید را فرمود که بیچل فرغ خود قبض کند
 جایز بود **مسئله** اگر در خود او کند حکم است در حکم مسلم لیه را فرمود تا بطرف
 حکم کس کند و حکم لیه یعنی حکم لیه طرف او کس کند و قبض خود را در حکم معنی
 بخرد و یا بیع را فرمود تا بطرف مشتری کس کند و یا بیع در غنبت مشتری باوند او کس
 که قبض بود و اگر جاریه فروار خطه حکم است و حکم لیه جاریه ترا قبض کرد و بعد اقامت

اگر در حکم فیه

جایز بود در حکم لیه بر حکم لیه را فرمود که اول بار
 برای او قبض کند بعد خود قبض کند

کند

کردند پس جاری بر دست مسلم الیه مرد و یا پیش از آن قال جاریه مرد اقامت باقی
 بود در سله اولی در دست باشد در دوم سله قیمت جاریه و اجنبی آید بر
 مسلم الیه و اگر جاریه خرید هزار درم بعد اقامت کردند بعد جاریه بر دست مشت
 برد اقامت باطل شود و اگر بعد از موت جاریه اقامت کردند نیز اقامت باطل
 بود **مسلم** اگر مسلم الیه بگوید که روی شرط کرده ام و رب مسلم بگوید که هیچ شرط نکرده ام
 قول مسلم الیه معتبر بود و اگر رب مسلم دعوی شرط روی میکند و مسلم الیه منکر است
 قول رب مسلم بود و بقول ابی یوسف و محمد قول مسلم الیه معتبر بود **مسلم** اگر رب
 مسلم دعوی اجل میکند مسلم الیه منکر است قول رب مسلم معتبر بود با اتفاق و اگر
 مسلم الیه دعوی اجل میکند و رب مسلم منکر است قول مسلم الیه معتبر بود و بقول
 ابی یوسف و محمد قول رب مسلم معتبر بود و همچنین قول مدعی صفة معتبر است
 نه قول منکر صفة **مسلم** جایز است مسلم و استصناع در موزه و طشت و افتاب
 و چون فرمایند به بینه بخیر بود و پیش از آنکه خریده بید صانع تواند که بر دست
 دیگری فروشد و صورت استصناع است که مردی موزه را در زیر
 گوید که موزه اویم خود اندازد پای من بدوز چندین همدت بچندین درم
 و باز کرد گوید که انکشتن برای من از نقره بس از چندین همدت بچندین
 درم و در استصناع موهل حکم شود و بقول ابی یوسف و محمد حکم مسلم ندارد
باب الموقوفات بیع سکه یوز و دو کال و پزند کال جایز است و بقول
 شیخ جابری سیاه و برواشی از ابی یوسف فروختن سکه کننده جایز بود
مسلم حکم ذمی در بیع موهل چون حکم شمال است در بیع و گو سهند **مسلم** اگر
 بنده خود بر دست رید هزار درم بفروشد بدانکه من میایم ام برای تو بعد درم
 هزار درم و او فروخت بیع جایز بود و بر میاخر بیع و اجنبی و اگر گفت

پای بنابه

مسلم

شیر

خود بدست نید هزار درم بفروشند آنکه میبایخی ام برای تو بعد درم از بها از
بنده جز هزار درم و بفروخت هزار درم بر مشتری واجب شود و صد درم بر میبایخی
لازم آید **مسئله** اگر گزیریک را خرید و سپس از قبض تر و بیج کرد و شوهر و طی کرد و طی شود
مگر از قبض مشتری بود و کفاح حکم قبض ندارد **مسئله** اگر بنده را بخرد و مشتری پس
قبض و تسلیم نمیشد و از قاضی و یا بیع بینه اقامت کرد بشرط آنکه
مشتری پیش از تسلیم نمیشد و از قاضی طلب میبندد که در ای نمیشد اگر
غیبت مودفست میبندد جایز نبود و اگر مکان مشتری معلوم نبود میبندد
برای دفع نمیشد جایز بود **مسئله** و اگر از شریک دو خرید و یکی پیش از قبض میبندد
و تسلیم نمیشد غایب شد مشتری حاضر تواند که تمام نمیشد بیایع دهد و تمام میبندد
قبض کند و چون شریک غایب حاضر آید تواند که نصیب خود از میبندد قبض کند
پس از دفع نصیب خود از نمیشد و بقول ابایوسف اگر حاضر تمام نمیشد ادا
کرد نتواند که نصیب خود از نمیشد غایب قبض کند و در نصیب غایب از نمیشد
مترج بر شریک رجوع کنند **مسئله** اگر گزیریک را از وقت هزار مثقال زر و نقره
بر مشتری بالف مثقال زر با نقد نقره واجب آید **مسئله** اگر در درام صیاد
داد و بدانت و زیوف داد و این را معلوم شد تا تلف کرد و این استیفا
شده باشد و بر دیون رجوع واجب نیاید و بقول ابایوسف و این تواند
که مثل دیون بر دیون رد کند و در درام صیاد استیفا **مسئله** اگر مرغی در زمین غیر
حوزه و یا بیضه نهاد و یا آمو در زمین یکی پنهان شد هر که بگیرد ملک او شود
و این حکم جاری بود که صاحب زمین زمین خود را برای صید میبندد یا
و اگر زمین را برای صید میبندد یا صاحب این همه صاحب زمین را باشد
مسئله آنچه شرط فاسد باشد باطل شود و تعیین آن بشرط جایز نباشد

نشدن

بیع و قیمت و اجارت و مرابحت و صلح از مال و ابر از دین و غزل و کین و عکاس
 و مرزاحت و محامل در اشجار و اقرار و وقف و حکیم **مسئله** آنچه شتر طاف باطل
 نشود انبست قرض و هب و صدقه و نکاح و طلاق و ضلع و عتق و رهن و ایضا
 و وصیه و شریکه و مضاربه و قضا و امارت و کفالت و حواله و وکاله و اقاله و کتبه
 و اذن بنده در تجارت و دعوی نسیب و زیند و صلح از دم عمد و صلح از نحر است
 و عقد ذمه و تعلیق و دلالت و یا باین شرط و غول قاصص **باب القرض صرف**
 عبارت از بیع از زر بزر و یا زر بقره است **مسئله** اگر زر بزر و یا نقوه بقره میفروشند و
 بود اگر مستوی است و قبض هر دو عوض در مجلس شرط است اگر چه یکی حید
 و دوم ردی بود و یا یکی نسیب و دوم ناسیبه بود **مسئله** اگر زر بقره میفروشند
 قبض هر دو عوض در مجلس شرط است و تفاضل جایز بود پس اگر زر بقره بکشد
 بفرود شد بی آنکه وزن کند جایز است بشرط که هر دو عوض در مجلس قبض کنند
مسئله تصرف در زمین پس از قبض جایز بود **مسئله** اگر گنجی را با طوق نقوه فروخت
 بدو هزار درم و قیمت جاریه هزار درم نقوه است و قیمت طوق نیز هزار درم
 نقوه است و مشتری در مجلس هزار درم بیاورد و در مجلس متفرق شدند هزار
 درم مقبوض بهاء طوق بود و همچنین اگر جاریه با طوق نقوه بدو هزار درم خرید هزار
 کمال و هزار بملت بیع جایز بود و هزار درم طاق بهاء طوق بود **مسئله** اگر کسی با غنیمت
 فراغت بصد درم و صلح بجا درم نقوه است و از بهای بجا درم بیاورد و بیع
 دولت باشد و بجا درم مقبوض حصه صلح بود اگر چه بیان نکند که این بجا درم حصه
 صلح است و همچنین اگر گفت این بجا درم از بهای هر دو ضرر است بجا درم
 حصه صلح بود و بیع جایز بود و اگر هر دو عاقد متفرق شدند و هیچ قبض نشد بیع
 در تنگ دولت بود و در نقوه فاسد اگر نقوه از تنگ جدا شود بی ضرر و اگر بی ضرر

بیع و قیمت و اجارت و مرابحت و صلح از مال و ابر از دین و غزل و کین و عکاس
 و مرزاحت و محامل در اشجار و اقرار و وقف و حکیم آنچه شتر طاف باطل
 نشود انبست قرض و هب و صدقه و نکاح و طلاق و ضلع و عتق و رهن و ایضا
 و وصیه و شریکه و مضاربه و قضا و امارت و کفالت و حواله و وکاله و اقاله و کتبه
 و اذن بنده در تجارت و دعوی نسیب و زیند و صلح از دم عمد و صلح از نحر است
 و عقد ذمه و تعلیق و دلالت و یا باین شرط و غول قاصص
 عبارت از بیع از زر بزر و یا زر بقره است اگر زر بزر و یا نقوه بقره میفروشند و
 بود اگر مستوی است و قبض هر دو عوض در مجلس شرط است اگر چه یکی حید
 و دوم ردی بود و یا یکی نسیب و دوم ناسیبه بود اگر زر بقره میفروشند
 قبض هر دو عوض در مجلس شرط است و تفاضل جایز بود پس اگر زر بقره بکشد
 بفرود شد بی آنکه وزن کند جایز است بشرط که هر دو عوض در مجلس قبض کنند
 تصرف در زمین پس از قبض جایز بود اگر گنجی را با طوق نقوه فروخت
 بدو هزار درم و قیمت جاریه هزار درم نقوه است و قیمت طوق نیز هزار درم
 نقوه است و مشتری در مجلس هزار درم بیاورد و در مجلس متفرق شدند هزار
 درم مقبوض بهاء طوق بود و همچنین اگر جاریه با طوق نقوه بدو هزار درم خرید هزار
 کمال و هزار بملت بیع جایز بود و هزار درم طاق بهاء طوق بود اگر کسی با غنیمت
 فراغت بصد درم و صلح بجا درم نقوه است و از بهای بجا درم بیاورد و بیع
 دولت باشد و بجا درم مقبوض حصه صلح بود اگر چه بیان نکند که این بجا درم حصه
 صلح است و همچنین اگر گفت این بجا درم از بهای هر دو ضرر است بجا درم
 حصه صلح بود و بیع جایز بود و اگر هر دو عاقد متفرق شدند و هیچ قبض نشد بیع
 در تنگ دولت بود و در نقوه فاسد اگر نقوه از تنگ جدا شود بی ضرر و اگر بی ضرر

جدا نمیشود مگر بفریب بیج در هر دو باطل شود و اگر آوند نوره فروخت و ضربی از قیض
 کرد و از مجلس متفرق شدند بمقداری که قیض شده است بیج باطل شود و در
 مقداری که قیض شده است بیج جایز بود و آوند میان هر دو مشترک بود و اگر
 بعضی از آوند مسخ باسحق بر دستری میخورد باقی بکشم قیض است و بیارند کند
 اگر قطعه نوره فروخت و بعضی از آن قطعه مسخ باسحق بر دستری باقی بکشم قیض
 است و بی بیضار اگر در درم نوره و یک یا زرد بود و بیارزد و یک درم نوره فروخت
 جایز بود و در مقابل دینار بود و قبول زوشت بی جایز بود و همین اگر هزار
 گندم و یک هزار بود و فروز کرد و بی درم فروخت و بی جایز بود و بی بیضار
 مقابل ضلالت جنس بود و قبول زوشت بی جایز بود اگر بیارزد درم و یک
 دینار زوشت بی جایز بود اگر یک درم صحیح و دو درم مغشوش است و بی درم
 صحیح و یک درم مغشوش زوشت جایز بود اگر زید از خروده درم یافته دارد
 و عمر و بدست زید دیناری زوشت بقابله درمی که بر عمر بود و بیارده درم مطلق
 زوشت و عمر و دینار زوشت و او در هر دو نوع بیج جایز بود و درم از درم عمر
 بطریق مقاصت ساقط شود درم و دینار که در وی نوره و زر غالب بود
 حکم زوشت نوره خالص دارد و اگر درام خالص بود و مغشوش که نوره غالب دارد
 میوه شد و بیاردم مغشوش بی و مغشوش و بیارزد بیار مغشوش میوه شد اگر
 برابر وزن میوه شد جایز بود و بیاردم و نقصان جایز بود اگر درام
 و دینار بیاردم میوه شد جایز بود مگر بوزن و اگر درم و دینار غش غالب
 حکم درم و دینار در دینا اگر بکس خالص زوشت جایز بود و اگر بوزن و بیار
 در بی بیج و استوائی بود و جایز بود و اگر بیاردم و بیاردم بیج و استوائی
 هر دو طریق جایز بود و مادام که رواج دارند بیج معین شوند اگر درم و دینار

و دینار بی بیضار و دینار بی بیضار

بی بیضار و بی بیضار

بی بیضار و بی بیضار

بی بیضار

غش بر پشت در بیع و شرا و استواض حکم در ایم و دینار اند که در این غش غالب
 و در حرف حکم غالب غش در اند **مسئله** اگر بدر ایم مغموش و یا بفلوس اجری خرید
 و کاسد شد بیع باطل شود و بقول ابویوسف بر مشتری قیمت در ایم و فلوس روز
 بیع واجب آید و بقول محمد قیمت در ایم و فلوس باخرین روزی که تعامل کرده اند
 واجب آید **مسئله** بیع فلوس نافع جایز بود اگر چه تعیین نکنند و بیع فلوس کاسد جایز
 نبود مگر که تعیین کنند **مسئله** اگر بفلوس نافع بیع کرد بعد کاسد شد بیع باطل نشود و اگر
 فلوس نافع بیع کرده بعد کاسد شد بیع باطل نشود **مسئله** مثل آن فلوس کند
 و بقول ابویوسف قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد قیمت فلوس
 کاسد واجب آید **مسئله** اگر نصف درم فلوس اجری خرید درست بود و مشتری
 واجب شود آنچه از فلوس نیم درم میدهند **مسئله** اگر مردی درم بجا داد و گفت
 که بدین درم نیم درم را فلوس ده و نیم درم کم از صبه ده جایز بود **باب الكفالة**
 کفاله عبارت از ضم ذمه بدمه دیگر است در مطالبه و کفاله نفس خالص است بلفظ
 بنفس فلان یعنی میبایخی شدتم بنفس فلان اگر چه مستعد نشود اما اگر از یک دو دو
 و یا سه مرد میبایخی شوند بنفس فلان جایز بود و نیز کفاله بنفس حال بود بلفظ که معتبر است
 بدن چون رقبه و روح و جسد و راس و وجه و نیز کفاله منفذ شود بکفاله بدن
 فلان و بلفظ صحت فلانا و بلفظ علی و ابی بلفظ انا زعم و قبیل به یعنی من میبایخی
 بنفس فلان **مسئله** اگر گفت من ضامن ام بکوفه او میبایخی نبود **مسئله** اگر در کفاله شرط
 کرد که مکفول به در وقت معین تحریم کند لازم شود اعضاء روی بدان وقت اگر مطا
 کند و اگر از اعضاء عا جو آید قاضی میبایخی را حبس کند اگر مکفول بنفسه غایب شد
 قاضی کفیل را آید و در وقت مهلت دهد اگر آن مدت گذشت و حاضر
 نیارد و کفیل را حبس کند و اگر مکفول بنفسه غایب شد و مکان او معلوم نیست کفیل مطالب

قبیل به ای
 را ضامن سه اما زعم ضامن

بنود و اگر کفیل مکتول عند را حاضر آورد در مکانی که مکتول له تواند که منی ضمت کند یا بجز
در شهر تسلیم کند کفیل بنفس از کفاله بری شود و اگر شرط کرد که در محله قاضی تسلیم کند لازم
شود که در محله قاضی تسلیم کند **مسئله** کفاله بنفس باطل است **مسئله** طلب و بجز کفیل فاما
بجوه طالب باطل نشود **مسئله** اگر میبایستی بنفس مطلوب بطلب تسلیم کرد از ضمانت بری شود
اگر در حاله برآه تسلیم مطلوب شرط نبوده است اگر مکتول بنفس خود را تسلیم کرد از جهت
کفیل بری شود اگر کفیل و یا رسول کفیل مطلوب بطلب تسلیم کرد کفیل بری شود **مسئله** اگر کفیل
بنفس شد بشرط که اگر مکتول برآه تسلیم کنیم همان با تسلیم بر آن بری است
بود اگر در مکتول تسلیم نکرد و یا مطلوب بر مال راضی شود و بقول است فی این
کفاله جایز نبود **مسئله** اگر بر یکی دعوی صد دینار کردند و مردی نیامی شد و گفت اگر
زود مدعی علیه را بتو تسلیم کنیم صد دینار بر من بود و مدعی طلب کرد و میبایستی مدعی علیه
را تسلیم نکرد صد دینار لازم شود **مسئله** در صد و دو وقف صبی بکنند بر میبایستی داد
بنفس و بقول ابی یوسف و محمد در صد وقف لوقاص بر میبایستی دادن بنفس
کنند **مسئله** در صد و دو وقف صبی بکنند بکبکواهی دو مستور و یا بکبکواهی یک
عدل که قاضی بعدالت عالم بود **مسئله** کفاله مال جایز است اگر مال مجهول بود چون
صحیح باشد یا بجز کفاله میبایستی شدم از وی هزار درم و یا کفاله میبایستی شدم از وی
هزار درم بر آن کفاله از وی است و یا کفاله میبایستی شدم از وی بر آن کفاله از وی
بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی بر من است و یا گفت آنچه از فلان
واجب شود بر من بود و یا گفت آنچه فلان داد تو عقب کند بر من است پس
مسائل طالب بخیر بود بر کفیل و یا بجز طالبه کند مگر در کفاله شرط برآه
اصیل کرده باشد پس حواله بود یا بجز حواله بشرط عدم بر آن کفاله است **مسئله** اگر
طالب از کفیل مطالبه کند که از اصیل نیز مطالبه کند و اگر از اصیل نیز مطالبه کرد نیز

فاندر کفاله

بواند که از کفیل مطالبه کند **مسئله** تعلیق کفاله بشرط طایم جایز است و آن شرط است که بدین
 امکان استغفار بود و حالیکه گوید اگر زید از سفر آمد من ضامنم و زید بگوید کفالت من
 که بدین استغفار معتقد شود و حالیکه گوید اگر با تو بود من ضامنم درین صورت کفالت در
 بود و مال در حال لازم نبود **مسئله** اگر گفت کفیل شدم بر آنچه ترا بروی است و عینه فایده
 که در بهر روزم بر کفیل لازم شود و اگر عینه اقامت مکرر کفیل مصدق بود بر آنچه اقرار
 کند با سوگند و اگر بدون بر باد است از آن اقرار کند بر کفیل لازم نشود **مسئله** اگر با مطلق
 میاخی شد بر آنچه اقرار کرد بر مطلق رجوع کند و اگر بی ادم مطلق میاخی شد بر آنچه
 اقرار کرد بر مطلق نتواند که رجوع شود **مسئله** میاخی شستن از ادای مال بر
 مطالبه کند و اگر مدعی بر میاخی ملازم است کند میاخی شستن بر اصل ملازم است کند
 و اگر اصل مال ادا کرد میاخی شود و اگر طالب اصل را بر بی کرد و اند از دین کفیل نیز
 شود و اگر طالب اصل را غفلت داد بر کفیل نیز فوصل شود و اگر طالب کفیل را
 بر بی کرد و ایند و یا در کفیل تا جبر کرد اصل بر بی شود و بر بی تا جبر نشود **مسئله** اگر کفیل مال
 باز مال از بهر دردم با نقد دردم ساج کرد و از با نقد دردم هر دو بر بی شود **مسئله** اگر
 با بر اصل میاخی شده است و طالب ادا گفت میاخی را از ادا کند و یا کفیل
 میاخی بر مطلق رجوع کند **مسئله** تعلیق بر اده از کفاله بشرط باطل است **مسئله** کفالت بغض
 حد و قصاص و مبیع و مهور و امانت باطل است کفالت بنیمن و مقروض برای
 خمن و مبیع نافسد جایز است **مسئله** اگر دایه را استیجار کرد اگر معین بود کفاله بدان جایز بود
مسئله اگر بده استیجار کرد برای اجرت و مردی بکند است آن بده میاخی شد جایز بود
مسئله کفالت بغض میان جائز بود مگر بقول طالب که در مجلس عقد کفاله و بقول استوف از قهار
 مجلس طالب را خشنه و اجازت کرد جایز بود **مسئله** اگر در غیبت غیر نامرض و ارت
 بر گفت که کفیل شوم از من بدینی که بر من است و ارت میاخی شد جایز بود **مسئله**

بر آن صورتی که در شرح
 کفالت مذکور است

اگر بی یون از شتر غایب شود و بی غایب
 بگوید تعلیق کفاله بر او شرط است

بیع استیجار است ایضا اما بیع مطلق است
 بیع استیجار است ایضا اما بیع مطلق است

بیع استیجار است ایضا اما بیع مطلق است

اگر در یون مفلس و مردی از وی میبایختند برای غنا جانی نبود و بقول ارسطو
 و محمد جانی بود **مسلم** اگر جامه مردی با او بیع کرد و پیش از شتری میبایختند برای مویکل و
 یا مضارب مال مضارب به فروخت و پیش از شتری برای رب مال میبایختند جانی
 نبود **مسلم** اگر او شتر یک کالای مشترک فروختند یک عقد و یک شتر یک حصه
 دوم از شتر میبایختند جانی نبود از بنده را فرود مرد می ضمان عهد شد جانی نبود **مسلم**
 ضمان خلاص مطلق است و نفی وی است که اگر در منع استحقاق آرد تخلیص کند
 و بقول ارسطو و محمد ضمان خلاص جانیست و این عبارت در **مسلم** است
 بنابر ضمان در **مسلم** گفته به مال ثابت جانی نبود **مسلم** اگر در یون و مویکل
 داد پیش از او کفیل نموند که باز ستاند و اگر کفیل درین مال ریخ حاصل کرد ریخ
 کفیل رو بود و اگر درین است که تعیین معین میشود و آنکه کند م نه است که ریخ
 بمطلوب رو کند و بقول ارسطو و محمد رو کند **مسلم** اگر کفیل با مریطلوب از شخص
 جامه خرید بوام مبارزه در دم و قیمت جامه ده در دم شتر جامه کفیل واقع شود
 و ریخ هیچ در دم کفیل لازم نبود **مسلم** اگر از مردی میبایختند برای ج و حب شود و ری
 و با ریخ حکم شود بر ذوی العبده مطلوب غایت است و مدعی بر کفیل نمند آورد که شتر
 در دم نرزد یافت دارد این مرد با مری میبایختند است قاضی هر در دم بر هر دو
 حکم کند و اگر اثبات کند که لی امر زهد کرد و هر در دم کفیل جامه شود نه نرزد و در **مسلم**
 اول کفیل بر زید را که او را در جوع کند و بقول زفر خروج **مسلم** اگر برای ضمان در **مسلم**
 مسیح شد ای کفالتیم کرد تا اگر ضمان در **مسلم** دعوی ملکیت ای مسیح کند جانی نبود
 و اگر همچنان در مسیح کوه نهی نیست و هر کس میبایختند که نرزد و نرزد که دعوی ملکیت
 کند **مسلم** اگر از مردی میبایختند و یا بدان رهس فراد و کسای جانی بود و نویسن
 قیمت شد جانی نبود **مسلم** اگر مردی کفالت که برای تو میبایختند هم از فلان لصد در **مسلم**

بنام او که هر در دم جامه یافت دارد
 بنام کفیل و نرزد و اگر در ریخ

تا زیاده از نصف ادا کرد زیاده بر شریک جمع کند

بمقت یکه و مطالب و مقوله گفت که صد درم حال است قول ضامن معتبر بود **مسئله** اگر کسی
 را بفرید و مردی ضمان درک شد و این کثیر که را مستحق باسحقان بردن تواند که مشت
 کفیل را بیکر دیا حکم نشود با بونجی برای مشتری **باب گفتار از جملین** اگر دو مرد دین
 دادند و هر دو میبای یکدیگر اند و یکی مقداری از دین ادا کردند و نتواند که بپوشد
 دوم رجوع کند **مسئله** اگر دو مرد از شخص میبایخی شدند و هر دو میبایخی یکدیگر شدند هم
 یکی از ایشان ادا کند نصف آن بزرگ رجوع کند و اگر خواهد تمام بر اصل رجوع
 کند اگر طالب یکی میان جی را بری کرد ایند تواند که دوم را تمام دین مطالبه کند
مسئله اگر دو شریک مفاوض از شرکت جدا شدند و وامی دادنی دارند غریم زمین دار
 تواند که از هر که خواهد تمام دین بستاند و هر یک از ایشان بزرگ رجوع کند
 بلکه زیادت از نصف ادا کند **مسئله** اگر دو بنده را بیک عقد کتابت کرد اند
 هر دو مکاتب از یکدیگر میبایخی شدند هر یکی از ایشان مال کتابت ادا کند نصف
 آن بزرگ رجوع کند و اگر موسا بپیش از ادا یکی از ایشان را از ادا کرد موسا
 بتواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند و او مولى حصه مکاتب آزاد رجوع
 کند بر مکاتب و اگر از مکاتب بستند مکاتب تواند که آزاد رجوع کند **مسئله** اگر مولى از
 بنده خود میبایخی شد بمانی که بر دینی لازم نیست بلکه بعد از عتق و حال غیر حال
 گفت مال حال لازم نشود **مسئله** اگر زید بر یحیی دعوی رقبه کرد که در قبض بکارت
 و ردی نصف بنده میبایخی شد و بنده مرد مدعی بر ملکیت بنده بیند اقامت
 کرد میبایخی قیمت بنده را ضامن نشود **مسئله** اگر بنده دعوی مال مردی بنفیس
 شد و بنده بر مرد میبایخی بری شود **مسئله** اگر بنده از موسا باذن او میبایخی شود
 از عتق مال ادا کرد و یا موسا از بنده خود باذن او میبایخی شد و بعد از عتق او
 مال ادا کرد هیچ یکی بر دیگری رجوع نکند **کتاب الطواله** حواله عبارت از نقل

دوم از ادا کنند

سبب نزہت

دین است از ذمہ بزمہ دیگر **س** حوالہ در عین جایز نیست و در دین جایز نیست برضای
 محال یعنی در این و برضا محال علیہ یعنی کسی کہ حوالہ قبول کرد چون حوالہ تمام شد یعنی
 حوالہ کنندہ از دین بری شود و محال بر تحصیل رجوع کنند مگر تنوی یعنی بہلاک محال و اگر
 و آن وقتی بود کہ محال علیہ حوالہ را مسکرت شود و مسکرت و محال را بینہ بنود و یا محال
 علیہ مفلس بچ دو در ہر دو صورت محال بر تحصیل رجوع کنند و بقول بی یوسف و محمد
 اگر قاضی با فلاس محال علیہ حکم کرد نیز محال نہ بر تحصیل رجوع کنند **س** اگر محال علیہ را تحصیل
 آنچه نسبت صحیحہ دادہ است طلب کرد تحصیل کوید کہ بر تو حوالہ کردہ ام دینی کہ مرا
 بتویافت بودہ است محال علیہ منکر است بر تحصیل واجب آید مثل آنچه محال علیہ
 ادا کردہ است و گفت کہ ترا حوالہ کردہ ام نابرای فیضی کنی و محال میگوید کہ مرا
 بر تو دینی یافت بودہ است بدان حوالہ کردہ و محال از دین منکر است قول معتبر
 بود **س** اگر ہزار درم بر یکی امانت نهاد و بر آن حوالہ کرد جایز بود و اگر آن ہزار
 درم ہلاک شد محال علیہ بری شود **س** سجاج مکر وہ است و این دانی
 است کہ بکسی دہد موقوف از خود را ہ این شود **کتاب القضاء**
 ہر کہ اہل شہادت است اہل قضا است و فاسق اہلیت شہادت دارد
 لیکن نشاید کہ فاسق را قضا دهند **س** اگر قاضی عادل استدن رشوہ فاکتہ
 شد از قضا موزل نشود فاقہ مستحق عزل بود و اگر قضا بر رشوہ بستد قاضی
 نشود و بقول شافعی کو ای فاسد نشنوند و قضا فاسق جایز بود **س** فاسق
 صلاحیت فتوی دارد و بقوا صلاحیت ندارد و لکن یہ کہ قاضی در شت خوی و جبار
 و ستیزہ کار بود و باید کہ در ہر سمتی و صلاحیت قاضی و در عقل و فہم و علم از
 احادیث و آثار و وجوہ فقہ و ثوق بود و اجتہاد قاضی شرط اولیہ است
 یعنی اولیہ کہ قاضی مجتہد بود و باید کہ فقہ نیز بدین اوصاف موقوف بود اگر قاضی

خورد

کردہ است
مسدود تحصیل از محال طلب بر آنچه احوالہ

عالمی ہندی

بلف نفیس خود از ظلم بود مکره بود که قضا قبول کند و اگر این است قبول قضا
 ده نبود و نشاید که در خواست کند **مس** جایز است قبول قضا از سلطان
 دل و ظالم و اهل نفع **مس** بعد از قبول قضا تخفص حال دیوان قاضی ماضی
 در دیوان عبارت از فریطهایی است که در آن نسخه سجایات و صلوات
 حاضر و غیبت است و در حال محبوسان نظر کند پس هر که انفراد کند بجمع و بیایه
 روی اقامت کند الزام کند و اقرار نکند و بینه حاضر نشد بفرمانند تا ندانند
 هر روز با نظم حاضر شود و در دینها و اجرت و وقف عمل کند بینه و یا
 قرار بقول قاضی موقوف عمل نکند مگر که ذوالبید اقرار کند که قاضی موقوف این
 مانع و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده است انگاه قول قاضی
 قبول کند و حکم در مسجد و سرای خود و بقول شایع در مسجد نشست برای
 علم مکره است **مس** هدیه رد کند مگر از فریضه و یا از کسی که پیش از قضا
 بده قبول میکرد و در دعوی خاصه حاضر نشود و در نماز جنازه حاضر شود و
 با در این رسد و هر دو خصم را بر دارد و در نشستن و پیش آمدن و در آمدن
 می از دو خصم تبسم و مزاج نکند و بیکی از دو خصم بخوشی نظر نکند و با یکی از
 دو خصم تبسم و مزاج نکند و بیکی از دو خصم اشاره و تلقین حجت نکند و نیز با
 از ابلان ضیافت نکند و کوه را تلقین نکند و بقول ابی یوسف تلقین
 شایع جایز بود اگر متم نباشد **فصل** چون حق مدعی شمس قاضی ثابت شد
 مدعی علیه را بفرماند با حق مدعی دفع کند و اگر امتناع آورد جسد کند و بهای
 شایعی که خرید کرده باشد و در بدل قرض و در مهر و در آنچه بسبب کفالت
 زخم شود فاما در غیر آن اگر مدعی علیه گوید که من فقیرم جسد نکند مگر که بپوشد
 بنیاب کند که او تو را نکند **مس** اگر چه بکند بوسیله که قاضی مصلحت بیند بپوشد

کند

با کمالی ظاهر شد را کند و غنا و او را از او جدا کند یعنی غنا با او ملازمت کند **مسئله**
اگر مدعی علیه پیش از حبس بیند افلاس قاضی را قاضی قبول کند و اگر بعد از حبس
بیند افلاس اقامه کرد و مدعی بیند غنا آورد بیند مدعی اوست **مسئله** اگر قاضی
از حال مجوس شخص کرد و غنا ظاهر شد حبس او بپذیرد با متاع از نفقه زن
حبس کند بهر در برای دین فرزند حبس نکند و اگر از نفقه فرزند متاع آورد
حبس کند **کتاب القاضی الی الله** اگر قاضی بجانب قاضی دیگر در حقوق نامه
نویسد جایز بود و در صد و قصاص اگر نامه نویسد جایز نبود **مسئله** اگر پیش
کوهان بحضور خصم کوهایی داد ند حکم کند و حکم نامه نیسند و آنرا بکل بخوانند
و اگر پیش قاضی در غیبت خصم کوهایی داد ند حکم کند و نامه بجانب قاضی دیگر نویسد
و در آن نامه ذکر شهادت نویسد اما قاضی مکتوب الیه حکم کند بر آن نامه این
را نامه حکم گویند و در حقیقت این نامه نقل شهادت است و چون نامه بر
فرستد باید که پیش کوهایی که بر آن قاضی خوانند رفت نامه بخواند و مهر کند و بگوید
تسمی کند و بقول ایوب خواندن نامه و مهر کردن پیش کوهان شرط است
و لیکن این مقدار شرط است که پیش کوهان گوید این نامه و مهر است و چون
نامه قاضی بقاضی دیگر رسد باید که قاضی در مهر نامه در غیبت خصم و نبود قول
نکند **مسئله** اگر کوهان داد ند که این نامه فلان قاضی است و در حبس حکم با نسیم
کرده است و پیش خوانده است و مهر کرده قاضی از او بگشاید و پیش خصم بخواند
و آنچه در نامه سطور است خصم لازم کند و نامه قاضی بوجه قاضی کتابت بقول او
و بوجه و غزل قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی در مکتوب نوشته باشد
که این نامه بجانب فلان قاضی است و بجانب هر قاضی از قضاة مسلمانان
این نامه بدو رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بر نامه باطل نشود و بگوش

کند

کوهایی

صفحه
بر

حکم نامہ قاضی باطل نشود **مسئله** حکم زن در تہمہ چیز جائزہت مگر در صد و دو قصاص **مسئله**
 قاضی خلیفہ تکبر و ملکہ و الی بر و تفریق کرده باشد فاما احور یا قامت مجور یا جائز
 بود کہ خلیفہ کرد بی اذن امام **مسئله** اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کرد اند اگر
 مخالف قرآن و حدیث مشہور و اجماع نبود کند **مسئله** حکم قاضی بکوائمان دروغ در
 نقد و فسوخ ظاہر او باطن نافذ بود فاما در اہتمام مرسلہ یعنی در ملک مطلق حکم
 قاضی بکوائمان دروغ و غلطی ہر انا نافذ نشود و باطن نافذ نشود و بقول ابو یوسف و محمد
 حکم قاضی بکوائمان دروغ در عقود و فسوخ در ظاہر نافذ بود و در باطن نافذ نبود **مسئله**
 حکم قاضی بر غایب جائز نبود مگر بحضور و کیل و یا موصی غایب و یا دعوی بر غایب
 سبب دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجای غایب خصم شود چنانکہ زید و دعوی ^{قضا}
 کرد کہ در قبض عمرت سبب شرا از بکر غایب و عمر و منکر شد و بینہ شرا و ملکیتہ
 بکر قامت کرد و بکر بعد از حکم حاضر شد و از شرا منکر شد الکفار وی معتبر بود
مسئله جائزہت کہ قاضی مال صغیر و ام دہد و صکت قرض نویسد اما ہر دو صر
 تواند کہ مال صغیر و ام دہد **باب الحکم** اگر دو کس مدعی را حکم گرفتند تا
 میان ہر دو حکم کند پس حکم بینہ و یا با قرار و یا بنگول حکم کرد جائز بود **مسئله** حکم
 گرفتند در صد و دو قصاص جائز نبود **مسئله** در قتل حفظ حکم گرفتند و او بدیہ پر علی
 حکم کرد جائز نبود **مسئله** حکم در اہلیت و فضاخر طہت تا اگر کافر و یا باندہ یا ذر
 و یا محمد و قدف را حکم گرفتند جائز نبود **مسئله** ہر یک از خصمان تو اشد کہ پیش
 حکم حکم رجوع کنند و چون حکم حکم رجوع کرد لازم شود بر ہر دو **مسئله** اگر حکم حکم پیش
 قاضی رفع کردند انفا کند اگر موافق بنہیب بود و اگر مخالف بود البطل
مسئله باطلت حکم حکم و صاکم برای او مادر و فرزندان و زن خود و حکم حکم
 و صاکم بر بزر و مادر و فرزندان و زن جائز بود **مسئله** اگر از خانہ یک علو
 متعدد

پر

دارد و دیگری سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار سیخ زند و یار و زیند سوراخ کند
 بنی رضا صاحب علو و بقول ابایوسف و محمد مع اگر زیان ندارد نتواند که بکند **مسئله**
 اگر کوهی است در از ان کوه برست بر آمده است اهل کوه در از نتواند که در ان
 کوه برست در یکن بیند فاما اگر کوه مدور است که هر دو طرف او متصل است هر
 بتواند که درین کوه مدور در کند **مسئله** اگر زیند بر عمر دشوی همه سرای کوه که در دست
 عمر است و گفت که عمر و این سرای را در فغان وقت بمن بخشیده است قاضی
 بینه طالب کرد گفت بعد از آنکه عمر و از بهم منکر شده بود انچه بجزیره ام و بینه
 بر فرا اقامت کرد بنا بر پنج باب از بینه مقبول بود و اگر بنا بر شرا موخر بود از
 بهم مقبول بود **مسئله** اگر بر مردی دعوی کرد که این جاریه از من خریده و او منکر
 شد اگر با بزرگ خصومت گفت نتواند که این جاریه از من خریده و او منکر
 شد نتواند که این جاریه را و طی کند **مسئله** اگر اقرار کرد که از فغان ده درم مقضی
 کرده ام بعد میگوید که ده درم زیوف بود تصدیق کند **مسئله** اگر گفت که ترا
 برکن هزار درم است و او رد کرد بعد تصدیق کرد هیچ وجهی بر **مسئله** اگر بر دین
 دعوی مالی کرد و زید گفت ترا بر من هیچ وقت چیزی نبود مدعی بینه هزار
 درم آورد و زید بینه بر او داد و یا بر او آورد مقبول بود و بقول زید مقبول نبود
 و اگر زید دعوی زیادت کرد در جواب دعوی گفت ترا بر من هر که نوده
 است و من ترا می شناسم و مدعی بینه هزار درم آورد و زید بینه بر او داد و یا بر او
 آورد نشنوند **مسئله** اگر بر زید دعوی کرد که کنیز بدست من فروخته و زید گفت
 بر او پیش تو کنیز فروخته ام و مدعی بینه ترا آورد و بعد مدعی در کنیزک علی
 یافت و دعوی رد کرد و زید بینه می آرد که مدعی از جمله عبوب ابر کرده
 است بینه زید نشنوند **مسئله** اگر مردی صلک از ارباب عوان نبشت و در آنجا که

اگر از آن خصوص گفت

در آنجا که

نزد کرد که هر که این صلک برون کرد و طلب کند اینچیز در دست از منی او را رسد
 بل بود و متصل نبشت انت الیه تعالی و مادر صیقل شد اینست که اگر بر
 ان مدعی دعوی استحقاق کند خالص و نیکو کن بومن بود انت الیه
 صلک باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد اقرار آخر که متصل است با انت الیه
 باطل شود و اقرارین مقدم باطل نشود که اگر زن فری بگوید بیعت شوهر
 گوید که من بعد از موت ادا سلام آورده ام و ورثه ذمی میگویند
 پس از موت ادا سلام آورده است قول و ورثه معتبر بود و قول
 زن معتبر بود **مسئله** مرد در بورد و بر شخص عالی و ولایت گذشت
 و میگوید که زبیر برای قیمت است بخزای و وارث
 از مال را برود و دفع کند و اگر مودع و بیکریه و بکر را قیمت گوید
 این نیز قیمت است و اول تکلیف کرد مال برای اول حاکم شود **مسئله**
 اگر است میان ورثه و میان عمر ما قیمت کردند آن عمرم و وارث
 مانند و بقول ابو یوسف و محمد قاضی ما بخر مانند **مسئله**
 اگر از این دو عوریه ای کرد مسبب است از پدر از خود و را
 در نحو عایب و بنده اقامت کرد نصف برای است مانند
 نصف دیگر نیز الیه کردند و بقول ابو یوسف و محمد اگر ذوالیه
 است نصف دیگر از ورثه است مانند و بر این نهند
 نکرده بود است بکست او بگذارد **مسئله** اگر گفت
 من در سالکین صدقه بود و یا گفت اینچیز من مالکم در **مسئله**

ح

صدقه بود مالی گسترده در آن زکوة واجب بود و نزد امام از
روایت از اصحاب ما نیست بیکل مال واقع ثقیلانی
اگر وصیت مثل مال کرد در مالی که از ذمت آن وصیت بود
اگر او بر او مهر کرد اندو او را از وصیت معلوم نبود تا خبر از آنکه مهر
وصی بود و بیع جائز بود اما اگر وکیل گرفت و وکیل پیش از علم کمال موکدا
فروخت جائز نبود و بگویند ابو یوسف در وصیت نذر پیش از علم
نموده که تصرف وکیل با علم عدل و با مستور جائز است و
وکیل نیت نشود مگر با علم عدل و با مستور و بگویند
ابو یوسف در مذهب عمل وکیل بجز بیک نیت شو عدل و غیر عدل بر
است که همبزرگان خلافتش از مولی را خیانت بنده یکی
جبر کرد و مولی بنده را از او کرد مختار فدا بنود مگر بجز یک عدل
یاد و مستور و همبزرگان خلافت اگر شفیع را یکی غیر عدل خبر کرد
شفیع آن شد شفیع باطل نشود مگر بکوت بعد از آن
یک عدل و یاد و مستور همبزرگان خلافت اگر حصر تزویج و
رسید از غیر عدل سکوت او رضانه بود مگر بجز یک عدل
یاد و مستور و همبزرگان خلافت اگر مسلمانی را که در او حصر
اسلام آورده است یکی غیر عدل شریع خبر کرد و لازم نشود
یا عدل و مستور و همبزرگان خلافت اگر قاضی و یا امین را بنده را بر آن

و مال بسند و در دست او بسلامتند و بنده را با مستحقان برساند
 و این اوصاف را نشود و مستتر بر بنی راجع کند و اگر حاضر و حاضر فرمود
 خود ضعیف بنده برای عهده بسند در استیضاح بود و باید است و غیر
 بلکه مستتر بر روی جوع کند و و غیر بر عزم راجع کند
 و حاضر عدل عالم میگوید که برین شخص بسند است اگر در حکم
 داده ام و یا بقطع حکم کرده ام و یا گفت لضرب حکم کرده ام و
 در امین میگوید در فراقی خالی یا قامت رسان کردن ان کار جایز
 و بجز قول بگذرد ان کار جایز نبود تا گواه معاینه نگنند
 اگر حاضر معذول گفت بپیرا بنهر در حکم برین تو کرده ام باز بنده
 بجز داده و وزیر میگوید که بنده قول معشر گوید اگر زید معسر است
 در حال قضا شده است و همچنین اگر حاضر قاضی معذول گفت
 بپیرا که بپیرا بدست تو در حفر حکم کرده ام وزیر گفت ظلم گو
 وزیر معسر است در حاله قضا بجهت است و قول قاضی معذول معسر
و کتاب الشهادت شهادت اخبار است از چیز رخ
 عاینه و مشاهده کرده است نه آنکه بیکان گوید بلکه ادوات
 که در قضا است ابطال مدعی و در حد و دسترا فضل است
 در سرفه گواهی دهند حال بنده است و نگوید دردی
 داده است مسئله در زنا گواهیها مرد است

و در حد و دیگر و قصاص کو اهر دو مرد شرط است و در ولادت و نکاح
و در عیالها زمان که مرد را اطلاع نمود کو اهر یک زن مقبول است و بقول
کو اهر چهار زن شرط است مسئله در حقوق دیگر کو اهر هر مرد یا یک
و دو زن مقبول است و بقول شافعی کو اهر زنان با مردان مقبول
نیست مگر در احوال و توابع الی چون اصل و شرط صاری است در حد
مسائل لفظ شرط است و عدالت کو امان شرط است تا آن
که او کف میدهد تم و یا کف لغین دارم که این کار جبران است کو اهر
اولشوند تا نکوید کو اهر میسر هم مسئله اگر مرد در وجه و صاحب
مروت است در میان مردمان و لیکن فاسق است کو اهر اولشوند
و بقول ابو یوسف بغیر کو اهر معروف و یا مروت اگر چه فاسق
است بشوند مسئله از حال شهود در با حقوق بینهان
و اینکار انقض کنند و قول ابو حنیفه حکم بر طاریست مسئله امان
کنند مسئله از زکوة شهود و تزجیم است و در رسالت بر مری
بند است مسئله در بیع و اقرار و حکم حاکم و غضب و قتل اگر چه
شند است و یادینه جایز است کو اهر است دهد اگر چه بینهان
نکرده است مسئله کو اهر فرج بی استهاد جایز نبود مسئله اگر او
قاصر در روز حادثه یادند از نداشتن خاص خطه عمل نکنند و بی معا

نفسی

بشامع شهادت جازنه بود مگر در نسبت موت و نکاح و دخول و
 لاینت قاضی و اصل وقف پس درین سبب اگر گواه از کسی شنیده
 کرد و اعتقاد دارد **و جازنه بود که گواهی دهند** بلکه اگر چیزی بدست کسی دید
 جازنه بود که گواهی دهد **این خبر از آن است** مگر در بنده و کنسرت و
 قول از ابو یوسف شرط است **عالمین بود** بر طریقی گواه که آن داه
 زان ذوالبید است اگر درین سبب گواهی بیان پیش قاضی بیان کردند
 بشامع و یا بسبب معاینه قضی کو اهرمی درهم قبول نکند اگر گواه
 سبکوید **من درونی** حلال حاضر بود ام و یا سبکوید نماز خاره
 حلال گذارده ام و این کو اهرمی معاینه بود **اما اگر گواه پیش قاضی**
 بیان کرد مقبول بود **باب نقل** و من لا لعیل **مسئله**
 اهرمی بانبیا و مملوک و صدق شنوند اگر گوید در حاله صغر نخل شهادت
 کرده بنده در حاله رفیت نخل شهادت کرد بعد از بلوغ و حریت
 اهرمی میدهند شنوند و قول زهر کو اهرمی بانبیا در آنچه شامع کو اهرمی
 مقبول است شنوند و بقول ابو یوسف **شافع** بانبیا درو
 حل شهادت بیا بود است شنوند **مسئله** کو اهرمی نخل و در قذف
 شنوند اگر چه نوبه کرده باشد و بقول شافع بعد از توبه شنوند

سدا را کافر محروم و قذف اسلام آورد کواهر او بشنوند ^{کواهر} سدا
 فرزند بر اجداد و پسر و کواهی بنه بر اجداد ^{کواهر} و کواهر ز
 بر ایشویر و کواهر شویر برای زن و کواهی شریک ^{کواهر} شریک
 امتناع مشترک و کواهر محبت و نوحه کرد و کواهر شنوند و نوحه
 شافق کواهر شویر برای زن و کواهی زن برای شویر بشنوند
 کواهی شکی اگر عداوت دنیاورد دارد کواهی مدعی سرب است کواهر
 باز و کی بر ابر مردمان سرود و کواهر و کواهر گناه موجب حد کرد
 و کی در حمام بی از ارد را بد و کواهر با حوا و مقام بیزد و شرط
 شنوند سدا کواهر ^{کواهر} با شغال نزد و شطیح نماز و
 کسرت شنوند سدا ^{کواهر} در راه بول کند یا در راه نان می
 و کسرت شام سلف اظهار کند کواهر او شنوند
 کواهر بر او در وعده و پندار و مدار و رهایی و حشوی و دهنه و دام
 وزن بس اول و مایند و اصل بیوی شنوند و بقول شاف
 و کواهر بیوشنوند سدا کواهر خطا بیوشنوند و این
 اند که سونک مدعی اعتماد کند و برای او کواهر دهند سدا
 ذمیر از کواهر هر کس بر شنوند کواهر هر کس بر شنوند
 قول

قول مالک که او هر ذمی بر ذمی نشوند **مسئله** اگر شیخی گناه صغیر میکند
 و از کار خیر است و حسنات او بیشتر از سیئات است که او هر دو
 نشوند **مسئله** که او هر خنثی بنا کرده و حرامزاده بشوند و قول مالک
 که او هر حرامزاده نشوند **مسئله** که او هر ختن و عاملان سلطان و واکار
 از او کرده برای از او کنند **نشوند** **مسئله** که او هر دو مرد که او هر میدهند
 بیدر این نشان زید را او هر کرده است و زید و عیور میکند نشوند و اگر
 بیدر از وصیت او منکر است نشوند **مسئله** که او هر دو مرد که او هر میدهند
 بیدر عیور ایشان زید را بعضی کردن و کسلی کرده است و کسلی عیور
 و کانت میکند و یا منکر است نشوند **مسئله** که او هر بر جرح نشوند
مسئله که او هر بعد از شهادت در حال کتف در بعضی بوی که او هر
 لفظ کرده ام نشوند اگر عدل بوی **کتاب بیان شهادت** اگر که او هر موافق
 عیور بوی نشوند و اگر مخالف بوی نشوند **مسئله** که او هر
 بر اثر کرد بوی همراه است و با فرزند عملاً مطلق که او هر دادند
 نشوند و اگر در غیر ملک کرد و کوانان ملک است شرا و با فرزند
 او هر دادند نشوند **مسئله** اتفاق کوانان در لفظ بوی شرط است
 اگر یکی بیدر درم که او هر داد و دوم بیدر هزار نشوند و بوزن
 بوی و محمد اگر عدل بیدر هزار و عیور میکند که او هر نشوند

بوی در کار کواه را که بوی که
 ای توان مطلق است
 باز کرده است و لفظ
 که او هر شرط است که او هر

سه او یک هزار کو اهر دارد دوم هزار باشد و مدعی هزار و باقی
کرد کو اهر هزار ششصد سه اگر کو اهر هزار درم دادند و یک گواه گفت
مدون باشد او که ده است کو اهر هزار ششصد و کو اهر یک گواه شش
گواه دیگر نیز ما دار کو اهر دهد بر و این از ابو یوسف بنا شد حکم است
و درین سه گواه ادا با هم کو اهری نمیدهند تا مدعی مقبوض اقرار کند
اگر هزار درم فرض دو گواه کو اهر دادند و یکی از ایشان گفت
گذارد ده است کو اهر بر هزار ششصد و بقول روز ششصد سه اگر دو
کو اهر دادند هر زید را روز بخرد در یک است و دو گواه دیگر کو ا
دادند هر زید را همان روز در هر کشته است کو اهری بر دو پند
و اگر یک بیست حکم شد بعد بیست دیگر حاضرند سه دوم باطل شود
اگر دو گواه بر مرد کو اهر دادند که او بر زید بیست در لون
اختلاف کردند قطع کنند و بقول ابو یوسف محمد قطع کنند و
یک گواه گفت هر زید است و گواه دیگر گفت هر زید است
قطع نکنند و اگر بعضی کو اهر دادند در لون او اختلاف
کردند اتفاق کو اهری ششصد اگر یک گواه کو اهر داد که زید
عمر و هزار درم خرید و گواه دوم کو اهر هزار باشد و ششصد

الکوفان

اما در بدل گماشت و در بدل صلح اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار
 اختلاف کردند ضامن یک گواه گفت بجز این از نکاح کرده است و گواه
بجز او با نصد گفت گواهی دو هزار شنوند و نکاح هزار ثابت شود و
 ابوالیوسف و محمد گواهی شنوند اسرای است در قبض زین
 عمر دعوی کرد که این اسرای ملک بکر پدر عمر و لوم است و بکر عاریت
 اجازت بنزد داده بود و بکر وفات یافت عمر و اسرای از زین
 رد و تکلیف نکشید تا بیند که در آن بکر مرد و اسرای را امیر است
 اجازت فاما اگر دعوی کرد که اسرای ملک پیر او لوم است بیند آورد
 دعوی عاریت و اجازت نکرد و گواهان میگویند که اسرای ملک پیر
 او لوم است بکر او مرد و این اسرای بر او عمر میراث گذاشت
 او میراث حکم کنند و بقول ابوالیوسف شرط نیست گواهان گویند
پیر او مرد و این اسرای میراث گذاشت مسئله اگر گواهان گواهی
در زین مسئله که این اسرای ملک پیر عمر لوم است تا روز وفات
و گواهی دهند این اسرای در دست او لوم است تا روز وفات گواهی
دهند این اسرای در دست مسعفی او لوم است تا روز وفات
این صورت اسرای عاریت حکم کنند مسئله اگر گواهان گواهی دادند
که این اسرای در دست پیر گواه لوم است و زین روزه است شنوند

و بر اینست از ابو یوسف شنوندند اگر عدعاعله اقرار کرد که او را
بدست مدعی بود است و یا گواهان که او را در دست مدعی علیه اقرار کرد
که او را بدست مدعی بود است در هر دو صورت برای همه چیز **دین** است
علی التمهید که او را گواهان فرج در اینجا تشبیه و طالع مقبول
و عدو و قضای تشبیه و طالع و اگر دو گواه فرج بر او اقرار کرد
که او را در دست مقبول بود دو گواه اصل گواهی دهند از هر اصلی دو فرج
مقبول بود و اگر یک گواه فرج از یک گواه اصل گواهی دهند شنوندند و
مالک شنوندند صفت استهاد است که گواه اصل گواه فرج را که
گواهی دهد بر او اقرار می کند که فلان نزد من بخندن درم برای فلان
اقرار کرده است صفت استهاد است که گواهی فرج است که گواه فرج
که گواه فرج گوید که او اقرار می کند که فلان مرا گواه گرفته است بر او اقرار
نمود که زید نزد من بخندن درم برابر عمر و اخرا کرده است و فلان گفت
است که او را گواهی دهد بر او اقرار می کند که فلان نزد من بخندن درم
فرج شنوندند که گواهان اصل مرده و یا بیمار باشند بیمار مرده
مجلس حاضر نشود و یا در سفر باشند عساف بر او با باشند
بقول از ابو یوسف اگر شنود اصل غایب اند از شنود عساف
که اگر با مدار بر اقرار استهادت در مجلس حاضر آیند و شنود

و خانه است و او اهر کوانان فرع نشوند بلکه اگر شهود فرع شهود اصل
 تقدیل که درند جایز بود و اگر از تقدیل شهود اصل شهود فرع سکت اند
 قاضی از حال شهود اصل نفخص کند و بقول محمد اگر شهود فرع اصل
 تقدیل نکند کوانان شهود فرع نشوند بلکه اگر شهود اصل از
 اهر شهود فرع نشوند بلکه اگر شهود فرع با قرار فلان است
 فلان و ارینه بر ارفلان این فلان اهر درم کوانان دادند و گفتند
 شهود اصل ما را اختیار کردند که فلان مذکور را در شتاب روزی از
 ما بردند و لیکن ما نمیدانیم که این زن فلان مذکور است یا بی قاضی
 و گواه بر اهر تقدیق فلان مذکور طلب کنند و همچنین اگر نام قاضی
 مذکور اسید و در آن مذکور نیست هر چه پیش فلان بن فلان کوانان
 از فلان بن فلان را بر زمین فلان چندی مال است و زید منکر شد که
 این زمین فلان بیستم نسیم بر زمین است نشود تا گواه دیگر کوانان
 بریند اگر این زمین فلان است جمله اگر در کوانان فرع گویند و یا دانیم
 قاضی بسوز قاضی نوزند که فلان نیست فلان نیست و او است
 ما نیست تقدیل خاص نکند بلکه اگر گواه اقرار کرد که کوانان
 است داده نشود و تقدیر نکند و بقول شافعی و ابوالوفع
 و محمد غفر و حسن کنند **باب الرجوع عن الشهادة**
 از کشتن از کوانان جایز نبود بلکه قاضی اگر کوانان پیش از حکم
 قاضی رجوع کرد بعد حکم نکند قاضی اگر بعد از کوانان دادن للاحکم رجوع

کردند حکم نشود و بر شهود تاوان آنچه بدان گواهی دادند برابر شهود علی
و احد از مدعیان فیض کرده باشند عین و یاد بینی بود اگر یک گواه بود
کردند حکم و فیض مدعی نصف مال ضامن نشود و در رجوع بقیه
معتبر است رجوع را جمع تا اگر سه گواه گواهی دادند و یکی رجوع کرده
بسیج ضامن نشود اگر دوم رجوع کرد بر برد و نصف مال تاوان داد
شود و اگر یکم رجوع داد و زن گواهی دادند و یکم رجوع کرد ربع مال تاوان
دهد و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر برد و نصف مال تاوان شد و اگر
یکم رجوع داد زن گواهی دادند رجوع ضامن واجب نشوند و اگر عین سزده
گواهی دادند رجوع فیض واجب شود و اگر تقیض گواهی دادند رجوع
دست واجب است و گواهان را انگشند و بقول شفیع گواهان را انگشند
مسئله اگر گواهان فرغ رجوع کردند تاوان دهند و اگر شهود اصل گفتند
که شهود فرغ را گواهی نگرفتیم تاوان ندهند و اگر گفتند که اشتباه
کرده ایم و یکی غلط کرده ایم بدو تاوان ندهند و بقول محمد تاوان
دهند مسئله اگر گواهان اصل و فرغ رجوع کردند بر گواهان فرغ تاوان
واجب شود بر گواهان اصل و بقول محمد شهود مخبر بود در تفصیل
گواهان فرغ و اصل مسئله اگر گواهان فرغ گفتند که گواهان اصل
در رجوع گفتند و یا غلط کرده اند بقول ایشان التفات

نگشند

و اگر کسی از ترکیه راجع کرده باشد و قول او یوسف و محمد صانی
 بشنودند اگر دو کواه کو اهریادند که زید بدخول سرا یسوکند خورده است
 و چون کواه بدخول کو اهریادند و کواهان سوکند خورده شرط راجع کو اهان سوکند
 تا وان دهند کواهان شرط تا اگر دو کواه کو اهریادند زید عشق بنده
 اینا طلاق زن پیش از دخول بدخول از ایشان در سرا معلی کرده
 است و دو کواه بدر آمدن ایشان در سرا کو اهریادند در دو
 طایفه راجع کردند کواهان سوکند تا وان دهند کواهان و خوف شرط است اگر کواهان
 کواهان زنا تا وان دهند کواهان احصان **کتاب الوکال** الوکیل عبارت
 است از آن دیگر است بجا راجع در تصرف است بر عقد موقوف توان کرد
 جایز بود که وکیل گیر و شرط است وکیل عاقل بود و عقل تا اگر بنده مجبور
 را و یا بود عاقل در بیع و شرا وکیل کرد جایز بود و حقوق بدایت ^{عقل} متعلق
 شود بلکه موقوف متعلق شود وکیل جایز بود از یک که مالک تصرف
 است وکیل گرفتن جایز است مخصوص در حقوق برضای
 خصم مگر آنکه موقوف بیمار و یا غایب بود مگر است فریاد غیریت
 روان کردن بود و یا موقوف مخلد بود درین مایل توکیل بصورت شارضا
 خصم در جمیع مایل جایز بود است وکیل گرفتن برابر دادن
 استندن حقوق جایز است مگر در استفا و حدود و قصاص و غیرت
 موقوف از مجلس قاضی توکیل جایز نیست است عقود کرد وکیل محو اخص
 کند چون بیع و اجازت و صلح از اقرار حقوق ان لوکیل متعلق شود

اینها احصان است و در بیع از اهریادند

اگر وکیل مجوز نباشد پس بیع و شراکت تسلیم و قرض بیع و قرض شراکت
و رجوع هم در وقت استحقاق و خصوصیت در عیبت بیع وکیل بود و بوی

شما قهر بر موکل منعلق شود و مالک در بیع بابت بر موکل است
ستود تا اگر وکیل غریب خود را خرید بر او موکل از ادانش خود عقود

که موکل اضافت کند چون نکاح و صلح از دم عهد و غیر عهد و صلح
و صلح از ان کار حقوق این عقود و موکل منعلق شود پس مطالبه مهر و

رغبت بر وکیل نبود و اگر موکل از مشتربها طلب کرد تواند خرید
و اگر داد جایز بود و وکیل با ردوم مطالبه نمکنند و الله عالم **باب**

الوکالت بالبیع والشراک اگر وکیل گرفت بر او خریدن جام بر او
بر او خریدن است و در استر جایز بود اگر چه تعیین نمیکردند اگر چه

بر او خریدن بیده و ما سهر او اگر خریدن کرد جایز بود و اگر تعیین خرید
جایز نبود و اگر وکیل گرفت بر او خریدن جام داد اب اگر چه

تعیین خرید کند جایز نبود و اگر وکیل گرفت بر او خریدن طعام
کنند و اگر دکنند و اقیع شود و اگر بیع است وکیل بود تواند خرید

عیب و کسب و اگر موکل تسلیم کرد نتوانند کرد کند حکم بفرمان
سد اگر وکیل بها از حال خود داد تواند که مشترب بیع حسن کند

نخن اگر در بین سد بیع پیش از حسن بود و کسب هلاک است
از مال موکل هلاک شود و مشترب از دم موکل سارده شود و

بیع

شش بعد از حسن وکیل بملک است در حکم او حکم بملک مبیع در دست مالع بود
 پس از ذمه موکل است و قضا شود و بقول ابو یوسف حکم او حکم بملک
 است و بقول ابو حنیفه بملک بود ما اگر فریبش نترس از مبیع بگوید و وکیل زیاد
 کرد موکل بر او خ کند و بقول زفر وکیل نتواند برابر استیفاء غرض
 مبیع اجتناب کند و اگر مجلس کرد غاصب شود و بعد از آن بملک
 زمان غصب بر وکیل لازم شود یعنی تمام قسمت بر وکیل لازم شود
 بلکه اگر بر او عقد صورت کرد و یا عقد ظاهر است و وکیل گرفت
 و وکیل عقد صرف کرد و موکل بیستش از او صلح عوضی از مجلس
 رفت و وکیل در مجلس صرف مقصود تسلیم کرد صرف تا طل نشود
 نشود و اگر وکیل کرد برابر خریدن ده رطل گوشت بیک
 درم و وکیل بیکست رطل خریدار او گوشتی ده رطل از آن
 یک درم فروشنده بر موکل ده رطل بیست درم لازم شود و بقول
 ابو یوسف و غیره بیست رطل بر موکل بیک درم لازم شود
 اگر وکیل رفت بخردن کالا معین وکیل نتواند که کالا را معین
 را برابر خود بخرد اگر بهای معین بود و وکیل بمقابله متاع خریدار
 شراب را وکیل واقع شود اگر وکیل گرفت بخردن نند غیر
 معین و وکیل بنده خرید شراب را وکیل واقع شود مگر که وکیل گوید
 در وقت خرید بنده شراب را موکل کرده ام و یا مال موکل خریدن باشد

در این حکم معانی است وکیل معنی از او صلح عوضی از مجلس رفت و
 در این حکم معانی است وکیل معنی از او صلح عوضی از مجلس رفت و

یعنی اضافه عقل بوزن موکل کرده باشد نگاه مشا بر این موکل و در
شود سدا اگر وکیل گرفت بخردن بنده بیها معین وکیل گفت این
بنده برابر تو خریدم ام و موکل میگوید که برابر خود خریدم قول موکل معتبر
نمود اگر بها نداد است و اگر بها داد است قول وکیل معتبر بود و بقول اولی
و محمد اگر بها موکیل نداد است هم قول وکیل معتبر بود سدا اگر زید عمر را
گفت که بنده بدت بگر لغوش و عمر خودت در بدار و کالت
منگوشد مگر تو اند که بنده از زید است تا ند مگر که بگر از تو کسل منگ
شود و اگر بعد از آن کار بگر زید بنده به بگرت سلیم کرد و بگر قبض کرد
این سلیم مشرک بیع دوم بود سدا اگر وکیل گرفت بخردن دو بنده
معین بی تعیین عمر و وکیل بگر اری دو بنده خرید بر این موکل است
باشد سدا اگر وکیل گرفت بخردن دو بنده بهر ار درم و
قیمت هر دو بنده برابر است و یکی از دو بنده خرید بهالهد درم
و ما بگمت از آن جایز بود و اگر زیادت از باالهد درم خرید جایز
نمود مگر که بنده دوم را پیش از حصول منت بباقر از نیز از خرید
بیع بر وجه بنده بر این موکل واقع شود و بقول اولی و محمد
اگر زیادت از باالهد عین ستر بود بعد از خرید بنده دوم حاصل
شود جایز بود سدا اگر هر یکی بهر ار درم یافت داشت و وکیل

گفت

رفت مدلول را تا بدان بنده معین برای موکل بخرد و کیل خرید جائز بود و اگر بنده را معین
 بود و کیل سده خرید برابر و کیل نافذ شود تا اگر بیش از فسخ موکل بنده کم و از مال مستثنی
 شود و این در دم او با قریب و بغول ابو یوسف و محمد در دو وجه شرعاً برابر
 است و واقع شود اگر هزار درم بوی کیل داد و گفت بر من هزار درم صادر بر این
 درم و کیل خرید موکل میگوید یا نقد خرید و و کیل میگوید هزار درم خرید ام
 و کیل معتبر بود و اگر هزار درم نداده است قول موکل معتبر بود مسئله اگر و کیل گرفت
 بر این بنده معین بی تعیین نخر و کیل خرید و گفت هزار درم خرید ام و با بی تعیین
 در و موکل میگوید یا نقد خرید هر دو سو کند خوردند مسئله اگر بنده مرزید را گفت
 که از موی بر این بنده هزار درم و برده هزار درم دلو خرید گفت بر موی بنده
 که بنده را بر این نفس او خرید ام و با بی تعیین خرید بنده از ادخو و ولاد
 موی را جو و اگر زید گفت این بنده را خریدم و بدین زیادت نکرد بنده
 است شتر را جو و هزار درم که بنده داده است با بی تعیین و بر شتر هزار درم
 دیگر لازم شود مسئله اگر بنده را گفت نفس جو بر این موی از موی خود بخرد بنده موی
 گفت که نفس مرا برای فلان هزار درم بخر و موی خود خست بیع برابر
 در واقع خود و اگر بنده موی را گفت که مرا بخر و گفت بر این فلان درم
 صورت بنده از ادخو فصل و کیل بیع و شتر انند که با کیل بیع و شتر
 که گوهر او برابر و کیل را خود صحیح بود و غیر آن و بغول ابو یوسف
 و محمد جائز بود مسئله این مثل قیمت لغزش مکرر است بنده و مکار

سد وکیل هیچ نواند هر بانه که بسیار و بغیر لغو و بجهلت افزونش و بقول
یوسف و محسن بغیر لغو و بغین فاحش جایز نبود وکیل بشر اگر عمل فینه
و یا لغین فاحش بخرد جایز بود و بغین فاحش خریدن جایز نبود و غین فاحش است
که در قیمت متوما در اید و غین فاحش اندر قیمت متوما در نیاید مسئله اگر
کرد لغو وقت بدهد و وکیل نیم بده فروخت جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد
نموده اگر وکیل گرفت بخردن بدهد و وکیل نصف بدهد خرید موقوف بود
تا خریدن نصف دیگر مسئله اگر شتر مبیع را بر وکیل با بیع عیب بید
و مانیدل رد کرد وکیل نیز بر موکل رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد لعیب
چون انگشت و دندان را بدو وکیل بر موکل رد کند مسئله اگر وکیل بدهد فروخت و موکل
میگوید بخرم فروخته ام و وکیل میگوید بخرم بخرم بخرم فروخته قول موکل معتبر بود
اگر مال میگوید که بخرم فروخته ام و مضارب میگوید که مال مضارب داد و او
نکفت قول مضارب معتبر بود و اگر وکیل غن را بر بستر و بستر او سلاک ضامن تشو
و همچنین اگر غن میاخر سنده و مال بر کفیل سلاک است اگر پیش قاضی دعوی کرد
قاضی براه اصل حکم کرد بجز کفالت صحاح منزه مالک است و کفیل مفسد
وکیل ضامن نشود مسئله اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در عیبت دوم
نکند مگر در جهومت و طلاق بی عرض و اعتساق بی بدل و رد و بغیر
ورد فرض و بقول زفر یکی در عیبت وکیل دوم جهومت کند مسئله اگر وکیل
شتر اندک دیگر را وکیل کرد مگر بادن موکل و مالک وکیل را عمل براند و اگر وکیل

اول دیگر را بی اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف کرد
 مابعد و دعوی از فرج بنویسد از اجنبین و یا وکیل دوم در غیبت وکیل اول
 کرد و وکیل اول اجازت بجایز نبود اگر سبزه یا مکتب
 از دست خود صغیره حرمه سلمان را از توخت کرد و یا بر این دختر از مال
 او ببرد و یا فرزند خود بجایز بنویسد مالک است بالحق یعنی کردن
 مال نتواند حق قبض کند و این قول زفر است و دعوی بمرکز و بقول علی بن ابی
 طالب که قبض کند وکیل بقبض دین وکیل است یا بقبضت تا از مرد غیر
 حضور وکیل بمنه اقامت کرد با استیفا موکل و یا با ابرار بنویسد و بقول
 ابو یوسف و محمد وکیل بقبض دین وکیل نیست بقبضت امر در عاقل
 بر وکیل استخوف وکیل بقبض عین وکیل نیست بقبضت تا اگر در غیر
 او در او وکیل که موکل تو بدستش فروخته است بمنه بر ارباب است از آن
 بنویسد بر ارباب دفع بقبضت است مگر پس توقف کند تا موکل حاضر شود و
 بجنابان اگر زن و یا بیدار بر وکیل ارباب است بر ارباب است بر وکیل
 بطلاق و یا با عتاق اقامت کرد بمنه برای انبات غلامی و نسبی
 مقبول نبود اما بر ارباب است وکیل از این که کونه شو مسروح
 و سزا که وکیل مدعی و یا وکیل مدعا علیه بیست قاضی اقرار کرد بر وکیل
 مابعد و در غیر مجلس قاضی بجایز نبود و بقول زفر و قول اول
 از ابو یوسف در دو وجه جایز نبود و بقول اخوان ابو یوسف در هر دو
 وجه جایز نبود سزا که میبایخی مال را وکیل کرد بر ارباب قبض دین از مدلول
 جایز نبود سزا که در دعوی کرد بر زید بر من و کینم از غلام بر ارباب قبض
 که از دست تو است و زید تصدیق کرد بوزنایند تا زید دین بویکس تسلیم کند

والمعنى
 اول وکیل از قبضت

غایب

پس اگر غایب حاضرند و کالت تصدیق کرد از دی بر حق و اگر غایب از کالت منکر شد بر بار
ان دست را بطلب دهد و بر وکیل رجوع کند بر ارج اول یا در آن است و اگر در آن است و کالت
موجود بود و اگر در آن است و کالت منکر شد بر بار و بر وکیل رجوع کند مگر که وکیل
منکر باشد و قنصل زدنی بر داد کرده است و اگر بدون و کالت تصدیق کرد
دعور دینی بدو داد و موکل از و کالت منکر شد و دی از مبدون است در آن صورت
بر وکیل منکر رجوع کند پس اگر دعور و کالت بغض و دولت زد و نمود و تصدیق و کالت
و رعیت و وکیل زد و هم چنین اگر نمود و دعور ازین وقت از مالک که دو مودع تصدیق
کرد نیز و رعیت غیر نزد و اگر دعور کرد و نمود در وقت برای مدعیان است
و مودع تصدیق و رعیت غیر زد و کالت بغض و کمال بغض مال از عزم منکر شد
کفایت هر یک مال استغفار کرده است عزم مال وکیل زد و در مال را سوگند دهد
مسد اگر وکیل منکر را با مع دعور عیب جاری کرد با مع گفت منکر را سوگند دهد
است جاری بر با مع از کفایت منکر سوگند خورد پس اگر در دم بر داد از آن بر
و اتفاق کند و ما مورده درم از خوف اهل موکل انتقال کرد آن ده درم بمقابل آن
درم سوگند **مطلوب الوکیل** اگر وکیل را عمل موکل معلوم شد و کالت باطل شود
منش و کمال بعدل مغزول شود اگر چه عیب با و برسد اگر وکیل با موکل هر دو
یا در آن مطلق و یا منکر شد و بعد از هر مطلق شد و کالت باطل شد و مودع
اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد از مودع یا از هر یک از آن دو کالت تا از
مسد عدالت منکر بگمان از منکر کالت و کالت باطل شود اگر تمکانت بعد از
مخبر شد و کالت باطل شود از موکل در آن وکیل کرده است و مودع طرف کرد موکل
باطل شود **کمال الدعور عبارت** از اضافت چیزی نسبت بنفس خود در حال حضور
و معز کت است اگر ترک دعور کرد و بر و غیر کند و مدعا علیک است که ترک
حضور نسبت کرد و یا در جوار دعور منکر شد دعور عیب از مودع تا حد
و کفایت منکر و مودع او معلوم بود که اگر کمال دعور کرد و کفایت
است مدعی علیه را حکم کند تا کمال عام کرد تا در حال حضور او و دادن کفایت
کند دادن مدعا علیک کمال انارت کند و اگر دعور در چیز نسبت خود اخصاران منکر
قیمت آن ذکر کند و اگر دعور عیب کرد صد و دان ذکر کند و اگر در مودع
نمود و مودع از دعور جائز نبود تا بر چهار صد ذکر کند و در مدعیان صاحب و نام
بدر و جوار از صاحب حد منکر است بنام رسیده کند و در دعور ذکر کند

دعور

و غیر آن برست مرعاعیه و اگر مدعا علیه را قرار کرد عفا در قبض او است و مدعی تصدیق
 و ثابت شود و نام مدعی بیست اقامت کند عفا برست مدعی است و یا قاضی را قبض مدعا
 معلوم بود و قبض متقول نهادن همانست شود و نیز در دعوی ذکر کند که مدعی از مدعی علیه کمال
 میکند و اگر دعوی را قبول نماید صفت دین بکند و نیز در دعوی ذکر کند که مدعی طلب میکند
 از دعوی در استند قاضی از مدعی علیه بر سر از حال دعوی اگر مدعی علیه اقرار کرد و یا منکر
 مدعی بیست اقامت کرد حکم کند بر مدعا علیه و اگر مدعی از اقامت مدعی عاصرا آمد و گویند
 مدعا علیه طلب کرد مدعا علیه را سوگند دهد اگر بر مدعا علیه سوگند عرض کرد مدعا علیه تکلیف الطار
 در وقت سوگند خورم و یا خاموشی نشد قاضی مدعا علیه حکم کند و عرض کردن سوگند نیز بار
 مندرج است سوگند بر مدعی را نکند و متقول شایع اگر مدعی بیست اقامت کرد و یا یک
 بار او رد قاضی مدعا علیه را سوگند دهد و اگر تکلیف آورد مدعی را سوگند دهد اگر مدعی
 سوگند در حکم کند بر مدعا علیه براج مدعی کرده است سوگند در مدعی طلب مطلق بیست اقامت
 متقول و اگر قبض و خارج اردو بیست ادر در بیست خارج اول بود و قول شایع بیست
 در بیست اول بود سوگند اگر مرد بر زن بیست نکاح کرد و زن منکر شد و یا زنی بر مرد زنی
 در نکاح کرد و مرد منکر شد در هر دو صورت منکر را سوگند نهند بیست اقامت اگر سوگند
 از آن بعد از عدت دعوی مراجعت کرد مدعا علیه منکر شد سوگند نهند بیست اقامت اگر
 سوگند بر زن و یا زنی بر شوهر دعوی میکنند در عدت چهار ماه کرده است و مدعی
 بیست اقامت سوگند نهند و بیست اقامت اگر گنیز یک بر یون دعوی میکنند از مولی نهند
 در عدت و مولی منکر شد سوگند نهند بیست اقامت اگر بیست اقامت دعوی کرد
 او است و او منکر شد و یا بیست اقامت بیست اقامت دعوی کرد در بیست اقامت
 سوگند را سوگند نهند و بیست اقامت اگر بیست اقامت بیست اقامت دعوی کرد
 بیست اقامت و یا بیست اقامت بیست اقامت دعوی کرد در بیست اقامت
 سوگند را سوگند نهند و بیست اقامت اگر بیست اقامت بیست اقامت دعوی کرد
 در بیست اقامت و یا بیست اقامت بیست اقامت دعوی کرد در بیست اقامت

5

و یا من غفر لولای منکر او کند ز بند و نوزل ابو یوسف در اینست سه مذکوره منکر او
دهند و در دعوی حرد و دعوی منکر ابا اتفاق سو کند نه بند و دعوی منکر جانست هم زن
دعوی کند که از آنانی قذف کرده است و از آنانی و احسن و غیر منکر خود سو کند نه بند و
امام محمد بن ابی حنیفه در جامع صغیر کفایت در این است که چیزی قوی نوزل ابو یوسف
است سو کند در دعوی در منکر او سو کند نه بند اگر کول او در مال ضامی شود و دست
سه از آن پیش از دخول طلاق دعوی کرد و غیر منکرش سو کند نه بند و کول بعضی
مرفوع شوی مدار دعوی قضای منکر او سو کند نه بند اگر کول او در دعوی
قضای در نفس است سو کند تا اقرار کند و یا سو کند خورد و اگر دعوی در اطراف
کول و ضامی کند و نوزل از ابو یوسف و محمد بن کول در دعوی نفس و اطراف مال لذت
شود سو کند اگر مدعی کفایت پیشتر حاضر است و سو کند خصم طلب کند سو کند نه بند
خصم او را گویند که میانجی نفس تا سه روز بده اگر میانجی نه بند یا جزع ملازمت کند
یعنی بر کجا مدعی برود و مدعا علیه عرب بود و غیر از مجلس حاضر ملازمت کند سه سو کند
بگم یا الله دهند و اطلاق و عناق سو کند نه بند منکر مدعی الحاح کند و سو کند را العلق
کند بر او و ضامی ضامی و سو کند را برمان و مکان مخصوص نکند و نوزل شد
اگر در دعوی منکر است منقالت او اگر در ملک است در ملک سو کند نه بند میان
و مقام و اگر در مدینه بود نزدیک منبر بیضا ^{صلوات الله علیه} سو کند دهند و در شهرها
در مسجد جامع نه بود در مسجد حجت سو کند دهند و بعد از نماز دیگر روز
سو کند دهند سو کند را سو کند دهند و بعد از نماز ای که توبت است از
علیه السلام فرستاد و در نماز سو کند دهند حد از آن ایچیل را ایضا فرستاد
علیه السلام فرستاد و مجویب را سو کند دهند حد از آن استن را ایضا فرستاد
پرست را سو کند دهند حد از آن استن را ایضا فرستاد و اینان در خانهها

کتاب او در دعا و علقه

دعا و علقه

عبادت

دعوی دیگر نماید خود سله اگر در مهلت ویاد در شرط خیار ویاد در قرض بعضی از غیر و
از سله اگر کل بیع ویاد در قرض بعد از سله گشت بعضی از بیع مختلف کرد
ویاد در بدل نیابت و بعد از اوقات عقد سیم در آن حال اختلاف کردنی
نکند و قول با تو کند معتبر بود و قول از غیر آن اختلاف کردند در نقل
در اوقات او ویاد در سلم در عقد جاهل مخالف کند و قول شافع و
یا اختلاف در مقدار غنای بعد از سله بیع مخالف کند و قرض بود
فتم **سله** در ملک از بیع از بیع یعنی سله از دو
بند بیع قول ابو یوسف مخالف کنند و در سله از بیع
شود و در قیمت سله قول شافع معتبر بود و قول محمد
در رد و سله مخالف کنند و در سله از بیع سله سله
و قول ابو یوسف و محمد و شافع در بدل کتابت خلف کنند و
فسخ خود سله اگر اختلاف سله در مقدار عمر بعد از فصل
و بعد از اوقات بر دو گویند و در بیع اول باز سله اگر میان
و شور در مقدار سله اختلاف شد در بیع اقامت که در اول
شود و اگر در بیع آوردند گواه زن ادلی بود و اگر در بیع عاقر نشدن
بر دور او گویند و نکاح فسخ خود سله حکم مهر مثل کنند اگر مهر
انست که شوهر اعراف کرد و یا کمتر از آنست بقول شوهر حکم کنند
و اگر مهر مثل است که زن دعوی کرده است و یا بیشتر از آن قول
زن حکم کنند و اگر مثل بیشتر از آنست که شوهر اعراف کرد و گفته
از آنست که زن دعوی کرد مهر مثل حکم خود سله اگر در اجازت
پیش از استیفاء منفعت اختلاف شد مخالف کنند و اگر

سعه

بمواز

بعد از استیفاء منفعت اختلاف شد مخالف نگنند و قول مسافر معتبر بود
 و اگر لغو از استیفاء منفعت اختلاف شد برود و سوگند خورد و در مال بقر اجازت
 فتح نشود و در گذشته قول مسافر معتبر بود مسلمه اگر زن و شوهر اختلاف کردند در
 شایع خانه صلح مرد است چون دستار و نوا و کلاه و طیب و اسلحه و
 در غیر آن قول مرد معتبر بود و اجماع صلح زن است چون چادر در این قول زن
 معتبر بود و اجماع بر دور صلح است چون اوایی شوهر را بگوید اگر بیکر از زن
 شوهر برود و در آن او بار ندهد اختلاف کردند در شایع خانه و اجماع صلح مرد
 است مرد را بگوید اجماع صلح زن است زن را بگوید و اجماع بر دور صلح مرد بود
 صلح او نبرد و زودش و اجماع پس آن از آن مرد بود مسلمه اگر بیکر از زن و حین مرد
 و در آن میت بر زن ندهد و در غور کرد پس از اجماع صلح مستمردان و زنان را
 هر یک است که زن ندهد بگوید از آن مرد و بر قول ابو یوسف دفع کرده شو
 پسوی زن اجماع چهار مثل زن است و باقر شوهر را بگوید یا سوگند و قول
 اجماع صلح مستمردان مرد بود و یا او را اطلاق و موت بر آن است
 اگر یکی از زن و شوهر مملوک بود در شایع اختلاف کردند در شایع شایع
 اراد را بگوید اگر بر روز ندهد و اگر یکی از آنان را بگوید و در شوهر را بگوید یا ندهد در شایع اختلاف
 بول ابی یوسف و محمد بنده مادون و مکاتبت شمس که اراد است فصل
 قیمت کانون خفا اگر مرعا علیه میگوید این کال را اقلان غایب
 ادبعت داده است و یا لغت اجازت و عاریت داده
 است و اقلان غایب بیست سن بر آن کرده است و یا از اقلان غایب
 کرده ام و بر آن گفتار اقامت سینه کرد میان مرد و مرعا علیه
 نفی موت باشد و ابو یوسف میگوید اگر مرعا علیه صلح است بجهت

و اجماع صلح مستمردان و زنان را
 و اجماع صلح مستمردان و زنان را

بر میت زن بود
 شایع اختلاف

دفع شود و اگر معروف بجهلنا ظهورت دفع نشود اگر گفت هر خریدار از غایب
بسی او ظلم باشد مسئله اگر مدعی گفت سرفه من و ذواللهید میگوید فلان غایب
بر من و در بیعت نهاده است و اقامت بینه کرد دعوی دفع نشود و لو قولی
دفع شود مسئله اگر مدعی میگوید از فلان غایب خریدارم و ذواللهید میگوید
بمن بیعت من و در بیعت نهاده است دعوی باطل شود باب
از کالای بیعت آورد و کسی دعوی کردند و یکی بینه که تمام ملک
من است بر او بر او عاقل حکم شود مسئله اگر دو مرد ترازنی دعوی نکاح کرد
و هر یک بینه اقامت کردند و بینه ساقط شود و هر که را آن لصق
و یا تاریخ او ساقط بود نکاح او ثابت شود مسئله اگر دو کس دعوی
کردند و هر یک بینه آورد که کالا از ذواللهید خریدم و هر یکی بینه لوط
نصف کالا نصف ثمن استند و یا ترک گیرند و اگر یکی از اینان بعد
حکم از نصف امتناع آورد مدعی دوم نتواند کالا بگیرد و اگر بدو تاریخ
کردند سابق اولی و اگر تاریخ بیان نکردند و یکی قاضی است قاضی اولی
مسئله اگر دعوی شرک کرد از زید و دوم دعوی مسئله و فصل کرد از زید و در
بینه اقامت کردند تاریخ شرک اولی بود مسئله اگر خریدار دعوی شرک از زید
کالا بزنی خواست است میان هر دو بکنایه حکم شود و قول محمد شری او
بود و بر شوهر قیمت کالا واجب شود برای مسئله اگر دو خارج بر ملک و یا بر
بینه اقامت کردند سابق اولی بود مسئله اگر دو کس دعوی شرک از زید
کرد و ذواللهید و بدو تاریخ بینه اقامت کردند سابق اولی بود و اگر
یکی دعوی شرک از زید کرد و دوم از عمر و هر تاریخ بیان نکرد و برابر باشد
و اگر خارج بینه بر ملک و یا تاریخ اقامت کرد و ذواللهید بینه اقامت

آوردند

در

هر این

کرد

بر ملک و تاریخ سابق ذوالقعدة اولی بود و بر او این است از ابو یوسف ذوالقعدة مقبول نمود اگر
 تاریخ ذوالقعدة هر یک بینه اقامت کردند خانه زاد گفتند و ذوالقعدة اولی بود و همچنین
 تاریخ ذوالقعدة هر یک دعوتی که کردند که آن سبب در ملک مکرر نشود چنانکه
 فتنی حاکم و هر یک بینه اقامت کردند و ذوالقعدة اولی بود سده از تاریخ بینه
 ملکیت کردند و ذوالقعدة شرا و تاریخ اقامت کردند و ذوالقعدة سده از تاریخ
 شرا سر از ذوالقعدة کرد و بینه آوردنی تاریخ و ذوالقعدة غور شرا سر است
 تاریخ کرد و بینه نی تاریخ اقامت کردند و بینه ساقط شود و سر از بینه
 ذوالقعدة بگذاردنی حکم و بقول محمد اگر هر یک امانت قرض کردند و ذوالقعدة حاکم
 بود و اگر هر دو از قرض سکت اند تاریخ سالک بود سده از یک دعوت دو گواه
 آورد و مدعی دوم چهار گواه آورد هر دو برابر باشند و مدعی دوم چهار گواه
 تاریخ نفوسه اگر سر است بینه یکی دعوتی تمام شرا کرد و دیگر نصف
 سر از دعوت کرد و هر یک بر وفق دعوت خود بینه اقامت کردند شرای را
 بر چهار قسم کنند ربعی بینه نصف بینه و سه ربع بقدر کل و بقول ابو یوسف
 سده سه قسم کنند دو حصه بینه کل دهند و یک حصه بینه نصف سده
 سر از بینه امانت آن است تمام سر از بینه هر کل دهند نصف حکم قاضی
 و نصف بقیه حکم اگر دو کسی در دعوتی که کردند بینه اقامت کردند
 در خانه آفراده است و هر یک تاریخ بیان کردند کسی در ایام موافق تاریخ
 امانت برابر او حکم شود و اگر کسی در ایام سبکی باشد برابر هر دو حکم نصف
 حکم شود سده اگر بینه بینه سر در ایام است یکی دعوتی عصبه کرده و سده
 آورد و دوم دعوتی و در بینه او از سر از هر دو برابر حکم شود
 سده اگر کسی در ایام دعوتی بیک سو است و دیگر نظام گرفته است سوار
 اولی بود و اگر در سر از بینه دعوتی که کردند یکی پوشیده است و دوم امانت

گفته پوشیده ادنی بود و اگر دو کس بر دایره حضورت کردند و یکی بیای بر دایره نهادند
و دوم گزیده او بکنه است صاحب اولی بود اگر دو کس در دایره او بر حضورت
گذاشتند و یکی بر دیوار است و یاد دیوار متصل بنا او است و دیگری بر آینه بی بر
دیوار است صاحب افعال و صاحب تیر ادلی بود مسلک اگر دو کس در حاکم حضورت
گذاشتند و صاحب تیر یکی است و دیگری کویش جامه گرفته است میان هر دو
بود مسلک اگر کودکی بدست مرد در دست و کودک عاقل است و تفسیر نفس
میکنند گفت هر شی از آدم قبول او معتبر بود و اگر گفت که این بنده فلان
بنده ذوالبید بود و اگر کودک خورد دست و از نفس خود تفسیر نمیکند بنده
ذوالبید بود اگر سر است کرده خانه از آن سر ای برکت زندگست
و یک خانه بدست عمر است قدر هیچی سر ای بر دو حضورت میکنند حتی میان
ایشان منافع بود مسلک اگر دو کس در زمین دعوت قبض کردند و یکی در آن زمین
خشت بست و یا بنا کرده است و یا ظاهر کافیه است زمین در قبض بند
اقامت که در زمین در قبض او است قبض ثابت **باعتبار است**
اگر در افروخت و جاری است بیشتر فرزند او در باغ دعوت است که در آن
از روز بیع کم از شش ماه فرزند او در دست است از باغ ثابت شود و فرزند
ام و ولد با بیع بود بیع شود و غیره بیشتر از بیع و تولد فرزند با بیع
دعوت باطل بود اگر بیشتر از بیع بعد از دعوت با بیع و یا با دعوت با بیع
دعوت با بیع است اگر دعوت با بیع با بیع با بیع با بیع با بیع با بیع
مردن کمتر با بیع دعوت نسبت کرد و کم از شش ماه و ولد خشت
شد است نسبت ثابت شود و اگر بعد از مردن و زینم دعوت نسبت
و کم از شش ماه و ولد است نسبت ثابت شود و جاری است
ولد نشود مسلک اگر با بیع و وقت او در حاکم بیشتر از بیع
در شش ماه از گاه سر او بیشتر بر جاری را از آن کرد بعد با بیع دعوت

حاکم

نسب

ابو یوسف محمد بن ع دو لیست نام سدا که گفت فلذا برین در ایام کسیره ده درم دار
ایم و چون ابو یوسف محمد بن ع دو لیست نام سدا که گفت فلذا برین در ایام کسیره ده درم دار
یکت درم و اجرت سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
تیمت باز ده درم و اجرت سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
بار لفظ کذا یا او و مگر از حد نیست مگر درم و اجرت سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
کرد مگر از حد نیست مگر درم و اجرت سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
بود و اگر گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
صدوقی و یا گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
مرا با تو تر از درم است و او جواب گفت از تره او انتقده یعنی وزن کن از او
گفت سیره کن از او یا گفت سملت ده مرا بر آن یا گفت کذا ده ام بر تو یا
حواله کرده ام ترا بر آن امرا ابو یوسف محمد بن ع دو لیست نام سدا که گفت
میگویند سیره سملت از او است شوق اگر چه بنده غایب است و سدا که گفت
ابو یوسف محمد بن ع دو لیست نام سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
گفت این کودک سیره حلال است و در غیر این او داده است نفعه گفت سدا که گفت
سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
سلمان گفت نفعه سملت ای کودک از او بود و کودک سیرت بود و اگر گفت
فلذا برین اموال عظامت سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
در ایام کسیره است ده درم و اجرت خود و چون ابو یوسف محمد بن ع دو لیست نام سدا که گفت
درم و اجرت سدا که گفت ترا تر از درم است و جواب گفت از تره او انتقده
یعنی وزن کن از او یا گفت سیره کن از او یا گفت سملت ده مرا بر آن
و یا گفت کذا ده ام بر تو یا گفت حواله کرده ام ترا بر آن امرا ابو یوسف
که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار
الا حلتناک یعنی وزن با سیره کن از او بود سدا که گفت یعنی علی کذا کذا در ایام کسیره ده درم دار

کذا

معه در عور رس حال کرد در حال لازم است
 بقول اسکنده در هفت سده اگر گفت علی مانه و در اهم یعنی برین حد و یک درم است
 صدیک درم واجب آید مسد اگر گفت علی مانه و یک جامه واجب آید و در مانه بنیان واجب
 شود و بقول شافری در مانه و در اهم بر بنیان بر مقرر واجب آید مسد اگر گفت علی مانه و
 ثوبان دو جامه واجب و در مانه بنیان واجب آید اگر گفت مانه و ثوبان
 سه جامه واجب آید مسد اگر گفت من خرم فخلان در قوجه غصه کرده ام خرم و مهره واجب
 آید مسد اگر اقرار کرد بر این در اصطبل دایه واجب آید بر اصطبل و بقول محمد
 آید با اصطبل واجب آید اگر اقرار بکنش کرد حلقه و نیکینه واجب آید مسد اگر اقرار بکنش
 کرد و نیکینه و دو مال او واجب آید مسد اگر اقرار کرد بخد و سما و جامه ان واجب آید مسد
 اگر اقرار کرده بغصه جامه در منزل بالغه جامه در جامه هر دو خرم واجب شو و اگر گفت فخلان برین
 جامه است در ده جامه یک جامه واجب شو و بقول محمد با زده جامه واجب شو و مسد اگر گفت
 فخلان برین پنج در پنج است فخراد خرم و خرم است و پنج واجب شو اگر اقرار
 در پنج یا پنج دارد درم واجب شو مسد اگر گفت فخلان برین از در مراده است
 بالغت ارسلی مابین در اهم الی عشره یعنی الح میان در مراده درم است درم واجب آید
 و بقول ابو یوسف هر چه در ده درم واجب آید اگر گفت فخلان است از سر الزن الی میان
 ان دیوار است بان دو از ز عشره میان کرد و دیوار بود بر ان اقرار کرد و ماسی فاما بر دو دیوار
 پنج و این است که او محل جاریه و با محل کو ششند بر این است اقرار کرد و دست لود و اگر
 حال عورن مجز اقرار کرد اگر کتب صالح بیان کرد و فخلان بر این محل فخلان و قیمت کرده است
 مال و بر برد او مرده است و ان مال محل را میراث است سیزده است اقرار کرد است صالح را
 اگر کسی بیان نکرد اقرار جائز نیست و بقول محمد با زده جامه واجب است اگر اقرار کرد مانه بنیان
 مال لازم شو و نه باطل شو **باب** الاستنشاء و مافی معناه مسد اگر اقرار کرد و بعضی از آن
 متصل استنشاء کرد استنشاء است لود و باقر لازم شو و اگر تمام استنشاء کرد استنشاء است لود و تمام
 واجب شو استنشاء مستقیم قبل و موزون از در اهم در است لود و جناح کوید و لازم از برین حد درم است
 ملک و بنا و با گفت سیکر کنه میانه خطه درم لم از قیمت یک دینار و بیام از قیمت
 است میانه خطه واجب شو و بقول محمد استنشاء و بنا و بیام از در اهم جائز است لود
 اگر گفت فخلان برین صد درم است ملک جامه و ماک و سبزه کالدر از کالانایر استنشاء جائز

دوب

درم
ادنی

والقول زعفری است
درم واجب آید

بجز این بود و نویسی است فرستاد جایز بود **مسئله** اگر بخیر از اراد کرد و منضم ال انش الله تعالی گفت

اقرار باطل نبود اگر از اراد و بنا و سایر اراد استسار کرد کسر الروای بر دو و او هر چه خواست

اگر گفت **مسئله** الی که از اراد غرض فلان را بنام از اراد معتراف بود و عرصه سر از مولا بود اگر گفت

فلان از برین بر اراد است از بنا بنده از اراد غرض کرده ام و قرض نکرده اگر بنده معنی گفت مقول

گفتند الوی بنده بنده است که بر اراد درم بستان و اگر نترسید و اگر از بنا بنده معنی گفت مقول

گفتند از درم واجب شود و بدین سخن قرض کرده ام تصدیق نکنند اگر چه متصل گفته است مقول

الوی یوسف و محمد معترض متصل گفته است تصدیق کنند و بیسبب و اگر بنده معنی گفت مقول

تصدیق نکنند و بر اراد واجب شود و بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم

شود و بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

لازم شود و بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

واجب شود و بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

قرض انان در این بود و با نوبه است و معترض میگوید بر اراد درم صادق است بر اراد درم صادق است

شود و بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

درم غصب کرده ام الی بنده معترض خلافت است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

نهال است و آن زیوست تصدیق کنند اگر چه متصل نگویند اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

درم است بر بنا و کالی و یا گفت از وجهه ام و یا و بدعت و یا گفت غصب کرده ام

و چهارم متصل میگوید بلکه بر بنده معترض است تصدیق کنند و اگر متصل گفتند

تصدیق نکنند اگر بعضی جامه آخر کرده و جامه عجیب آورد تصدیق کنند اگر گفت

بر اراد درم و بدعت است از تو گرفته ام و بنده معترض است اگر گفت فلان از برین بر اراد درم از بنا بنده معترض است بر اراد درم

و اما

و اما معناه قرار و برود امر است که در صحت بوجوب و امر است که در مرض با سبب
 بوجوب لازم شده است بعد از موت یعنی صحت و در سبب با سبب معلوم لازم شده
 در و دین را معقم دارند براد برین در مرض اقرار کرده است او اکتفا بعهده فرزند را بوجوب
 بقول شافعی در این امر صحت و در صحت بر امر است سبب اقرار بر این بر او است
 است و بگویند بجهت و بر نه تصدیق گفتند و بقول شافعی در صحت بوجوب سبب اقرار بر
 بیگانه اقرار کرده است بوجوب اگر چه نام مال اقرار کند سبب اقرار بر این جنبه
 اقرار کرده است بجهت این است نسبت نسبت خود و اقرار باطل
 و اگر بر این بیگانه اقرار کرده بعد نکاح کرد جایز بود اقرار باطل نشود
 بقول شافعی باطل نشود سبب اقرار بر این جنبه سبب و با بر او صدقه داده است
 و در سبب باطل خود و اگر در مرض موت سبب اقرار گفت بعهده بر او اقرار
 در سبب باطل کمتر است از و ام میراث برود هنوز سبب اقرار بر او که در سبب اقرار
 اقرار کرده این است و ممکن است که مثل این گوید که سبب او بوجوب
 بوجوب تصدیق کرد نسبت نسبت شود اگر چه در مرض موت بوجوب گوید که با و زندگ
 است نسبت نسبت خود جایز است اقرار مرد بجز زن و مادر و پدر با شرا یقین
 کرده و جایز است اقرار مرد زن و مولی و اقرار زن با مادر و پدر و شوهر و
 اقرار زن بجز زن خود مگر شوهر تصدیق کند و یا با او که پدر و ذرا از این
 مادر و پدر و مولی تصدیق این شرط است و تصدیق این ن بعد از موت بوجوب
 بوجوب اگر اقرار کرده نکاح زن بجز زن بعد از موت او تصدیق جایز بود اگر زن
 نکاح مرد را اقرار کرد و شوهر بعد از موت او تصدیق کرد جایز بود و بقول ابو یوسف
 نکاح جایز بود و لازم شود و شوهر میراث برود سبب اقرار بر او
 او صد و غیر جایز بود اگر تراد و است دیگر دور یا نزدیک باشد مولی میراث
 او با و بوجوب و است دیگر مولی میراث بوجوب سبب اقرار بر او بعد از
 موت بجز اقرار کرد که فلهن برادر است مطلق در میراث با او نزدیک
 است و سبب از بر او است نشود سبب اقرار بر او برود و سبب اقرار

و این ازین دو وقت
 حاصل
 که در وقت اقرار
 است

اگر از آن با سارق باشد غم و با حافظ را گرفت و صلح کرد بر مالی مال سلطان
 رساند و یاد غم و غم ننگند صلح باطل بود و آنچه بسته است او کند صلح و غیر
 صلح جایز بود تا اگر مردن بر دو عور نکاح کرد و زنی منکرند و صلح کرد بر مال ثانی
 عور کرد و ما ز نبر مردن غم نکاح کرد و مرد با زن صلح کرد بر مال اولی مرد و جایز
 بود صلح از غم و اقصیت نیز جایز است تا اگر بر جمیع نسبی و عور کرد
 او منزه من است و عدا علیه یا مدعی و بجای صلح کرد جایز بود و انی صلح در حق
 یا علیه بنده مال است بنا بر دفع خصومت و دومی موافقت بر مال بود
 اگر بنده مادون مردن را عور کند صلح کرد از نفس خود جایز نبود و اما اگر بنده بنده
 مادون مردن را عور کند صلح مادونی از جمله بنده خود مالی صلح کرد جایز
 بود صلح از بنده یا جانفهر را غصب کرد و قیمت بنده و ما جامه ده درم است
 و از آن استیلا کرد بعهده صلح کرد بر شاخه درم جایز بود و قول او نوبت
 و صلح اجنه زادت است از قیمت است باطل شود اگر جنس از کلبه بود
 صلح از صلح از مقصود بزرگالار با اتفاق جایز بود و صلح از بنده است
 ما را دو شرط است یکی از آن از آن که دو او نوبت است و یا شرط سوم بر او
 قیمت نصیب او صلح کرد باطل بود با اتفاق صلح مردن را و صلح از ناز و
 صلح کنند و کهن صلح کرد جایز بود و بنده صلح بر مولی لازم نبود و مرد کامل لازم
 نبود مگر در میان خود صلح اگر از مردن بی از آن او صلح کرد یا صلح از
 مال اضافی شود یا اضافت صلح بمال خود کند یعنی گفت بری بر از در صلح
 درم و یا بر از درم صلح کرد و بر از درم تسلیم کرد در آن صورت صلح
 جایز بود و اگر بر از درم صلح کرد و تسلیم نکرد و متوقف بود اگر مترا علیه
 جایز است کرد در است خود و الله باطل نبود **صلح فی الدین** اگر صلح بر چیزی
 اقسامند که این بعمل موافق و اجنب بود عمل بر مفاوضه ننگند ننگ بر آن عمل کنند
 هر سخن خود استیفا کرد و بعضی را امقاط کرد تا اگر صلح از بر از درم یا صلح درم
 یا از بر از درم حاکم بر از درم موی صلح کرد جایز بود و همچنین اگر صلح کرد

از هزار درم موصل بر با نقد درم حال و با صلح کرد از هزار درم سیاه بر با نقد
سفید جائزه بود **مسئله** اگر شخصی بر بکر از درم داد و گفت خردا با نقد من
اداک بر آن شرط که از باقی بجز آن باشد **مسئله** درم خردا، ادا کرد با نقد
دیگر هزار شود و اگر با نقد درم خردا ادا نکرد در **مسئله** و همچنان هزار درم در خردا
اگر چه با نقد ادا نکرد **مسئله** اگر کسی بگوید اقرار کنم بمال تو تا از من تا خیر نکند
نکند و او تا خیر و یا لم کرد جایز بود این جایی بود **مسئله** همان گفته شد اما اگر اشک
گویی این اقرار نکیرند **فصل** **فردین** **المشترک** میان دو کس یکی از اینان
نصیب خود صلح کرد بر جامه مشترک و بر مخیر بود یا نصف ذی از صد بود
طلب کند و یا نصف جامه از مشترک نماید اگر مشترک باشد ذی بود و مشترک
سد اگر یک مشترک نصیب خود از مدیون باشد **مسئله** اگر مشترک دو نفر از مدیون
در مقبوض مشترک شود و باقی بر دو بر مدیون رجوع کنند و اگر یک مشترک
بصاحب خود مشترک از مدیون خرید مشترک دو نفر توابع بر مدیون مشترک
را ارضی کند **مسئله** اگر دو نفر عقول استند یکی از نصیب خود بر آن
سال صلح داد جایز بود و قبول ابو لولوف جائز بود اگر یک وارث
باورن صلح میکند عالی و ترک عروض و عقار من خاز بود با نذر و بسا
و اگر نذر است و بنقره صلح کردند و یا نذر بنقره است بر صلح مشترک
بود و اگر در ترک بود و بنقره و عروض و عقار است و صلح بنقره و یا نذر
شاید که مال صلح بیشتر از نصیب او بود از زر و بنقره تا آنچه نصیب است
از زر و بنقره عین نصیب خود قبض کرده باشد و زیادت بمقابل نصیب
بود از عروض و عقار و اگر در ترک او سهام است هر از ترک باز یافت و اگر
و یک وارث با و ارش از مدیون صلح میکند از صلح خود تا همه او و
را تو جاز بود و اگر شرط کردند که هر سال از نصیب این وارث بر باشد جایز
ست اگر تر صد درم است و بیست یک از زید صد درم و ادنی است و صلح
در ترک جایز نبود **کتاب** **المصارف** **باب** **المصارف** **باب** **المصارف** **باب** **المصارف**

مقال از

وقت خود را بخود و اگر بعد از شزارخ در قرمت خودند زیادت قیمت و در بعضی
مضارست از او شود و بر این سال هیچ ضامن نشود و این معنی در قیمت
نصف است سال سعایت کند سله اگر مضارست هزار درم کند است شرط مضار
ایچ و مضارست بدی هزار درم کنیز کی خریدار قیمت کنیز هزار درم است
و مضارست کنیز را و طر کرد و کنیز فرزندان او در قیمت او هزار درم است
و مضارست زعفران کرد و مضارست زعفران است بعد قیمت فرزندان او
درم و با باله در زم شد و عوار است به و ای فرزندان او و او اگر
سال خود او بود که سعایت فرماید در هزار و دو و بیست و پنج درم و
اراد کند و چون است سال و هزار درم بیست است کودک خصل کرد
مضارست از نصف قیمت کنیز تضمین کند و الله العالم بالصواب
کتاب المضاربت مضاربت اگر مضارست دیگر بر مضاربت است
لی اذن است سال و سال بد و تسلیم کرد مضارست اول ضامن نشود تا
دوم عمل نکند و تعول از مضارست اول بخورد و مع مال مضاربت دوم ضامن
لی اگر مضارست دوم عمل نکند از اذن است سال مضاربت دیگر گرفت
بد و تسلیم کرد و با مضاربت اول است نصف ای شرط کرد و در
اول با مضاربت دوم نماند ای شرط کرد و مضاربت دوم تصرف
و از آنچه حاصل شد اگر است حال با مضاربت کفایت ای خدا بر تعالی ای
میان ما منصف باشد نصف از پنج مال را بود و مضاربت اول را
ای بود و مضاربت دوم را ای شرط کرد و اگر سال مضاربت
اول را کفایت باشد ای خدا بر تعالی هزار روز کند میان ما منصف
دری صورت مفرد دوم را ای بود حصه از پنج دهند و با مضاربت
سال با مضاربت شرط کرد در آنچه سود کند میان ما منصف باشد و
اول با مضاربت دوم نصف ای کرد و آنچه حاصل شد نصف

مضاربت دوم

دوم
نصف اول
نصف دوم

مضارب دوم بر دو نصف دیگر میان ازب مال و میان مضارب مناصف بود و اگر رب مال
 مضارب اول گفت آنچه از ثمنی هزار و زکند نصف را بود یا گفت آنچه زیاد است بود
 مال ما مناصف باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربع مضارب دوم
 بر دو مضارب اول هیچ نبرد و اگر در یک مضارب اول با مضارب دوم دو نعلت
 ربع شرط کرد نصف ربع مال کرد و با مضارب دوم بر دو مضارب اول ربع
 از مضارب دوم ضامن شود و اگر مضارب یک مال را نعلت ربع شرط کرد و در
 ربع ازب مال نیز نعلت ربع کرد بر آنکه آن بنده با مضارب عمل کند و نعلت ربع
 که شرط کرد در ربع باشد و مضارب در مال با مضارب و ما نیز از مال در ربع
 در در هر مضارب باطل شود از مال مضارب را معزول کرد و مضارب
 معلوم نشود تا خبر نبرد و یا بفرود جائز بود و اگر مضارب را عمل معلوم شد
 مال عروص است و آن نیز بفرود نعلت ربع در ربع آن نعلت ربع مضارب
 جبراً شد و در آن مضارب نام نعلت ربع و ربع نیز حاصل شده است
 تقاضا کردن و ام و مضارب را بگویند و اگر ربع بفرود مضارب را جبراً نکلند بر
 آن سده سمسار جبراً نکلند بر این تقاضا کردن ربع از مال مضارب هر هلاک شود
 از این مال و اگر زیاد است از ربع هلاک شد مضارب صحیح
 قسمت کرد و مضارب همچنان با فرود و تمام مال هلاک شد و با بعضی
 از مال از ربع قسمت کرد و نیز با نعلت ربع مال خود است و بعد از آن
 از ربع فاضل مانده میان مضارب بود اگر نقصان بود مضارب صحیح بود
 از ربع قسمت کرد و مضارب را فرود کرد و بنده غفیر مضارب
 است و مال هلاک شد و در مضارب اول و نیز در نعلت ربع مضارب
 از مضارب مال مضارب مال داد و مضارب و مال خود و در مضارب
 مال خود و بجز از مضارب فاضل شود از مضارب معاف و طعام و آب
 و جامه و مکر او در مال مضارب با نعلت ربع مضارب در شهر عمل کرد فقرا و
 مال مضارب نباشد و اگر مضارب در خود و در مال مضارب نباشد

شرط

افنا بعد المضارب

نصف خود دارد در خانه مال مفاربت با یکدیگر چون ربح حاصل شود از آن
مال مقدار نفقه کرده بود احوال از آن مال نفقه کرده است مال است
اگر مفاربت کالای خود و خدمت احوال بر متاع خرج کرده است چون اگر بار کرد
و مثل آن جائز بود که بر آن مال ضم کند و عام هر یک فردند و احوال بر نفس خود
بر آن مال ضم کند شد اگر هزار درم مال مفاربت بود و بدان عام خرید و بر آن
و باز کردن صد درم از مال خود خرج کرد در مال گفته نیست و عمل را که است بر آن خود
کی مفاربت موقوف بود و اگر بر آن صد درم آنکه خرج کرد مفاربت است
در عام احوال در آنکس کردن زیادت شده است مفاربت است زیرا که در
عام ضامن نشود اگر با مفاربت هزار درم است بینه صفت بر آن هزار عام
عقد بود و هزار و خدمت و بدان دو هزار شده خرید و نفی پیش از آن
بملاک است در مال هزار و با صد درم ضامن نشود و مفاربت با صد درم ضامن
شود و ربع بنده مفاربت را خود و سه ربع دیگر بر مفاربت بود و آن مال دو
مال با صد بود و چون هر یک فردند هر هزار شرط کردند اگر مفاربت
درم است بشرط نصف ربح مال گفته خرید با صد درم یک است مفاربت
هزار درم خود مفاربت هر یک بر مال صد درم است اگر مفاربت
هزار درم است بشرط نصف ربح و مفاربت بر آن هزار درم بنده
که قیمت آن دو هزار است و این بنده خود را احوال داشت پس از آن
بر آن مال واجب بود که ربح بر مفاربت و خوب شود و بنده سه
مال را خدمت کند و با ربح مفاربت را خدمت کند شد اگر مفاربت
درم است بر این هزار درم بنده خرید و بخش از تسلیم این هزار درم بود
مفاربت بملاک است در مال هزار دیگر و اگر این هزار درم دیگر نیز پیش
تسلیم بملاک است در هزار درم دیگر و همچنین هر بار که بملاک است
تسلیم هزار درم مال و اگر بید و جمیع احوال ربح مان داده است
مال خود است اگر مفاربت دو هزار درم است و میگوید ربح مال هزار درم
بود و هزار دیگر احوال حاصل شده است ربح مال کرد و هزار درم داده ام
مفاربت بود و بجز آن مال ربح مال بود اگر مفاربت هزار درم
است و میگوید برای درم مفاربت بملاک است بینه صفت و هزار درم ربح حاصل

سده است

به است و فلان میگوید که درم بضاعت است قول رب مال بود که فلا نیست که مال بود یعنی
 در عبادت از بسط غیر است بر حفظ مال خود و دعوت اسم چیز است که
 درده شود بندگی این امانت است پس ضامن نشود و مودع بهای است
 و دعوت مودع است که محافظت کند و دعوت بنفس خود و بکس
 در عبادت او نیست اگر نگردد اشیا داد غیر را که در عبادت او نیست و از آن غیر تلف شد
 مودع ضامن نشود مگر آنکه در خانه مودع اشیا گرفت و با در کشید مودع قرض شدن گرفت
 پس و دعوت در خانه همسایه انداخت و با در کشید و نیز در این صورت
 من نشود مگر اگر حصم و دعوت طلب کرد پس او و دعوت بکس دیگر در حال که قادر
 بود بر تسلیم بدهد پس مودع تلف شد ضامن نشود مگر اگر مودع و دعوت را با مال خود
 تلف کرد چنانچه از یکدیگر جدا نشود ضامن نشود و حق هم او و دعوت او مخلوط منقطع
 نشود و قول اولی و تلف مودع می مالک در مخلوط منقطع نشود بلکه او را اختیار
 شد خواه حاله را مثل آن و دعوت تقصیر کند خواه در مخلوط بشود
 اگر از نفس او است چنانکه درم سپید یا درم سپید یعنی و با سیاه سیاه
 یا خط خط یا مودع مودع از مخلوط بغير فعل مودع خلط شد مودع نیز
 شود در صاحب و دعوت را با اتفاق چنانچه در لیه باره شد و درم
 پس بود خلط شد مگر اگر مودع بعضی و دعوت حرج کرد پس مثل
 آنجا آن آورد و با مودع خلط کرد و تلف شد کل مال ضامن نشود بر
 مال خود یا مال امانت یعنی مگر اگر در دعوت تقصیر کرد بقدر
 تقصیر زایل یعنی و با مودع بغير اجازت او بران سوار شد یا جامه خود بپوشید
 یا بپوشید خود خدمت خود یا بردید و دعوت نهاده بود باز بر خود آورد
 بدهد بهای آن شد در این صورتها ضامن نشود و قول است ضامن باشد مودع
 و متناهی صورت مسئله اگر مرد استور را عاریت کرد و با غیره و در
 گرفت تا بوضع معلوم پس از آن موضع تجاوز کرد و باز کشید و مجاز
 استور را پس بپوشید مودع تلف شد نیز یک مال ضامن نشود و

نزدیک از ضمان نشود مسدود اگر صاحب ودیعت از مودع طلب گزارد و منکر
بعده اختیار او بود یعنی میکند و تلف شد میگوید ضمان نشود مسدود اگر مرد
ببرکت و ودیعت نهاد در سفر مودع را که ان و ودیعت را بسفر بردار
بسفر بردن نکرده است و راه ایمن نباشد نزد مالک التام اما اگر در سفر
و هلاکت شود در راه خوف و غیر از بردن نبود ضمان نباشد و نزدیک
الولیوسف و محمد بن ابراهیم است که او حمل زموگنیت دارد ضمان با
نزدیک است فخر در رد و وجه ضمان باشد مسدود اگر مرد در برکت بود
و ودیعت نهاد و ان و ودیعت از ان امانت که قسمت بر بردار و امانت
که قسمت کنند و هر یکی غیر نگاهدارد اما اگر آنکس نصف حصه خود نگاهدارد
ببروم دفع کرد و از او تلف شد ضمان باشد و لغوی ابو یوسف و محمد بن
همان نباشد اما اگر ودیعت از ان امانت قسمت بر بردار و امانت
که یکی بآنها دیگر نگاهدارد مسدود اگر کسی برکت یکی و ودیعت
نهاد نزدیک اری مودع غایب شد و مودع دیگر آمد نصف خویشی
نزد و لغوی ابو یوسف و محمد بن ابراهیم است مسدود اگر صاحب ودیعت مودع را
گفت و ودیعت برکتی از عیال خود میدهی و یا در بی خانه نگاهدارد
این امانت بر عیال خود که از او جاره ندارد و یا در خانه دیگر از ان
نگاهدارند ضمان نشود اگر از عیال خود یکس داد که از او جاره داشت
و در سر او دیگر محافظت کرد ضمان نشود مسدود اگر مرد در کالای سفر
عصب کرد و برکت کسی امانت نهاد و هلاکت شد ان تمام
ضامن نشود و اگر امانت امانت برکت دیگر امانت نهاد و هلاکت
شد ایمن دوم ضمان نشود و ایمن اول ضمان نشود و لغوی ابو
یوسف و محمد بن مالک بخیر بود از هر دو امانت امانت
اگر برکت شخصی از او در دست دو کسی بود میبکند بر یک میگوید

که از ان

از آن منست او را امانت داده ام و او منکر است و از سوگند و قول او رود
 پس هزار درم میان هر دو وجود و بر و بر از درم دیگر لازم نبود بر این بود
کتاب العاریت عاریت عبارت از قرض است که در بعضی موارد
 در آن عاریت جایز بود آن است اعتراف یعنی اجرت است از آن که از او طلب
 از هر دو مختلف لونی و مختلف علی دینی و احدی عبد و دارایی است و
 در آن که عمر است مالک عاریت بر وقت خواهد بود عاریت
 روح کند **سکه** از بی تعوی عاریت مالک است رضای نشود و قول است
 خاص نشود **سکه** اجازت دادن عاریت در آن کردن آن جایز نبود
 چنانچه و دعوت را اجازت دادن در این کردن جایز نیست **سکه** اگر
 عاریت را اجازت داد و مالک است رضای نشود **سکه** اگر مالک مسعرا را
 مختلف مستقل مختلف نشود مستغیر تواند بر بکر عاریت در قول
 است **سکه** عنوان است اگر مالک عاریت را بوقت قیام بقوت و یا
 بر دو چیز معتقد که داند مستغیر تواند که از اج مسی کرده است مجاز کند
 را اگر معتقد بود مستغیر تواند که بر دو وقت خواهد منفعیت کرد
 است دادن در اہم و دمانیر و مکمل و موزون و معدود حکم ضمن دارد
سکه اگر زمانی را برابر با کردن و یا برابر بنال کردن عاریت دادن جایز
 بود و مالک تواند که عاریت روح نکرده و مسعرا الکلف کند تا بنال
 در او قلع کند اگر مالک عاریت را بوقت معتقد بود ما و ان ساد نهاد در او
 واجب نیاید و اگر معتقد بوقت کرده باشد تواند که پیش از وقت
 روح کند و اج نسبت قلع در بنال و نقصان شود مالک رضای نشود
سکه اگر زمانی را عاریت داد تا از رعیت کند و مستغیر رعیت
 در مالک تواند در عاریت روح کند تا از زمانه در روز نشود اگر چه معتقد
 کرده باشد بوقت **سکه** موقت در کردن مستغیر بر مستغیر واجب است

قاید

و مومن است در کردن و دلیعت بر مالک بود و مومن است در کردن گالدار که با حاجت
 ستمه است بر مالک نیست و مومن است در کردن مغصوب ز غاصب
 است و مومن است در کردن سر بهون بر تر نهان است **مسئله** اگر در مغصوب
 را در نگاه مالک سا بند و هلاک شود و بینه مستغفار را در سر مالک
 رد کرد هلاک شود **مسئله** هر چه صوت همان است **مسئله** اگر مغصوب
 و یا دلیعت را در سر مالک زد کرد و مالک تسلیم نکرد و هلاک
 شد ضامن شود **مسئله** اگر مستغیر را با بینه خود و یا با یک ماه و یا با
 مالک و یا با نزد و مالک زد کرد در این صورت ضامن نشود و اگر با یک
 زد کرد ضامن شود **مسئله** اگر زنی را بر از زراعت عاریت سازد و
 صک عاریت **مسئله** اطمینان از ضامن و لغو الیویف و غیره لغو
 اعراضه و **مسئله** **المهبت** سه غبارت از تملک علی
 است بی عوض **مسئله** الفاظ بران خشنده خود امری نیست
 و جلب و عطش و اطاعت **مسئله** هذا انظام هذا الشیء لک
 و امرت بذا الشیء و حملت علی هذا الولاية درین لغو نیست
 شرط است و کسبند **مسئله** الفوت و داری لک بهیئت لکنها و اگر
 دار هبت لک کنه و یا لغت و یا لغت و دار لک کنه هبت
 علیه منعقد نشود **مسئله** به منعقد با بیجا **مسئله** قول و وصف در محل
 قبض جایز بود مگر باذن و اهر **مسئله** بود و لغو از افتراق محل قبض جایز
 مگر باذن و اهر **مسئله** خشن در چیزی قابل قسمت جایز بود
 مجوز و معسوم بود و بهیئت مشاع در قابل قسمت جایز بود و اگر قسمت
 و تسلیم کرد جایز بود **مسئله** چیزی قابل قسمت نیست چنانکه
 یک بینه و یک دار بهیئت مشاع در جایز بود **مسئله** اگر از و در
 است خشنده جایز نبود اگر چه کرده و تسلیم کرد و بینه اگر از و

و جعلت

ادرا کنگر

در کمال است بخشد چنانچه از او فرزند از کفشد و تسلیم آرد و بخشد از
 او غیر که در شیر است بخشد چنانچه از او فرزند از شیر کشیده و تسلیم
 آرد **مسئله** اگر کلام موهور در دست موهور است که است بامانت یا معاشرت
 بخشد بخشد و قبول کردن مالک شود بی قبض ببرد **مسئله** اگر پدر فرزند
 خود را چنانچه بخشد محرم عقده نام **مسئله** اگر بیکار صغیر را چنانچه بخشد قبض
 دل او به نام خود و قبض مادر او اجنبی نیز به نام خود از صغیر در کمال آن
مسئله اگر صاحب به را بنفس خود قبض آرد اگر عاقل است چنانچه **مسئله** اگر
 دو کس را را بیکدیگر بخشد در دست باشد و اگر یکی سر را ببرد و کس بخشد
 باشد **مسئله** اگر در دم ببرد و فقیر صدقه آرد و یا بخشد چنانچه قبول ابو
 و محمد در نوکر نیز چنان **باب** الرجوع من الهیت الرجوع در همه چنان است و
 قبول است **مسئله** چنانچه **مسئله** اگر موهور است که در زمان موهور
 مالک و بنا آرد و اهب نتواند که رجوع کند **مسئله** اگر اهب نتواند که رجوع کند
مسئله اگر اهب ببرد و در زمان او نتواند که در همه رجوع کند و اگر موهور
 ببرد و اهب نیز نتواند که در همه ببرد **مسئله** اگر اهب نتواند که رجوع کند
 رجوع من الهیت و اهب را داد و گفت ای را عوضی بده خویشان و یا گفت
 ای از همه صیغه و یا گفت بمقابل بده خویشان و اهب نیز از قبض نتواند
 که همه رجوع کند و اگر اجنبی عوضی بده و او در دست باشد و حق رجوع من الهیت
 شعور **مسئله** اگر در نصف بدهستی استحقاق آورد در نصف
 عوضی رجوع کند و اگر در نصف عوضی استحقاق آورد در همه
 رجوع نکند مگر با قرض رد کند و قبول زود در نصف به رجوع کند و اگر بخالد
 نصف بده عوضی داد و عوضی استحقاق شد در نصف عوضی ندادند
 اهب نتواند که رجوع کند **مسئله** اگر بده از سگ موهور بده و اهب نتواند
 که در همه رجوع کند **مسئله** اگر موهور بده و بده موهور بده و اهب
 نتواند که در نصف با قرض رجوع کند و پیش از فروختن نیز نتواند که در نصف

رجوع کند چنانکه می تواند در کل رجوع کند از شوهر زن را بچیز بخشد
از شوهر را بچیز بخشد بر یکی از اینان نتواند که بر دیگر رجوع کند
مسدود کردن رجوع را بچیز بخشنده بعد از آن شخص ای زن را
بکاح کرد نتواند از این زن در همه رجوع کند و اگر شوهر زن را بچیز بخشد
و باز آن شوهر را بچیز بخشد بعد از آن رجوع بر او افتاد بر یکی نتواند که از بی
رجوع کند مسدود کردن رجوع را بچیز بخشد نتواند که رجوع کند
مسدود کردن از هلاک موهوب رجوع جایز نبود تا اگر موهوب
دو موهوب هلاک می شد که تصدق کند مسدود کردن رجوع جایز نبود مگر بجز آن
یکدیگر و یا یک موهوب را که بعد از هلاک موهوب بخرد
استحقاق آورد موهوب را قیمت موهوب را بخرید موهوب را بخرید
داد موهوب به برادر یا بخواهد داد نتواند که بر داد است
کند مسدود کردن را در شرط عوض بخشد در این است که موهوب
تا قبض بر دو عوض شرط بود و بهیچ مسدود کردن عوض باطل بود
و در اینها حکم بیع دارد تا اگر در موهوب بیع شرط است
نتواند که حکم بیع را کند و حکم بیع شرط را بخرید نتواند
کرد کند و بیع را شفعه کند و بقول ز فزونش فو بهیچ شرط
عوض در ابتدا و آنها بجز بیع است **فصل** اگر کنیز را بخرید
مگر محل او بهیچ جایز بود و اسما محل باطل بود کنیز با محل
موهوب که کند و یا بشرطی که موهوب را آن کنیز را از او کند
و یا بشرطی که کنیز را ام ولد کند و یا سر را بخرید بشرط که موهوب
را بچیز از آن سر را بخواهد بخرید و کند و یا موهوب را بچیز

از آن سرای و او به بعضی آن سرای دهد در هیچ صورت به جایز نبود و شرط ماطل
 نبود **مسئله** اگر مدیون خود را گفت که چون فردا بیاید آن وام ترا بدهد و با
 گفت تو از آن وام هزار باش و با گفت اگر نیم از آن وام می آید آن
 بصف دیگر از او و با گفت از آن نیم هزار باش این همه و این ماطل
 بود در آن تک عمر در وقت است و معنی در آنست که در پیر او بود که آن
 سر را مطلقاً تو کردی و اینم برتزه یا کو برتا مدت عمر تو چون بگیر ای سر را
 را باشد پس این مطلق در وقت نشد و شرط ماطل بود پس بعد از موت
 بر ورز او را بود **مسئله** اگر گفت داری ملک از منی ماطل بود و معنی در
 آن است که اگر بر تو از آن گفت ای من بگیرم پیش از تو ای سر را ترا بود
 و اگر پیش از منی بگیر ای سر را بر ای ملک بود و بقول ابو یوسف
 و محمد بن ارفعی هر طایفه است مسئله صدقه حکم بود دارد حیاتی برنی قبض
 جایز نیست صدقه بر ذمی قبض در وقت نبود و صدقه در وقت شایسته محفل
 قسمت است جایز نبود **مسئله** در صدقه خروج جایز نیست **کتاب الاجازات**
 اجازت عبارت از بیع منفعت معلوم یا غیر معلوم است **کتاب الاجازات**
 اجازت یعنی از آن زبانی است که اجرت است از آنست که معلوم است معلوم
 شود بیان مدت چنانکه سر را را استیجاب کرد در ایس کی شدن اجرت
 پیش ظاهر و زمین استیجاب کرد در ایس را اجرت در مدت معلوم پس اگر
 مطلقاً مطلقاً تعیین شود جایز نبود **مسئله** اجازت دادن و فسخ اجازت از
 آنست که در وقت نبود **مسئله** منفعت بنام آنست که معلوم شود چنانکه
 استیجاب کرد در ایس که در آن جامه و برار دو ختی جامه منفعت بانه است
 معلوم شود چنانکه اجرت استیجاب کرد در ایس تا فلان موصفا
مسئله اجرت بجز عقد اجازت نیست **مسئله** اجرت بجز مطلقاً
 تعیین کند و اجرت دهد و یا بشرط تعین کند و اجرت خود اجازت
 بسته باشد و یا بجز منفعت استیجاب کند و بقول شافعی هر چه عقد
 اجیر مالک اجرت شود **مسئله** اگر سر را را اجرت گرفت بجز اجازت

برای آنی شدن و قضا هر صورت که در وقت آن نشد اجرت
واجب است این مسئله اگر صاحب کار را بر او از دست ببرد که اجرت ساقط
شود مسئله اگر بر او بیازمین استیجار کند و در روزی را از دست
ببرد اجرت هر روز طلب کند و اگر بیشتر باشد که اگر وقت هر شبان بود
اجرت و وقت کند که در وقت کار است شوق و در بیشتر آن وقت
سفر منتها شود و در وقت کار و ضابطه آن که اجرت طلب کند که در وقت
مسئله اگر خانوادگان خود را بکنی اجرت گرفت تا آنکه فقیر آرد و بیک در
بیزد او سحر حق اجرت شوق تا آنرا بیرون نیارد و پیش از بیرون آمدن
آن از تنز به سخت یا از دست بیفتد و اجرت نباید از بیرون آورد و خود
موقت بقدر فعل او را اجرت بوضمان نباید و لقول ابو یوسف در حدیث
مثل در ارضان خود و او را اجرت بود و ما خبر آرد بقصد و بقصد هر
یک طایف را اجرت گرفت تا در ممان خوردنی میزد و او سحر حق اجرت
نمود که خوردنی در کاسها کنند مسافر و حضرت آن را اجرت گرفت
تا خست آنها بزند و آن خست آنها است که سحر حق اجرت کرد و اما قول
ابو یوسف و محمد در اجرت او وقت سحر حق شوق خستها را می کند و هم سحر
صفت کرد که از عمل او در عمل کالا اثر است چنانکه کاذب و آن را
مراور است که کالا نگاه دارد و اجرت اجرت کسی از نگاه داشت
و تلف شد بر وضمان نباید و اجرت او را نرسد و لقول ابو یوسف و
محمد در حکم مخیر است اگر خواهد او را قضای کند قیمت کالا غیر معمول
و اجرت او را نرسد و اگر خواهد قضای کالا معمول کند او را اجرت در صفت
که از عمل او اثر نیست در عین او را نرسد عین مال را بر اجرت
نگاه دارد چنانچه محال و ملاح و لقول زوزر هر دو وجه ای فیما له اشرف و له
اثر له صفت کرد و لامیت حسب کالا نیست میسر اگر بر کار که شرط
کند هر دو وجه کار نیست او را نرسد که آن کار از دیگر کارها اگر اطلاق عمل

کرد یعنی کس را تعیین کرده بوده ان صفت که را رسد از دیگر بر تمام کند
 اگر مردی را اجیر گرفت در فلدان موضع بر او شایع مرا ببارد پس ان مرد بعضی
 اساع او را انجا مرده یافت با فرمایند گانی از او در راه او را اجرت بخت است
 مقدار نفع رسید که آورده است مسئله اگر اجیر گرفت که این مکتوب در فلدان شهر
 نبرد و جواب بیارید او انجا رفت شخصی را که بر او فرستاده سوخته یافت
 همان مکتوب باز رسانید او را هیچ اجرت نماند و بر قول انجا اجرت یافت
 دهند اما اگر مکتوب انجا نماند باز کت اجرت یافت مسئله انباللجام سخن
 شود مسئله اگر اجیر گرفت تا علمه را در فلدان شهر بفلدق رسان پس فلدان را
 هیبت یافت طعام باز آورد او را هیچ اجیر نبود مسئله بجز
 من الاجارت و ماللجوز و است اجارت خانه و در و کان تا از بر است
 در آن که به بیان نکنند که اجیر کار خواهند کرد ان اجرت گرفت بر چه خوشی ای در آن
 خانه و در کان عمل کند مسئله اگر او فنگر و غیر ایشان را با من نگردد آن در است
 اجرت گرفتن رهنها بر برابر است مسئله اگر بیان کند اجرت از اعمت کند
 در ان زمین یا یک بر چه خوشی ای در اعمت کی مسئله در است اجرت ترا
 انک و بنایس چون مدت اجارت گذشت او را لازم شود
 تا انک و بنایس کند زمین را فاضل خصم زمین نسیم کند مسئله اگر صاحب زمین
 اختیار کند که بهار ان نهال و بنایس بگوید مسئله اگر نهال و بنایس بگوید
 و باراض شود خصم زمین بزرگ ان نهال و بنایس زمین خود پس زمین ملک
 صاحب زمین باشد و بنایس و نهال ملک مسئله اگر نهال و بنایس کرده است
مسئله اگر اجرت تمام شد در زمین از کار است مسئله اگر اجرت تمام شد
 او را حکم درخت است مسئله اگر در زمین از اعمت است و مرئی اجارت
 رفت است مسئله اگر آورده شود تا بوقت ادراک فصل و اجرت
 مثل را صاحب زمین مسئله اگر در است اجارت در است
 بر او او را بار کردن در است اجرت گرفتن جامه بر او پوشیدن
 او را اجارت و بار و جامه اطلاق کرد و اگر خوشی ابدان جامه بر او نشاند
 ما که معتبر کرد سوار را پوشنده را مسئله اگر حقیقت کرد و نهالک
 شد مسئله اگر در و این علم دارد بر چه تلف شود مسئله اگر در و این علم دارد
 بر چه تلف شود مسئله اگر در و این علم دارد بر چه تلف شود

حواله کرد و کند
 و بر کر ام

خیمه و هر چه بمخلف نشود بکس عمل فرید معین نبود چنانچه شرط کرد سکنی کیس در خانه
و یا سوار کردن در کشتی را در است که دیگر بر آب کنی کند مگر در آن اسکان موقوف
نماند چنانچه اینک و مثل آن طایح و قدیم و ذکره مسله اگر تمهید کرد نوع و
قدر را مثل شیخ من از کندی مرارت که بار کنند مثلا او در ضرب صحاح و ما کثر از آن
جناح کفچه و بار کنند و ایچ اخوست چنانکه بکس و این اگر چه در روزن برابر است
مسله اگر دایره هلاک کند بار داف عجز یعنی دوم نفر اسوار کرد و دایره هلاک
بشد نصف قیمت دایره رضای شود و بحساب ایچ زیادت با کرده است
اما ایچ در صورتی است که بار دو نفر با حمل آن طاقت تواند آورد اگر طاقت
شتران را آورد بهای کل دایره رضای شود مسله اگر مردی سینه را اجارت گرفت
بس نزد بالکام کشید و دایره هلاک شد عارم کل قیمت شود و نزدیک او خیمه و
نزدیک ابویوسف و محمد عارم نباشد مسله اگر مردی خیر را بکشد اجالت
گرفت بس نزد فرو دورد و باران بر هلاک بس نزد نزدیک او خیمه
کل قیمت را تا وان ایچ و نزدیک ابویوسف و محمد رخ بهمان قدر زیادت
و اجبت اگر زین فرود آورد و زین بین دیگر انداخت که مثل آن زمین غیر
اندر آن نزد دایره هلاک شد رضای شود مسله اگر بر اجرت گرفت
بود از ایچ بقیه کرده او در راه ایچ گرفت و در میاد و راه تفاوت بود
و یا راه بر معین بود و او در راه ایچ بود رضای شود و اگر بمقصد رسید اجرت
مسله اگر زین اجرت گرفت برابر زین اجرت کند مثلا او ایچ
نزه کار کار کرد نقصان زمین را رضای شود و اجرت زین نیاید مسله اگر مردی
مسله ظاهر اجام داد تا بر این ببرد و اجرت معنی کرد داد و اجرت
خضم جام غیر است در زین اجرت جام تضمین کنند و قیاس کرد و اگر خواهر
دوخته بستند و او را اجرت دهد و از اجرت معین تجاوز نکند **باب اجارت**
العاسد است فاسد کند عقرا اجارت را شرطی مخالف و غیر مناسب عقرا
چنانچه بیع را فاسد میکند و واجب شود با اجارت فاسد اجرت فاسد و از
مسله تجاوز نکند و قول زین فعی واجب شود تا ایچ اگر مسله اگر
دارر اجارت داد هر ماه یک درم اجارت در یک ماه صحیح بود و
باقی نماند فاسد بود مگر آنکه جمله ماهها مسله کرده باشد مسله اگر

شتر

نذرا ماه دوم ساعت اجرت تمام ماه لازم آید و بنویسند که صاحب دایره بیرون کند
 مسئله اگر معافی اجرت داد و در یک سال نبرد درم صحیح بود اگر چه قسط هر ماه
 لغای نکرده است مسئله استلا اجرت اجازت مع وقت عقد بود اگر در روز ماه
 بود بعد از هر ماه معتبر بود اگر در آن ماه بود که آن سال از روز ششم نبرد و
 بر قول ابو یوسف صحیح است اول ماه است از روز نوزده و باقی ماهها باقی نبرد
 مسئله در هر اجرت تمام و تمام و در یک اجرت چهار نبدن است
 بر فاده مسئله در هر یک است اجرت بر بانک ناز و روح و امامت و
 تقسیم قرآن و وقف اما درین زمانه فتوی بر گزار است تجارت است بر تقسیم
 قرآن مسئله در روایت است اجازت منشاء بر قول ابو حنیفه حکم شریک
 بخود و بوقول ابو یوسف صحیح است روایت در صورت است
 اجرت در هر لقب خود را از خانه برآید بنمیزد و یا بنمیزد بنمیزد
 را از این وقت مسئله در روایت است اجرت بر قول ابو یوسف
 معلوم بالانفاق و بطعام و کسوت نزدیک است اجرت حاضر باشد و
 بوقول ابو یوسف صحیح است بدان و جامه کفنی از انبوه خود برآید
 از وسط مانع باشد اگر در این چنان نبرد یا بخود است اجازت صحیح است
 شود مسئله بر آید و اجرت اصله طعام کودک مسئله اگر در بدت
 اجازت کودک را بشود سفید داد او را اجرت نباید مسئله اگر خاک را
 ایسان داد تا با فدی و اجرت نیمی و با نکت هم از آن اجازت تا نذر این
 اجرت ناسد است اجرت منقل لازم آید و تمام خضم را باشد
 اگر چیزی از اجرت گرفت بر اصل طعام بفقیر مسئله از آن طعام ای
 بر ناسد است او را اجرت آید و لیکن آن مسئله فقیر است
 اگر در حصار اجازت گرفت تا امر زود فقیر را مانع نبرد درم نبرد
 و حنیفه است اجازت درت است بوقول ابو یوسف صحیح است
 است و بر عمل افتد تا اگر در نیم روز تمام لغت است اجرت بخود و اگر
 تمام روز نبرد و بر واجب آید هر روز یک نبرد مسئله اگر مرد را

اجرت کفنی اگر در کفنی
 کفنی و نوزده کون
 مسئله روایت است

و اجرت کفنی را
 روایت است

استنباط گرفت بار اسکی که روزی رعیت کند و با آب در یک بار است و اگر
اجازت گرفت و شتر کردیم که سیر شد و یا جو را بکار برد و دیگران با نواز دانی
اجازت نماندند بگویند که در زمان هر ابرار اجازت زراعت اجازت
گرفت زراعت در زمین دیگر یا خانه اجازت گرفت بر اسکی
بسیک خانه دیگر روانانست و در زمان که شتر و یا نواز اگر طعام است
منشتر که میان دو کس است یکی از این اجازت میگوید و میگوید
خورد او اگر طعام منشتر که لغو است بر زمین اجازت معلوم این اجازت
روانانست و اجازت نباید و نزدیک او باشد و اجازت این اجازت
چنانچه اگر این را از زمین اجازت گرفت اجازت نباید که اگر
زمان را اجازت گرفت و اگر زمین زراعت میخوام کرد و یا زراعت
خواهم این اجازت فاسد است اما اگر بعد زراعت کرد و اصل عام گذشت
ختم زمان را اجازت بود و نزدیک امام زمین این اجازت فاسد
بود اجازت لازم است که اگر زمین را با اجازت گرفت با اجازت
معلوم بود که اگر چه با اجازت گرفت که در اجازت مردمان میکنند و در
راه تلف کنند همان نباید و اگر بکند رسید اجازت ختم خراب است
و اگر خصوصیت کردند پیش از آنکه زراعت کنند و در اول مسئله و
یا پیش از آنکه بار کنند در مسئله دوم عقد اجازت نکند و مقام
للفساد والله عالم بالصواب **باب الاجیر المشترک** اجیران برد و نفع
اندکی اجیر مشترک است که هر عمل بر اسکی باران کند و هر یک
اجرت نشود تا کار تمام نکند چنانچه زنگی و گاو و مویز بر زمین
او امانت است ببلای ضامن لغو بر قول ابو حنیفه رضی الله
عنه و بر قول ابو یوسف و محمد بن حنفیه که اگر اشغال و باعد و
مکابره مسئله بر وجه تلف است و عمل او جناح باره کردن کار از زمین

و لو امانت

و لعظیدن حال کس بسنان ریمان محل و غرق شدن گفته از کشیدن او فضا
 شود و قول ز فرعون تو ضامن نشود و در سله عرق نشود ضامن نشود بالاد
 مسله اگر حتمی است مثل شست در راه حال قیامت یا و رضامن شود در مکان
 از اجار بدانت بود و او را اجرت نباید و با ضامن نشود قیامت
 قمار خستگست و لور استحق کرد و تجسس آن قدر راه نده
 عامن نشود حجام و بر این معنی بیطار با هم و وفاد یعنی آن که اگر موضع نماید
 از اجار و زنگردن و اجیر خالص است مستحق اجرت نشود مستحق
 خود مدد است اجارت اگر چه عمل نکنند چنانچه اجرت گرفت
 شد یک ماه بر این خدمت و یا بر این اجیر آمدن گویند و بر صید است او
 بعمل او تلف است رضامن نشود مسله اگر نزد آمدن کرد بیند دخل در جام
 و زمانی یعنی اگر در خطا طراعت اگر ای خانه باری بدو زیست
 عورت تو بگذرم و اگر تو بر بدو زد و درم نزد که علمای دلتنه بر دو شرط
 است و یا اگر او بر بدو زد و درم و اگر نزد او زد و درم اگر
 اول روز دو خدمت بدو درم این دو روز خوش است بعد مثل را
 بود و لیکن از یک درم زیاده ندهند و نزد که ابو یوسف و محمد بن
 مشروط در است و نزدیکتر از خدمت بر دو شرط است در دو مسله اگر گفت
 اگر کسی کس درین مکان و یا درین خانه عطار را اجرت کند که کان بگویم
 و اگر اینک کسی کس اجرت بدو درم رد الوه و قول ابو یوسف و محمد بن
 این اجارت ناسک است اگر او بر او گرفت و گفت اگر در غیره
 درم یک درم و اگر در قادریه روم درم و یا گفت اگر درین دایره که شغیر
 نیم درم مسئله و اگر کس درم بر قول ابو حنیفه ز غیره عنده رد الوه و قول
 که در و ابو یوسف رو انوشو اگر بنده کس بر این خدمت اجرت گرفت
 در مدت یک ماه و فرزند بود او نشود اندک منتها جز ازین بنده فرود
 از استانند مسله اگر بنده معظوب مزدور کرد و عا صاحب کرد

بنده است و خوردنهای نشو و جو اول ابو یوسف و محمد بن حنفی است و اگر موی عینی
اجرت نماید بنده است اگر بنده اجرت قبضن کند با تفاق جائز بود مسل
اگر بنده اجازت داد بدو ماه معین یکماه چهار درم و یک ماه پنج درم جائز بود
و در ماه اول چهار درم و اجرت شش ماهه در ماه چهارم درم لازم نشود مسل اگر بنده
را استنجا کرد یک ماه بیک درم و در اول ماه مستنجا بنده را قبضن کرد
و در آخر ماه بنده را بخت و یا بیچار شد مستنجا میگوید اگر الان بنده در
زمان قبضن کر بخت و یا بیچار بود و موی میگوید بیشتر ازین زمان اگر بخت
و یا بیچار شد قول مستنجا معتبر بود و اگر در وقت اختلاف بنده صحیح
و یا جائز است قول مالک معتبر بود مسل اگر میان اخیاط و مالک
جامع اختلاف صحیح میگوید فرموده ام قیابد و زرد زرد
میگوید پیراهن فرموده و یا مالک جامع هر یک از میگوید پیراهن
فرموده ام و توریک از رد کردی از یک از میگوید از یک زرد فرموده
در هر دو مسل قول صاحب معتبر بود مسل اگر مالک جامع میگوید خراب مرد عمل کرده
صالح میگوید بشرط مرد عمل کرده ام قول صاحب جامع معتبر بود و قول ابو
یوسف اگر ای صاحب معروف است بدین حرف قول او معتبر بود
و قول محمد بن اریا صاحب بدین حرف سبیدن مرد معروف است قول
او معتبر بود **فصل الاطراف** اگر سر ابر را استنجا کرد برابر است
عبد یافت اگر سینه را از میان میدارد تواند فرسخ کند مسل اگر سر ابر را
اجازت گرفت و آن سر ابر را بشد و یا زین را استنجا کرد برابر
زراعت و از آن زین اب منقطع شد مستنجا تواند اجازت
را فرسخ کند مسل اگر از معتقد بنی عمر و مستنجا برابر عقد اجازت
بست است اجازت فرسخ شود و اگر برابر غیر عقد اجازت بسته است

فصل ششم

بعضی را کیل یا وصی بود و یا مستوفی در وقت بفرمودند و اجازت فسح
 نشود مسدود اجازت را بجا بشرط و بجا در وقت و بعد از آن
 که فسح کنند و عذر آن بود که عاقبتا جز قوه حکم اجازت بگذرد
 بلکه به محل ضرر از آنکه نسبت اجازت مستحق بنده است چنانکه عذر
 آنست که وقت تاوندان او بگذرد نسبت به او نیستی از آنکه در وقت باید امید و یا
 اجیر گرفت تا بر این مهلت طعم به بود و زن صلح کرد و یاد و گانی و استیجار
 کرد بر این تجارت و مال او بگذرد و با مالک دوکان مقلد هستند
 و بر دوام بهر امید معاینه و با بیان و با باختر از آن دوکان مالک است
 در جمیع مسائل قاضی اجازت فسح کند و بجهت آن که اید و استیجار کرد بر این
 سو و از سو تا زمانه جناح بر این طلب هر که بفرقت دعوت حاضر شد و با بر این
 ادای حج میرفت و وقت فسح گذشت آن عذر بود و تا آنکه اجازت فسح
 کند فاما مسکار نتواند که عذر اجازت فسح کند و قول آن تجارت را
 فسح نکند مگر بعین مسدود از جنبه را استیجار که و با عارضیت تجارت
 و بر دوام زمانه آنست که در وجهی از زمانی دیگر نیز بسختی فضای نشود
 مسدود در زمانه بیازد که بگذرد در هر گاه آن وقت اندک کار کند و با او
 صف اجرت بشتر طرد جایز بود و اگر بیشتر را استیجار کرد تا بر محل
 بود و کسی او را نوبت بجا بگذرد و توانم محل سعادت نبود و اگر صاحب بشتر
 محل را بینه بشتر بود مسدود اگر بیشتر را استیجار تا مقدار از وقت بگذرد و از آن
 نشسته مقدار در راه بگذرد و اگر عرض آن که خورده است در نوبت بگذرد
 باز بود مسدود عذر تا آنکه مضامین وقت در وقت است سزوه است اجازت
 فسح اجازت و مزاجت و معاملات و مضاربت و و کالی
 اگر کرد اندن و وصیت کردن و وقت دادن و اجیر کردن و بیدن و طلا
 فی و از آن کردن و قول است اضافه است اجازت و بجهت حاضر بشتر
 تا با آن مضامین وقت جایز نبود است فسح و اجازت فسح و فسح
 و نسبت و شرکت و بیه و نکاح و رجعت و مسدود از آن و این
 دوام کتاب المکاتب کتابت عبارتت از آن که در آن مملوک است

بدان در حال و رفته در سقنل مسد از بنده و یا کثیر المکانت که اندک عالمی و او قبول
کرد مکاتب شود مسد از بنده صخره عاقل را امکانست که در اندک عالمی و او قبول
کرد جایز بود مسد کتابت مال حال و موجد و موجد جایز بود نه اگر مکاتب کرد
بشرط حال کتابت در حال ادراک کند و یا چندان مهلت و یا در راه خندان
درم ادراک کند جایز بود و بقولش المکانت حال حال جایز نبود مسد اگر موی
بسیار گفت بر تو هزار درم کرده ام که بخوم ادراک کنی تخم اول خندان درم و تخم آخر
چندانکه بر تو هزار درم ادراک کنی از ادبانی در عاقلش بنده بانی و اگر بنده قبول
کرد مکاتب شود و اگر دست موی بر روی رود اما از ملک موی بر روی نباید مسد
اگر موی کثیر مکاتب را و طر کرد و با بروضانت کرد و یا بر خزانند او ضانت
کرد و با مال او تلف کرد موی تمام شود مسد اگر سال بنده خود را بر قیمت او و یا
بر عمر و یا بر حرک مکاتب کرد اندک کتابت فاسد شود اگر بنده حراد او کرد از اد
شود و لازم شود بر او در قیمت خود را موی سعادت کند و اگر سعادت
زناوت از کس است زیادت واجب شود و اگر کم از شصت لغتانی کند
بقولش ز فزاد او حراد او شود و بعد از ادراک قیمت مایه خود از مکاتب کرد آید
هزار درم بر آن موی بنده غیر معینی مکاتبت در جایز نبود و بقول ابو یوسف
جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتبت و بر قیمت بنده مایه قیمت کنند
بنده و نظایر قطعه و یا بقیه مکاتب شود مسد اگر مکاتب کرد اندک بر کالدر
معنی از آن دیگر کتابت فاسد شود مسد اگر مکاتب کرد اندک بر حیوان
غیر موصوف جایز بود و مراد آن است که حیوان بیجان کرد و صفت
و نوع بیجان نکرد و از آن حیوان مایه واجب و اگر قیمت دهد موی را چه
کنند قبول و بقولش المکانت بر حیوان جایز بود مسد اگر کافر بنده
کافر را مکاتب کرد بر عمر جایز بود و هر کدام از آنان سلطان خود و قیمت
خبر بر آن موی واجب شود و چون موی قیمت فیض کرد مکاتب
شود و الله عالم بالصواب **باب** المکاتب لغتیه للمکاتب مسد جایز
مکاتب خود و یا بفرزند و یا در سوز و در اگر چه موی شرط کرده است مکاتب

ام و اگر شود سله از موی ام و طلا و یا مدبر خود را امکانست که در جای خود و بی موی
موی ام خود را عوض و بی سعادت از او شود تا ما در این صورت حکم مدبر را
نویسند که موی را آنکه این مدبر است و دیگر نسبت مدبر بر آن موی بود یا در تلنگان
قیمت سعادت کند و تا در جمیع حال کتابت سعادت کند بقول
ابو یوسف در اول سعادت کند و بقول محمد در اول از تلنگان قیمت و
از تلنگان بول کتابت سعادت کند سله از موی مکانست خود
مدبر کرد ایند بجز خود و این مکانست را اخبار بود یا بر کتابت ثابت
یا بشد و یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند و باز بنده شود و قول
محمد تلنگان بجز در حال ادا کند و با قیامت دهد سله اگر بیمار بنده
را امکانست کرد ایند بجز در دم بمهلت یک آن قیمت او دو برابر
است و در نه اجازت نگیرد و بخرد و حال دیگرند کنت تلنگان قیمت
در حال ادا کند و یا بنده شود با لاق **باب** مکانست عن عبد
سله اگر از او موی بنده را گفت که بنده را امکانست کن بر هزار
درم بر آنک اگر کن بر او درم بنواد ادا کنیم او از ادا بشد و موی بزرگ نظر
مکاتب کرد و او هزار درم ادا کرد بنده از او شود اگر پیش از ادا کردن
این ضرب بنده رسد و بنده قبول کرد و مکانست خود سله اگر موی بنده
حاضر و غایب خود را امکانست کرد ایند و حاضر قبول کرد یا بر او و بر او
که ادا کند کرد و از او بنده و بزرگ از ایشان ادا کند و دوم بر خود کند
و موی انوار غایب سله بر ابر بول کتابت بجز در او اگر بنده غایب
کتابت را قبول کرد قبول او بود سله اگر کنس را امکانست کرد
بجز در دم نفس او و از او سله خود را او جاز بود هر کدام که از این
ادا کند بر دیگر روح نکند **کتابت** القید المشترک المشترک
بنده ایست مشترک میان دو کنس یک شریک مشترک
دوم را از آن که در کتابت خود را هزار درم مکانست کند و بدل
کتابت قبض کند پس شریک باذن او و نصیب خود را امکانست

کرد ایند

کردانید مقدار بر از هزار درم قبض کرد بعد از آن از ارباب کتابت عا فرزند
 مال معوض قالین را بود و بقره ابو یوسف و محمد و شریک را ابو یوسف
 کنیز یک است شریک میان دو کس بود و شریک این کنیز را کتابت
 کردند و یکی از شریکان و طرد این کنیز کردند و او را طرد و او را
 سب کرد بعد شریک دوم نیز این کنیز را و طرد کرد و کنیز فرزند
 آورد و او را طرد و دوم نیز در شریک کرد بعد کنیز از ارباب
 کتابت عاجز شد کنیز ام ولد و او را اول بود و مدعی اول برابر
 شریک دوم نیم کنیز و نیم مهر کنیز ضامن شود و شریک دوم
 برابر شریک اول تمام مهر کنیز و قیمت فرزند ضامن شود و
 کنیز فرزند از شریک دوم ثابت شود و هر کدام عاقبت کنیز
 دهد جایز بود و بقره ابو یوسف شریک اول برابر شریک دوم نصف
 قیمت مکانه ضامن شود و بقره ابو یوسف شریک اول برابر شریک دوم نصف
 کنیز و الا نصف مال فرزند ارباب کتابت شریک اول برابر شریک
 دوم ضامن شود و اگر شریک دوم کنیز را و طرد کرد و لیکن نذر کرد
 بعد کنیز از ارباب کتابت عاجز شد مهر باطل شود و کنیز ام
 ولد شریک اول بود و برابر شریک دوم نصف قیمت کنیز
 و نصف عقر او ضامن شود فرزند شریک اول بود و اگر دو شریک
 کنیز را میانگفت کردانید بعد یک شریک از ارباب
 او تو نکر است بعد کنیز از ارباب کتابت عاجز شد از ارباب
 برابر شریک دوم قیمت کنیز ضامن شود و بران رجوع کند بر
 کنیز و بقره ابو یوسف و محمد رجوع نکند سله بنده ایست
 شریک میان دو کس یک شریک این بنده را مدعی کرد بعد
 شریک دوم از ارباب او تو نکر است شریک اول محض بود با شریک
 دوم نیم قیمت مدعی کنیز کند و یا بنده را در کعبه رجوع ثابت
 نماید و یا از ارباب کند و اگر شریک اول از ارباب بعد شریک دوم
 مدعی شریک دوم شود شریک اول را اطمینان کند بنده سله
 را ضمیمه خود نماید و یا از ارباب کند و بقره ابو یوسف در

مسئله اولی اعناق شریک دوم باطل بود و شریک اول برایش یک در نصف
 قیمت بنده ضامن شود و اگر در پیش بود و در سه دوم نیز شریک
 دوم باطل بود و شریک اول برایش یک دوم نصف قیمت بنده
 ضامن شود و اگر فوقر است و از درویش است بنده در نصف قیمت
 خود برایش یک دوم سعایت کند **باب مویت الکاتب**
و عجز مویت المولود اگر مکاتب عاخر شد از او یک حکم داد
 مال است در سفر خود اهر رسید و با او عیال است و او حاکم تعیین کند
 کتابت صحیح کند و بقول ابو یوسف عاخر شود صحیح
 کتابت جائز بود مسئله اگر مکاتب از یک حکم عاخر شد و موی بر بار
 مکاتب کتابت را فسخ کرد جائز بود و مسئله خون کتابت را فسخ کردند
 احکام ز قیمت با نذر و هر چه از کسب حاصل کرده است موی را بود
 مسئله اگر مکاتب ببرد و مالی گذاشت کتابت را فسخ کرد و بدل
 کتابت از مال او دیند و در آخر چیزی از اجزای حیات او حکم اعتق او
 کند و آنچه از او ابدل کتابت با او ماند بگردد مکاتب دیند و فرزند
 او از او شود و بقول شافعی کتابت باطل شود و او بنده فرده باشد و
 آنچه گذاشته است موی را بود مسئله اگر مکاتب ببرد و مال گذاشت
 فرزند گذاشت که در حال کتابت زاده است فرزند در بدل کتابت
 پدر سعایت کند بر بچم بخوم ببرد و چون ادا کرد حکم کند که او پدر او
 پیش از موت از او شد مسئله اگر مکاتب ببرد و فرزند گذاشت
 که در حال کتابت بخرید که اگر فرزند در بدل کتابت پدر در حال ادا
 کند از او شود و اگر در حال ادا نگردد بنده شود و بقول ابو یوسف و
 محمد در بدل کتابت بر پدر بر بچم ببرد ادا کند مسئله اگر مکاتب
 خود را خرید و ببرد و بدل کتابت گذاشت بپسیر از او میراث
 ببرد و همچنین اگر مکاتب و پسر او ببرد و یک عقد کتابت مکاتب
 شدند در یک صورت بپسیرات ببرد مسئله اگر مکاتب
 ببرد و فرزند از زنی عوه گذاشت و او میراث دارد در بدل

در تعیین او تا در از حفظ باشد و اگر در از گذشت و مال حاصل شد و موی تعیین بنده میکنند حاکم کند

کتابت

شود و مولی بزر را شود سدا اگر غیر معنی معنی غیر معنی الحاج کرد و معنی فرزندان او
ولاد فرزندان مولی ماذرا بود و همچنین اگر بزر یاد بگیر عقید و لاد بسته است نیز ولاد
فرزند مولی ماذرا بود و بقول ابو یوسف در هر دو صورت ولاد فرزندان مولی
ماذرا نبود و مولی فرزندان مولی پدر او باشند سدا نیز از گفته مفید است
در میراث از آن کرده است در قرآن بنام ذوالارحام و از آن گفته است
است از جمله است اگر عشیق بعد از موت مولی بمیرد میراث است او پس از آن
مولی را دهند و خیر آن او را است سدا زمانه لاد را نیست سدا که
خود را از آن کرده باشد و یا از آن کرده باشد اینها نیز از آن کرده باشد
و یا این زمانه مکاتب کرده باشد یا مکاتب اینها دیگر را می باشد
کرده باشد سدا اگر مردی بدست زید اسلام آورد و یا او عتق کرد
بدانکه زید ازین مسلمان شده میراث برد و خون بهار او در بدست
زید اسلام آورد و یا عتق و لاد بسته در هر دو صورت ولاد بزر بود و میراث
او منوط موالد است بر دو بیت او نیز مولی موالد است زید و اگر او را
وارث دیگر باشد در آنچه از ذوالارحام بود چون عم و خاله و غیر آن و اگر است
مولی موالد است اولی بر دو بقول است سدا عقید موالد است سدا
سدا تواند که ولاد موالد است یا اجتناب مولی موالد است انتهای گفته مادام
که از ولایت نراده است و یاد بگیر عقید موالد است سدا عتق
نتواند که یاد بگیر عقید موالد است سدا اگر مردی بزر را بزر عقید ولاد بسته
بعده فرزندان او را که پدر او معلوم نیست فرزندان بزر و لاد ماذرا در آید سدا
اگر اه عبادت از قبل مردم بر دیگر کنند پس رضای بدان از آن
شود و بیشتر از آنکه سدا اگر اه گفته را قدر است بود و تحقیق
آنچه بدان تهدید میکند در می ترسانند سلطان بود و یا در و نیز
ترسانند مگر شرط است از آنچه تهدید میکند و نیز ترسانند

ک
ک
ک

ک

مسئله اگر اراه کرده میشود بر کس که اراه کردند بر بیع و مشتری و اقرار و اجازت
 بچون وقت نشانی و یا بزودن سخت و یا بجنس در مدت در از مکره مخیر
 بود بعد از زوال اراه در اجازت و بیع مسئله در بیع با اراه بعد
 از قبض ملک ثابت میشود و بقول زفر است و بیع با اراه با بیع
نفس ابطوح قبض کرد و اجازت بود و همچنین اگر ابطوح سلمه بیع
 کرد نیز اجازت جایز بود مسئله اگر بیع بدست مشتری بطلان کند و مشتری
 مکره نیست و اراه بر بیع است مشتری قیمت میبوید بر از بیع تمام شود
 و مکره تواند که اراه کننده را الضمان کند مسئله اگر اراه کردند بخوردن
 گوشت حرام و یا بر این امثال غیر نجس کردن و یا بزودن و یا بقبض کردن
 حلال شود که بخورد و مگر بکشتن و یا ببردن عضو زینت نزدین صورت
 حلال بود مسئله اگر اراه کننده صبر کند و بکشد از خود و بگذرد و کشته شد
 کار بود مسئله اگر اراه کردند تا مال کسی را تلف کنند و یا کافر شود بخدا عزوجل
 و بی بیضا مرعوم و شام گوید و اراه بکشتن و یا ببردن عضو در صورت
 بود که اظهار نکند و یا مال را بطلان کند و اگر اظهار کرد و مال او با مان
 از مکره بود بزه کار نه بود و اگر کلمه نفر گفت و مال مسلمان بطلان نکرد
 و صبر کرد تا نشدند مناسبت و عاجز بود و اگر اراه بکفر و بطلان مال
 مسلمان نجس و ضرب و قتل بود زوانی است که کفر گوید و مال مسلمان
 تلف کند و صاحب مال بعد از زوال تواند از اراه کننده تاوان بستاند
مسئله اگر اراه کردند بر اکتشافی دیگر خوف کشتن روا شود که بکشند
 و جنس کنند تا نشدند شود و اگر کت زه کار شود و فضاصل بر اراه کنند
 واجب شود اگر بعد بود و بر کشنده واجب نشود و بقول ابو یوسف
 بی بیع کسی واجب نشود و بقول شافعی برود و واجب شود در اراه
 اراه کننده و کشنده مسئله اگر اراه کردند تا زنان را طلاق گویند و بنده
 را آزاد بکنند و زنان را طلاق گفتند و بنده را آزاد کرد طلاق واقع شود
 و بنده آزاد شود و طلاق بی بیع از دخول طلاق گویند و آزاد کننده

بغمت بنده و بنده هر که را که کند در هر چه کند اگر او که بنده را بر سر بندیدن
و او وقت اظهار کرد دل او را بنده بود با بیان زن او میباید نشود **الحجر**
حجر عبارت از منع کردن است از تصرف به بقول نه لفعول یعنی در
اقوال بود در افعال و **باب حجر صغیر و بندگی** بود و او ای که است **مسئله**
تصرف کودک بنده بی اذن ولی و نفی جایز نبود **مسئله** تصرف دیوانه
مغلوب به بیخ جان و انباشت و هر که از ایشان خرید و یا فروخت
و او فروختن و خریدن مبدانند ولی محبر بود در اجازت و **مسئله**
اگر صبی و مجنون و بنده مال کسی بملک کردند ضامن شوند **مسئله** اگر کودک
و یا مجنون برای کسی اقرار کردند نافذ نبود و اگر بنده در حق بنده نافذ است
و در حق مولی نافذ نیست تا اگر بنده برای کسی مالی اقرار کرد بعد از اذام شدن
لازم نبود اگر بنده بجد و یا بقصاص اقرار کرد در حال بر و **مسئله** لازم نبود اگر از ادا
عاقل و بالغ سفیه است بر و حجر جایز نبود و بقول ابو یوسف **مسئله** و
تصرف سفیه حجر جایز نبود **مسئله** اگر کودک بی بالغ شد در رشد نیست
مال بروت کسب کند تا بستاند **مسئله** بیخ است که نشود و اگر پیش از آن
مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او جایز بود و چون بستاند بیخ
ساله شد و در ورش ظاهر شد و منفرد است مال او بدو و
لازم بود بقول ابو یوسف تا اگر در ظاهر شود و مال او بدو نرسد **مسئله**
بر عو و عاقل بسبب فسق و غفلت و و ام حجر جایز نبود و بقول ابو یوسف
و محمد **مسئله** حجر فسق جایز بود که حجر کنند و بقول شیخ حجر جایز بود که همه اسباب
حجر کنند **مسئله** اگر و ام داران طلب حبس مدیون کردند **مسئله**
کنند تا مال خود را بفروشند و و ام ادا کنند **مسئله** اگر مال بدیوان از حبس
در اهرم است و و ام نیز در اهرم است قاصی تواند که بی اهرم مدیون و
او را ادا کند و اگر و ام در اهرم است مال دینار است و و ام دینار است
مال در اهرم قاصی تواند که در اهرم و دینار بفروشند و و ام ادا کنند و اگر
مال عروض و عقار است قاصی نتواند که بفروشند **مسئله** حجر بسبب
افلاس جایز نبود و بقول ابو یوسف و محمد **مسئله** اگر عاقل طلب حجر نفس

کنند

بیان طریقت

کنند قاضی حج کنندند اگر مرد مفلس بشود و بدست او کاللا هست
 مرد معین خزینه است بایع این کالا و او ام داران دیگر برابر بود و بقول
 شیخ فرقانیه طلب بایع بر ششتر حج کند و بایع را اختیار هیچ بود فصل
 بلوغ کودکان با اختلاف و حاصل کردن و بانزال بود و اگر این علامات موجود
 شد و نوزده سال تمام شد بالغ بود و بلوغ جاریه بحدض و اختلاف و
 حاصل شدن بود و اگر این علامات موجود شد بالغ نسوز تا نهم نوزده سال
 تمام شود و فاقه متوی است که چون کودک و جاریه بانزده سال شود حکم کنند
 به بلوغ و این قول ابو یوسف و محمد بن یحیی و غیره است که اگر از اولی مرت
 به بلوغ در هر کودک دو نوزده سال است و در حق جاریه نه سال است اگر
 کودک و جاریه مرافق شدند و گفتند که بالغ شدیم صدق کنند و احکام
 ایشان احکام بالغ باشند و الله اعلم **کتاب الاذن** اذن عبارت از
 نشان آن حجر است و استقلا حق است پس اذن مؤمن است
 و مخصوص بنوعی است تا اگر سبک را اذن کرد دیگر روز و یک ماه بپوشد
 مازون شود اگر اذن کرد بلوغ از انواع تجارت در جمیع انواع
 مازون شود پس اذن نایب نشود و نکوت تا اگر مولی
 بنده را دید که خرید و فروخت مگر در مولی است که بگوید
 مازون شود بقول زوزن مازون نشود پس اگر مولی بنده را اذن
 عام کرد بجزیدن کالا معین مقتدر دیگر جاری بود که بنده بخر و بفروشد
 و وکیل کرد اندر بیع و بشرا و کتند و کردستاند و استنجا کنند
 و مضارت کسیر و نفس خود را اجارت دهد و بقول شیخ
 بلوغ و بیعت جاریه پس اگر سبک مازون از بیع و کسیر
 کند و یا مملوک خود را بیع کند و یا مکتوب و یا از اذن کند

و بادوام دهد و یا بخت جائز نبود و اگر طعام اندک هدیه دهد و یا همان
دارد و یا نسبت عیب از بهاد کم کند جائز بود و مسلم و امام ماذون بر قبه او شود
ماذون را بفروشد برابر و ام ماکر مولی باز عجز بقول ز خودن فرو بنده
ماذون را برابر و ام لغو شدند که اگر بنده ماذون برابر و احداران فرمودند
بهاد و بامدادان بر انداره سیم هر یک قیمت کنند و آنچه و ام باقی ماند
بعد از ازاد شدن ماذون طلب کند مسلم اگر مولی بنده ماذون ماذون را
را حجر کرد محجور نشود یا بیشتر اهل بازار را معلوم نشود مسلم اگر مولی ببرد
و یا مجنون شد و یا مرید شد و بیدار عرفت و یا بنده ماذون گرفت
درین فاسد ماذون محجور نشود و بقول است ماذون در کفایت محجور نشود مسلم
اگر کنیز که ماذون از مولی فرزند آورد اذن باطل نشود و بقول ز باطل شود
اگر مولی از کنیز که ماذون مدیونه فرزند آورد و یا بنده بر مولی قیمت
اورا برابر و احداران ضامن نشود و در صورت مدیونه اذن باطل بود
مسلم اگر بنده ماذون بعد حجر اقرار با مانست و یا بقصد و یا بواجب
براست شخصی بدایح در کفایت اوست از اموال جائز بود و بقول ابو یوسف
و محمد بن جابر نسو مسلم اگر ماذون مدیون است بواجب غیر طاری قسم
و مال اوست مولی مالک بنور آنچه بدست ماذون است تا اگر مولی
بنده ماذون را که از کفایت اوست و از او کند ازاد نشود و بقول
ابو یوسف و محمد بن جابر آنچه در دست ماذون است مولی مالک بود
و بنده ازاد نشود و قیمت بنده بر مولی واجب نشود مسلم اگر درین
ماذون اندک است از قیمت ماذون و از مال او اگر مولی بنده را
از کفایت ماذون است ازاد کند با اتفاق جائز بود مسلم اگر ماذون
مدیون بدست مولی کالای بفروشد بمثل قیمت جائز بود و مسلم اینست
قیمت جائز نبود اگر مولی بدست ماذون مدیون کالای فروخت
بممثل قیمت و یا بقصدان قیمت جائز بود پس اگر مولی پیش

از استیفاء

از استیفاء بخش مبیع را با ذون تسلیم کردن سخن باطل شود و اگر مولی مبیع حبس
 کند بر او استیفاء بخش جائز بود مسئله اگر مولی ماذون مدیون را از ازا کرد در وقت
 یا نه و قیمت ماذون برابر عزمها تمام شود و آنچه در امدت زیادت از قیمت
 بود از ماذون بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولی بنده میازون خود را فروخت
 و مشتری ماذون را غایب گردانید و امدار آن بایع را بپیدا قیمت تضمین
 کند و یا قیمت از مشتری بستاند و بایع اجابت کند و سخن بستاند پس اگر
 بایع را تضمین کردند بقیمت او بعد از ماذون بسبب غیب بایع زدند
 مولی بقیمت او بر و امدار آن رجوع کند حق و امدار آن بر بنده باشد مسئله
مسئله اگر مولی مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است و امدار آن
 نوانند که بیع را باز گردانند و اگر بایع غایب کند مشتری حرم و امدار آن نبود
مسئله اگر مرد در شهر در اید و وقت هم من بنده زید را فروخت و فروخت
 آنچه از تجارت است بر و لازم شود مگر او را بر او وام نخواستند یا
 مولی او حاضر نشود و اگر گفت که حق است نتوانند که نخواستند مسئله اگر مولی
 کودک یا معتوه را که عاقل است در خرید و فروختن اذن کرد در بیع و
 شرا این کودک ^{و معتوه} معتوه بمنزله بنده ماذون بود مسئله العصب غصب

عبارت از ازاله بدخف است بانبات بید مطلقه مسئله اگر بنده غیر را
 فروخت فرمود و یا بر او غیر را ارشد و یا بار کرد غاصب بود و اگر بر او غیر
 نشسته غاصب نبود مسئله واجب است بر غاصب که غنی مغلوب را از جای غلبت
 اده است بر مالک رد کند و اگر بطلد شد است اگر منافی است همانکه مکمل فرمودن
 اعد در متقارب چون جوز و بیضه و فلس منحل آن رد کند و اگر مثل منقطع شد
 و مورد زینت قیمت مغلوب از خصوصیت واجب اید و بقول ابو یوسف
 قیمت از عصب واجب اید و بقول محمد بن زور انقطاع واجب اید
 و اگر مغلوب منافی نیست همانکه جاره و سوزان و غیر آن قیمت رو عصب
 واجب اید مسئله اگر غاصب زور بطلد مغلوب بپسندد فایده حبس
 کند غاصب را تا معلوم شود اگر مغلوب باقی بود را اظهار کرد بعد از علم

در عفا نیز تا است و بطلان آن که در عفاست

کند و ببدل آن صدقه در منقول متحقق نشود و اگر عفا بر رخصت کرد و ببدل
غاصب بطلان شد زمان نشود و بقول محمد عصب و بفعل غاصب نقصان
شد چنانکه گشت سبب گشتی او چیز غراب گشت و با نسبت
در زمان نقصان شد تا و آن نقصان واجب نشود بافاق چنانکه در منقول است
اگر بنده مغبوب را با تجارت داد و بدین نسبت در بنده نقصان شد نقصان بر
غاصب واجب نشود و آنچه اجرت قصص کرده است صدقه کند و بقول ابو یوسف
صدقه نکند و همچنین اگر غاصب مغبوب نصرت کرد و آنچه حاصل شد باج
غاصب را حلال شود صدقه کند و قول ابو یوسف صدقه نکند مگر اگر کالده مغبوب
بفعل غاصب منتفی شد و اسم او را از مالک مالک از او بر این شود و غاصب
مالک شود تا و آن بر او واجب شود و منتفی گزافتن بدان مالک حلال نبود
مگر که بعد از ادان او انقضاء حلال بود و قول شافعی مالک منقطع نشود
چنانکه گویند را بعد از عصب فرسخ کرد و یا بر مالک کرد یا بدیگرت
و یا کند مغبوب را کسی کرد و یا زراعت کرد و یا این را غصب
کرد و بخیع حجت و یا بر او را غصب کرد و او در حجت و یا بر او
را غصب کرد و بر او نیاید حجت شد از زراعت را غصب کرد
و در اجم و در انبر حجت و یا او در حجت ملک مالک زایل شود پس
مالک در اجم و در انبر است و هیچ تا و آنکه و بقول ابو یوسف و محمد
غاصب مالک نشود و مثل آن تا و آن واجب است اگر گویند
کسی عصب کرد و ذبح کرد مالک مخیر بود یا گویند مذبح لغاصب دهد و قیمت آن
تا و آن است تا و یا گویند مذبح را نگاه دارد و بنقصان قیمت تا و آن
ست تا و همچنین اگر جامه را بسیار کرد پیشتر شافع او باطل شد مالک
مخیر بود یا تمام قیمت از غاصب است تا و جامه غاصب را بود و یا جامه
نگاه دارد و بنقصان قیمت تا و آن است تا و اگر آنکه ناره کرده است
نقصان از غاصب است تا و جامه مالک را بود از میان را برود
در و نهاک کرد و مانع از غاصب نهاک و سایر ابر کند و مالک
نقصان شود و مالک ضامن شود و زراعت غاصب قیمت بنا و نهان

که بر کندن

که برکنند واجب بود بنا بر نهال مالک زمین را بود مگر اگر جامه را بعد از
 عفت نکند کرد و یاد بستر معلوب را و عن اجنت عاصبت قیمت جام
 بسید و منزل ان بستر ضامن شود و جامه عاصب را بود و اگر مالک خواهی بود
 بستر نماز استند قیمت است و منزل ان روغن عاصب دهد تواند و بقول
 و مالک تواند که جام نگاه دارد و عاصب را گوید تا رنگ بگذرد امکان از
 جام بگیرد **فصل** اگر معلوب را عاصب کرد است و همان داد عاصب مالک
 شود و بقول من مالک شود مگر در قیمت معصوم قول عاصب معصوم بود
 با سوگند اگر مالک نگاه آورد که قیمت معصوم بیشتر از است قیمت میکند
 بقیمت مالک سموع بود و اگر معلوب بیدار شد قیمت او بیشتر از است
 که عاصب ضامن شد قیمت و ناوان بقول مالک داد است و یا بگواه و یا بگواه
 عاصب از سوگند مالک را اختیار بود و کالا عاصب بود و اگر ناوان بقول عاصب
 او کند سنده قیمت مالک محرم بود اما مضاد ضمانت کند و یا معصوم باز
 سنده عوصی را کند مگر اگر بینه معصوم را زوجه است مالک از قیمت
 بینه بسند مع عاصب فایز بود و اگر عاصب بینه را از اد کرده باده ناوان
 داد جایز بود مگر او اید معصوم امانت است بدست عاصب ضمانت
 جاری در دست عاصب نمی زند او ز رویا از باغ معصوم میوه حاصل شد
 امانت بود تا اگر بیدار شد ناوان بر عاصب واجب نیاید و اگر عاصب
 در زواید نقد کرد ناوان رو اید بر عاصب واجب شود و همچنین اگر مالک
 زواید را طلب کرد و عاصب بد از درین صورت نماند ناوان بر عاصب
 واجب آید و بقول من عاصب معصوم معصوم است و مالک او
 بر عاصب تا دان و اجنت شود مگر آنچه در باره معصوم بسبب
 ولادت نقصان شود عاصب ضامن شود و اگر در قیمت و از قیمت
 که وفا ناوان تواند کرد ناوان از عاصب بویض شود مگر اگر جامه
 معصوم از عاصب حاصل شد بینه بر مالک زد کرد و بسبب ولادت بیشتر
 مالک مجرد عاصب قیمت ان جاریه روز علقون ضامن بود و اگر چه

مقصود از غاصب صل است و لذت بردن از آن است و بقول ابو یوسف
و محمد در کفر یک نیز ضامن نشود و صلحا صلح منافق معصوم را ضامن
نکرد و معصوم نقصان نشود با استیفاء او پس نقصان را ضامن نشود و بقول
شافعی منافق معصوم را ضامن است و کفر مثل دهر سله اگر مسلمانی معروف
یا خنجر بر مسلمانی از اهلاک کرده ضامن نشود و اگر مسلمانی فرغ و یا خنجر بر در
اهلاک کرده ضامن نشود و بقول شافعی بر ارضی نیز ضامن نشود اگر هر
مسلمانی را غصب کرد و یا دماغت کرد مالک خنجر خوانند هر که استیفاء و
بیسج نند و مالک بوجبت است این نیز استیفاء اما آنچه زیادت است شده است
بغاصب اهل و اگر غاصب سر کوبت مبدوع از اهلاک کرد هر که را
ضامن نشود و بوجبت را ضامن نشود و بقول ابو یوسف هر که بوجبت
مبدوع را نیز ضامن نشود و آنچه باید باعث زیادت است شرکت مالک
بغاصب باز دهد اگر مسلمانی بر او با طفل و زن بار و یا دیوانه از آن مسلمان
شکسته و یا شراب سکر و یا منصف مسلمانان بوجبت ضامن نشود و بیسج
این چیزها جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود و بیسج این استیفاء
جایز نباشد مسلم اگر عدل را با ام قول که را غصب کرد بیسج او در
قیمت مبدع را اتفاق ضامن نشود و قیمت ام و دهر را ضامن نشود و بقول ابو یوسف
و محمد قیمت ام و دهر را نیز ضامن نشود **کتاب الشفعة** شفعة عبارت
از مالک شدن بفقیر است به بیمار و مستر و غریبه است لطیفی خبر بر
مسترسد شفعه احد است بر از شریک در حق بیسج و بیسج و بیسج
و طریق آن شریک و طریق حاصل است شفعه بر ارض است متصل
و بقول شافعی شفعه نزد مکر است در شفعه شریک بقول
اکثره برابر دوزار شریک است و با دوزار هر چه بر دوزار است شریک
دارد و شریک شافعی است بر ارض است شفعه در شفعه مسلم
شفعه شفعه نیز از عدد روس بود بر انداره نصیب تمام
یک شریک است دارد و دوم نصف در شفعه بر دوزار شریک

الکلیه

اگر یکسایه بر دو جانب اتصال دارد کسب و همسایه دوم ملک است و شفع
 بر دو برابرند و مخالف بر ندرت شفع بعد از کسب واجب شود و بگواه کلماتی است
 که در کتاب است شفع و یا حکم فاضلی ملک شود **باب طلب الشفع** اگر
 شفع را علم شد به بیع بجز آن مجلس گواه بگیرد بر طلب شفع بعد از کسب
 بدلت با بیع است بر بیع گواه بگیرد و اگر بیع بدلت شفع است نزدیک
 شفع گواه بگیرد و یا نزدیک عقار گواه بگیرد لطلب شفع و بعد از اشتهاد اگر ناخبر
 او بر از طلب شفع خصوص نکند شفع او باطل نشود و بقول ابو یوسف
 اگر بعد از اشتهاد یک مجلس حکم گذشت و می صحت نکند با صحت شفع باطل
 شود و بقول محمد و زفر اگر بعد از اشتهاد یک گواه بی عذر حاضر در شفع باطل شود
 سله چون شفع بر دیگر فاضل شفع کرد فاضل از مدعا علیه برسد از
 ملکیت خانه هم بدان نسبت شفع آن خانه ملک شفع است یا نه اگر از
 در ملک شفع بینه اقامت کرد باز فاضل از مدعا علیه برسد آن خانه هم
 در آن شفع میطلبد مدعا علیه گرفته است اگر مدعا علیه اقرار کرد بشر آن
 خانه و با منکر شد و از سوگند نکول آورد و ما شفع بینه اقامت کرد حکم
 گذشت سله لازم نیست بر شفع حاضر در آن مجلس در وقت دعوی ملک
 بعد از حکم لازم شود سله اگر بیع بدلت با بیع بود شفع بر بیع خصوصیت
 گذشت فاضل بینه نشود و ما شفع حاضر نشود و چون شفع حاضر شد
 بینه بحضور او نشود و بحضور او بیع بر اندازد و شفع بر بیع و عهد بر
 بر بیع نهد سله و کتب شرا خصم بود شفع را اتمام کسر از محمول تسلیم نکرد
 سله سلع نو اند که حکم چهار روز است و با حکم چهار علیت از گذار چه شفع
 بیشتر را بر آید باشد از غیبت سله اگر میان شفع و شفع اختلاف
 شد در یکی و شفع بر سر را از قبض کرده و شفع تسلیم کرده است قول
 شفع مقبول شود و شفع تسلیم کرده است قول شفع و اگر شفع
 و شفع بینه اقامت کرد در بینه سلع مجموع بود و بقول ابو یوسف

و ناسخه مشتمل بر جمع بود بعد از مشتمل بر جمع و با جمع کم از آن گوید و
 با جمع کم قبول کرد نسبت شفعه بر ابرای بگیرد و با جمع تابع میگوید و اگر با جمع یعنی
 که نسبت شفعه بر ابرای بگیرد و با جمع کم از آن گوید و با جمع کم از آن گوید و
 بعضی از آن می گوید که در شفعه نیز کم کند و لغول بنا بر شفعه کم نشود و اگر با جمع
 مشتمل بر تمام کم خط کرد از شفعه ساقط نشود و از مشتمل بر ابادت در سنی
 بر شفعه زیادت لازم نشود اگر سر ابرای غزیده بمقابله کالای با مقدار عمارت
 دیگر شفعه یعنی آن کالای و قیمت عمارت است و اگر سر ابرای را بمقابله
 حکم و یا موردی غیر شفعه مثل آن است و با صیر کند ناممکن است که در غزیده
 است مانند آن که در سر ابرای غزیده بخرد و با کمترین و شفعه نیز در شفعه
 مثل آن است و قیمت آن است که سر ابرای است و اگر شفعه کم است
 حر و قیمت خود و مانند آن که در سر ابرای بنا و یا بناها که در شفعه
 حکم است شفعه شفعه بخیر شود و با سر ابرای است و قیمت تمام و بناها که مشتمل
 در بند و یا مشتمل بر حبس کند بنا و بناها خود بر کند و هر دو لغول بنا و مالک
 و بر او نیز از آن تویر شفعه بخیر بود با قیمت بنا و بناها و بنا سر ابرای
 مشتمل بر هد و سر ابرای را است و با کمترین و اگر شفعه سر ابرای را حکم شفعه است
 و در آن بنا و بناها که در غزیده آن سر ابرای را که با استحقاق بود شفعه مجموع
 کند یعنی و قیمت بنا و بناها مجموع نکند نیز با جمع اگر از او سنده باشد
 و نیز مشتمل بر لغول ابو یوسف قیمت بنا و بناها نیز مجموع کند سر ابرای
 خراب شد و یا در خندان با جمع خراب شد ندی فعلی شفعه به تمام بنا
 است و لغول از آن خود حصه است و اگر مشتمل بر بنا سر ابرای لغول کرد شفعه
 توان که حصه است و بعضی حقه تمام کند و منقول مشتمل بر ایزد و بگذارد
 اگر مشتمل بر ابادت خفت خراب و یا فرما خیر شفعه توان در زمین را ابادت خفت
 و با فرما تمام است و این همان بود در سنی ذکر فرما نیز کرده است و همچنین اگر
 در خندان ابادت خفت خیر و در و میوه نبود و نیز مشتمل بر میوه حاصل شد در
 صورت نیز شفعه توان که بگیرد و اگر مشتمل بر میوه را برید و این میوه پیش از

اگر سر ابرای را در شفعه کم بود با جمع کم است

غیر از آن مرود بوده **مستحب** میوه از شقیق بنا فرما شود و این میوه در دست
 بیشتر حادث شده است **سقیم** به تمام بهار استناده و همه میوه کم کنند **باب**
ما قبله و مالک **سقیم** در عقاری واجب شود و مقابل مال تکلیف کنند
 سقیم در بیع عروضی و تسبیح و بنا و درخت هر بی زمای فروخته شود شقیق میبرد
 سقیم اگر در امری از آن بگذرد و یا زمین را مقابل اجرت و یا خلع خانه معیاری
 و یا عقاری بصلح کرد از قضا و یا سیده را عوض عقاری از او کرد و یا سیده از او
 بی شرط عوض بخشید در آن مسائل شقیق میبرد و قولت فروخته شود در بی مسائل
 شقیق میبرد اگر سید را از بیع ناکند و وقت شقیق برسد ملک حق تسبیح بنام
 شود بعد شقیق رسد و قول آن بوقت شقیق تسبیح بنام منقطع نکند و شقیق
 شقیق میبرد سید در قیمت عقاری شقیق میبرد سید را تسبیح رسد اگر سید را
 غیره و شقیق شقیق تسبیح کرد بعد شقیق میبرد در وقت و یا بخار شقیق
 عویا عیب حکم قاضی رسد اگر در شقیق باشد و اصل حکم قاضی رسد
 شقیق شقیق میبرد سید در آن حالت تسبیح شقیق رسد و الله اعلم **باب**
ابطال به التبیح شقیق باطل شود **طلب** موافقت و یا بترتیب
 تقیر و طلب موافقت نیست **طلب** در حال طلب تسبیح کند اگر چند
 تسبیح بدو رسد و طلب نکرد و فاد در طلب و ساعت تا خبر از شقیق باطل شود
 و طلب تقیر نیست که در مجلس شقیق تسبیح علم شد از آن بر خیزد و نزدیک
 با یغ کواه کبیر اگر تسبیح در دست او بود و یا نزدیک عقاری کواه کبیر رسد
 اگر شقیق از تسبیح صلح کرد عوض شقیق باطل شود و عوض را رد کنند سید
 سید شقیق باطل شود مگر در تسبیح تسبیح باطل شود اگر تسبیح خانه
 معلوم شود سبب آن شقیق طلب میبرد و وقت تسبیح از آن
 حکم شقیق شقیق او باطل شود و باطل را در آن خانه هر وقت شقیق برسد و کلیل
 بود با اصل و همچنان اگر کلیل باطل هر وقت تسبیح را تسبیح نباشد و همچنان اگر
 تسبیح صحیحان در آن تسبیح تسبیح او باطل شود از آن تسبیح او و کلیل او
 و یا دیگر در آن تسبیح برسد اگر شقیق را خبر کرد باشد که آن کبیر
 از او در هر وقت شقیق را تسبیح کرد بعد معلوم شد هر یک از آن در هر وقت
 شد تسبیح و یا حفظ و یا هر وقت شقیق تسبیح است و تسبیح تسبیح او
 است یا بستند شقیق رسد در معلوم شد که کبیر تسبیح او در وقت شقیق

حقی

که قسمت از هزار درم است ششصد و پنجاه و نه درم از آن خاندان برید
سقفه تسلیم کرد بعد معلوم شد که عمر و عزیز است و عمر برادر خاندان را فروخت
یک مقدار یک کز در از کاسه در متصل خانه سقفه است و عمر برادر
از خانه یک سیم خرید بهمان معنی بعد با قرخان نیز خرید به سیه بود سیم اول
سقفه در با قرخان است که اگر اراد خرید بهمان معنی بعد سیم
بعوض بهار جامه داد سقفه بدان بهایستند نه با خدلیه کردن برابر اسقاط سقفه
و برابر اسقاط ر کواة مکره نبود و بقول محمد مع مکره بود و سدا که پنج کس
خریدند سقفه توانند نصیب یکی بگیرند و از یکی از پنج کس خرید سقفه نام نشانند
و با بگذارد و نتوانند بعضی بگیرند و بعضی بگذارد و بقول شافعی توانند در سله
دوم خرید بگیرند چنانکه در سله اول سله اگر نیم سراسر غیر معنوم خرید و با بیع قسمت
کرد سقفه توانند که فضوی بعد از قسمت بیع بیشتر احدی است حکم سقفه
نشانند سله اگر سراسر را فروخت و سینه مازون مدیون با بیع ذران سراسر سقفه
است اما مازون مدیون حکم سقفه از سولی نشانند و همچنان اگر سینه مازون مدیون
بجلم سقفه از سولی نشانند و همچنین اگر سینه مازون مدیون خانه را فروخت سولی آورد
نیز سقفه اگر سله اگر سراسر را فروخت و سقفه لا غیر تسلیم کردند جایز بود و بقول
محمد و ز جایز نبود و صغیر بعد از بلوغ توانند که سقفه طلب کنند اگر و کلیل بر طلب سقفه

کتاب القسمة قسمتی است
تسلیم سقفه که جایز بود و بقول امام محمد و ز جایز نبود
جمعه کردن نصیبی سابق است در معنی و قسمت مثل است برای اقرار و بیع
لغنی در قسمت مثل غنای حکم و موزون و عددی متقاربا معنی اقرار است
است و در قسمت غیر منافی چنانچه حیوان و عروص معنی مساوی است
از هر یک در منافی یک نزدیک نتوانند که بعینت نزدیک دوم بگیرد و در غیر منافی
نزدیک نتوانند که بعینت نزدیک دوم نصیب شوند بگیرد و قسمت یک نزدیک
طلب است که از هر یک حاضر و بعینت نزدیک و دیگر اگر مال یک مجلس است

نمودار رفت و بقسمت این تراهر میرسد اگر حسب کثیر قسمت طلب کند وقت کند
و طلب حسب قلیل قسمت نکند و اگر بر یکی بعد از وقت بر حسب هوا اتفاق
تواند رفت طلب یکی قسمت کند و اگر بر یکی بعد از وقت بر حسب هوا اتفاق
نمواند رفت و بقسمت بر یکی هرگز میرسد و قسمت نکند مگر رضای آن که میسر
اگر عروسی یک جنبی است و قسمت نکند اگر عروسی دو جنبی است و یا اهلانی و یا
حواس است و یا نیکان و یا کباب و یا جاه و یا راسا قسمت نکند مگر رضای
آن که مسئله اگر سر اها مشترک است در یک شهر ترسای را عاقله
قسمت کند و نصیب در یک سرای جمع نکند مگر رضای آن و بقول
وامام محمد اگر قاضی فصلی است بنید بعضی در بعضی قسمت یعنی هر یک را سر
دهد مسئله اگر سرای و زمین است و یا سر او و دو کان است هر یک
ماتفاق عاقله و قسمت کند مسئله یا بد که قاضی است خواهی که صورت
کند و سر او کند تمام قسمت و جدا کند بقسمت کردن از یکدیگر ذکر کند و نه
قسمت کند و بر نصیب تمام بند اول و دوم و سوم و چهارم این بنویسد
بسم الله الرحمن الرحیم اول بیرون اندهم اول اول اول اول اول اول اول
بار سر و ن اندهم دوم اول اول و در اعم را در قسمت در نماند مگر رضای
آن که مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه است یا راه که دور یکدیگر
و مگر از راه در قسمت شرط نکند اند اگر راه آن یک شریک در ملک شریک و اگر
بوی اگر یکی بود شریک سه گوید و اندو می است و دیگر راه کند و اگر یکی
بنویسند مسئله اگر در منزل یا با لاله او هر دو است و در منزل
و مگر هر دو است و با لاله اندازد و منزلی دیگر با لاله او هر دو منزل و هر یکی
قسمت کند و این قول امام محمد است و بقول ابوحنیفه یک را از هر دو راه
دهد که مال است و بقول ابوحنیفه هر دو را بر یک که مال است مسئله اگر سرای

مراغه و قنق و رست بود که زنی و تخم از یکی بود و عمل و سوز از دیگری و یا زنی از یکی
کلا بود و تخم فعل و سوز از دیگری بود و با عمل از یکی بود و تخم عمل از دیگری و سوز از دیگری
مستند اگر عملی و سوز از یکی بود و تخم عمل و دیگری بود و یا تخم از یکی بود و باقی از دیگری
و یا یکی را عقد میانه معنی شرط کند و یا با تخم از راجعت برکناره جوی بود برای یکی شرط کند
صورت عقد مراغه حاضر بود مسله اگر شرط کرد که صاحب تخم تخم خود بود کرد
و باقی میان آن مستثنی باشد و یا شرط کند که اول حراج برکند و باقی میان آن
ساقط بود و در هر دو صورت مراغه قائل بود مسله اگر عقد مراغه قائل باشد حراج
صاحب تخم را بود برای شرط کند دیگر اجبر مثل عملی و یا اجبر مثل زنی واجب است
زناوت برمسروط نکند مسله اگر عقد مراغه در است از حراج حکم شرط است و
آورد بصورت از زنی بیرون نباید برای عامل بیواجب نباید مسله اگر بعد
از عقد مراغه صاحب تخم از عمل امتناع او را اجبر نکند و اگر دیگری امتناع او رود
از عمل حکم نکند مسله بیرون یکی از متقاضین مراغه ماطل خود مسله اگر مدت
مراغه گذشت و راجعت هنوز نرسیده است بر مراغه اجبر مثل زنی واجب است
تا در آن راجعت مسله بقیه راجعت بر اندازه حصه برکی قسمت کنند و بختی
و بدون ولو مبنی و پاک کون و بود اثنتی راجعت بعد از ورود بر اندازه حصه
برکی قسمت کنند و عقد مراغه بر عامل شرط کرده باشند مراغه قائل بود و اگر
از ابویف اکثر این عمل بر عامل شرط کند اند جان بود **کتاب المساقات**
مساقات عبارت از عقد است که واقع شود در جمع کون درختان بلکه در
عمل کند بر آن شرط که میان آن بود و این نیز بقول ابی حنفه رحمه ماطل است
مراغه بقول ابی حنفه و امام محمد جایز است اگر بدنی معلوم ذکر کنند و جزوی
منع از مبنوه معنی کند مسله مساقات جایز بود در راجعت و در ابی حنفه
و در زهاد و عثمان و بقول سماع حاضر بود مسله اگر راجعت بیوجهوار کرد

سند میرند و در کار و کوشند نسبت است که ذبح کنند و اگر شتر را ذبح کنند طهور کنند
سگ کتند بگروه بود و ذبیح حلال بود و بقول امام مالک حرام بود مسئله اگر مالک
سبتری را بخورد و یا مالک گاوی را بخورد و از شکم او چیزی بیرون آمد نخورد
اگر چه می برتن او برآمده باشد و یا برنایده و بقول ابویوسف و امام محمد
شاید چون خلعت او تمام شده است خون او جایز بود و ذبح مادر او نجس
ذبح بود **مصل** فیما یجلی اکلہ و فیما لا یجلی مسئله از چهار رای است که
و از سرنگان حنظل و الدخون خورد و مراد از آنک و حنظل است که سلب
انسان و بدان شکاری را جبراحت کنند مسئله از آنک حلال است و زجاج
مرد از خوار حرام است مسئله خون کفتار و سوسمار و زنبور و ماخه و
حشرات یعنی آنچه بر زمین باشد حرام است و بقول ابویوسف و ابوسلمه
ست مسئله خون حوز و اهل و است و حرام است و بقول ابویوسف
و امام محمد و فقیه کوفت مسئله خون باک نیست مسئله خون حوز حلال
ست مسئله چیزی که خون کوفت از حرام است چون ذبح کنند کوفت او مالک
سوف مکرادی و حوز و بقول ابویوسف هر چه حرام است بدیج کون کوفت او
باک نشود مسئله آبی کوز در مکرماهی زنده فاما هر که در مکرماهی افت
میوه باشد حرام بود مسئله ماهی و ماخه بدیج حلال بود مسئله اگر گوشت
از ذبح جنبید و یا خون او بر روی آب حلال شود و این مسئله جای است که در
ذبح کون حیوة او معلوم نشود اگر در وقت ذبح حیوة او معلوم بود حلال بود
اگر چه جنبید و یا خون او بر روی آب حلال نشود **مسئله** اصح واجب است
بر مسلمان آزاد مقیم نزد آنکه از نفس خود بر روز عید الصبح و بقول ابویوسف
از ابویوسف است که اگر چه مسئله مسئله از فرزندان عید و عید است مسئله اصح از آنکه
نفس یک گوشت از هفت نفر یک شتر و یا یک گاو بدینند وقت اصح

صح صلوات روز عید الفصح است و دو روز دیگر بعد از روز عید و بقولش قمر و بعد از
 عید تا سه روز از عید خارج نیست مسئله ششمی رویشی از آغاز عید پنج قربانی حاضر
 نمود و بقول امام مالک شش نفری از قربانی امام الحنفی روانه است اگر بعد از آن
 عید مسئله در دینیه از نماز عید اصح جایز بود مسئله در اصح نماز و یا کوفه
 یا کوفه عید سه روز است و در بعضی دو روز است و بنا بر این دو روز و در بعضی
 سه روز است از کوشی و یا از هجرت و یا از ذبح او بریده باشد جایز نیست و همچنین
 از بی شکر از سران مسرون باشد جایز نیست مسئله از شکر و کاف و کوفه دهند و در
 کوفه عید از یک سال بگذرد و از یک سال از دو سال بگذرد و در بعضی از آن
 جایز نیست و از شکر از پنج سال بگذرد و در بعضی از آن جایز نیست و از شکر از شش
 سال بگذرد و بقول بعضی هفت ماهه دهند مسئله اگر هفت گاو برای قربانی در
 هر روز و بیسی از ذبح یک بگردد و در بعضی گفتند ای گاو را از پنج گاو بگذرد و از شکر
 جایز نیست اگر هفت گاو از شکر بگذرد و یکی از آن تر است و یا مسلم است
 یا مامور شود او کوشی است نه قربانی از آن حکم جایز نیست مسئله اگر کوشی اصح
 کوفه بود و نو نکران و درون آن را در دینیه بگذرد و مسئله که صدقه از شکر
 بگذرد و بیست اصح نیست و بگذرد و یا از بیست هجرت از ذکر در خانه استعمال
 نمودن اینان و غرقیل و مسئله است بر اینست که در کوشی کوشی کوشی مسئله
 مکره است که اصح مسلمان جهود و یا ترس از کوشی مسئله اگر دو مرد غلط گویند و
 در کوشی یکدیگر فرج کردند از هر دو اصح جایز بود و بر یکدیگر تاوان نباید و بقول فر
 در دو اصح جایز بود و بر یک تاوان و آفت است **کتاب الفقه** مکره حرام
 از کوشی و از هر چه مخصوص است که بر مکره و حرام است **فصل در کوشی** مکره حرام است
 مسئله خون و اسب و دروغ و در کوشی و خون کوشی از او نذر و نفقه زن
 و کوشی مکره است و از او نذر از نذر و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بقول
 مکره حرام است مسئله خون و اسب از او نذر و نفقه کوشی و کوشی از او نذر و نفقه
 کوشی مکره است کوشی کوشی از او نذر و نفقه کوشی مکره حرام است کوشی مکره حرام است

و حرام مقبول است مسئله قبول بنده و جباریه و کودکی در بدیه و در اذن تجارت مقبول است
مسئله قول خالق در معاملات مقبول است فاما در ویانت مقبول نیست **مسئله** اگر
سختی را بجهانی خوانند و انجاناری و سر و دست بنشینند و بخورد
حرر بپوشند مرد در احرام است مگر مقدار چهار انگشت چو غلیم و سرگ بپوشند حلال است
مسئله باشت و لب سر و بپوشند حلال است و جامه که تار را در هر بر است و بود او پینه تا وقت
است بپوشند او حلال است و جامه که تار را او پینه است و بود او حرام است بپوشند
او حرام است مگر در او حرام مسئله بپوشند پیرایه از زلفه مرد در احرام است مگر
انگشتی و مگر و پیرایه تیغ از زلفه و بهتر است ترک آوردن انگشتی مگر کلهان
و قاضی لا مسئله حرام است انگشتی ز زواجی و سنگ و بزنج مسئله حلال است
مساک کون بچ ز در موراف بکنند و سخت کون دندان بقره فاما سخت کون
و بدان بجز حلال بقی مسئله مگر و است بپوشند از زهر سر کودکی و مساک
نیت دست کون باره جامه برای و منو بکون بینه و مگر است ریمان لبی در
انگشت برای مادام **مسئله** جایز است که مرد بزنی بیکی از او
نظر کند در روی و دو کف و این جامی است که تا تخم بپوشد از شهوت و اگر از شهوت
انیم بنویسند در روی او بنویسند جایز بنویسند مگر کراهه بلاد و حالت شهوات و قاضی
را در حالت حکم جایز بود که در این بپوشد که اگر از شهوت بپوشد
مسئله جایز است که طیب نظر کنند در موضع غیر از آن مسئله لطمه در روی
جایز بود مگر از ناف تا زانو مسئله نظارت در روی زن جایز است مقدار نظرم
در روی مرد و بر او است از امی حنفیه رضی الله عنه نظارت بر زن چون مرد است
زنی بکرم محارم او بود مسئله جایز است نظر مرد در روی منکوحه و کنزکی خوف
مسئله جایز است نظر و مسی بود روی او سر و سینه و دوش و دو بازوی
زنی که کف او حرام است جاریه بپوشد نظر حکم زنان محارمه و الهی و الهی
که بیشتر در حالت حزن سر و او را و سینه و دوش و بازو و حرام است
اگر چه این بنویسند از شهوت و جایز بنویسند جاریه بپوشد از آنکه از آن
کنند مسئله حرام و محبوب و محنت حکم مرد در الیون نظارت در روی بپوشد

جایز بنویسند

جان نیت و مسد نظر سده در مالک **فصل** حائز نبود مکر در ای و دو کف دست و بقول
 امام مالک و یک قول شافعی مالک چون محرم است مسئله حائز بود که در جماع کفر
 به رضای او کردن فرجه انزال کند اما از آن حرج حائز نبود مگر بدستوری او
فصل در الاستبراء اگر مردی کفر کند یا مالک کند قطعی و طمس و نظر بسینه بر سر
 استبراء حرام بود مسئله اگر مردی دو کفر یا مالک است و ای در دو میان
 خود او ابراهیم و مولی هر دو را قبله زد بسینه هیچ از زبان را و طی و قبله و
 پس رو اینها شد تا یکی بر خود حرام نکند بشروع و یا نملک و یا معنی نکند
 اگر مردی مرد و یا دست و یا اندام او را قبیل کند و یا کتار کبر در دست از آن
 و بقول ابو یوسف بانی بود و اگر برای خود یا جماع در دست یا نه حائز مسئله در
فصل در البیوع و بیع ازاره و غیره مسئله بیع عذر مکر و نیت و در حق
 کلمی مکرده نیت و بقول شافعی فروختن کسی بر طایفه خود مسئله اگر مردی
 میداند که ای کفر کند زنده است و بکر او بود که ای کفر کند و غیره و نیت
 زنده مراد فروختن ای کفر کند فرموده است حائز بود اگر ای کفر کند را خود بکند
 مسئله مکرده بود که او از مولی از نیت حاکم که بدون میل از حرم است
 و ام خود بکند اگر فرود ندهد حائز بود مسئله اگر حاکم شود غیره مسئله در
 چهار زبان در شهری که حاکم کردن از آن شهر است و در مکرده و بقول
 بیوسف اگر چیزی که او عامه خلق ملازمان دارد مکرده است اگر در روز یا غیره
 حاکم بود و فتوی بقول او است مسئله نگاه داشتن غله زراعت و غیره از شهر
 که مکرده نیت و بقول امام محمد هر موضوعی که بیشتر غلظت آن موقع در آن شهر
 از آنجا ندارد و نگاه بر او مکرده بود مسئله آن است که سلطان کرج نسیان کند
 مگر که انجمن طعام از قیمت لغوی یا حشمت کنند مسئله حائز است فروختن
 شیر به بدایت بخار مسئله اگر در کوا در خانه را اجازت داد برای آنکه خانه

السن س از دو با جای عبادت جهودان و ترس های سازد و با برای آنکه تا در آن
هم فرزند خازن بود و بقول ابی یوسف و امام محمد بن یحیی که اجازت دهد مسلم که فرزند
را با اجازت برداشتند از ذلالت و بقول ابی یوسف و امام محمد بن یحیی که
مسلمه تا کی منت بفرستند و حاجت خانها را که در زمین او و آن بی که فرزند است
مصحف و لفظه کردن و برپا کردن مصحف و در آن عمل می در مسجد و بقول
امام مالک در آمدن دینی در مسجد مکرده است مسلمه حاجت برسد و بیمار
از جهود و ترس و حقیقی کردن چهارماری و برای کشتی برن تنگ در
کوشی بر باد مال و قبول کردن بر سب از سبزه که تا اجازت و اجابت دعوت
و رعایت سبزه و ایبه او اما مکرده است پوئیند حاجت و با قبول کردن بر
از درایم و توانیم مسلمه مکرده است خدمت فرمودن حقیقی مسلم مکرده است
در دعای آن که بقصد الهی هر حرکت کور و با کوی بدین نوع طلاق و یا بخت بیفام
مسلمه مکرده است بازی کردن لسطیح و با بنزد و علمه باز بها و بر مکرده است
کردن بنده طوق اندازد از این قاصد کردن سینه و سفید و عراق مکرده است
مسلمه جلال است حقیقتی کردن برای نژادی و رزق قاضی از بیت امالی و
رضای کنیزان و ام الولد فی محرم و خردن و فرزند حقیقی عم و مادر مطلقه است
حاجت است از برای صغیر اگر صغیر در کنار آن که بود مسلمه و در اجازت
که کبر خود را اجازت دهد اگر در کنار او اما مطلقه را حاجت نیست **کتاب**
احمال التور موات زمین است که رزاحت نمود آنکه طیب است آنکه از
مقطع سبزه است و با رعایت آب و مملوک زمین است و از انادانی دور بود خاک
آنکه از حقیقی انادانی با سبزه و او از زمین او از او سبزه است و اگر اجتناب
رضی را نادان امام اجتناب مال خود مسلمه اگر زمین زراعتی بود یعنی زمین
موصوفی از زمین موات است بی کوه و یا کرد در زمین سنگها تنها و فرزند
خازن یا بی نهایت و با زمین را با آن کرد و آنچه در دو خانه و موات و موات
از زمین و در مالک بود و اگر رزاحت مکرده بعد از گذشتن سال امام از در استاد و

سده روان باشد اجازت ز منته که بنزد یک آبادانی بود اگر در منته موات جایی
 بود در صرح جاه را بقدر جهلی که از هر جانب ماکت شود مسئله حرمیم به ما بقدر
 نسبت مسئله اگر که در حرمیم جاه جایی دیگر خور که منع کنند حرمیم کارز بقدر
 است که بدان اصلاح اولیو مسئله اگر این فرات و در حله و غیران از زمین بعد از کو
 از زمین گرفت و ممکن نیست که باز کرد و اما همان زمین جایز بود مسئله و اگر
 است که مابین خود اجزاء آن زمین جایز بود مسئله اگر در زمین موات جوی صحرایی
 در امام مسیح حرمیم بود و بقول ابو یوسف و امام حرمیم بود و اما آن کفار کجاست
 از در و طرف که بر این روند و کلی اندازند **کتاب الشرب**

شرب عبارت از نصیب مسئله جویها از آن جنبه و حله و فرات غیر
 مملوک اند اگر یک تو اند که زمین بود از آن جویها اب و بنزد از اب و صحرایی
 بود و برین اب ایستند و یا جوی صحرایی که از اب بر در زمین بود که اب
 در آن کار و برین برین خلیق را از آن نکنند مسئله اگر گوی مملوک و از جاه و
 زمین هر یک را از اول اب و در ای راه را از این جایز بود فاما نوز است که برین
 اب و بند و آن خوف آن بود که بسبب دادن کنوران گوی حرام بود که
 می تواند که منع کند فاما ابی که در کوزه و جنبه که از مملوک آنست
 که در کوزه و جنبه که است و از آنجا که برین نکر ما دن مالک کوزه و جنبه
 مسئله جوی که غیر مملوک است کافی است که بر سلطان و آنست از بیت المال و اگر
 است بیت المال هیچ خوف خلعت را تا جوی کند برای حفر کردن مسئله جوی که مملوک
 است کافی است که بر مالک او بود اگر از حفر امتناع کرد جوی کند و اگر گوی مملوک است
 است کافی است که بر مالک او بود اگر از زمین نکی کند از آنست که بر شعور از
 است کافی است که بر مالک او بود اگر از زمین نکی کند از آنست که بر شعور از
 امام حرمیم بود که بر امام بود از اول جوی تا اگر مسئله بر این نفع حفر شود

واجبیت مسله اگر دعوی شرب بی زنی میکند جایز بود مسله اگر کسی
همان قوی و دیگران مناعت میکنند هر یک را بر اندازه زمان شرب بود
بجای آنکه از آن دعوی دعوی نکند و یا ایسا بر آن نصیب کند و یا دلوی کند
یا بلی کند و یا دانه آن دعوی فزاع کند و نیز بهیچ یکی نتواند که قسمت شرب بر او
کند بعد از آنکه قسمت بنا که کرده اند و هر یک از آن دعوی ناکم کرده است که بدان
شرب خود را بآب میدهد و اگر یک سر یک زنی دیگر دارد که آن را از این دعوی
هم شرب کند و نیز آنکه شرب خود را شرب دیگران زنی کرده و نتواند از آن
مسله فزاعی و بخشیدن شرب جایز بود مسله اگر زنی خود را بآب شرب
زنی همسایه او دانه کند و یا زنی همسایه عرف رضای نشود **مسله**
الذریه شرب عذارت از منت گذشته است مسله شرب ابا و اجداد
سکا جزو آن شیره آنگونه است که فحاح بداند تا بچو و سخت بود کف انداز
و بقول ابی یوسف و امام محمد کف شرب است و از این شرب اگر کسی برب و در
شرب سلب مصیبت و آن شیره است که طبع کنند تا در همه کمتر بود
شرب سکر و آن آب و خرقای تر غیر مطبوع است جهاج اجی است غیر مطبوع
که از امور گرفته باشند و این که شرب است نیز حرام است اگر کوبند و سخت بود
و حرمت این که کمتر است از حرمت غیر تا اگر فزاع حلال بود کافر بود و
این که شرب را حلال کرد کافر بود مسله شرب ابا و اجداد حلال است بجه
بند حرام و بشد هموز اگر آنکه طبع کند اگر چه سخت شود لطف است
کند و بی لهو و طرب ندهد و دم شربی که از حرام و موز مخلوط است رفت
سبع شربیکه از آب بید و یا از اجیره و یا از کدو و یا از جو یا از حواری

مطنون

طریقی و غیر مطبوع چهارم نیزه انکوار که طنج کشند تا در جلد رود و در جلد ماند
 بقول امام مهران قوی و امام مالک حرام است مسئله جلال است نیزه
 در بار و حتم من اوفه و بقیر و این او زها در این است مسئله که غیر حلال
 است اگر چه بگفته اند که در بیا چیزی در او انداخته باشند و بسبب آن که نه
 است مسئله حرام در این غیر و منفعت رفتی و امتنا طنج بد و مکرده است
 مسئله بخون و روی فی است حد نیزه بقول است فی حد نیزه **کتاب الصيد**
 شکار کردن بک معلم و بازی و بخوار و دیگر از معلم باشد درست بود و ظاهر
 است که این و باشد و حرج و بوز از معلمند و است بود و تعلم که است
 مسئله بار از صید بخورد و تعلم هر از رفت که چون بخوانی باز از صید علم
 است در وقت سکون باز و کت این و در وقت نیزه افغانی بی است شکار
 شرط است و غیر جراحت مسک و غیر آن در هر موهوم که باشد از صید شرط
 است مسئله اگر باز از صید خون حلال بود و اگر کس و بوز از صید حرام
 بود مسئله اگر صید را زنده یافت فرج کند اگر فرج نکرد و بجز حرام بود
 مسئله اگر کس و غیر او شکاری را خون کرده و جراحت نکرد و با کس معلم
 با کس معلم سر کشید و با کس منع یا کس مسلمان سر کشید و با کس
 که در تمام خلاصه آن تکفیر اندک سر کشید و بی مسالی صید آن حرام
 مسئله اگر مسلمان سر کشید از آن کس که و محمولی بانک بر او و غیره
 او و کس نیز سر کشید یعنی کس را باده اظهار طلب کس و صید گرفت
 حلال بود و اگر خون کس از آن کس و مسلمان بانک زد و غیره کس و کس
 غیره مسلمان در طلب صید بخواهد که حرام بود و اگر حاکم سر کشید
 از آن کس و مسلمان سر کشید و سر کشید و صید گرفت حلال بود

مسئله اگر کاتب صید بتر انداخت و تکمیل گفت و برسد بتر صید مجروح شد حلال
و اگر زنده یافت ذبح کند و اگر در جگه نگیرد و قدری در جگه داشت مجروح
حرام بود مسئله اگر بتر بصید برسد و صید غایب شد و او در طلب صید
بود تا مرده یافت مرده یافت حلال بود و اگر از طلب و نسبت بتر طلب
مترک آورد بعد مرده یافت حرام بود مسئله اگر بتر فرستاد و او
رسید بتر صید در آب افتاد و یا بر کف و یا بر کوه افتاد و او
انجا بر زمین افتاد حرام بود و اگر از بی افتاد حلال بود مسئله
اگر در شکار سبب رسید و یا علوه که گمان رسید و مجروح حرام بود مسئله اگر بتر کفار
فرستاد و عضوی سنت از شکاری بر صید حلال بود و عضو حرام و بقول شیخی
عضو غیر حلال و اگر بتر شکاری را نه قصد کرد و بیشتر با کسی است
شام بخورد مسئله صید منع و مبت پرست و مرتد حرام است مسئله
اگر بتر شکاری فرستاد و شکار حرام شد دست نشاند و دیگری بتر
شیر فرستاد و بگشت صید ملک دوم بود و حلال باشد و اگر اول
صید است کرد اول را بود و صید حرام بود دوم ضامن نفوس برای اول قیمت
صید حرام است مسئله نفوسان شده است مسئله شکاری کردن چیزی که گوشت
او حلال است و چیزی که گوشت او حلال نیست جایز بود **کتاب**
در این عبارت از چیزی که گوشتش حرام است برای چیزی که شکار حق از او مجرب
بود چنانکه تمام مسئله این لازم خود با حجاب و قبول و قبض و بقول اقام
مالک این لازم نفوس و با حجاب و قبول بی فتن مسئله کون مراد از حجاب
و بفرغ و مقیم بود فتنه شکر است و قانع از مالک برای فتنه کرد
لازم نفوس و در طمان او در آید و بقول بی فتنی این اما نسبت مسئله حلال
در این و در صید که فتنه دارد مسئله بی فتنه از فتنه را این مختص است تواند که
که از این در جگه کند مسئله بی فتنه شود برای کسب است از قیمت و از دین

مور و جانز لوقا ای کشا را جنسی این گو و مملکت کشند بعد از آن درین مسقط لوقا
الاعتبار نیست و بقول ابی یوسف و امام محمد مرین صحت مرین و احلیل جنسی ضایع و کفر است
او ایضا باشد گای ان مایون مسله اگر افرینت لربط انکه مستری کالای مرین را با
نمن رهن و هدی و مستری را می بینکند جبر نکند و کنای باغ لواند که بیع رافضی کند مگر
مسترا در حال ادانگد و یا صفت ان کالاکه رهن طلب کلام است بدست باغ بی کلام
در بیفورت باغ نغو اندک بیع فتح کند و بقول امام رفر مستری را جبر کند تا ان کالاکه
این کند مسله اگر مستری باغ بگو گفت این خاصه را دارد تا باها بیوریم
جامه بی نغو و بقول امام رفر مرین نغو مسله اگر دو سبزه را بجزار دریم هر
کو و صفت سبزه هزار دریم است و صفت سبزه با بالقد دریم کدار و نوا اند که یک
سبزه بکند تا با لصد دریم دیگر ادانگد چنانکه در بیع یعنی اگر دو سبزه را در
سبزه دریم کدار و نوا اند که یک سبزه رافضی کند تا باقی یعنی ادانگد
اگر کالاکه را بدست دوی ری کرد و جانز بیور و تمام کالاکه بدست بر یکی بیور
هر یکی بقدر حصه او یعنی و اصل نغو و اگر دریم یکی کدار و تمام کالاکه بدست بر یکی
این نغو مسله اگر سبزه بیوریم مرین است و در نغو بیکنند هر یکی بیوریم
الیدر انکه ای سبزه بدست مرین هزار دریم این کرده و مرین صفت کلام نغو
هر دو سبزه اقامت کردند سینه هر دو باطل بود مسله اگر زید بیور و سبزه یک
دو سبزه و هر یک سینه اقامت کردند برین و صفت بدست بر یکی نصف سبزه
این نغو مقابل حق هر یک **رایه نغو مسله** اگر این بر مرین در
التفان کردند بر انکه مرین بدست مرین عدول یا کز جانز بود و بیج یکی نغو اند
از فی بستند و اگر مملکت خود در زمان مرین مملکت نغو مسله اگر این مرین
و یا عدول و یا غیر انکه لوقا و کلیل کوا نوا وقت اجل مرین را عدول بدست
و اگر و کالت و رفق درین شرط کوا نوا لعلزل را بی و کلیل معرول نغو و کت
رایه مرین و کلیل معرول نغو و و کلیل لواند که مرینون لا یعتبت در ش

ملازمین باذن رای و یا رایین باذن مرئوسین و یا بعین عاریت داد ماوان قسط
 نحو و هر یکی نتواند که رای را بازا آورد و همچنین رای کند مسلمه اگر مردی جاهلست
 خوارت تازین کند تا درست باشد و هر که خواهد درین عهد و اگر مالک مقدار از او
 و یا حصه و یا شئیری بوقی کرد و مستور بر خلاف آن کرده مالک مخیر بود یا مستقیم
 را بقبولی کند و عقد برین میان مستور و میان مرئوس تمام شود و با مرئوس را لقبی کند
 و مرئوس را جمع مراهی و بدو آنچه ضمان داد و بوام اگر مستور موافقت کند و جامه مرئوس
 بدست مرئوس ملکی شد مرئوس و ام خود استفاکوه باشد و مالک مستور را لقبی کند باین
 مقداری که از دین سابقه شده است اگر مالک جامه مرئوس را از رای میکند بدو کند
 بگذارد مرئوس نتواند که جامه را از مالک بازدارد مسلمه اگر رایین یا مرئوس بر رهن
 خیانت گوید ضمان واجب شود و اگر رهن خیانت گوید بر رایین یا بر مرئوس یا بر مال
 الشان ملکی و یا چیزی مسلمه اگر بنده را رای کند بپنجاه درم موجد قیمت
 بنده هزار درم است بقدر قیمت بنده نقصان شد بعد درج باز آمد و مرئوس
 این را بگفت بعد درم تا دان و یاد و مهلت تمام شد مرئوس آن عهد
 درج را قبض کند از جهت حق خوف و بر رایین هیچ چیز رجوع نکند و اگر
 مرئوس یا مر رایین بنده را بعد درم فروخت بعد درج از او و ام خود قبض
 کند و بنده درم بر رایین رجوع کند مسلمه و اگر ای بنده را مرئوس بگوید
 بنده دیگر که قیمت او صد درم است بگفت و آن بنده مرئوس دروغ کردند و
 ای بنده را بنجام دین باز خرید و بقول امام محمد رایین مخیر بود یا بنده را
 بنجام دین باز خرید و یا بنده را در موضع بیدل و ام بمرئوس تسلیم کند و بقول امام
 زفر ای بنده رایین باشد بعد درم مسلمه اگر رایین بمرئوس در وضعی او رهنی
 لغرو کند و ام بگذارد و اگر رایین وضعی کند لوقاض وضعی بضر کند و
 لغو نماید تازین را لغرو کند و ام بگذارد **فصل فی خیانت** اگر بنده را قیمت
 او ده درم است بده درم رایین گوید و این بنده را مرئوس بگذارد
 مرئوس و در ده درم مرئوس رایین که بدان ده درم رایین بود مسلمه اگر کرد و

کوهنزل

و سندی محمد و پوست او را با پخت گویند و پوست بعد از دباختن بگردانند
 و پوست بگردانند که در اول مسله آنچه در روی زبانه خود چون فرزند و مویه و کتیر و کوفت
 هم ملک بلا هو و این زناوت با اصل را می بود و بقول من فنی و ما که زبانت برین بنویس
 مسله اگر زناوت هلاک خود از دین هیچ قط نوب و اگر اصل هلاک خود
 را که ماند برین باز خورد آنچه همت اولت از دین بدید و زناوت باز خورد و
 دین لا همت کنند بر همت زناوت روز باز خوردن و همت اصل روز همت
 بی آنچه بقایم اصل نوب و قط خود از دین و آنچه مخالفه زبانه بود واجب است
 زناوت را بدان باز خورد مسله زناوت در دین جایز نبود تا اگر فایده بده در
 دین گو و قیمت آن عامه ده و در کت بعد از این خاتم و کتیر لا منیر هم آن ده
 در رخ کت بود و فایده رخ خود مسله زناوت در دین جایز نبود تا اگر
 بنده را بیزار درم این که بعد صد درم دیگر و ام بستد بر آنکه این بنده بیزار در صد درم
 بنده جایز نبود و بنده بیزار درم این بود بقول ابو یوسف زناوت در دین بنده جایز
 بود و بقول امام رفوف من فنی زناوت در دین و در روی جایز نبود مسله اگر
 بنده را بیزار درم اگر دو کت بود بنده دیگر بخیرین داد تا جای بنده اول برین لفظ
 بنده دوم لایحی بنده اول قبض کند **اجناب ما** در قتل عمدا
 قضای واجب خود و کشنده بر کار خود و عمدا انت که کتیر و با آنچه مانده است
 در تفریق اجزا اجناب که خوب نیز و کتیر نیز بقصد و یا بپوست فی یکتیر و یا کتیر
 بود و از آن فنی دو قول است یکی انت که بعد از قضای واجب خود فایده اولی
 و اند که بی قضای قاتل و بیت اختیار کند و دوم قول انت که حکم در قتل
 قاتل است و با ویت است بر تمام که ولی اختیار کند همان معنی خود او و عمدا
 قاتل است و بقول من فنی در عمدا کفارت و اجب است مسله بقوا اولما
 قضای ما قط خود مسله در انت عمدا کفارت و بنده بر قاتل و دیت معافه
 بر عاقله واجب است قضای واجب شود و شنبه عمدا انت که بقصد زناوت

چیزی که در اسلام بود و نه قایم مقام سلطه و محمد شریف عبدالت که مقتول
که مقتول و بقول ابی یوسف و امام محمد سینه الت که بخبری رند بقصد خالد
الت که بدان گفته شود و بقول ابی یوسف سینه عبد معلوم نیست و بقول ابی یوسف
و امام محمد و ابی یوسف اگر لیسک و یا بجوی بزرگ بکشت عدو و قصاص و
اید در قتل حفاظت بگزارت بر قاتل و دست بر عاقله واجب بود و قتل
حفاظت الت که بر کف بتر فرستاد و کمان الت که هدایت و مادی رسید و یا بکمان
که جوی است و او مسلمان و مادی بود و یا بر طرف بتر فرستاد و مادی رسید
و آنچه قایم مقام حفاظت همانکه حقیقت بتر مادی بکشت و بکشت اول
مسلم است دست بر عاقله واجب بود و قتل لیسک است که جای در شر
ملک حفر کنند و یا سنگ در غیر ملک بند و در قتل لیسک بگزارت واجب بود
و در قتل عدو سینه عدو و قتل حفاظت کننده از میراث مقتول محروم بود
قتل لیسک از میراث مقتول محروم بود مسئله آنچه در نفس سینه عدو
العا و رادون النفس یعنی در اعضا و عدا و ما یروى فى الفقه و ما لا یروى
مسئله مقتول کسی که خون او همیشه محفوظ است بر کشته قصاص واجب بود
مسلمه اگر آزادی از او داده و سینه را بقصد بکشت و یا مسلمان ذمی بکشت
قصاص واجب بود و بقول ابی یوسف اگر مسلمان ذمی بکشت و یا آزادنده
بکشت و بر هر دو مسلمه کشته بکشد مسلمه مردم از مسلمان و ذمی
مستامی را بکشت مسلمان و ذمی بکشد مسلمه اگر مردی ذمی را بکشت
یا بزرگ خون بود بکشت و یا بزرگت عفو بود و یا نابینا را و یا مجنون
مانده را بکشت کشته بکشد و همچنین اگر بزرگت بکشت
که در اعضا او نقصان است و یا عاقل مجنون را بکشت کشته را بکشد
مسئله اگر فرزندی بر را بکشت مردند و اگر پدر فرزندی را بکشد
بزرگ بکشد مسلمه اگر مولی بنده را بکشد بر و یا مالک است خوف بکشت

در مالک است

موی را نکتند و همچنین اگر سبزه فرزند را کشت کنند و نکتند و همچنین اگر
 بیده را کشت که بعضی از سبزه مملوک او است کتند نکتند مسله اگر قصاصی را
 بر سر میراث یافت ساقط شود مسله استنفاء قصاص نکتند مگر بیخ و بقول
 باطنی اگر بطریق غیر مشروع کتند چنانکه غیر خود را اند و بسند مرد بیخ و قصاص
 اند و اگر بطریق دیگر کتند همچنان نکتند چنانکه اگر دست یکی بر بدو بسبب
 آن مرد دست قطع کردند اگر بد آن مدت ببرد نکتند و اگر عرف و ماحفه کتند و یا
 و حخته یا بسند بقول و همچنان کتند اگر امکانی بعد کتند و وفای بدل
 کتابت کتند و هیچ و از دست نداد و مگر موی و با و از دست کتند و وفای بدل
 کتابت کتند از دست بر قابل قصاص و احب بقول امام محمد قصاصی را احب نبود
 مسله اگر امکانی بیخ کتند و وفای بدل کتابت و و از دست کتند بر قاتلی قصاص
 را احب بقول مسله اگر سبزه مرهون کتند قصاص نکتند تا راه و مرهون جمع
 شود مسله اگر ذلی معنوه کتند بد معنوه تو اند که استنفاء قصاص
 کتند و یا صلح کتند و تو اند که عفو کتند و قاضی در حق معنوه حکم بدردالو و
 در حق مسله معنوه بجز صلح نتوانند مسله صلح همچو معنوه است در حق مسله
 اگر شیعه کتند و او آو او لیا و صفار و شمار اند که نتوانند که استنفاء
 قصاصی کتند پیش از آنکه صفار صلح رسد و بقول ابو یوسف و امام محمد کتند
 تو اند که پیش از صلح صفار قصاصی کتند مسله اگر شیخ کلند زد و کتند
 اگر نیز کتند بدور رسیده است قصاصی واجب خود و اگر حور رسیده است و
 مسله اگر شیخ را خرق یا خفنه کتند قصاصی واجب خود و بقول ابی
 یوسف و امام محمد قصاصی واجب خود مسله اگر مردی خود را بقتل حرامت
 کتند و بدان سبب کتند و اگر کتند و غیر قصاصی واجب خود مسله اگر مردی
 خود را بقتل حرامت کرد و زینب را اولاد حرامت کتند و مار شتر او را بکشد
 و کتند بر زینب کتند و مسله واجب خود اگر شیخ بر مسلمان بیخ بر آن تن او
 بر او زد کتند او را کتند و بر کتند او را مسله واجب خود مسله اگر بر خود

مسئله کسب برای کلی عمر است و یا بر روز در شهر و یا در بیابان و یا در نزد عمر و
عصا بر آوردن است و در شهر و یا بیابان و در بیابان و در نزد است
عمر و هیچ واجب نبود و اگر زید بر عمر و بر روز در شهر عصا آورد و عمر و زید
گفتند عمر را بکشند و بقول ابو یوسف و امام محمد هر دو بکشند مسئله اگر دو آزار
و یا کودک بر زید مسلح بر آورد و زید در آن بگفت بعد از آن واجب بود در حال
قابل و بقول شافعی هیچ واجب نبود مسئله اگر دانه زید جمله که و زید در آن
گفت بر زید هیچ واجب نبود و بقول ابو یوسف و شافعی زید قتل است و ای
فنا من نبود مسئله اگر زید بر عمر مسلح بود و باز گشت و عمر و زید آن گشت
بر آن بکشند مسئله اگر زید در خانه عمر و در آن حال عمر و زید در بیرون آورد و
عمر و زید گفت که و زید بگفت بر و هیچ واجب نبود **مسئله** باقی **قیام در آن**
النفس مسئله اگر زید بگفت عمر و بقصد زید زید بر زید از بند و
اگر هم دست عمر و زید گریخت و همچنین اگر زید بای عمر و بقصد بر زید بای زید
از بند بای سیرند و همچنین اگر زید بای عمر و بقصد بر زید بای زید از بند
بای سیرند و همچنین اگر زید بر زید منیع و یا بر زید کوشی زید بر زید سیرند
مسئله اگر بای بر عمر و زید و بیابانی او بر رفت و جسم قائم است قضای
واجب نفسی اینست لاکر کشند و بر جسم دوم زید و بر اول زید نیست
تر نیست و اینست کم کرده بر امر جسم زید بر زید تا بیابان او برود و اگر
قضای واجب نبود مسئله در دندان قضای واجب نبود و اگر چه توان
بزرگتر از دندان دیگر بود مسئله در جراحتی که مماثله **مسئله** قضای
واجب بود در الحوان قضای واجب نیست مسئله میان مرد و زن
و میان آزاد و بنده در اعضا قضای واجب نبود اما اگر مرد دست زنی بر بند
یا زن دست مردی بر بند یا بنده دست آزاد بر بند و یا آزاد دست بنده
بر بند در این مسایل قضای واجب نبود و همچنین اگر بنده دست بنده
بر بند قضای واجب نبود و بقول شافعی در جمیع مسایل قضای

قضای واجب نحو مگر چیزی که دولت و بیابای بنده برید در بیفورت قضای تکلیفی
 اگر بیگانهی دولت و بیابای کافری برید و یا کافری دولت و بیابای مسلمانی برید قضای
 کند مسلم اگر برید دولت عمر از نصف معاخذ برید و یا تکلیف عمر و عمر اهل کفر و عمر و
 نیکو شد قضای واجب نحو مسلم در زبان و ذکر قضای تکلیف مگر که ذکر از
 حقیقه برید در بیفورت قضای واجب نحو مسلم اگر برید دولت قبیله عمر و برید
 دولت زید شکر است و یا آنکه کشتن دولت که اند و یا زید بر عمر و زید عمر و
 عمر از سر زید بر کشته و ای زید تمام عمر عمر و لا گرفته است و بدین مقدار از عمر
 سر زید لا تمام فرزند بیکم در برید و مسلم عمر و محض بود دولت مقبول زید و
 برید و سر زید مقدار آن رخ کند و چیزی دیگر استند و یا از آن کامل استند
 فصل الصلح من العقل **الکافری** اولی و مقبول صلح کردن بر مالی قضای
 ساقط نحو و مال در حال لازم اید مسلمه آزاد و بنده شخصی نکند
 این آرا هر دو مولی بنده یکی را فرمودند تا قضای آن بر هزار در صلح کند
 و او صلح کرد یا بصدوم بر آزاد و اهل اید یا بصدوم بر مولی و اهل صلح اگر کسی از او
 مقبول از نصف جو کفوفی صلح کرد و یا نصف جو عفو کرد حق دیگران از قضای
 ساقط نحو و نصیب آن از دین واجب است مسلمه اگر جامع کسی بود که بنده برای
 او بکند و اگر یکی فایده نکند بکنای او قضای هم استغفار و اگر یکی از اولیاء
 کشفان حاضرند بران او بکند و حق دیگران ساقط نحو و صلح کردن بنده
 حق مقبول ساقط نحو و بقول امام فقی اگر جامع را بر تبرک است جهت برای
 اول بکند و برای دیگران دین واجب است و اگر بکبار است نفع معلوم است
 اول که است است قریب اندازند مگر به شیخ از قریب روی اند برای او قضای
 و برای دیگران دین واجب است و مسلمه اگر در مرد دولت بکند فرد زید بکند
 قضای و ساقط و نصف بر آمد و لازم نحو و بقول فقی دولت برید مسلمه اگر بکند
 دست راست دو مرد برید و برید و حاضرند بنده آنکه دولت از برید و نصف دولت

تساوند میان خوف و غنا صفت کینه را که بیکار و یا بیغایت بریده باشد و اگر یکی خاص
شد دولت او بر نیک از دو لطف و تیر و اجبت و قول است حتی اگر بیکار بریده شود
از زنده بنام هر که فرود آید برای او بر نیک و برای دوم در بیت واجب شود اگر است
بریده است برای اول بر نیک و برای دوم از نیک واجب شود اگر نیکه فعل خدا اقرار کرد
کنند و قول امام زفر اقرار نیکه و مسلمه اگر کس در لغت تیر فرستاد و برسد و از
بگذشت و بر بگری تیر رسد و برسد و نیکه برای اول قصه صفت کنند و برای دوم بر خا
کنند و بیت واجب شود **مسئله** اگر دست نیکی بر بریده بگفت بهتر و بهتر بود
باشد اگر بر و فعل لغت باشد یا بر و خط باشد و یا یکی لغت باشد و یکی خط
و یا میان بریدن و کتی نیکو کند باشد یا نیکه در صورتی که بر و خط
باشد و میان آن نیکه باشد یا نیکه در صورتی که بر و خط
فعل لغت باشد ولی مقتول باشد در صورتی که دست واجب است و میان بر و
فعل لغت باشد ولی مقتول را هم قطع زسد و هم فعل و اگر خط بر و میان
آن نیکه باشد بکنیم و تیر و اجبت و اگر قطع لغت بود و فعل خط در قطع
واجب بود در فعل تیر و اجبت و اگر قطع لغت بود و فعل خط در قطع
تیر و اجبت بود در فعل تیر و اجبت و اگر میان بر و فعل نیکه باشد و یکی
لغت بود و دیگری خط بر فعلی بود علاوه اعتبار کنند و خط واجب است و اگر
واجب بود و اگر بر و فعل لغت باشد و میان بر و نیکو نیکه بود ولی مقتول
یا دولت بر و لغت بکنیم و یا بکنیم کینه و قول است و امام محمد بگوید
مسئله اگر نیکه را لغت از نیکه زرد زرد و نیکو نیکه از نیکه ده تا نیکه بگوید
واجب است و از نیکه نیکه از نیکه نیکه و اجبت نماید مسئله اگر دست زرد بود
و زرد از قطع عفو گو و هم بر آن نسبت بر خط تیر و اجبت است و اگر از
قطع و از آنچه از و حالت عفو گو و یا از جنات عفو گو و هم بر آن نسبت
بر دست نیکه و آینه و قول است و امام محمد عفو از قطع عفو از نیکه و اگر عفو

خط با نواز نلف معتبر بود و اگر از خط او از خط مال معتبر بود مسله اگر زنی دست مردی بقصد
 بر بیرون مرد این را با حق گوید و مهر عینی و نیت دست کرد و این بعبه کرد ای زن لا اله الا الله
 و در وقت در مال زن واجب بود و اگر قطع بخلاف بود و نیت بر عاقله زن واجب است
 و اگر ای زن در مال خود که بکین دست و نیت و بد آنچه از نیت حالت خود و یا مهر او
 ای ضمانت گوید و بر نیت کرد و زن را مهر مثل مرد و بر آن مهر و نیت خود در وقت بعد
 و اگر قطع بخلاف بود از عاقله مهر مثل مرد دارند و مهر عاقله لا یجوز لک ان یکذبت
 حکم و نیت مسله اگر زنی دست مرد بر روی حکم قضای دست آید بر نیت و مهر و نیت
 بر بدن دست کرد زنی را بکنند و بقول ایسوف نکند مسله اگر اولی مقتول دست
 قاتل بر بیره بعبه عفو گوید بر بیره دست زنی واجب آید و بقول ایسوف و امام محمد
 هیچ واجب نیست **مسله** اگر مردی کشته شود او را در کتف یکی حاضر در دم
 قاتل بر حاضر نیت اقامت کند و کتف مرد بر کتف یکی از کتف دیگری نکند
 و بکس قاتل را عفو کند و چون بر نیت حاضر عفو اقامت بینه بر سر و کتف واجب
 واجب آید و بقول ایسوف و امام محمد عادت واجب است و اگر مردی مسله
 نیت خطا بود و یا در آن زاری یافت بجهت ترس و عاقله نیت اقامت
 کرد با عدل عاقله عادت بینه با اتفاق واجب بود و اگر قاتل بینه اقامت گوید قاتل
 عفو کند بینه نیت بینه و قصاص نکند بجهت کتف کتف میان دو کتف است و
 این بینه کتف است و یکی از این دو مولی غایب است از قاتل بینه اقامت کرد و مولی
 غایب عفو کرده است در صورت غیر قضای نکند مسله اگر اولی مقتول را عفو کند
 و مولی از نیت خود گوید ای مسیحه اگر عفو کند گوید ای انان باطل بود ای انان از
 لشرفی که در نیت بر قاتل واجب بود و میان بر سه اولی عفو نیت عفو از کتف
 ردانند و مولی را هیچ چیز بود و مولی ای مسیحه نیت و نیت بر قاتل واجب بود مسله
 اگر دو کتف کتف دادند که از بینه در السبع بقصد زده است و عفو نیت عفو
 قاتل ای عفو نیت با عفو از بینه قضای واجب بود مسله اگر یکی کتف کتف

که او از تخم کشته است و در کوه ای داد که روزی کشته است و ما یکی کوآه کوآه ای داد که او
در فلان شهر کشته است و در کوه ای داد که در شهر کشته است و یا کوآه ای در آن
کردند و یا کوه ای داد که در شهر کشته است و در کوه ای داد که در شهر کشته است
و احب بود مسلمه اگر در مرد او قرار کردند هر یکی مسکون بود که در آن شهر کشته است
مسکون بود که نشان در کشته است ایند تو اند که هر دو را یکند و اگر دو کوآه کوآه ای دادند که
را هم کشته است و دو کوآه کوآه ای دادند که زیر یک کشته است و وای مسکون بود که هر دو
کشته اند و در بنده باطل بود **حالت عقل معتبر در حیات**
زمان حالت تیر فرستاده است تا اگر بر مسلمانی تیر فرستاد و پیش از رسیدن تیر فرستاد
شد لغو و یا بالبدن تیر بر او رسید و بدان نسبت تیر در دینه برای ورانته واجب بود
و بقول اسویف و امام محمد هیچ واجب نبود مسلمه اگر کشته شد و یا حیرتی بر
فرستاد و بعد از اسلام آوردن تیر بر او رسید و بدان نسبت تیر در دیناق هیچ
نیاید مسلمه اگر تیر فرستاد و بعد از آن الله عزوجل تیر بر او رسید و بدان
نسبت تیر بر او تیر فرستاده قیمت برای مولی او واجب نشود و بقول
امام محمد قیمت بنده که بر او تیر فرستاده باشد به بند و قیمت بنده که بر او تیر
فرستاده اند به بند آنچه زیادت بود همان واجب است مسلمه اگر بر مردی
کشته کردن حکم کرده است و مردی بر او سنگی فرستاد هیچ واجب نیست
مسلمه اگر مسلمانی بر صید تیر فرستاده و بعد از ارتداد لغو و یا بالبدن تیر بر او
رسید و برسدن تیر صید مجروح شد و بعد از آن حلال بود اگر کافر
می باشد صید تیر فرستاده و بعد از اسلام آوردن او تیر بر او رسید و صید مجروح
شد و بعد از حلال بود اگر مردی حلال تیر فرستاد و بعد از اتمام آن تیر بر او
رسید هیچ واجب نیاید و اگر مجروح صید تیر فرستاد و بعد از حلال شدن
او تیر بر او رسید جزا واجب نشود **حالت عقاب**
تیر سه ساله و نسبت به چهار ساله و بقول امام محمد شصت و شصت
سه ساله و سه ساله چهار ساله و چهار ساله پنج ساله که در آن آن پنج
مسلمه تعلیق نیست مگر در شتر مسلمه و نیز در خطا رسید کمتر است از

زندانی ساقط شود و بقول ابیوسف و امام محمد فذلک مسلک اگر زندان عمر و بر سر مسئله
 بر زندانی مزید بگذرد و زندان عمر و بر آمد و بیت زندان زند مال بقدر و واجب است مسئله
 از روی راد در نهی کرد و گوشت بر آید و از زخم باقی نماند و یا مردی را بجز مسئله جراحت
 بکشد و از جراحت رفت از روی واجب است مسئله و بقول ابیوسف از روی واجب است
 و ان حکومت عدل است و بقول امام محمد اگر بت طیب ببرد از روی واجب مسئله اگر
 قصاص بکشد تا شکون شود و بقول شافعی در جای قصاص مسئله بر مردی که در
 قصاص ساقط شده مسئله بجز بحد بر سر خود بگذرد مسئله در او در مال تا ابد و
 همچنین بر ریش که سب اقربار و یا سب مسئله در او در مال تا ابد و
 قاتل واجب است مسئله بر صبی و مخون منکران مسئله دست و دونه بر قاتل ان
 واجب است اگر بنا بقدر و برسد و اگر کم از بقدر بود در مال التان و مسئله
 بقتل صبی و مخون کفارت واجب است مسئله و مخون سب قبل از میراث
 مقتول محروم شود و بقول شافعی قصه کوه که در لوانه قصه است و بر آن
 کفارت واجب است و از میراث محروم مسئله فصل فی احوال
 اگر بر شکم زنی نزد و از شکم وی یکم مرده افتاد مسئله اگر واجب شود ان لصف
 در بیست و اگر یکم مرده افتاد و مرد دست واجب بود و اگر یکم مرده افتاد مسئله در
 بر دویست و مسئله اگر اول آن ببرد بعد که مرده افتاد مسئله در دست چیزی
 در او واجب است و بقول شافعی مسئله اگر در شکم مرده افتاد مسئله در
 شوهرات لفق و ضارب میراث شود و اگر مردی بر شکم زن افتاد و از آن
 سبکی مرده افتاد بر عاقله مسئله در عینه واجب است مسئله در ازین مسئله در یک
 اگر از شکم تنگ افتاد اگر زنیست لفق عشر قیمت او در حال اجناس واجب است و اگر مالک
 عشر قیمت واجب است و بقول شافعی مسئله در او در مال تا ابد مسئله در از
 تنگ یکم از ازاد که بعد که از شکم او افتاد سب لفق او یکم در شکم از ازاد
 بقول قیمت او مسئله در بقول شافعی مسئله در یکم از شکم افتاد

بر هارت و اهل دنیا بد و بقولت بقی و اهل بی سلسله اگر آن در او بود و ماد فرزند
معاشرت کرد تا بجهت آنکه آنرا در و یک از آن افتاد در هر دو صورت عاقله نیست
از این که ضامن نبود اگر کسی دستوری بنویسد که با او اگر بر او از آنجا که با او
صاف از بیرون **بسیار** **ما** **اصول** **ف** الطریق اگر کور است بر عام روزانی یا هر صفت
و او کافی را آورد هر یک از مردمان تواند که روزی کند سلسله در آن عام تصرف
ست فکر که خلقی لا بدان تصرف زمان رسد و در کوفه سرست تصرف جایز بود
ماذن اهل آن کوفه سلسله اگر با او آن و یا غیر آن افتاد اول مملکت بودت بر عاقله
او و اهل مملکت آن مملکت است و آن بود و همچنین اگر در آن عام حاکمی
کنند و بنا بر آنکه آنها و بدان نسبت از او و یا چهارم ای مملکت شدت بر عاقله او
نخورد تا وان چهارم نیز در اهل مملکت کند و سلسله بنده و اهل کوفه را که در
ماذن سلطان در آن رخ حاکم آن بر نگردد و در آن سلسله مملکت بر صاف
نمود و اگر در مملکت قوه حاکمی بود و ما سلسله باشد در آن سلسله مملکت
سلسله نبود سلسله اگر مملکت در آن باشد و با یکی کردی دستور امام و
مردمی بدان بقصد بگزینت و مملکت بر ضامن و اهل بنام سلسله اگر مردی
در راه خبر کرد از آنست که مردی افتاد و او می مملکت بر صاف نخواست و اگر در
راه رود او کند در آن افتاد **سلسله** **اگر** **در** **مملکت** **که** **در** **مملکت** **او** **کنند**
از اهل آن مملکت و یا نور ما بر انداخت و سلسله بنده و سلسله آن که مملکت
صاف نخواست و اگر از اهل آن مملکت نیست صاف نخواست و بقول آن مملکت و امام
محمد صاف نبود سلسله اگر در آن مملکت از اهل مملکت نیست و سلسله مملکت
صاف نخواست و اگر بیرون مملکت بود و اگر در آن مملکت صاف نخواست و سلسله
اصول و امام محمد در هر دو حال حدیث نبود **و** **اصول** **اگر** **دولت** **او** **نشد**
بجای سلسله عام میل کرد و سلسله می و صاف او در آن دولت او در
طلب کرد و در اهل آن که قدرت بر صاف او در آن دولت صاف بنا و در
و سلسله دولت او سلسله و یا مملکت مملکت سلسله دولت او صاف نخواست

و اگر دیوار مایل بر آورد بر جزیره که بیفادون او هلاک شود و منافع نفوس به آنکه که از او طلب کند
 مسلم اگر دیواری سوی سرای کسی میل کند ولایت مطالبه فرموده او را در آن از صلب دیوار برای
 راهی تا آنکه صلب سرای او را مهلت داد و یا بری کرد و نیز چنانچه بخواهد بخلاف آنکه اگر دیواری
 سوی شایع خارج میل کرد قاضی و سایر که مطالبه کنند و گواهی گرفته او را مهلت دهد
 چنانچه نفوس مسلم اگر دیواری است میان پنج کسی بر یکی از زمین خود گواهی گرفته و مطالبه کند
 ناد دیوار فرود کند بعد دیوار بر مردی افتاد چنانچه است بدو ضامن نفوس مسلم اگر ساری است
 کسی یکی از آنکه در می سرای صاحب حفر کو و یا دیوار بر آورد بدستوار از آنکه
 دیگر و بدان نسبت مردی هلاک شد آنکه صاحب حفر کو یا دیوار را از او دو حصه از دست
 صاحب نفوس و آنکه یکی و یا ولایت زدن هلاک کرد صاحب ضامن نفوس است یعقوب ابن یوسف
 امام محمد نصف دست صاحب نفوس **باب تقاضای بیعت و الحاق آن به مسلم**
 اگر دایه جزیری را از برای دیوار بر دست آورد یا سر و یا کرون یا کلام بیون هلاک کرد
 را که صاحب نفوس و اگر دایه بر راه ایستاد و نسبت و بای زدن جزیری
 هلاک کرد را که صاحب نفوس مسلم اگر ولایت و یا بیای دایه بر سنگر زده و یا خسته
 فر ما رسد و یا کردی و یا سنگر کو بر آنکه تحت و چشم کشیدند صاحب نفوس
 اگر آنکه بر آنکه صاحب نفوس مسلم اگر دایه بر راه بول کند و سر کسی کو در حاله
 رفتی و بر آن نسبت هلاک شد ضامن نفوس و همچنین اگر کسی را کین و یا بول
 کون دایه بر راه بغزائی حالت مالک نمایند و دایه سر کین و یا بول کو و
 که بری نسبت هلاک شد صاحب نفوس مسلم اگر آنکه صاحب نفوس بوی
 دایه بر راه را ندهد و کشنده نیز ضامن نفوس و بر آنکه کفارت واجب است بری
 دایه بر راه کفارت واجب نماید مسلم اگر در دیوار و یا دایه بر سنگر زدن و بر
 هلاک شد در عاقله هر یک تمام دست ضامن نفوس و بقول شافعی و امام رفیع عاقله
 هر یک نصف دین و واجب نفوس مسلم اگر دایه بر راه بر زمین دایه بر مردی افتاد در
 ملاک که سابق صدق گوید و از زمین را کشد و از زمین یک یک شتر آدمی لازم بر مال
 او و کینت بر عاقله دین واجب است و اگر با فدی و زمین مسلم سابق شتر
 مال شتر برود و دین واجب است مسلم اگر مردی را شتر و طار شتر را کینت و دایه
 را علقه بنویسد و آن شتر مردی را از زمین بر آورد و کینت بر عاقله دین واجب است نفوس

و عاقله فایده بدان دیت بر عاقله را بطرح صحیح کند مسلمه اگر مرد را بر ای می رود آن کو
همچو را ندر و این دایره در حال جنونی را مملکت گویند این را بنده ضامی گویند و اگر بنده
دایره را را گویند و بدانند و بر خود جنون را مملکت گویند این را بنده ضامی گویند و آنچه
را ندرت را و سابق او نبود و در ک جنون را مملکت گویند ضامی گویند و بر او این از اسب و
و آنچه مملکت ضامی گویند اگر دایره بر مملکت و مالی و با ادبی را این و یا بر مملکت
صاحب دایره ضامی گویند مسلمه اگر مرد را که لفظ و صاحب را چشم کند نقصان را
نمود مسلمه در چشم که از چهار ربع قیمت واجب آید و اگر چشم دراز گویند و اگر چشم
کند نیز ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی در این مسأله بنده ضامی لفظ مملکت
و صاحب لفظ **شاید است مملکت و لکن مسلمه** اگر مملکت با آن قیمت است که در
لغو مملکت را دفع کردن اگر محل دفع بود و اگر محل دفع نبود واجب نبود مملکت
مسلمه اگر بنده شخصی جنایت که بخوبی مولی بخیر بود یا بنده را دفع کند و ولی جنایت
مالک نبود و یا از نشی دهد و بنده را با از حرد اگر مولی فدا داد و بنده را با از حرد
با از بنده جنایت دیگر که حکم جنایت دوم حکم جنایت اولی بود یعنی مولی بخیر بود
و دفع و فدا مسلمه اگر بنده در جنایت که مولی بخیر بود یا بنده را با از حرد
دفع کند و یا از نشی دهد و بنده را با از حرد مسلمه اگر مولی بنده را با از حرد
بعد از جنایت و مولی را جنایت بنده معلوم نبود مولی ضامی لفظ آنچه مسلم
است از قیمت بنده و از از نشی جنایت و اگر مولی را جنایت بنده معلوم بود
بعد از از حرد از نشی جنایت بر مولی واجب نبود و همچو اگر مولی بنده را با از حرد
از علم جنایت فرود نهد و یا بنده و بنده را با از حرد از نشی جنایت بر مولی
واجب مسلمه اگر مولی بنده را گفت اگر فلان را بکش تو از اد باشد و بنده او فدا نکند
این مقبول بر مولی لازم بود و بقول امام زعفران بنده بر مولی واجب نبود و همچو
اگر گفت اگر فلان را بکش و یا بر فلان بنده فرست تو از اد و بنده همچنان که از نشی است بر مولی
مولی واجب آید مسلمه اگر بنده دولت از ادی بوقدر بر و مولی بنده را با از حرد
و ان بریده ای بنده را از اد که بنده هم بدان سبب مرد بنده صلح باشد بدی جنایت
و اگر دولت بر بنده ای بنده را از اد نکند بنده را مولی زد کند و او را مقبول بنده را
بکشد و یا حقوق کند مسلمه اگر بنده ما و اولی مولی جنایت کرد و بنده مولی او را از اد
گویند جنایت او معلوم نداشت بر مولی دو قیمت واجب نبود یکی قیمت بر از نشی

که صفت برای ولی جنایت مسلمه اگر مولی کثیر را ازاد کرد و بجزارت و این کثیر
 از یک قوام کثیر بوده فرزندان اولاد کثیر را با فرزندان اولاد او فرزند و اگر ای کثیر جنایت
 که بینه فرزند او در کثیر را بولای جنایت دفع کند و فرزند را دفع نکند
 اگر زید بینه را گفت مولی او را ازاد کرده است و این بینه ولی زید را است **خطا**
 بینه و بر مولی برای زید هیچ واجب نشود **مسئله** اگر بینه را مولی ازاد کرده
 این بینه مردی را مینویسد که برادر از آنست ام بینه و بر بینه و او مینویسد
 تو ازاد بول با صیغ قول بینه معتبر بود **مسئله** اگر مولی کثیر را ازاد کند بینه گفت که
 دست تو برده ام و تو کثیر را مویس و کثیر گفت لعنت که تو بعد از ازاد کردن
 بریده قول کثیر معتبر بود و همچنین اگر مینویسد فلان کالا از تو سفته ام و تو
 کثیر را فرموده و کثیر گفت که بعد از ازاد کردن سفته قول کثیر معتبر بود اما اگر
 گفت که بعد از ازاد کردن چیزی از دست او سفته است از تو سفته ام و تو کثیر را مویس و کثیر
 که ترا و طه که ام و تو کثیر را مویس و او گفت که بر دو چیز بعد از ازاد کردن قول
 مولی معتبر بود **مسئله** اگر بینه محجور کودک ازاد بول مویس بکنی مردی و کودک
 بینه را فرموده بکنی و مویس بکنی و اجابت و همچنین اگر بینه محجور
 اگر بینه دو مرد را بقتل کشد و هر یکی را دو ولی است و بکن
 ولی عفو کردند مولی بینه بکنی دو ولی دیگر عفو نکرده اند دفع کند
 و باینه هزار درم باز خورد و اگر اب بینه یکی را بعد دو درم بخت
 در یکی را بجمع دو مولی است و بکن ولی مقتول بعد عفو که اگر مولی بینه را
 باز خورد ده هزار درم بدو ولی مقتول بخت دهد و بینه او درم بکنی
 مقتول بعد دهد و باینه را بکنان دفع کند و بینه میان آن
 اندر آن بول دو حصه و دو ولی مقتول بخت را بول و بکن حصه ولی مقتول
 بعد از عفو که عفو نکرده است و بقول ابیوسف و امام محمد بینه میان
 از پنج لود سه ربع و دو ولی مقتول بخت را بول و بکن ربع ولی مقتول محمد
 غیر حاجی را بول اگر بینه است بیشتر میان دو کسی ای بینه قریب آن کثیر

گفت و یکی از بی مولی عفو کرد و کل دم باطل شود و بقول ابو یوسف و امام محمد مولی
عافی نصف قیمت خود یعنی عافی دهد و یا بر بوی دست باز خورد **مسئله** اگر کسی بنده دیگر
را بخرد و آن را بفروشد قیمت بنده مقنول واجب است و اگر قیمت بنده مقنول
بیشتر از درم بیست و یا زیادتر از آنست ده هزار درم از درم دهد و بقول
ابویوسف ثورن حتی قیمت بنده واجب است اگر چه زیادتر از قیمت خود
اگر کسی بنده را بخرد و قیمت کمتر از درم است تمام قیمت آن از درم
واجب است **مسئله** اگر بنده شخصی غصب کرد و در دست غاصب است قیمت بنده
مغضوب هر چند که باشد بر غاصب واجب است اگر چه زیادتر از قیمت خود
باشد **مسئله** اگر قدر است از دست جز همان قدر است در قیمت بنده تا اگر دست
بند را بر بند عطا قیمت واجب است **مسئله** اگر دست بنده را بر بند مولی بنده
داد بجز مولی فسخ می کنند و الا فسخی کنند و بقول ابویوسف در بی فسخ
واجب نیست و باطل است از بی دست واجب است **مسئله** اگر دو بنده خود را بخرد
یا از شما از اولی آن هر دو بنده را بر هر راحت که بخواهد مولی عتیق بود
در یکی بیاید کرد از بی این هر دو بنده مولی را بود **مسئله** اگر کسی دو بنده
بنده که بیاید مولی بخرد بنده را برود و در تمام قیمت است تا در کار
بنده را نگاه دارد هیچ نتواند و بقول ابویوسف و امام محمد بنده را برود و در
و با تمام قیمت نتواند و یا بنده را بخواهد برارد و نقصان قیمت است تا در
بقولش فسخ بنده را نگاه دارد و تمام قیمت **مسئله** اگر پدر یا از اولاد جنایت
کند مولی ضامن شود و آنچه کمتر است از قیمت و از آن بی و اگر مولی قیمت دلخواه
حکم فاضل از این پدر و پام و از جنایت تو بگذرد ولی جنایت دوم با مولی جنایت
اولی شرکت شود بیاید او را رسیده است از آن بی و مولی بی حکم فاضل قیمت مولی
جنایت اولی داده است ولی جنایت دوم بجز بوی یا اتباع مولی کند یا اتباع
ولی جنایت اولی کند و بقول ابویوسف و امام محمد ولی جنایت اولی بود که بر آن

باب غصب العبد والمدر و العبد والجنابة

در غصب اگر مولی دست بنده برید بعهده که این بنده بر او غصب که در ای بنده
 بر مولی دست نکرد غاصب قیمت بنده موقوف به ای مولی شود **مسئله** اگر غصب
 بنده بر او غصب که بعهده مولی دست این بنده موقوف به دست مولی است
 و بنده است ان مرد بر غاصب هیچ واجب نبود **مسئله** اگر بنده خود را بکس
 غصب کرد و معصوم بدست غاصب نکرد بنده غاصبش نبود **مسئله** اگر در
 نزد یک غاصب جنابت که بعهده مدر بر مولی رود شد و نزدیک مولی نیز جنابت
 مولی ضامن خود قیمت مدر برای هر دو و نصف قیمت رجوع کند بدان نصف قیمت
 بر غاصب و بقول امام محمد نصف قیمت رجوع کند بر غاصب و ای نصف مولی را و
 اگر مدر اول جنابت نزدیک مولی کرد بعهده نزدیک غاصب جنابت که بر مولی قیمت
 مدر بر او واجب آید و میان هر دو و جنابت مناصف باشد بعهده مولی نصف قیمت
 مدر بر غاصب رجوع کند و اگر اول مولی جنابت اولی و بعهده مادر و بکس رجوع
 کنند بر غاصب باقی **مسئله** اگر بنده را غصب کرد و نزدیک او جنابت که
 بعد از رد بر مولی نیز بر دست مولی جنابت که مولی بنده را دفع کند مولی
 در و جنابت بعهده بر غاصب رجوع کند نصف قیمت و اگر اولی جنابت اولی
 در و بار دوم نصف قیمت رجوع کند بر غاصب و بقول امام محمد نصف قیمت
 غاصب رجوع کند و همون لعل و اگر اول نیز در یک مولی جنابت که بعهده
 غاصب جنابت که مولی بنده را اولی بر و جنابت دفع کند بر غاصب اولی و بکس
 ای جنابت اولی و بار دوم رجوع کنند نصف قیمت بر غاصب است در این
 با حکم بنده حکم مدر است مگر در صورتی که بنده را دفع کند و در وقت
 در وقت مدر را دفع کند **مسئله** اگر زنی مدر بر او و با غصب که بر او بار
 در یک غاصب جنابت که قیمت مدر بر مولی واجب آید برای وی بر و جنابت و
 میان آن مناصف باشد و مولی رجوع کند بر غاصب قیمت مدر و نصف از اولی
 جنابت اولی و رجوع کند بر غاصب نصف قیمت مدر و اگر از آن بکس

با حکم ای که منصف باشد و در صورتی که بنده را دفع کند

اگر شخصی کودک از او را غصب کند و در دست عاصب بمرد ناگاه و یا بسبب کزیدن مار بمرد دست
بر عاقلم غاصب واجب است **باید** اگر بدست طبع بنده و دولت نهاده اند و کودک
ان بنده را بکشت قیمت ای بنده بر عاقلم کودک واجب است و اگر بدست کودک طعام
ادانت نهادند و این کودک طعام را بخورد تا وان بر کودک واجب بناید و بخواهد
اسو فله و امامت فقی تا وان بنده و طعام بر کودک واجب است **باب الفقه**
اگر کشته را در محلت یافتند و کشته او معلوم نیست بجاه کسی از اهل محلت در لی
مقتول اعتبار کند گویند و هر چند ای که ما کشته ایم او را و کشته او را بنده از آن
گویند خوردند و دست این معلول بر اهل محلت واجب است و ولی مقتول
گویند بنده و بقول فقی اگر میان مقتول و میان اهل محلت عداوت
باشد و مقتول خون الوده باشد و یا آن کی کتبی یکی باشد صد سخته گویند
خورد آن گویند خورد که آن سخته کتبی باشد بر آن دست و اگر
گویند خون گویند بقتل کشته اند بقول از بر اهل محلت قصاص و اگر
دست واجب شود و اگر مدعی از او گویند نکول آورد اهل محلت بر او گویند و بنده
گویند خوردند بر او گویند و اگر نکول آوردند بقولی قصاص واجب بود و بقولی
دست واجب بود و بقول امام مالک اگر دعوی در محلت بود و مقتول قصاص کنند
مسئله اگر اهل محلت آن از بجاه باشند گویند بر آن مگر کشته تا بجاه گویند
تمام نمود **مسئله** بر کودک و زن و دیوانه و بنده و کینه واجب است **مسئله** اگر بنده
را در محلت یافتند و از هر اهل محلت بنده بر اهل محلت نه گویند واجب است
دست و بجهانی اگر مرده را در محلت یافتند و خون آن از بنده و باز در آن
یا از دیگر او قتل بر اهل محلت گویند و دست واجب بود و اگر خون از چشم باز کرد
بقتل گویند و دست واجب است **مسئله** اگر کشته را بر دیوانه یا بنده یا کینه یا از آن
میراند و یا بسبب دیوانه یا کینه یا بنده یا کینه دست از مقتول بر عاقلم او بود
اگر دیوانه قتل دود کینه و بر کشته است گویند و دست بر اهل محلت واجب است **مسئله**
ترتیب بدی دیوانه **مسئله** اگر کشته را در سرای شخصی یافتند و کشته را اهل سرای و صاحب
فصل

و در بیت بر عاقله او **مسئله** سو کند و در بیت بر اهل حفظ با بدنه بر کنان محفلت و نه بر
 مشرکان و اگر از اهل حفظ بچگونگی از و در بیت بر هر نزد کان بقول و بقول ابو یوسف است که
 در نزد کان در سو کند و در بیت **مسئله** اگر گفته را در برای مشرک یا قبیله که در
 آن است بر تفاوت است یک مشرک نصف دارد و مشرک دوم عشر دارد و مشرک سوم
 را باقی است در بیت بر عدد و در وی قسمت کنند **مسئله** مردی برای راهزنی و پیش از قبیله که
 در آن گری یافتند سو کند و در بیت بر عاقله مال ابو یوسف و قول ابو یوسف و امام محمد مالک
 بود و اگر در بیع شرط خیار بود است در بیت بر عاقله قاضی ابو یوسف و قول ابو یوسف و امام محمد
 است سو کند مالک **مسئله** اگر گفته را در برای یافتند در بیت بر عاقله قاضی لازم است
 که در آن گواهی ندهند که ای گواهی مالک قاضی است **مسئله** اگر گفته را در گفته یافتند بر
 خلاصان و یک نیکه در گفته سو کند لازم بود **مسئله** اگر گفته را در محفلت یافتند
 سو کند بر اهل آن محفلت و اگر گفته را در مجمع و یا در شهر عام یافتند سو کند
 بر یکی واجب نیاید و در بیت در بیت المال **مسئله** اگر گفته را در میان در میان
 حوی قمرات یافتند که باب معرفت خون او بداند سو کند بر یکی واجب نبود و قول
 امام رفرد **مسئله** دو بیت و سو کند بر دیگری نزدیک است واجب نبود **مسئله** اگر در قول
 یکی از اهل ای محفلت است و دیگری در سو کند و در بیت از اهل محفلت ساخط بود و اگر
 یکی معنی کرد از اهل محفلت می بیند سو کند و در بیت از اهل محفلت ساخط نبود
مسئله اگر قومی با نفع رسیدند و از گفته که نشنید سو کند و در بیت بر اهل محفلت ابو یوسف
 ای بر آن که در وی یا بر یکی معنی از آن که در وی که در وی صورت بر اهل محفلت
 و بر آن که بی نفع و واجب نبود تا بیند اقامت کند **مسئله** اگر گفته او را سو کند میدهند
 سکوید که از گفته است او را سو کند و نهند گواهی که نشنید و بجز زنی که سو کند و دیگر را نهند
 اگر اهل محفلت گواهی میدهند بر یکی از این محفلت و یا بر یکی از محفلت و هر گواهی
 آن که باطل بود **مسئله** معانی جمع بعقد است و معنی عتبار است
 از و در بیت **مسئله** هر دو بیت که بنفس مثل واجب نبود بر عاقله واجب نبود

مسئله

یکهزار درم است و بجز این در پندره عالی دیگر ندارد و در مرض موت هر پندره را از اذکار در درم
تسلیه آرد اگر ارشاهان کنند بقیه در سه هزار درم است و اگر ورشاهان کنند در یک
درم است پس سالم در یک هزار و سصد و بیست و نه درم است که برای ورشاهان و ششدر و ششدر
و ششدر و در هر سه از وی ساقط شود و بجز در ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر
برای ورشاهان است که در سصد و بیست و نه درم و ثلث درم از وی ساقط شود و صورت در
مسئله است که مردی سه هزار درم دارد و در مرض موت برده هزار درم برای زید و وصیت کند
هزار درم برای عمر و وصیت کند و بجز این سه هزار درم عالی دیگر ندارد و وصیت در یک هزار درم
درم است باقی در ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر و ششدر
سه درم و ثلث درم دهند **اگر مردی وصیت کرد برای زید نصف بر خود و وصیت کرد**
برای عمر نصف بر خود و وصیت کرد بجز بقولی که وصیت کرده را در مالش از
بیان آن بدست درم باشد هر چند که خواهد بود بجز **اگر گفت که برای زید**
باز در آن مجلسی و با در مجلس دیگر گفت ثلث مال فرزندان و بجز در آن مجلس
و سومی در آن مجلسی و با در مجلس دیگر گفت ثلث مال فرزندان و بجز در آن مجلس
زید را نهد بیکسری **اگر ثلث در اهرم و با ثلث کوغندان برای زید و وصیت**
ثلث مال بملک شد و این ثلث باقی از در اهرم و کوغندان ثلث کل مال منوف پس تمام
آنچه از در اهرم و کوغندان باقی است زید را دهند و بقول زید و ثلث باقی ثلث
اگر مردی وصیت کرد ثلث جامعی برای زید و ثلثان جامعی بملک شد و با بیکسری
سنه و با بیکسری از سه برای وصیت کرد برای زید و ثلثان سنه و برای بملک شد و
مسئله زید را ثلث باقی دهند **اگر وصیت کرد برای زید هزار درم و او را در اهرم تمام**
و در اهرم دی است یعنی در اهرم بقدر دارد و در اهرم بقدر ثلث کل مال منوف پس تمام
ثلث منوف از درم بقدر دهند و اگر گفت ثلث از بقدر دهند و هر چند که از اهرم حاصل شود

که آن جامه که او در دست بر می داشت را بکنند که این جامه که در آن تو بودی بدان تو وصیت باطل نمودی
ورنه آن دو جامه باقی را با همی ب و همانا بکنند و گویند که میان تو وصیت کنیدی در این صورت
وصیت جائز بود و صاحب جید از این دو جامه در وقت دهند و صاحب جامه میان تو ثلث جامه
جید و ثلث جامه بر وی دهند **مس** اگر برای است هرگز میان دو کی یکی بزرگ و وصیت کو برای
زید بیک خانه موعین ازین سرای و سرای را قسمت کردند و این خانه موعین در وصیت
وصیت کننده او بعد از موت او و این خانه زید را بود و او برای خانه در وصیت کرد دوم آن
ورنه وصیت کننده مقدار آن خانه کمتر کنند و زید دهند و بقول خود اگر این خانه موعین در
وصیت موعی اختیار نصف آن زید دهند و اگر در وصیت بزرگ دوم افتاد مقدار نصف
خانه از نصف موعی زید دهند **مس** اگر یکی بزرگ و خانه موعین از سرای برای زید اقرار
کند در صورت نیز همان حکایت که در وصیت بود **مس** اگر وصیت کو بپسر ادرع موعین
از مال دیگر و صاحب مال بعد از موت وصیت کننده وصیت را اجابت کند و در ادرع
بموعی که داد بپسر بود و تو آنکه بدهد اگر چه اجازت گفت **مس** اگر دو بزرگ بر سر
قسمت کردند بعد از یکی آن اقرار کند که پدر را برای زید ثلث مال وصیت گفت
این اقرار در ثلث نصف او است و بقول زفر نصف نصف خود بود **مس** اگر زید
وصیت کو بکنیز موعین برای عمر و دیگر بعد از موت زید بپسری از وصیت فرزند او داد
وصیت آن ثلث بزرگ معنوی مادر و فرزند در دو عمر و او را بپسری از وصیت آن بزرگ
از ثلث بزرگ معنوی وصیت در ثلث در است باشد اول ثلث از بزرگ تمام کند و اگر
چیز مانع بود از فرزند تمام کند و بقول ابو یوسف محمد از پدر و پسر دهند **مس** اگر زید
برای کافر خود یا بر کفو که بپسری از وصیت کو و بپسری از موت زید را بگوید اول
و یا بپسری از او بدهد و وصیت باطل بود و معنی اگر بر کفو ادرع کفو و یا ادرع کند
چیزی کند و یا بر او اقرار کند بواجب و بپسری از موت کفو اول کفو یا از او بگوید
مس اگر بپسری از او بدهد و یا بپسری او یا بپسری او یا بپسری او در آن وقت او در آن وقت
و خوف بردن کم کند معنی صحیح بود تا اگر در این حالت چیزی بخشد از ثلث مال جائز بود و اگر بعد
از این صاحب فرار کند بعد از چند روز در صورت است او از ثلث مال معتبر بود

باب الحقیق اگر بنده را در مرگ موت ازاد کرد یا بفرستد و میبایست
 کرد هر تصرف درست و معتبر بود و آن از ثلث مال معتبر بود بمنزله وصیت بود و اگر ورثه
 اجازت کردند بنده سعادت کنند و اگر اولی میبایست کرد بعد از ازاد کردن از ثلث مال بیرون
 نمی آید میبایست اولی بود و اگر اولی ازاد کرد و عتق و میبایست زیاد از ثلث میشود هر دو
 برابر باشند و بقول ابویوسف و محمد در هر دو صورت عتق اولی باشد و بقول ابویوسف
 هر چند اولی است اولی باشد **مسئله** اگر وصیت کرد که بدین صد درم بنده ازاد کنند
 و یکدم ازاد نکند بطلان کند بر اہم باقی ازاد کنند و بقول ابویوسف و محمد بدین مائده
 ازاد کنند **مسئله** اگر وصیت کرد که بدین صد درم بیجار رند و یکدم ازاد نکند
 بدین مائده است بیجار رند از انجا که برسد اگر زند و وصیت کرد با ازاد کردن بنده
 معنی او بعد از فوت بنده جنایت گوید بولی جنایت دفع کنند و وصیت باطل شود اگر
 بنده را تا از خریدند و وصیت باطل شود و فدا در مال ورثه بود **مسئله** اگر وصیت
 کرد برای ازید و بنده را ازاد کند و زید میگوید که این بنده را مولی در حال وصیت
 ازاد کند قول در ارت معتبر بود و زید هیچ نرسد مگر از ثلث مال چیزی فاضل ماند
 یا بیشتر زید گوای دهند بر دعوی او **مسئله** اگر زید بجز دو یک پسر و یک بنده نداشت
 و مجرد دعوی کرد بر پسر زید از پدر تو امام دانستم و بنده دعوی گوید پدر تو مرا ازاد
 کرده است و ارت بر او را تصدق کرد بنده در قیمت خود سعادت کند و انرا
 لغیرم دهند و بقول ابویوسف و محمد هیچ سعادت نکند **مسئله** اگر بجهت خدا در تقاضای
 وصیت گوید قرأ فی بلا مقدم دارند اگر او مؤخر ذکر کرده است چون حج و زکوة
 و کفارات و اگر حقوق خدا را در وقت برابر اند هر چه بوسی مقدم دانست همان
 را مقدم دارند **مسئله** اگر وصیت کرد که موصی له لایق باشد تا از غیر وصیت کننده
 سوار بر ای حج شود و اگر ثلث مال از شهر وصیت کننده ممکن میشود که اجیر کند برای
 حج از انجا که ممکن باشد اجیر کند که حج او **مسئله** اگر از شهر خود به نیت حج بیرون آمد
 و در راه بمیرد و وصیت کرد از جهت او حج بیارند واجب شود که از شهر او حج بخاز کنند

و بقول ابو یوسف و محمد از اینجی که رسیده است صحیحی دارند و بعضی خدایان از دیگر میگرد
در راه بود **ما وصیت** اگر بر از همسایگان و گسست کوهی و وصیت کوهی

مقبول او باشند و بقول ابو یوسف و محمد هر که سگ است در آن محله و در محله محله میشود
در وصیت همسایگان داخل بود و بقول ابن فرج حواری تا جهل خانه بود از اهل خانه **مسئله**
اگر وصیت کوه برای اهل رعی حوران هر قرابتی که نگاه او بازند او حرام بود زری
وصیت در اید و اگر برای اخوان یعنی دامادان و وصیت کوه زری که زلف زرم
محرم او بود زری و وصیت داخل بود و اگر وصیت برای زید که در آن مسجی و وصیت
بود و بقول ابو یوسف و محمد هر که در عیال او بود و اگر وصیت برای آن زید کرد اهل
بیت او مسجی و وصیت شوند و اگر وصیت برای جنسی او کرد اهل بیت پدر او مسجی
وصیت شوند

مسئله اگر وصیت برای اقارب و یا برای ذمی قرار
و یا برای ذمی ارحام و یا برای ذمی انساب کرد اگر از ذمی ارحام محرم نزد دیگر
بود او مسجی و وصیت بود او مسجی و وصیت بود در بنو صیت مادر او پدر او فرزند
و وارث در نیاید و دو کسی از اقارب و یا بیشتر تمام و وصیت برای مسجی نشوند اگر
وصیت برای اقارب بود و وصیت کننده فلاو عم و دو خال است و وصیت لا دو
عم برین و اگر یک عم و دو خال است نصف عم بر دو خال برین و بقول
ابو یوسف و محمد چهار حصه نصف بر یکی نگاه حصه از وصیت برین و اگر عم و یک عم
است نصف عم لا بود و نصف عم **مسئله** اگر وصیت کوه برای ولته فلان فلان
مرد وزن برابرند و اگر وصیت کوه برای ورثه فلان مرد و دهم بر دو زن یک حکم کرد **ما الوصیه**

ما الوصیه خدمت العبد و العبد و الثمره اگر وصیت کوه خدمت بنده خود و سگ
خوف برای زید مدتی معلوم در وقت باشد و همچنین اگر وصیت کرد خدمت بنده خود و سگ
خوف و عینه حاضر بود و اگر بنده از ثلث مال بیرون می آید بنده را زید تسلیم کنند تا او را
خدمت کنند بولک مدتی که معنی کرده است در مسئله اول و یا بیست و مسئله دوم و اگر از ثلث
مال بیرون نمی آید ورثه را در وقت خدمت کند و بگوید بگو و بعد از موت زید ورثه
وصیت کننده باز کرد و اگر زید در حیات مالک بنده محمد و وصیت باطل بود **مسئله**
اگر زید وصیت کوه عبود یا خوف را بر عم و اگر عمر و لا همی عبود را کرد که وقت موت زید بود

و سوره دیگر که بعد از این موجود است را بود و اگر زید گفت سوره یاغ و خود عمر و او وصیت کردم تا
 آنجا بود سوره فادام که عمر و زید با یکدیگر بودند و زید با عمرت یاغ خود را می خورد و وصیت
 کرد او وصیت نمود و او نیز عمر در راه اگر بگوید ذکر نکرده و اگر لفظ کو گفتند و یا
 بگوید لفظ و یا لفظ که عمر و وصیت کرد و در حالت موت زید بود بود همان
 عمر و زید اگر لفظ بگویند ذکر کرده باشد **باب در صفت زیدی که برای**
توفیق بود حاله صحیح است با کثرت رحمت بعد از موت او مرثیه گوید و اگر وصیت
 کرد ملک مال برای زید کلمه یا کثرت زید از وصیت از ملک مال در دست باشد
 و اگر وصیت که برای او را کثرت برارند و از ملک مال وصیت برای توفیق
 معنی درست بود و بقول ابو یوسف و صحیح باطل شود **مسئله** اگر حربی در در اسلام
 مامان در آمد و تمام مال خود را برای مسلم و یا برای ذمی وصیت کرد جایز بود **باب خصوصی**
 اگر زید عمر و او می کرد و این حضور زید وصیت قبول کرد و حضور او را ذکر کرد و اگر
 حضور او را ذکر کرد زید بعد از مردن زید فروختی که زید عمر و را بمنزله قبول
 وصایت بود و اگر عمر و بعد از مردن زید گفت قبول کنم بعد قبول که جایز بود **مسئله**
 اگر قاضی بعد از مردن او را از غنیمت وصایت بیرون نیآورده باشد و بقول
 امام زفر اگر در غنیمت زید گفت که قبول کنم در وصایت او یا بعد از موت او بعد
 قبول میکند وصی نباشد **مسئله** اگر مسلم اگر بیزه و یا کافر یا یا فارق را وصی کرد قاضی
 این را معقول کند اگر بیزه خود را وصی گوید و ورثه او را وصی قرار ندهد و اگر
 درست نبود و بقول ابو یوسف و صحیح جایز نبود **مسئله** اگر بیزه خود را ورثه یا بیزه خود را
 جایز نبود و اگر وصی در قیام خود از وصایت عاجز شود قاضی وصی دوم نیز لفظ
 کند تا هر دو لفظ کند **مسئله** اگر حربی را وصیت کرد یکی در غنیمت و دیگری دوم
 نتواند که لفظ کند مگر در مال محدود و آن تجزیه نیست و حقیقت لفظ
 حریک طعام و پوشش برای صغار و قبول همه برای صغیر و زکات و دفع تعوی

که بر موصی بودست و کذا درون و ام تقفید وصیت معینه و از او کردن بنده موعود
و وصیت کردن در حقوق میت و بقول ابو یوسف هر یک از بی دو وصی تواند
که بی وصی دوم در صلح اینان لقمه کند **مسئله** اگر وصی دیگر را در وصی که از بی وصی
دوم بعد از موت وصی اول بر سر بر دو ترک وصی باشد و بقول شیخ محمد که میت
اول وصی نباشد **مسئله** قسمت وصی از جهت ورثه با بی وصی که جاز بود و از
جهت موصی که ورثه جاز نبود قاطب اگر وصی با ورثه قسمت کرد و نصیب موصی
که را نصیب کرد و بدست مملکت شد موصی که رجوع کند ثلث کلیمه ترک مانده است
مسئله اگر وصیت صحیح که دو وصی با ورثه قسمت کرد و معتدلی که در آن توان
که از مال میت بسته و بدست وصی مملکت شد و یا که در هر دو خواهد که آن
مال بدو داد و بدست وی مملکت شد ثلث بقیمه مال از ترک میت صحیح است که کند
و بقول ابو یوسف اگر ثلث مال منفرق شد باقی مال رجوع کند و اگر تمام بسته
شد آن مقدار که ثلث تمام بود و در باقی مال رجوع کند بقول امام محمد در هر دو
حالی رجوع کند **مسئله** اگر وصی وصیت کرد ثلث مال برای زوجه غایب و باقی با
ورثه قسمت کرد و نصیب زید بسته بر یوسف **مسئله** اگر وصی بنده از او ترک فرست
در غیبت غیر جاز بود **مسئله** و اگر وصیت کرد بنده از بی وصی و زوجه و بیهای
ان صدقه دهد وصی بنده را بدست زید فروخت و بیهای ان بیعتی که بودست و مملکت
و مستحق بران بنده استحقاق آورد و بر دو وصی بیهای بنده برای مشتری ضمانت خود
در ترک میت بدان رجوع کند و همچنین اگر وصی بنده ضعیف را فروخت و بیهای
ان بیعتی کرد و بدست او مملکت شد و ان بنده را از مشتری کرد مشتری بر
وصی رجوع کند و بیهای که بدو داده است و وصی در مال ضعیف رجوع کند
و ضعیف بورش رجوع کند بجهت خوف **مسئله** اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر
در وصیت یتیم است جاز بود **مسئله** اگر وصی کالای یتیم را فروخت و با بمال یتیم کالای خرید
برای آن جاز بود و نیز برای سایر جاز نبود و اگر وصی در مال وارث غایب یا بی وصیت جاز بود

۱۵۹
 عقار **مسدود** در مال بستم تجارت کند جایز **نقود** در بعضی در مال بستم ای
 است از حد و بقول شافعی حد اولی است **مسدود** اگر پدر کسی او هم بکند و چون پدر بود
فصلی الشهادت اگر دو وصی گواهی دادند که میت زنده را با ما وصی
 کرد اینده است این گواهی باطل بود و همچنین اگر دو وصیت گواهی دادند که
 پدر زنده را با ما وصی کرد اینده است این گواهی نیز باطل بود مگر زنده و عوی
 کند در هر دو صورت که میت با وصی کرد اینده است **مسدود** اگر دو وصی
 گواهی میدهند برای وارث صغیر مال یا برای وارث بالغ بمال میت این
 گواهی باطل بود و بقول ابویوسف و محمد بن یحیی **مسدود** اگر دو مرد گواهی میدهند
 زنده را بر کسی که میت هزار درم و ام یا هفت است و زنده عمر و نیز گواهی میدهند برای
 گواهی که نیز هزار درم بر میت و ام یا هفت است گواهی مرد و فریق مقبول بود و اگر
 برای یکی از این دو طالق در وصیت میت برای فریق گواهی میدهند مقبول نباشد
کتاب احتسابی خسته است که او را فریق و ذکر باشد و اگر از ذکر بول کند
 گوید که بعد و اگر از فریق بول کند اینده بود و اگر از هر دو راه بول کند حکم مر
 سابق است و اگر بر بول کند و هیچ کدام سابق نبود خسته منکحل بود و
 کثرت بول را اعتبار نیست و بقول ابویوسف و محمد از راهی که بول بنشیند هم
 حکم **مسدود** چون خسته بالغ شد و زنی او بر ملک آمد و با بزرگ و وصول مستواند
 که مرد بود و اگر خسته را التماس نکند چنانچه زن را ظاهر شود و با بزرگ است
 بر فواید یا حیض دید و یا حمل گرفت و با او زوطی متواک که او خنوع حکم نکند و او و
 اگر هیچ علامتی ظاهر نشد یا هر دو علامت پیدا اند اینها **خسته** منکحل بود و حکم
خسته منکحل است که در نماز قعود زلف مردان و پیش از نصف زمان با دست چون
 احمد ابامام کند و کثرت او التماس تا او را خسته کند و او را مال نیست از بیت مال باشد

و چون کنیز او را خسته کرد باز بفرود آمد و بهای آن در دست امان رساند و در صورت از نصیب
مرد و زن همان بود که اندکی بونا اگر خنجر خورد و یک بر و یک خنجر را که است هر کس میان
السلام بر کسب و قیمت بگوید و در کسب هر کس و در کسب هر کس و در کسب هر کس و در کسب هر کس
از نصیب زن و بی از نصیب مرد و بهند و این قول است فاعل قول ایوسف و محمد خنجر را بی
بعت سهم قیمت کند پس از کسب و خنجر را سهم دهند و بقول محمد و از سهم قیمت
کند پس از سهم قیمت سهم و خنجر را سهم دهند

مسئله چهار اگر کسی کنک و وصیت نام یا غیر آن خواند و گفتند که با آنچه در بی نام است
بر تو گواهی نمیدهم و این کنک آن است پس هر که لغم و یا لغم نیست و دست
مانند و این اقرار باشد فاعل که در کسب کفای زبان او گرفته میشود او هم کنک
مذاد و تا اگر نام و وصیت یا غیر آن بکسی او خواندند و او بپس از آن وقت که بوی
لغم و یا لفظ لغم نیست اقرار باشد و بقول لغم اقرار باشد **مسئله** اگر کسی
و نوشتن کنک در وصیت و لجاج و طلاق و بیع و نکاح و فسخی مجزله اقرار است
و جائز است که این اقرافات را بان رفت و نوشتن قبول کند فاعل در کسب
زنان جائز است **مسئله** اگر کنک را قذف کردند یا با آن است
قذف که در هر دو صورت حد نرسد **مسئله** اگر کسی در آن نوع مذبح و بعضی
مردارند و معلوم است که مذبح کدام است اگر مذبح بیشتر باشد بختری کند
و خوردند و اگر مردار بیشتر خوردند و بقول شافعی در حالت اختیار روان باشد
که بختری خوردند اگر مذبح بیشتر بود **مسئله** اگر جامه بر بلند بود یا جامه بک
بچند و تری جامه بلند در جامه بک میدانند بکند چنان است که اگر بشنند
ایچ بکند جامه بلند شود و اگر کسی بکند خون تر شد و در آن انداختند و خون را زایل
شد و آن سر خوردی ساختند روانند که خوردند و این بوقعت جای شستن لفظ
مسئله اگر سلطان مزاج رضی مالک زنی را داد جایز بود و اگر زنی را داد

روان باشد اگر سلطان زمینا مملکت را بقومی و لغت خارج دهد جائز بود اگر روزه ماه
 رمضان قضا میداشت و لغتی روزگار و جائز بود چنانکه اگر نماز قضا کند و نیت اولی
 و با آخر صلوة که بر نیت میکنند جائز بود و اگر روزه دومه در قضا نیت میکنند
 تصبی روز از یکجا میکنند و ابا بلند اگر روزه در اب و این دوست خود بود
 میرد کفالت و اجابت و اگر اب و می خورد دست او بود کفالت و اجابت
 بعضی صاحبان در راه گنم بشوند و دیگر از ترک آوردن حج عذر بود و اگر زن را گفت
 تو زن منی و آن زن گفت که منم نگاه منعقد شود اگر زن را گفت خودی
 را زن من کرد ایندی وزن گفت که او ایندم و مرد گفت بد زنی نگاه منعقد شود
 اگر مردی گفت دختر خودی را به پسری از زانی داشت و او گفت دانستم نگاه
 منعقد شود اگر گوید در خانه زن با زن کسی است زن خود را منع گوید از در آمدن این
 زن ناشره بود و اگر این زن در خانه معصومیت و در این از در آمدن و در خانه معصومیت
 منع می آید ناشره بود اگر گوید مسکود که با کبرک تو سی لوم و می آید مادر
 خانه عجله ساکی خود نواند اگر زن مسکود که ما طلاق ده شوهر گفت داده کرد
 کرده که و با لقمه با دو کرده مادر اگر نیت طلاق داشت واقع شود اگر گفت داده
 است و کرده است طلاق واقع شود اگر نیت نواله بود اگر گفت الهی ذکر کرده الهی
 طلاق واقع شود اگر نیت کرده باشد اگر زن را گفت دی مرا از این دنیا دوری
 و یا گفت بهم عمر اگر نیت طلاق دارد واقع شود و نیت طلاق واقع شود
 اگر زن گفت فله زمان کنی اگر از لول طلاق و اگر گفت حمله خودی کنی او را طلاق
 بنالند اگر زن شوهر را گفت کای بی ترا بچشمی مرا چنگ باز دار اگر شوهر طلاق
 گفت مهر زور است قطع شود و اگر طلاق گفت مهری است قطع شود اگر شوهر بگوید
 گفت ای ما مالک من و یا کبرک را گفت که من بیده تو ام از این بود اگر گفت منی
 شوکتی که این کار نکرده اگر در لول که گویند خدا نوری است و اگر گفت منی شوهر
 است طلاق همان لازم بود اگر گفت در روح گفته ام لصدیق نلسد اگر گفت

مرا لو کند چنان است که این کار بکنم اقرار بود بگویند **مطلق** اگر با بیع نکند بگوید
با بیع نکند بگوید بیع بود **مسئله** عقاری که در خصوصیت میکنند از دست بیعی العدمی
نیاید تا بعد از بیع در آن عفار نیاید موافق دعوی **مسئله** اگر عقاری در ولایتی
نسبت حکم قطع در عفار **مسئله** اگر قاضی در حادثه حکم بگوید بگوید بعد میگوید که از
حکم عفار صحیح و یا میگوید که مرا چیزی دیگر ظاهر شد و یا گفت در تبلیغ کواهی بیع
و یا گفت که حکم باطل است و یا مانند آن گفت این سخن معتبر نباشد و حکم اول نافذ
باشد اگر بعد از آن صحیح و بعد از آن شهادت مسقیم **مسئله** اگر قاضی را بهتانی کرد
بعد سپید از مردی چیزی پس دیدان اقرار کرد و آن را او را و بیع او میگویند
و او نمی بیند کواهی آن در است باشد و اگر چیزی سفید بود او را ندیدند کواهی در
باشد **مسئله** اگر بیع عقاری را در وقت وقوع خون بزدان حاضر بود و علم دارند
بیع بعد از آن خون و نداد در آن عفار و بیعی میکنند و بیعی آن که نشوند **مسئله**
اگر زن مهر را ببرد بچند و ببرد و در شتر زن از شوهر او مهر طلب کردند و گفتند که
در مرض موت مهر بخنده بود و شوهر گفت که در حالت صحت بخنده بود قول شوهر معتبر
بود **مسئله** اگر بیع اقرار بود بیع یا بیع اقرار بعد میگوید که در بیع اقرار کواهی بیع
مقرر نکند بگوید که این معرور بی بیع اقرار کواهی بیع است و بیع بیع باطل می
گفت بر و بیعی بر بی است که معرور را نکند و بیع و بیع بی بیع و بیع بیع و بیع بیع
تا بی بیع اقرار کواهی بیع معقره تسلیم کند **مسئله** اقرار بسبب بیعت تا اگر بیعی
ملک میکنند بسبب مجرد اقرار درست نباشد **مسئله** اگر گفت ترا و کمالی که بیع بیع
این کالا و بیع بیع او و کمالی **مسئله** اگر زن عفر را و کمالی کرد و بیع بیع
در بیع بیع بیع بیع که معقول کند **مسئله** اگر گفت ترا و کمالی که بیع بیع بیع بیع
بر وقت که ترا معقول کنم باز و کمالی باشد اگر خواهد که معقول کند بگوید معقول
که بیع بیع بیع بیع که معقول کنم باز و کمالی باشد اگر خواهد که معقول کند بگوید بیع بیع بیع بیع

وکالت معلوف و معوزی کردم از کمالت منجرت **مس** قبض کردن بدل صلح شرط است که صلح
 لذتی بدین حلاف جنب بود و اگر شرط است **مس** اگر مردی بر کودک دیگری سرای کرد و در
 او صلح کرد بر مال کودک اگر مدعی را کوه موجود صلح درست باشد اگر تمیل قیمت را
 لغایی بر بود و اگر مدعی کوه ندارد و با کوهانی فالق دارد صلح جایز بود **مس** اگر مردی گفت
 که مرا کوه نیست بعد کوه آورد و با کوهت که مراد بری صادره کوهایی است بود
 کوهایی ولو در هر دو صورت کوهایی نبود و بقول ابو یوسف و محمد کوهایی نشوند
مس اما کسی که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردی را بر سرایی که مردمان
 می آیند ببرد و نفع قطع کند اگر بگذرد بندگان زمان نزد آن شخص و سلطان معاهد
 کرد و لغایی نکرد که مال او فروسند و مال او را از وقت باشد **مس** اگر زنی را بر سر
 سر سینه زد تا شوهر را مهر کند اگر ترس نبوده قدرت کردن دارد و بگردد دست
 نباشد **مس** اگر زنی را از راه کرده بخیل کردن یا شوهر خود صلح کرد طلاق واقع شود
 و مالش قطع شود **مس** اگر زنی مردی را بر شوهر حواله کرد بعد شوهر او را بر شوهر
 درست نباشد **مس** اگر در ملک خود جاهی یافت و با مال او بیعت و بدان
 در دیوار است به او داده آن شوهر به طلب کند که ایضا را او در کند بگردد
 بر آنچه دور کردن شاه و اگر بدان بیعت و در آن بیعت بود در افتاد تا او آن بیعت
 واجب شود **مس** اگر سرای خود را عمارت کرد مال خود بر صورتی ملک عمارت
 زن مانند و آنچه عمارت عجز از شوهر است **مس** اگر شوهر بر شوهر زن
 کرد شوهر بر زن سرایی زن عمارت کند در صورت شوهر بیعت و اگر شوهر عمارت
 اگر مردی غریب حق را گرفت و دیگری از دست او را نگرفتند ضامن شود
مس اگر بدست زید مال مردی است و سلطان زید را گفت که این مال را بخر

مس

مس

داری
حال

و اگر دست تو خوابم برید و بخواه خوب خوابم زد پس ز پهلوی را سلطان و اوصاف
 شود **مسئله** اگر دام را در قفس انبساط و تا حمار و وحش را عهد کند و بدان و این حکمت است
 دوم روزی چهار وحش را بخروج مردم یافت خورد **مسئله** اگر گوشت خورد و باغیان
 خوردن شرکین و حصه و عذوق و منانه و تلخی و خون رنجت نده و ذکر
 و تخاصم الصلوات بکوه است **مسئله** حافظت که قائم مال عیب و کودکی و لفظ
 و ام و **مسئله** اگر کودک که حشفه او نماند است حیاتی گوید او را بنده گمان کرد که
 حشفه کرده است بویست و ز می توان برید مگر بیخ ننگ در نزد حشفه ننگند همچنان
 اگر بری السلام آورد و اهل بصارت ننگند که این بر طاق حشفه کردن نماند
 او را نیز ننگ در نزد حشفه ننگند **مسئله** وقت مسخ برای حشفه کردن و حشف
 سالی است **مسئله** یعنی در سج کردن در دو اینک است و شتر و دام و غیر
 فرستادن حافظت فلان اگر در دو جانب باشد خرام بود و از یک جانب
 حلال است **مسئله** صلوات گفت بجز بنام علی السلام و فرستادن بخاطر
 شود مگر بطریق طبع عطا و اذن با اسم و روز مهربان جانب است
مسئله ای سینه بپوشد کلاه و مزدوب است بپوشد کلاه
 و فرو کواشتی و نیاله دستار میان دو کف یا میان است
مسئله حافظت مر جوان عالم بپوشد بپوشد هر چه حاصل
 یا بد که حافظ قرآن در چهل روز قرآن ختم کنند

کتاب الفهرست

زک

بسم الله الرحمن الرحيم

فان الفرائض از ترکه میت سهمیه و تعیین می نمایند
 بعد از ان وام میت ادا کنند بعد از ان تنفیذ وصیت کنند
 از ثلث مالی با اجازت ورثه بعد از ان ترکه میان ورثه
 قسمت کنند و ورثه بر سه نوع است اول صحب و رض است
 و آنکه است که سهم او مقدر است بیک از ان پدر است
 و نصیب او یکس در حالتی که میت را فرزند و یا فرزند زوجه
 و دوم از اصحاب و ارض حد صحیح او آن که است
 که در نسبت او میت مادر متخلل نباشد چنانچه پدر پدر و جد حکم
 بر دارد اگر میت را پدر نباشد مگر در دو صورت یکی آنکه مادر
 میت با وجود میت ثلث از باقی متروکه برود و اگر میت
 بر نبود و جد باشد مادر میت ثلث از تمام ترکه برود و دوم

ح

آله اکمیت را پدر و جد پدری با وجود پدر است
 میراث نمیدهد و اکمیت را پدر نباشد و جد پدری باشد هر یک
 نصیب خود بود و وجود جد پدری نسبت به جد پدری میراث مرد
 و از میراث محروم نشود جد پدری صحیح محله برادران و خواهر
 نسبت را محروم گردانند از ترکه میت و فتوی ممبر نیست و فتوی
 آملی پور و محمد شافعی و مالک محروم نکردند برادران و علقه
 و عسانی را بیوم از اصحاب و ابیض مادر است و نصیب دولت
 است در عالمی که میت را فرزند و یا فرزند پسر نبود اگر فرزند و یا
 دو کس از خوهران و برادران و بوجود ایشان مادرش ^{سبب} محروم
 بود و اکمیت زن و مادر و پدر گذاشت و یا شوهر و مادر و پدر
 گذاشت در هر صورت بعد از ای نصیب زن و شوهر آنچه باقی
 بود دولت ماقور مرد و زن پذیرد و چهارم از اصحاب و نصیب
 جد است و نصیب ضرات صحیح هر چند که باشند محروم است و چهارم
 صحیح است که در نسب او بمیت جد فاسد و میمان نباشد

م

ای

یعنی مادر چید فاسد جده فاسد است او از اصحاب فرائض است
 و جده که نسبت از دو همته فراتیه دارد با جده که نسبت فراتیه از
 یک جهت دارد برابر است در میراث یعنی سلسه میانی هر دو
 مساوی باشد و بقول محمد رحمه الله سلسه جده بر دو جهت فراتیه
 است و یک جده از سلسه جده بر دو جهت فراتیه دارد و جده که
 دو همته فراتیه بود چنان بود که پس از او دو دختر و دختر او را کفاح
 کرده باشد و از ایشان فرزندی موله شود این فرزند را این جده
 مادری بود و جده که یک جهت دو همته فراتیه بود پدر او را
 جده پدر بود و مادر او را جده مادری بود و جده که یک جهت بود
 یعنی پدر او را جده مادری جده که نزدیک است نسبت محرم
 و محرم گرداند جده را که دو فرزند از میت و از میت مادر گذار
 به جده است محرم شوند بیم از اصحاب فرائض شوهراست
 و اول صف میراث بر دو جهت و فرزند با فرزند پس بود اگر چه فرزند

شوهر راج نبرد ششم از اصحاب و ابی زین است نصیب
 راج است از ترک شوهر و اگر شوهر را و زنده و یا فرزندان را بود اگر
 فرزند زن من بود معتق از اصحاب و ابی دختر است
 و نصیب او نصف است از میراث و اگر دو دختر و یا سه یا
 نصیب ایشان ثلثان بود اگر یکی از آنها را که میت را بود دخترانه
 عصه که اندک بود و عصه مرد و هر دو دختر یک عصه مرد و فرزندان
 حکم فرزندان است و اگر در حالتی که میت را زنده نباشد ذکر جای
 ذکر و اناث بجای اناث و بوجود میت فرزندان محسوب
 بود میت هشتم اگر دختر و پسر یک داشت دختر نصف از ترک بود
 باقی پسر بود و اگر میت را دختر و دختران پسر اند نصفی دخترانه
 مرد و دختران پسر یک برند و اگر میت را دو دختر اند دختران
 پسر محسوب شوند و هیچ میرند مگر بالذات آن و یا فرزندان
 پسر بود این عصه که اندک بود دختر را که برابر او بود و یا مال
 از او نصف بشرط که آنرا در ترکه سهم معینی نبود و هر دختری

و نو تر اند از در نفع محروم شویم لهم اصحاب
 و انفسی خواهر مادر و پدری است و خواهر مادر و پدری
 حکیم و دختر صلح و لطیف دارد از است و دختر نباشد نفعی
 از محبت تک خواهر مادر و پدری گذاشت نصف میراث برد
 داد و خواهر مادر و پدری و باز ناله از آن گذاشت نشان
 که بر نرد و اگر با خواهر آن مادر پدر برادران باشند خواهر آنرا
 عصبه که داد بر او و سهم مرد و خواهر یک سهم بود و لهم اصحاب
 و انفسی خواهر پدر است و حکیم او حکیم دختر است نفعی با وجود
 خواهر مادر پدری خواهر پدری نصف میراث تک خواهر پدری
 سسکی برد و اگر محبت را دو خواهر مادر پدری باشند خواهر پدری
 محروم شود و اگر محبت دختر و پاد دختر لبر دارد و خواهر آنرا
 شوند باز هم دو و در لهم اصحاب و انفسی خواهر و
 برادر مادر است که از آن سسکی برد و اگر دو و باز ناده

از آن مائند ملت برند و برادر مادر همچون خواهر مادر
در سمت بعینه ملت نیز که میان ایشان خواهر و برادر باشد
بمناصوبت شوهر خواهران و برادران با و جمعاً پس است
و یا پس نسبت آنچه و براند و با و جمعاً بر و جد آنچه باشد
لود محروم شوند و دختر نسبت محروم نکند مگر برادران و
خواهران مادری نسبت را دوم از ورته عصبه است
و عصبه آن بود که اگر یکی است کل بر دو اگر با و بی صاحب
انچه از صاحب فرض ماند عصبه بر دو و اولی عصبه است بعد
پس آنچه فرودتر است و بعد از ایشان اولی پدر است بعد
جد پدر اگر مالذکر است بعد برادر مادری پدر بعد برادر
بدر بعد برادر زاده مادر و بدر بعد برادر زاده پدر
بعد عم مادر و پدر نسبت بعد عم پدر نسبت بعد
پس عم مادر و پدر نسبت بعد پس عم پدر نسبت اعوام

بکسر خود

مینت بعد اعام جد میرت بمیرت نرهب بقده ازاد کننده
 بقده عصبه ازاد کننده بن نرهب مذکور زمانا که لصب اشان
 لصف و یا نلسان است با برادر خود عصبه شوند و زمانا که او را لصف معانی
 میرت و برادر او عصبه است اشان نول و برادر او عصبه کنند چون
 هم عصبه کام مال هم بود و هم راجع نرهد هر که و است او
 بمیرت لصب عصبه است با وجود آن شخص میراث نبردند
 فرزندان مادر که اشان با وجود مادر میراث نبرند
 محسوب دیگر امواج محسوب کنند چنانچه دو کس از برادران و خواهران
 از میراث که باشند با وجود پدر میراث نبردند اما برادران
 محسوب لصفال کنند از لصلت نر که لصبه کسانند و محروم از
 میراث لصب رقبته و غلام و یا لصب کشتن عیاشت
 و یا لصب اختلاف بین و لصب اختلاف و از حرب و دیگر امواج
 محسوب نکنند چنانچه از میراث را در مادر است در دار و با از

میراث میرت مرد از اسلام محرم بود و دیگر از محرم
کافر از کافر میرت است و نسبت هم الزوجه
میراث برود چنانکه مسلمان از مسلمان و از کافر از میراث
کافر محرم است آن نسبت محرم کننده بود از زنی
کافری محرم را نکاح کرد هر یک از ایشان نسبت نکاح
میراث نبرد تا اگر محرمی و دختر خود را نکاح کرد و
دختر نسبت نکاح و دختر است میراث برد قاتل نسبت نکاح
میراث نبرد و زنی که از زنا بود و فرزندی که در و
معامل کرده باشند از مادر میراث برد و از پدر میراث نبرد
اگر مردی عمر و زنا حاصل گذارست بر او حمل نصیب
بیک سیر موقوف دارند و فتوی هم میراثست و اگر اکثر از
حمل بر او آمد و میراث میراث برد و اگر کمتر بیرون آمد و
میراث نبرد و بقول ابیحییف رحمه الله علیه نصیب همه است
السلام بود

برای محل موقوف دارند و بقول محمد نصیب لیه موقوف
 دارند اگر دو قریب یکی عرق شدند و با سوخته شدند
 و تقدیم و تا خبر معلوم نیاید یک از ایشان دیگران میراث نمرد
 مگر ترتیب مردن آن معلوم نشود اگر زن و شوهر
 بر یکی عرق شد و هر یک برادر گذاشتند مال زن برادر او برد
 و مال مرد برادر او برد نوع سووم از ورثه ذورحم است
 و او فراتر است که نه صاحب فرض بود بوجه عصبه و حکم
 ذورحم آنست که با وجود صاحب فرض و عصبه میراث نمرد
 مگر با وجود منکوصه و با شوهر میت اگر بعد استیفاء نصیب آن
 نر که مانند ذورحم بر ذریه که رو برایش جان نرست و بقول مالک
 و شافعی ذوالدرهم را میراث نرست و نر که در بیت المال نهند
 ترتیب دوی الدرهم چون ترتیب عصبه است و هر که در
 فراتر درجه نر دیک است بمیت او راجح او بی تر بوجه چنانکه

دختر دختر اولی بود و دختر و دختر و دختر و اگر در فرایق برابر اند
بر که اصل او وارث بود و اولی بود یعنی وزند عصبه و با صحت
فرض اولی بود چنانکه دختر دختر لیه اولی از لیه دختر دختر
و در صحتی که نسبت قرابت مختلف باشد قرابت در دو
بر دو قرابت مادر یک حصه بود و اگر اصول منفق اینست
بر ابدان کنند چنانکه چنانکه لیه دختر و دختر دختر گذاشت
نیز که میان این سه حصه بود لیه دو حصه بود و دختر یک
حصه با اتفاق و اگر اصولی مختلف اند عدد از ابدان که نزد
وصف از لطفی که مختلف شده است مادر دختر دختر و دختر
لیه دختر گذاشت بقول ابوالوفی رحمه الله علیه مال این
مناصفه بود باعتبار ابدان و بقول محمد بن یوسف دو حصه
دختر لیه دختر بود و یک حصه دختر دختر دختر بود باعتبار
اصول و روایت مشهور در جمیع دوی اللام ایام حقیقه

ارام

الط

صلح الدعوه و قول محمد است و فتویٰ برین آورد میگوید امام
 اسیطی پرا نقول است که قول ایابوسف اصح است و در محیط
 آورده است مشایخ بخارا قول ایابوسف گفته اند در جنس این
 این مسایل اردو فرزند دختر و دختر و دو فرزند پسر دختر گذاشت
 بقول ایابوسف هر که بر ایدان قسمت کنند بر شش سهم هر دو
 مردی زاد و دو سهم هر دو دختر بر ایک سهم و بقول محمد
 باعتبار اصول قسمت کنند که در دختر دختر و پسر دختر گذاشت
 دو حصه از هر که پسر دختر مرد و یک حصه دختر مرد و پسر الخیه
 پسر دختر رسید میان ورتة او بر شش سهم قسمت شود پسر
 دو سهم و دختر را یک سهم و الخیه هر دختر رسید میان ورتة او
 با نمر بر شش سهم قسمت شود پسر زاد و سهم و دختر را یک سهم پس
 قسمت ارنه شود سهاج که در ورتان مذکور است
 شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و سدس و اقل منجز

صفت دو است و اقل محرج ربع چهار است و اقل محرج شش
هشت است و اقل محرج ثلث و ثلثان سه است و اقل محرج
سدس شش است و اقل محراج کسور مخلوط مخلوط یک بعینه
الاجزای است بود که از وی نصف و ثلثان و ربع و سدس
آید کم از در آورده نباشد و اگر محرج صحت است که از وی نصف
و ثلث و ربع و شش و سدس آید کم از است و چهار شود
اگر در محرج سهم زنانه حاصل بود ربا که کند و این عمل حرام است
شش سهم عمل کنند تا یافت چنانکه زیاده بود و شش
و دو خواهر مادر و پدر گذاشت و نیز شش سهم را عمل
کنند تا هفت چنانکه با وفات یافت شود و دو خواهر
مادر و پدر و برادر مادر گذاشت و نیز شش سهم را عمل کنند تا نه
سهم چنانکه زیاده بود و دو خواهر و دو برادر
و دو برادر مادر گذاشت و نیز شش سهم را عمل کنند تا ده سهم
چنانکه

چنانکه زینا بمرد شوه و دو خواهر مادر و پدر او و دو خواهر مادر
 و مادر گذاشت دوازده سهم را عمل کنند تا بگیرند
 چنانکه مردی بمردیک ن ~~گذاشت~~ و دو خواهر مادر و پدر
 و یک برادر مادر گذاشت و نیز دوازده سهم را عمل کنند تا بگیرند
 چنانکه زینا بمرد شوه و دو دختر و مادر و پدر گذاشت و نیز دوازده سهم
 را عمل کنند تا مغده چنانکه مردی بمردیک ن و دو خواهر مادر و پدر
 و دو برادر مادر و مادر گذاشت بست و چهار را عمل تا
 بست و مفت سهم بیکبار چنانکه مردی بمردیک ن و دو
 دختر و مادر و پدر گذاشت و این سله را منقسمه گویند که از امیر
 المؤمنین عیاری المدینه برسدند و او بر منقسمه بود و جواب گفت
 بست یک سهم حصه از یک طالبه که شوق و میان سهام و
 روسی آن طالبه موافقت بود همین موافقت از عدد روسی
 آن طالبه که بر آن کشته است در اصل سله ضرب کنند

چنانکه صحیح مرد و ماور و پیروده دختر گذارست و اگر مبارک
و همام ایشان موافقت نباشد ملک مباحثه نباشد تا نام عدد
روسی آن طالبه در اصل مسئله که فرض شود است ضرب کنند
چنانکه زیاده و شور و بیخ و هر بزرگ گذارست اصل مسئله
از شش سهم بویا بقیه سهم عمل کنند تصحیح مسئله از بیخ
سهم شود اگر که مسعود بود یعنی بر دو طالبه باز باقی ازال
که شوق بکنند از میان اعداد روسی مانندت بویا بقیه
اصل مسئله ضرب کنند چنانکه صحیح مرد و دختر و پیروده
و شش گذارست مسئله از شش سهم شوق و تصحیح مسئله بر رده
هم بویا و اگر میان اعداد روسی بداض بقوه که بیشتر بود آنرا
در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی مرد چهار زن و
چهار و دو و آورده عم گذارست مسئله از دو آورده بود تصحیح
از صد و نمل و چهار شوق و اگر میان روسی و اعداد موا

المعظم

کتاب

ده سلسه بود خانه شخصی بود و حده و خواهر مادری که داشت اصل
 از شش سهم بود و وصی از دو سهم حده را یک سهم و خواهر را یک سهم
 و اگر در مسئله نصف سلسه بود و خانه شخصی بود و حده و خواهر مادری که داشت
 اصل سلسه از شش سهم بود و اگر تقسیم از سه حده را یک سهم و خواهر را یک سهم
 و اگر در مسئله نصف سلسه بود و خانه شخصی بود و حده و خواهر مادری که داشت اصل سلسه
 از شش سهم بود و وصی سلسه از چهار سهم بود و حده را سه سهم و خواهر را یک
 سهم و اگر در مسئله شش سلسه بود و خانه شخصی بود و حده و خواهر مادری که داشت
 که داشت اصل سلسه از شش سهم بود و تقسیم از پنج سهم در آن یک سهم
 بود و حده را دو سهم و اگر در مسئله نصف سلسه بود و خانه شخصی بود و حده و خواهر
 تقسیم از پنج سهم بود و اگر با اهل بیته از یک سهم بی اهل بیته بود
 اول فرض اهل بیته غیر بوده از اهل بیته و باقی بر روی اهل بیته
 کن اگر مسقیم این تمام بود خانه شخصی بود و تقسیم از پنج سهم در آن یک سهم
 اهل بیته از پنج سهم غیر و چهار سهم است یک سهم از چهار سهم بود
 ده و سه سهم باقی بر سه سهم مسقیم اهل بیته ای مسئله از چهار سهم
 میبود و اگر باقی سهام بر روی اهل بیته بود مسقیم نبود و اگر میان باقی
 سهام از بیخ و فرض اهل بیته غیر بود و میان ردی اهل بیته
 ردی موافقت بود و حده موافقت از عدد ردی ضرب در بیخ بود
 سلسه اهل بیته غیر در ضرب کن از آن سلسه تقسیم بود خانه شخصی بود
 شود و شش و حده که داشت اقل بیخ اهل بیته غیر و چهار سهم
 ربع آن یک سهم بود و سه سهم باقی ماند بر حده آن و بیست
 راست نمی آید و میان ردی و سهام موافقت نداشت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چیزی موافقت از یک عدد در جمع عدد دوم ضرب کنند
 آنچه حاصل شود در حیر موافقت عدد سوم ضرب کنند آنچه
 حاصل شود در حیر موافقت عدد چهارم ضرب کنند بعد
 در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد چهار زن و پسر ده
 دختر داشت و پانزده جده و شش عم گذاشت اصل
 مسئله از بیست و چهار بعد و آنچه مسئله از چهار هزار و سیصد
 و بیست سهم شود اگر میان اعداد موافقت نماند و
 نباید بود تمام عدد رویش در تمام رویش دیگر ضرب کنند
 آنچه حاصل شود در جمع رویش بیستم ضرب کنند و حاصل
 آن در جمع رویش چهارم ضرب کنند هر چه حاصل شود در اصل
 مسئله ضرب کنند چنانکه مردی عدد ووزن و شش جده
 و ده دختر و بیست گذاشت مسئله از بیست و چهار است
 و آنچه مسئله از بیست هزار و اهل هم بشود و اگر مسئله عربی

در
 بی
 بی
 بی

۱۶۵

مجلس

باشد در عمل غیر ضرب کنند چنانکه زیاده بود شور و نه
 و بیج خواهد بود از گذشت اصل مسئله از شش بود تا شش
 عمل کنند و صحیح مسئله از صد و بیست و شش سهم شور
 صد و بیج سهم و هر جده را بیج سهم و هر خواهر را بیج سهم
 سهم و اگر در مسئله بعضی سهام فاضل آید بر اصحاب
 و بعضی رد کنند بقدر حقوق مگر بزرگ و شور و بقول مالک
 شافعی فاضل در بیت المال بود بر اصحاب و بعضی رد کنند
 اگر طایفه که برایش رد میشود یک حسن باشد مسئله از دو
 این بود چنانکه بعضی برد و دختر و دو خواهر گذشت
 و اصحاب غیر دو عدد و هم اند مسئله از دو سهم بود و اگر
 اصحاب غیر از دو نباشد و اصحاب دو و حسن باشد و ما
 زیاده مسئله از سهام بود اگر در مسئله دو و یک سهم بود چنانکه
 بعضی هر جده و خواهر مادری گذشت اصل مسئله
 از شش سهم بود و صحیح مسئله از دو سهم جده را یک
 سهم

ب سهم و خواهر را یک سهم و اگر در مسئله نصف و ...
 چنانکه شخصی بمرد و دختر و دختر که کذا انت اصل مساله ...
 سهم بود و قضی مسله از چهار سهم بود دختر را سه سهم بود و دختر را ...
 سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و دختر و ...
 کذا انت اصل مسله از ثلث بود و تقسیم از پنج سهم مادر را یک سهم ...
 و دختر را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و سدس و یا ...
 نصف و ثلث بود قضی مسله از پنج سهم بود و اگر با الحاق ...
 از یک جنسی الحاق غیر از غیر موجودند اول قرنی الحاق ...
 برده از اقل مخیر و باقی برسد پس الحاق رد قسمت کن ...
 در مسقیم اند مسئله تمام شود چنانکه زنی بمرد و دختر کذا ...
 اول مخیر الحاق غیر از چهار است یک سهم از چهار سهم بود ...
 و سه سهم باقی برسد دختر مسقیم او قضی ای مسله از چهار ...
 سهم بود و اگر باقی سهام برسد پس الحاق رد مسقیم نمودار ...
 فی سهام از مخیر قرنی الحاق غیر از دو میان رد پس الحاق ...

و ...
 ...

بنود کل عدد در رو مخزن فرض اصحاب غیر از اولی ضرب کن آنچه حاصل شود
از آن بشود هفتاد و نه زنی مرد شوهر و پنج دختر آن کذا انت فرض شوهر که آن ربع است
اقل مخزن آنکه از چهار سهم یک سهم شوهر بوده و سه سهم باقی است پنج دختر آن سهم
نمی آید و میان سهام و روش موافقت نیست عدد روش دختران که آن پنج
در چهار مخزن فرض اصحاب عزیز است ضرب کن سهم شوهر و از این
مبلغ نه سهم شوهر را از اصل مسئله که یک سهم بود از آن مقدار
آن پنج است ضرب کن پنج شوهر و این پنج شوهر بوده باقی سهم شوهر و در پنج
کنی باز ده شوهر میان دختران قسمت کن هر دختر را سهم رسد و اگر اصحاب
دو جنسی و یا سه جنسی اند و با این از اصحاب غیر در موافقت است پس باقی از مخزن
فرض غیر در مسئله اصحاب دو قسمت کن اگر مستقیم آید یعنی مسئله از آن خود چنانکه
مردی بمرد دیگر و چهار حده و شش خواهر مادری کذا انت و مخزن فرض اصحاب
غیر از چهار است ربع این یک سهم زن و یک سهم ماند و مسئله اصحاب رد سهم
حده را در یک است و خواهر آن مادری را ثلث اصلی مسئله از شش سهم شوهر است
یک شوهر و ثلث دو مجموع سهم شوهری ثابت شد که مسئله اصحاب رد سهم
و سه سهم باقی از مخزن فرض اصحاب غیر در روشی مستقیم می آید حده است
سهم و خواهر آن را دو سهم و اگر خواهری که مسئله نصف کن چنانکه در تقسیم مسائل دیگر
که شده است همچنان ضرب کن و اگر سهام باقی از مخزن فرض اصحاب شوهر در مسئله
اصحاب رد مستقیم نباید تمام سهام اصحاب رد و مخزن فرض اصحاب غیر در
ضرب کن از این مبلغ فرض هر دو فریق بود بعد سهام اصحاب غیر در
در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب بق در باقی از مخزن فرض اصحاب
غیر از ضرب کن آنچه حاصل شود نصف هر یک از دو فریق بود چنانکه در
مرد و چهار زن و نه دختر و شش حده کذا انت آنکه از اصحاب غیر بق است اول فریق

اقل

۱۵۷

اقل مخیر دهندان زمانست و مسلم از هفت است و غیر او یک سهم بود ای یک سهم زمان
 و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 از مخیر و فرض از هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 این که موافقت نیست بیخ در هفت که اقل مخیر زمان است هر چند خصل
 شود از این مبلغ مخیر و فرض هر دو فرض شود و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 و یکی از این میان بیخ بود بیخ سهم از جهل که من است نصیب زمان باشد
 و نیز سهام اعیان بود در سهام باقی از مخیر اعیان غیر در سهام کند و
 و حضرتان از این مسلم اعیان غیر از چهار سهم بود این چهار سهم بود
 کند و باقی از مخیر فرض غیر اعیان در که هفت سهم است و هفت
 سهم بود این است و هفت و حضرتان را در هفت و هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان و هفت سهم ماند و مسلم از هفت سهم بود ای یک سهم زمان
 باز از اصول مذکور کند چنانکه در مسلم زمان در بیخ سهم است از جهل سهم و این
 چهار اندوخت بر چهار مستقیم بناید و میان این که موافقت نیست جمع عدد در
 زمان که چهار است که با عدد و حضرت از است و هفت سهم بود و این که نه نفر
 و هفت سهم بر نه مستقیم بناید و میان این که موافقت نیست جمع عدد در
 و حضرتان که با عدد و هفت سهم بود و عدد این که هفت سهم بود و هفت سهم بود
 بناید و میان این که موافقت نیست جمع عدد و با عدد و در بیخ سهم چهار
 و هفت سهم و نه جمع کند و میان چهار و هفت موافقت نصیب است که در جمع عدد
 دیگر ضرب کن چهار در سهم با هفتی در دوازده بود و میان دوازده و نه موافقت
 ثلث است که ثلث یکی در کل عدد دیگر ضرب کن دوازده در سهم یا چهار در سهم
 هفتی بود و مقرب همی است و این که و هفتی را در جهل که مخیر هر دو فرض است

ضرب کوی بگذارد و چهار صد و هفتاد و هشتاد و نود و بیست و پنج
بر یکی یا چهل و پنج سهم رسد و نصیب حوات دولت و بجا و دو سهم بود و یکی
چهل و دو رسد و هفتاد و هشتاد و نود و بیست و پنج سهم بود و هفتاد و هشتاد و نود و بیست و پنج
رسد اگر بعضی از ورثه سهمی از قسمت مردود مسئله میت اول نصیب کنند و سهام
دارانی در بند بعهده نصیب مسئله میت ثانی کنند و بنگرند آنچه در دولت میت دوم است
از نصیب مسئله اول و همان نصیب مسئله میت ثانی اگر آنچه بدست میت دوم است از میان
نصیب مسئله اول بر نصیب ثانی مسقط است باید نصیب حوات نیست و هر دو مسئله از نصیب
اول یکی بود و اگر نصیب اول بر نصیب دوم مستقیم نیاید بنگرند که میان آن میان بود
میت نیز موافقت ملا از نصیب میت ثانی در نصیب میت اول حد بکنند و اگر میان
آن کامیاب است کل نصیب دوم در نصیب اول هر گاه آن مبلغ بود مسئله نصیب
شود چنانکه زنی بمرد شوهر و مادر و دختر که از آن مسئله در دست برتر است
از دو وارد شود بر رابع سهم است و دختر را نصف سهم است و مادر را یکی
دو سهم است یک سهم ماند و مخیر فرض آنکه از الهی بمخیر دست چهار سهم شود
رابع یک سهم رسد سهم ماند و مسئله دختر و مادر نیز از چهار سهم زیرا که مادر
سدی است و آن یک سهم باشد از نسبی و دختر را نصف است و آن یک سهم باشد از نسبی
و مجموع چهار سهم شود و آن یک سهم که از مخیر فرض شود باقی است بر چهار سهم متقیه
نمایند و سه را با چهار موافقت است لیکن مسئله دختر و مادر را که آن چهار سهم است و
مخیر فرض شوهر که ای نیز چهار سهم ضرب کنش کرده خود شوهر را چهار سهم و
دختر را یک سهم و مادر را یک سهم و اگر شوهر سهمی از قسمت مردود زن و مادر و پدر
که از آن مسئله در دست شوهر را چهار سهم زن را رابع از یک سهم است مادر
را الثلث باقی یک سهم بدر ملاقی تر که است و آن دو سهم و در دست شوهر چهار

سهم است

سهم است بوردن او مستقیم می آید بر دو مسلمه ازین کوزه مستقیم بر آید و ختم است
 اول بوزن سهم و مادر است اول را سهم است و زن است دوم را یک سهم مواد
 سهم را یک سهم و پدر است دوم را دو سهم و اگر دختر مرد و از یک سهم و یک سهم است
 این عاقله مادر است اول است و نصیب سهم است سوم از نسیجه را سهم است سهم
 از نسیجه و بر یک کوزه دو سهم و دختر را یک سهم و در دست است بیوم سهم است و نسیجه
 مستقیم می آید و میان آن موافقت ثلث است و ثلث نسیجه آن دو سهم است و در
 شش کوزه هر یک سهم و دو سهم کوزه مساوی است از آن سهم است او از
 شش سهم است سهام او در دختر موافقت مسلمه و دختر ضرب کند و آن دو سهم است و یک
 سهام از نسیجه است سهام او ضرب کند و در اجزای موافقت آن سهم است و دختر است
 و آن سهم است پس مادر است اول را سهم است کوزه در دست و دختر است
 نسیجه سهم است بر نسیجه او را بوزن سهم است دوم را یک سهم از نسیجه او را در دست
 ضرب کند و دو سهم کوزه بر دو سهم زن سهم است دوم را بوزن و مادر است دوم را
 یک سهم کوزه در دست کند و دو سهم کوزه بر دو سهم مادر است دوم را بوزن
 یکی را از پس آن سهم است بیوم دو سهم کوزه بر دو سهم مادر است دوم را بوزن
 او در دختر سهم است یک سهم کوزه بر دو سهم کوزه نسیجه و نسیجه
 سهم است کوزه را که آن مادر است اول است یک سهم کوزه نسیجه و نسیجه
 از نسیجه میان سهم کوزه هر سهم مرای حده ملاک او این حده را نسیجه
 سهم از سهم است اول رسیده و سهم است از سهم بیوم کوزه سهم است
 سهم است دوم را دو سهم رسیده و پدر است دوم را دو سهم رسیده و
 سهم است دوم را چهار سهم رسیده و مادر است دوم را دو سهم رسیده و
 سهم است از سهم است سهم نسیجه سهم رسیده و دختر است سهم است

سهم جدید در هر وقت لیوم را نه سهم رسیده محاسب و دو سهم بود اگر
جده مزد شود و در هر گز که داشت و در وقت او نه سهم است و تقسیم مسله اول
و نه سهم در هر وقت بیاید و میان این که موافقت نیست بی چهار را در هر وقت
صد و شصت و هفت سهم بود یعنی هر چهار مسله از آن شود بی که بیست و دو نفری
بود در چهار ضرب کسی و هر گز از چهار ضرب خود در هر ضرب کسی بیست و دو نفری
از آن دو سهم بود در چهار ضرب کسی بیست و دو نفری را در چهار سهم بود
در چهار ضرب کسی از آن دو نفری را در هر وقت دوم را در چهار ضرب کسی بیست و دو نفری
از آن دو سهم بود در چهار ضرب کسی بیست و دو نفری را در چهار سهم بود
در هر وقت سهم ضرب کسی در آن دو نفری را در هر وقت چهار سهم بود از چهار سهم
چهار سهم در هر وقت سهم ضرب کسی همان نه نفری اگر خواهی که نصیب از آن سهم
ملاکی آنچه بر فرق را بود از مسله در آنچه مهر و بی نام نماید از اصل سهم
آنچه حاصل شود آن نصیب بر فرق بود و آنچه در مسله متباینه مذکور در وزن
از اصل مسله سهم بود از آن ضرب کسی در مقرون و آن دولت در سهم
و سهم بود در وزن را بود و در هر آن زده سهم بود در مقرون و آن دولت
و سهم است ضرب کسی از آن سهم و بیست سهم بود در هر آن را بود و در آن سهم
سهم خود از آن سهم بود در هر وقت سهم ضرب کسی سهم بود در هر وقت سهم
را یک سهم بود از آن در مقرون بود که در هر وقت دولت سهم بود در هر آن را
سهم اگر خواهی که نصیب بر فرق از آن را در مقرون بدانای سهام بر فرق را سهم
کسی از اهل مسله بود در هر آن که این علامه بعد بمثل آن نسبت
از مقرون خود را بود و آنچه در هر سهم سهام در وزن که است نسبت بود

مسله

لا
لا
لا

در جهل و بیگانه گشتن و در نیاز و لطف و ثلث و نیاز خود و مقرر را هم بری و کمال
 کن و در هیچ کس را در پیغمبر و حضرت کن و حاصل این عهد و پیمان است بر جهل و
 هفت و شصت کیسه و نیم و نیاز و تک طسوج و آن کس را دهند و سهام هر دو نفر است
 پنج است حضرت کی در پیغمبر و حاصل آنکه پیمان و بیعت است بر جهل و هفت و شصت کیسه
 یکصد نیاز و ربع وجه بود و این مقدار بود و حضرت را با نیاز از ترک و اگر میان لطفی
 و میان ترک موافقت است در خبر موافقت حضرت کنی و آنچه بیرون از نصیب
 او و آنی لطفی است که اگر ترک برده و نیاز با کس دردی معلوم است میان برده و
 میان جهل و بیعت موافقت طلب کنی و میان آن موافقت است
 پس کسی سهام نوزده که دو از ده است حضرت کنی در موافقت ترک
 که آن ترک است و حاصل آن است و بیعت بر وفق لطفی که آن بیعت است
 شصت کی چهار و نیم و نیاز خود و ای نیاز را بخواه از ترک و سهام بدر آنکه
 بیعت است در آن حضرت کنی و حاصل آن است و چهار است بر بیعت است
 شصت کی سه و نیاز خود و آن بدر لطفی و بیعتی مادر را لطف و سهام هر دو
 که ده است در آن حضرت کنی و حاصل آن است بر بیعت و شصت کی در نیاز
 و سه ربع و نیاز خود و ای را از نیاز ترک و سهام هر دو نفر است در بیعت
 کنی حاصل آن با زده است بر بیعت و شصت کی یکصد نیاز و سه ربع و تک طسوج و آن کس
 مقدار هر یک و حضرت از ابده و اگر نه که اندک است و وام که است میان مجموع و وام
 هر که که موافقت طلب کنی که میان آن که میان بیعت است و وام هر یکی بر بیعت
 کنی در اکل ترک و حاصل را بر مجموع و وام شصت کی چنانکه اگر ترک پیغمبر و نیاز و وام
 جهل و بیعت و نیاز است و نیاز و از زده و نیاز با فقر است و عمر و آن زده و نیاز
 و دیگر را است و نیاز و مدیون پیغمبر و جهل و بیعت میان بیعت است و وام زنده که وارد است
 در اکل ترک که پیغمبر و نیاز است حضرت که حاصل آن که دولت او چهار و نیاز است مجموع و وام
 شصت کی که آن جهل و بیعت و نیاز است چهار و ربع و نیاز خود زنده و نیاز و بیعت از وام
 زنده بیعت و نیاز و سه ربع و نیاز مانند و وام عمر و دیگر هم بری فاسد کنی و اگر میان آن که

کلمه
 که در میان
 آن است
 و اگر
 در میان
 آن است
 و اگر
 در میان
 آن است

